

من یجد لها دینها یعنی تحقیق خدای عزوجل مبعوث خواهد کرد بر اے
 این امت بر سر هر صد سال کسی را که تجدید کند بر اے این امت دین
 وی را ظهور این اعجاز در اے س مائتة ثالث عشر بدین انداز گردیده که
 حاجی و شهید فاضل بنیل مولانا محمد اسمعیل رحمۃ اللہ علیہ طرح احیاء
 سنت و رد شرک و بدعت انداختند و بفضلہ تعالیٰ در عرصہ قلیل
 از سعی مشکور حضرت ایشان هزار مردم که اعتقاد ایشان شرک بالبد
 و استخفاف نماز و روزه و عمل ایشان اہتمام بدعات و نوشش بنگ
 و بوزہ بود بہ استغفار از شرک و معاصی خلاف ملت و اعتقاد توحید
 و اتباع سنت ہدایت یافتند و صد اہل ہند در توحید و سنت
 و شرک و بدعت کہ سابقا درینہا امتیازے نمیکردند تمیزے حاصل
 نمودند چون شہار الناس کہ طالب مجاراة علما و حمارة سفہا بودند واقفوا
 بغیر علم فضلوا و اضلوا شعار ایشان و یقولون لا یفعلون و یفعلون مالا
 یومرون و تار اینان بود از ظهور امر مسطور کا سد بازی دوکان زور
 مشاہدہ نمودہ نارحد و عناد در کوانین صندوق خود ہستعل خستہ
 و انواع افتراءات بر قاصعین بدعت خصوصاً بر فاضل محمد روح محیی
 سنت بر بستند و ناسرائے نیست کہ نسبت بہ این کبر انکر دند تا آنکہ از
 غایت لغت بہ ترویج مخترعات اسلاف سخاف و تجوین منتزعات
 آباء از یاف صرف ہمت ساختند و بہ تکثیر و افراط در بدعات خود
 را فوق ہمہ اہل بدعات رسانیدہ در خلق اللہ مورد اطلاق اہل بدعت
 شدند و از سعی در توہین و ایذا اے متبعین جناب سرور کائنات
 ہجو سعی الی الہی در توہین و ایذا اے حضرت علیہ الصلوٰات و التحیات

به لقب لہابیہ بضم لام نسبت ابو لہاب کہ مراد از ابی لہب بحسب معنی
 وصفی است لقب گردیدند و همچو شرار بسیار اند کہ ذریتہا کے
 ایمان بے شمار و از غلاۃ این اشعار صاحب بوارق سالہاد فیض
 علم اضلال افزائشہ لمحدانہ باغوسہ جمال پر داخنہ لبکن چون نصرت
 الہی ہدم طائفہ اہل سنت بود جز خبیثہ و خسران و کیتہ و خندان
 حاصل ننمود و ناگزیر بمقتضای تقیہ و نفاق بعد ہجرت شیخ الافاق مولانا
 محمد اسحاق رحمۃ اللہ علیہ حیلہ دیگر انگینہ و کجیل و غاو و غل آوینست
 کہ از اہل دنیا و پیرز دگان بندگان درم زمان معروف باہل سنت
 در مردمان و فی الواقع اعداء مقتضین اثنا سنت بل اہل ایمان آہستہ
 از مہفوات باطلہ در باب توحید و سنت آبروی دین خود ریختہ بہ فوت
 اسان مذکورین بے دغدغہ مکنونات ضمیر خباثت تخمیر در پایہ ابراز و افہار
 آورد و در نزویر و تلبیس بر ملاحظہ ماضین تقوق برد و تصویر رسوم
 بے بنیاد بہ وجہ آغاز نہاد کہ جماعت آبادی را دین قرار داد
 پس فساد عظیم در امت محمدیہ علیہ الصلوٰۃ و التحیۃ افتاد و تفرق
 بین المسلمین دست واد صد انا و افتخار کہ اوراک کہ حیل ثعالبی
 این کیا دمر شدند از انہماک در حب عناد قاصدین بدعت صید
 دام مکرش گردیدند و بنظر حصول مطلوب کہ القاسی رسوم جاہلیت
 بودہ از تہذیب بہ مذہبش تفاخر ورزیدند پس ایمان بر خلاف
 قیاس در نسبت مرکب همچو عیشیہ در نسبت عبد الشمس خلعت
 لقب فرسولہ پوشیدند بالجملہ بر بیان مناسبت عقائد این بدال
 و فیضاح مکائد و اعمال اہل دجال و فترے بایستہ از ان بجائے دیگر

زیب تجرید میا بد لیکن کید عام این فریق شریر الانجام پس تمهید با طیل و منفردات است
 شیخ عبد الواب و اتباع شیخ عالی قباب پیش طوائف انام تلقیب اهل سنت
 و جماعت به و ابیه همچو تلقیب روافض ایشان را به ناصبیه و خارجیه بمصدق و مکر و
 مکر اکبارا بوده تا جهال انام گوش بکلام علما و اعلام نهند و اقوال ایشان را نشنوند
 و از جانب خطبای اقلیاء و ابرار غیر از فرار چیز را بخاطر راه ند بند لطف اکمل
 نظر ازین معنی که شیخ عبد الواب بزرگ صوفی مشرب سالک مسلک طریقت بود و کس
 را از اهل حرمین حرف شکایت سویی و کس نیست و آنچه بر زبانست حال مسعود
 نشت و آنهم نه از جهت منع بدعات بلکه از تقدیر و دیگر امورات پس اهل سنت
 را در انتساب به و کس چه قباح است باشد کانی را که این بد مذہبان منسوب
 به شیخ عبد الواب میکنند کان مذکورین از حال شیخ مدوح بم آگهی
 ندارند پس چه جای انتساب به وی و سلوک طریقی وی شیخ الفرسولیه
 این کید را در بوارق باب و تاب کذب و افترا جلاداده از مزید بران
 گوی سبقت بر همه مشربان ربو و که بعضی اکابر سابعین متبعین سنت قاصین
 بدعت را نیز به داعیه رفض اصیل منسوب به نصب و خروج نمود و تلقیب اهل
 اسلام به القاب مذمومہ مخصوص به این طائفه راس اللیام نیست بلکه طریق عام
 و سنت همه مخالفین شرور انجام است مشرکین محمدیان را صبا می گفتند
 و کفار قریش حضرت مایه عوض محمد صلی الله علیه و سلم
 به مذموم تعبیر می نمودند اخرج البخاری فی صحیحہ عن ابی ہریرہ قال قال رسول
 الله صلی الله علیه و سلم لا تعجبون کیف یصرف الله عنی شتم قریش و لعنہم
 یسعون مذمما و یلعنون و اما محمد ہر گاہ مبنای کتاب بوارق استخفاف
 طریق توحید و سنت و ترویج شرک و بدعت و تحقیر اعظم اہل سنت

و تقوین اکابر ملت بود به روشش پرداختم و از وجوه لتفلیحات و مہنجات
 رئیس الفجا کہ کتاب مزبور بر ازانہمچو آسور است کشف استار ساختم و ابن لہف
 را بالقواعق الالہیہ لطر و الشیاطین اللہابیہ و سیف الرحمن علی رأس الشیطان
 موسوم و ملقب گردانیدہ و عار قبول از ایزد متعال خواستم و در جاہ پذیرائی
 از رحمت ارحم الراحمین دہشتم و ہمو مالک یوم الدین ایک نعبہ و ایک لستعین
 قولہ صل در صحیح بخاری از عبد اللہ بن عمر رضی اللہ عنہ مرویت کہ فرمود
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم در حق نجد بناک الزلازل و الفتن و بہا یطلع
 قرن الشیطان یعنی در نجد زلزله افتد و فتنہ باشد فی است و در نجد خوابد برآمد
 است شیطان ظہور این اعجاز بدین انداز گردید کہ سال سوم ز صد نیز دم
 بہ وفات سلطان عبد المجید خان الخاقول تعیین مور و حدیث بہ حدیث
 شیخ الاسلام عبد الوہاب و واقعہ سحود قطع نظر از آنکہ انجہ بہ شاعت
 امام الطریق عبد الوہاب تسوید ساختہ ہمہ کذب است و افترا و انجہ در
 واقعہ سحود نوشتہ اکثرش غلطہ است و بیجا تحریف کلام خیر الانام علیہ التحیۃ
 و السلام است جہ حدیث فاقد دلیل تعیین است و شرح کہ قتل عثمان
 و واقعہ جبل و واقعہ صفین و ظہور خوارج و خروج و جال و یا جوج و ماجوج
 و فتنہ مائے ترک را بہ ذیل شرح این حدیث و نحو آن ذکر میکنند موار و
 محتملہ حدیث بیان می سازند نہ آنکہ تعیین مور و ش بدین مذکور کردہ
 باشند و معہذا حدیث شیخ عبد الوہاب و واقعہ سحود خارج از موارد
 مذکورہ است شیخ دہلوی در ترجمہ مشکوۃ گفتہ و نجد در اسپ زمین حجاز
 را گویند انتہی و شیخ علی قاری در مرقاۃ شرح مشکوۃ نوشتہ و ہمو
 اسم خاص لادون الحجاز انتہی و عینی در شرح صحیح البخاری نوشتہ

ونجد من المشرق وقال الخطابي نجد من جهة المشرق ومن كان بالمدينة
 كان نجد باوية العراق ونواحيها وهي مشرق اهل المدينة انتهى وكرمانى در شرح
 صحيح البخارى گفته ومن كان بالمدينة الطيبة صلى على ساكنها كان نجد
 باوية العراق ونواحيها وهي مشرق اهلها انتهى وعيني در شرح صحيح البخارى
 نوشته دهاى ونجد يطلع قرن الشيطان اى امته وحزبه وقال كعب
 يخرج الدجال من العراق انتهى وقال ايضا فيه فاجتران الفتنة تكون
 من تلك الناحية وكذلك كانت دوى وقعة الجمل وقعة صفين ثم ظهور
 الخوارج فى ارض نجد والعراق وماوراءها من المشرق وكانت الفتنة الكبرى
 مفتاح فادات البين قتل عثمان وكان عليه السلام يحذر من ذلك
 ويعلم به قبل وقوعه وذلك من دلالات نبوته صلى الله عليه وسلم
 انتهى وكرمانى در شرح صحيح البخارى نوشته فاجتران الفتنة تكون من
 ناحيتهم كما ان وقعة الجمل وصفين وظهور الخوارج فى ارض نجد والعراق
 وماوالا بها كانت من المشرق وكذلك يكون خروج الدجال ويا جوج و
 ما جوج سنها انتهى ونودى در شرح صحيح مسلم نوشته والمراد بذلك اختصاص
 المشرق بمزيد من تسلط الشيطان ومن الكفر كما قال فى حديث آخر
 رس الكفر نحو المشرق وكان ذلك فى عهده صلى الله عليه وسلم حين
 قال ذلك ويكون حين يخرج الدجال من المشرق وهو فيما بين ذلك
 منشاء الفتن العظيمة ومثار الكفرة الترك العاصمة العاتية الشديدة
 الباس انتهى بالحلمة تعيين مورد حديث به واقعه سواد وظهور شيخ عبد
 الوهاب كذا امام الفرسولية واقع شده از قبيل آنست كه جناب حجة الهند
 امام المحدثين قدوة المفسرين در تفسير فتح العزيز به ذيل آيه كرميه

و انبسط الحق بالباطل در اقامت شبه کردن حق را به باطل افاده فرمود و ما را
 از اینجمله است که اشاره بخیزه واقع شده باشد و آن اشاره بر چیز
 دیگر منطبق سازند چنانچه در افضل درین حدیث که الا ان الفتنة بهنا من حیث
 یطلع قرن الشیطان که اشاره بر مشرق زمین فرموده ارشاد کرده بودند
 بر چه حضرت عائشه رضی الله عنها که جانب مشرق بود حل کردند و علی بن ابی طالب
 از بنی رئیس سفیانمیدانند که حجت باین حدیث در امر مذکور بر ختم تمام نمی شود
 مگر وقت بودن امر مذکور از فتن عند الخضم و هو لا یسلمه و الا خضم هم میتوان
 گفت که در صحیح البخاری از عبد الله بن عمر مروی است انه سمع من رسول الله
 صلی الله علیه وسلم و هو مستقبل المشرق یقول الا ان الفتنة بهنا من حیث
 یطلع قرن الشیطان و اشاره به درین حدیث شهر بدایون است که به جانب
 مشرق مدینه شریفه واقع و مراد از فتنه فتنه انوعا شیخ بدایونی و حزب
 دی است و مراد از قرن شیطان خود شیخ بدایونی و حزب و س و نیز در
 صحیحین از ابی هریره رضی الله عنه مروی است که قال رسول الله صلی الله علیه
 وسلم راس الکفر نحو المشرق و مراد از راس الکفر موالی صاحب بوارق بدایون
 است که نحو مشرق مدینه شریفه بوده بلکه هر فریق بدین طریق بر ضلالت مقابل
 خود حجت قائم کردن میتواند بسیار از ائمه امت قدوه اهل سنت در عراق و
 نواحی آن که بجز مدینه شامل آنست متولد گردیده اند حال آنکه ایشان صرف
 توحید و اتباع سنت را مسلک خود گردانده اند فیا ایها المبتدع انک
 علی نفسک و طریقک بل علی اهل السنة و طریقهم لورود امثال نه الا
 کما تنکر علی الشیخ عبد الوهاب و طریقته التي هی مسلک الاخیار قوله صد
 شیخ عبد الوهاب بوادید انقلاب و مرج و مرج در مملکت و تخیل سلطنت

در فکر تحقیر ریاست و امارت افتاده الم اقول به روایت ثقات چنان
معلوم است که شیخ عبد الوهاب امامی از ائمه طریقت ناهبی عن الممنوع
امر بالمعروف و نهی عن المنکر خود در دعوت توحید و اعتصام بالسنه و
اجتناب از شرک و بدعت بر کبرای معاصرین گوی سبقت می ربود
و بوسیله از فکر ریاست به شام خاطر خویش بنمیداشت آن مردم را
سوی بیعت طریقت و ارادت میخواست لهذا مردمان اطراف و کثافت
جوق جوق رسیدند و منکک سلسله و میگردد و داخل صحبت و
شدند ائمه عرب و مشایخ مین در مباح و منافی جمیلش فضا
نوشته اند از انجمله قصیده امام محمد شریح جلیغیرستان و سائده علماء
صفا و زبید در مناقبت و معروف و یار عرب است مطلع قصیده
مذکوره اینست سلام علی محمد و من حل فی نجد و انکان تسلیمی
علی البعد لا یجد پس مطاعن این طاعن صرف افترا است و مقصدا
آن نیست مگر اتباع هوا فقول که از ابتداء هر روز اجلاس امامت
که انستظام ملکی را تقویض به ذریات خود ساخته در کین فرصت اختراع
مذهبیکه از مذاهب اهل سنت و سایر فرق اسلامی مباینت کلمه و
و مخالفت قطعی که فرق کفر و اسلام به میان باشد پرداخته الی قوله در صفحه
نهم خیر البلاد و ثواب جهاد اقول همه مذکور صریح کذب و افترا است
داعی آن فادعقیده این بیما است شیخ عبد الوهاب از مشایخ
ضابطه بر مذهب حق مذاهب اهل سنت و جماعت بود مردم را همیشه
دعوت توحید و اتباع سنت می نمود و به ترک شرک و بدعت
می فرمود رساله مختصره و معروف درین بلاد است و قانع بنیاد

شرک و الحاد جرح بران دارد عضال اهل شرک و بدعت است و طعن بر طعن
 آن مقتضای خبث طیت و کتاب التوحید محمد بن عبد الوهاب مثل آنست
 نه چنانکه مزعم این رئیس بد مذمیان قوله حکم چون ایند عا کرسی نشین
 شد مسعود و مسعود اخبث ذیت آن ناما قبت محمود و در سلسله ۱۲
 او اخر ایام سلطنت سلطان سلیم ثالث بنام نهاد زیارت کتبه بیت
 کثیر عزم بیت الله نمود اکثر اهل حرین که باندک حال اولین از اتباع
 سنت و در بدعت و اشاعت عدل و احیای دین از آمدنش خورم
 و منتظر خیر مقدم و مشتاق ملاقات با هم مگر کسیکه در قرب زمان اختراع
 دین جدید در آن بلاد رسید و از چشم و گوش آنها خبر اجرا دید و شنید
 در مکّه موقوفه اوست کمال آن گروه بد مال نموده منهای به شریف رسانیدند
 و درخواست نمودند که عسکر ترک از شام و مصر طلب زد یا به جمع قبائل
 موجب پرواز دالم اقول کذب این و حمال و فقر را این بد مال معلوم
 است پس صلاحیت اعتماد از رویش معدوم و وصل حال این
 نزاع و جدال بالا حمال بدین منوال است که مسعود نام امیر سبج
 اهل ارادت سلسله طریقت شیخ عبد الوهاب شاذلی معروف
 به مسعود و بابی همچو فلان چشتی و فلان قادری بر حرین شریفین استیلا
 یافته توحید و سنت را رواج داد و استیصال رسوم شرک و بدعت
 را آغاز نهاد و بعضی قباب قبور کبار را که به او امر سلاطین زمان تعمیر
 یافته بودند به بدم رسانید و اشاعت عدل و داد و رعایت امور شرع
 در هر مراد جاری گردانید چون امثال این امور موجب فتور گرم باناری
 خدام شاهی و قبور و باعث مضار و سلب منافع دست درازان

جور و تعدی اهل شهر در بودند لهذا این خدام و ظالمین در دربار می
 امرا و سلاطین زبان شکایت سعود به افترا دراز کردند و به ترسیل نفس
 مشر مضامین کاذبه پرداختند حتا که از شور و شغب اینان و او بیلا
 این ناعاقبت اندیشان قصد توجه جانب سعود به خاطر شاه روم قتل
 و شاه مذکور شک در از سوی حجاز بمقابلہ سعود فرستاد سعود معتقد به
 اعتقاد محمود پس دریافت خبر روانگی لشکر به پاس پس ادب از حرم محرم
 بیرون شده سوچها سمت جدہ بستم بمقابلہ لشکر شاه در رسید
 و حیا بین محاربه واقع گردید و شد آنچه شد و سلطان روم ظفر یافت
 و سعود جانب بخدشافت آخر کار درین معرکه نوبت مقتولی سعود
 رسید و بعد وفاتش در میان عائد مرعی حاکم عمیر و خلیفه سلطان
 روم یعنی سلطان مصر مقارنه و محاربه واقع گردید عائد با جمعی قلیل به نحو
 کم من فئۃ قلیلة غلبت فئۃ کثیرۃ باذن اللہ بادشاه مصر را شکست
 داد و شاه مصر را شکر خود رو به فرار نهاد و بسیار از رؤساء عکرش
 را اسیر ساخت و بر تمامی بلاد نجد و غیر تسلط تام یافت و بفضلہ تعالی
 الی الان در تمامی این بلاد تصرف این حضرات موجود است و فی الحال حاکم
 عمیر محمد بن عائد است و حاکم بخدا میر فیصل از اولاد سعود و قول تعدی
 سعود بر شرفاء و غیر هم و افتائے علماے حرمین به تکفیر و بایمیه
 و بدم ساجد معظّمه و قصد بدم روضه مقدسه بنویس علی صاحبها الصلوٰۃ
 و السلام و نام نهادنش صنم اکبر و رسیدن جماعتی به قصد بدم آن و بر
 آمدن از دیارهای مجرک و کشتادش و طلب عمر عبد الرسول به مواخذہ
 مہر تکفیر و مناظرہ با وی بمہر افتراے محض است و کذب بحت ہر گاہ تاریخ

محمد بن نصر الشامي خود مجهول است پس از حواله اش در العقاط این
 مضامین چه حصول بالغرض اگر کتاب مستور وجود واقعی دارد و لغش
 بالیقین از کوچک ابدالان لیا بهیه بود قوله **مطل** بعد تسلط تام و غلب
 تمام باقیمانده گمان را از ارباب خوابیم به وار و گیر آورده در حرم حاضر ساخته
 تفرض شروع نمودند چون مهر حضرت عمر عبدالرسول هم بران فتوی ثبت
 بود حضرت محدوح متبوع و مقتدای کل مسند وقت در علم و فضل
 و زهد و فتوی و کمال ظاهری و باطنی بر کافه اقران و امثال فاضل همه احواله
 بر آنحضرت کردند همانوقت حاضر آورده شد سجد و خابجی به طریق مشخ
 گفت السلام علیک یا شیخ المکرم حضرت شیخ فرمود علیک السلام یا شیخ انجذ
 به شنیدن این کلمه بر هم شده گفت مرا دشنام دادی فرمود که همه تعلیم است
 مرا نسبت کردی به بدمن ترا نسبت کردم بلند تو برای کریمه اذاجیم تحیه فحوا
 بمنشأ عمل کردم گفت که تو مهر برین فتوی کرده گفت که برضا و رغبت خود
 آنکه جبرے و اگر است بمیان باشد حق فصیده و دانسته مهر کرده ام گفت بچه
 سبب حکم کفر ما کرده فرمود که کتاب التوبیب خود بسیار تا مفسد انسان
 و هم کتاب حاضر بود به دست شیخ داد حضرت شیخ همین که اورا کشاد و در
 اول صفحه مرقوم بود که یاد کردن اموات نبی باشد یا ولی به ندانیر وقت
 زیارت قبور شرک است حضرت شیخ فرمود که بخوان همین عبارت را و دریا
 که این عجب شرک است که در هر نماز داخل السلام علیک ایها النبئ اگر ترا کافر
 نه گویند و عقیده ترا مسلم دارند پس متنبه تا صحابه از کفر خجالت نمی یابد
 نحوذ بالمد من هذه العقيدة الفاسدة الخ اقول نقل این حکایت سر
 لطالت اول دلیل است بر کذب و افتراء این تائیه غباوت عمر

عبد الرسول همچو این بوالفضل جابل بنو و کبر چنین میگفت ایانید است
 که در خطاب التحیات اتباع لفظ رسول الله صلی الله علیه و علی اله و اوصیاه
 و سلم بعینه است نه انشا خطاب من حیث الخطاب نحن نتبع لفظ رسول الله
 صلی الله علیه و سلم بعینه چنین علم الحاضری من الصحابة کیفیه التسلیم کما فی شرح
 الحصن الحصین لمحمد الحنفی و نمیدید که از عبد الله بن مسعود در صحیح بخاری مروی
 است یقول علمنی النبی صلی الله علیه و سلم و کفی بمن کفیه التسلیم کما یعلمنی
 السورة من القرآن التحیات لله و الصلوات و الطیبات السلام علیک
 ایها النبی و رحمة الله و بركاته السلام علینا و علی عباد الله الصالحین استشهد
 ان لا اله الا الله و استشهد ان محمدا عبده و رسوله و هو بین ظهر انیفا فلما قبض
 فلنا السلام علی یعنی علی النبی صلی الله علیه و سلم انتهی قوله صلی الله علیه و سلم
 شیوع آن در هندوستان پس بدین عنوان است که شاه عبد العزیز
 صاحب در آخر عمر کل ملوکات خود منقول و غیر منقول که بر قسم بکثرت بوده
 است بهرم و اولاد دختر خویش سپه نموده قاض و مقرف گردانیدند
 مولوی اسمعیل برادر زاده شاه صاحب سیه گردیده به اتفاق مولوی
 عبد الحی و امداد شاه صاحب که هم در آن ایام از نوکر محری عدالت انگریزی
 ضلع میرتبه موقوف گردیده به و بلی رسیده بودند سید احمد نام مرید شاه صاحب
 را به پیری و مرشدی خود برداشته سیر و سیاحت شروع نمود الی قوله
 در صفحه ۲۳ بالجمله شهرت سید احمد محیط سواد هند گردید و و فور خلاصا
 و و عاط و مریدین بنظر رسید اقول شرح اغواق افترقات امام
 المفترین در تحریر میگذرد و بیان غلو کذب رئیس الکاذبین بشرح تقریر
 منی آید آنچه به تمهید ارادت مولانا محمد اسمعیل و مولانا عبد الحی رحمة الله

علیها از جناب سید صاحب قدس سره العزیز نوشتند همه از پیرایه
 راستی عاری است و جمله از وقوع واقع خالی تقول به هیچ اقاویل پیش
 مشایران حالات اینحضرات که هنوز صد موجود اند چه حیا است و اجترای برین
 کذب و افتراء کدام مرتبه مکر و دعا است بر ناظرین کتب صوفیه مخفی نیست که اکثر
 مضامین صراط مستقیم موافق مذاق متاخرین ایشان بوده اند امام الله باین اگر
 از معتقدین کلمات صوفیه متاخرین است پس وجه کلامش در صراط مستقیم
 معلوم نمیشود و اگر منجمله معوضین از اقوال ایشان است پس اظهار اینمعنی
 نماید تا طرح کلام با وی به طرق معتقدش انداخته آید قوله ص ۲۳ و دعا
 طویله و دعایات جزئی و افراط و غلو در مناقب جمیل و در پرده نهید
 مسادی رسالت و ادعای نبوت و تفوق بر کاملین سابقین و تفضیل
 بر جمله اولیای ماضیین و امثال ذلک البهوات مردم را گونه تر و دس بخاطر
 گزشتش آغاز نهاد اقول صدور هیچ اقوال از اساس الاضلال یا
 بجهت ناواقفیت علوم دینی و کلمات متاخرین صوفیه است و یا بسبب
 تعصب و عناد با اکابر امت خیر البریه امر خیر علاج پذیرفت اهل
 ایمان را مبتلاش کند و من یضلل الله فلیس له یاد و به نظر امر اول گفته
 می شود که افراط و غلو در مناقب جمیل اگر مذموم است صرف به نسبت
 خاص جناب سید احمد صاحب قدس سره العزیز است و یا به نسبت هر
 شخص عموماً بر اختیای شوق اخیر کتب ناقصین حالات جناب سید العارف
 جمیلانی رحمه الله علیه که با اعتقاد امام الله بیه بنیر لحدیث ثانی بوده اند بعض
 دیگر ادبیادیده همین حکم اصدار فرماید و بر اختصار شوق اول باید که تشریح وجه
 خصوصیت پر داز و نسبت تفصیل بر جمله اولیای ماضیین محض اتهام

این بمضل الانام است و بہ فرض تسلیم آیا ان تفصیل در امر کے خاص است
 ما در جمیع امور بر تقدیر اول میسرسم کہ کدام محدود شرعی ازان لازم می آید
 و بر تقدیر ثانی کذب بعد کذب بود اسی جابل فہم پیشہ گیر و نسبتو کہ از بیان
 متاہبت و تشبیہ مساواتہ مشبہ بامشہبہ بہ لازم نمی آید تشبیہ غیر انتہای بہ انتہا
 در اخبار و آثار کثیرہ وارد آیا نمی بیند کہ محمد بن اسمعیل بخاری در صحیح خود
 از صاحب سیر رسول اللہ ابی عبد اللہ حدیث بن الیمان روایت کردہ کہ
 قال ان اشبه الناس برسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لابن ام عبد یعنی فرمود
 حدیث کہ مشابہ ترین مردم از رسول است و طریقہ و خصلت بہ پیغمبر خدا صلی
 اللہ علیہ و علی آلہ و اصحابہ وسلم بر آئینہ ابن ام عبد است ای عبد اللہ بن مسعود
 و از خادم رسول اللہ انس رضی اللہ عنہ روایت فرمودہ کہ انہ قال لم یکن
 احد اشبه بالنبی صلی اللہ علیہ وسلم من الحسن بن علی و قال فی الحین
 رضی اللہ عنہ ایضاً انہ کان اشبهہم برسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یعنی گفت انس
 بنود هیچ یکے مشابہ تر با نبی صلی اللہ علیہ وسلم از حسن بن علی و گفت انس
 حق امام حسین رضی اللہ عنہ کہ وی بود مشابہ ترین مردم با پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ
 وسلم و ابوداؤد در سنن خود از ابی احمی سبعی تابعی نقل کردہ کہ قال قال
 علی و نظر الی ابنہ الحسن قال ان ابنی ہذا سید کاسماہ رسول اللہ صلی اللہ
 علیہ وسلم و یخرج من صلبہ رجل سبی باسم نبیکم یشبہہ فی الخلق و لا
 یشبہہ فی الخلق یعنی گفت ابوی حق کہ فرمود حضرت علی کرم اللہ وجہہ در انجا
 نگاہ کرد و سوے پسر خود کہ امام حسن بودند گفت حضرت علی کہ بدرستی کہ
 این پسر من است چنانکہ نام کردہ است اورا سید پیغمبر خدا صلی اللہ
 علیہ وسلم و نزدیک است کہ بیرون آید از پشت وے مردے کہ نامیدہ

میشود و بنام پیغمبر شما شباهت دارد این مرد پیغمبر خدا و در سیرت باطنی و
 مشابَهت اندازد آنحضرت را در صورت ظاهری بهم چهره و همه وجود و در صحیحین
 از برادر بن عازب مروی است که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر ا
 جعفر بن ابیطالب ای شبیهت خلق و خلق یعنی مشابَهت داری صورت ظاهری
 مرا در سیرت باطنی مرا همچونین در اخبار کثیره تشبیه عروۃ بن مسعود و علی بن
 ابیطالب و ابی ذر به عیسی علیه السلام و تشبیه ابی بکر به ابراهیم علیه السلام
 و تشبیه حمزه بن نوف و موسی علیهما السلام و تشبیه عثمان به اردن و ادیس
 علیهما السلام و تشبیه علی بن ابیطالب بحضرت ماویجی علیهما السلام هر چند
 اخرج مسلم عن عبد الله بن عمر عن رسول الله صلی الله علیه و سلم فی
 عیسی ابن مریم کانه عروۃ بن مسعود و اخرج عن ابی هريرة عن رسول الله
 صلی الله علیه و سلم و اذا عیسی قائم یصلی اقرب الناس بشبهها عروۃ
 بن مسعود و اخرج عن جابر عن رسول الله صلی الله علیه و سلم و رایت
 عیسی ابن مریم فاذا اقرب من رایت بشبهها عروۃ بن مسعود و اخرج
 احمد عن علی قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم فیک مثل من عیسی
 و اخرج الترمذی عن ابی ذر ما اظلمت الخضر و لا اقلت البخر من ذی
 بهجة اصدق و لا اوفی من ابی ذر تشبیه عیسی بن مریم یعنی فی الزهد و اخرج
 ابن عساکر فی تاریخه عن جابر بن عبد الله ما من نبی الا وله نظیر من امتی و ابی بکر
 نظیر ابراهیم و عمر نظیر موسی و عثمان نظیر یارون و علی بن ابیطالب
 نظیر ی و اخرج فیہ ایضاً عن انس عن النبی صلی الله علیه و سلم
 من احب ان ینظر الی ابراهیم فی خلعة فلینظر الی ابی بکر فی سباحة
 و من احب ان ینظر الی نوح فی شدة فلینظر الی عمر فی شجاعة

ومن اوجب ان ينظر الى اوديس في رفعة طينظر الى علي ابن ابی طالب في طهارة
 واخرج الحافظ ابو نعیم احمد بن عبد الله الاصفهاني في فضائل الصحابة مثل
 ابی بکر وعمر مثل نوح وابراهيم في الانبياء واخرج الحافظان ابو احمد عبد الله بن
 عدي في الكامل وابو القاسم سليمان بن احمد الطبراني في المعجم الكبير نحوه پس
 از بيان مخلوق شدن کسی بر کمال مشابہت آنحضرت صلی اللہ علیہ وعلی آلہ واصحابہ
 وسلم در بدو فطرت و نبوت ظلی از ظلال امیت بر آید احدی یعنی حصول
 صفاتی لوح فطرت و آید از نقوش علوم رسمیه و راه دانشمندان کلام
 و تحریر و تقریر بطور تامی و تبعیت آنحضرت از جهت مشابہت مذکورہ
 متہید مبادی رسالت و ادعای نبوت و تفوق بر کاملین سابقین و تفضیل
 بر جملة اولیاء ماضیین فہمیدن جز نادانی امرے بیش نبود و فہم انید عا ازین
 کلام کہ حضرت ایشان از بدو فطرت بر کمالات طریق نبوت اجمالا مجبول
 بودند اند غیر جبل از اصطلاحات متاخرین صوخیہ چہ تصوریدہ آید قال
 القاضي في التفسير المنظري بعد كل من الرجال الانبياء ولم يكمل من النساء
 الا اسيۃ امرأة فرعون و مريم بنت عمران قلت لعل المراد بالكمال البلوغ
 الى کمالات النبوة و ما فوقها و رواية الصحيحين کا نها اخبار عن الامم الراضية حيث
 کثر الانبياء فيهم ولم يبلغ درجة کمالات النبوة من النساء الا اسيۃ و مريم آهي
 و قال الشيخ ابوالبركات البخاري في هداية السالكين اذا انصف السالك
 کمالات النبوة فقد كل انتهي و قال محبة المائة الاولى من الالف الشانے
 الشيخ احمد السمرهندي قدس سرہ العزيز في مکاتيبہ و کمالات نبوت کہ کمال
 تا بعائرا بطريق تبعیت و وراثت انبياء عليهم الصلوات و التسليمات
 حاصل میگردد و نیز درین موطن است طریقت و حقیقت کہ محصلان

ولایت اندکونیاست از پس آنکه تحصیل حقیقت بشریت و تحصیل
 کمالات نبوت و ولایت را بهر چه طهارت باید داشت انتهی و قال ایضا
 فیها حصول کمالات نبوت مرتباً بعد از طریق تبعیت و وراثت بعد از بعثت
 خاتم علیه و علی جمیع الانبیاء و الرسل الصلوات و التحیات منافی خالفت
 او نیست علیه و علی الله الصلوة و السلام فلا تکن من الممتزین بدان است
 الله تعالی را بهیاستی که به کمال نبوت موصل اند و است الخ انتهی و قال
 الشیخ محمد المعصوم فی مکاتیبہ و از حصول کمالات نبوت مرتباً افراد است
 را بطریق تبعیت و وراثت لازم نمی آید که آن نبی باشد یا ساداه
 باجمعی پیدا کنند چه حصول کمالات نبوت دیگرست و حصول منصب نبوت
 دیگر انتهی و قال الشیخ ابو حامد الغزالی فی کیمیاء السعادة اینهمه تعلیم ریاست
 و مجاهده است تا دل صافی شود از عداوت خلق و از شهرت دنیا و از
 - تخلف محسوسات در راه صوفیان اینست و این راه نبوت است اما حاصل
 اردن این علم بطریق تعلیم راه علما است و این نیز بزرگ است لیکن مختصراً
 به اضافه باره نبوت و با علم انبیاء اولیا که به واسطه انبیاء اولیا و بسواست
 تعلیم آدمیان از حضرت عزت بر دلهاست ایشان میریزد و در سینه این را
 به تجربه معلوم شده است خلق بسیار انتهی و علی هذا القیاس ابا و از انفع
 توسط و مشایخ و مکالمه بطریق الهام نیز ناشی از بهمان نادانگی و جهل و
 نادانی است قال مجدد الاله الاولی من الالف الثانی الشیخ احمد السمرقندی
 فی مکاتیبہ اعلم ایها الاخ الصدیق الصدیق ان کلامه سبحانه مع البشر قد
 لیون شفاً و ذلک لافراد من الانبیاء علیهم الصلوات و التسلیمات و قد
 لیون ذلک لبعض الکمل من متابعینهم بالتبیین و الوراثه ایضا و از اکثر

بهذا القسم من الكلام مع واحد منهم سي محذرا كما كان امير المؤمنين ع
 رضي الله عنه وبذا غير الالهام وغير الاتقاء في الروع وغير الكلام الذي مع
 الملك انما يحاطب بهذا الكلام الانسان الكامل الجا مع لعالمى الامر والخلق والبر
 والنفس والعقل والخيال والله يحقق برحمته من لياق الله ذو الفضل العظيم
 ولا يلزم من كون الكلام شفاها ان يكون المشكك مرئيا لاسامع لجواز ان يكون السامع
 ضعيف البصر لا ينجل شعشان انواره كما قال عليه وعلى الله الصلوة والسلام في جواب
 سوال الروية عنه نوراني اراه ولان في الشفاة خرق الحجب الشهودي لا الوجوهي فافهم
 فان هذه معرفة شريعة قلما تكلم بها احد والسلام على من اتبع الهدى انتهى وقال
 علي بن الحسين الكاشفي في الرشحات نهايتيك اوليا به ان مير سندا انت كبتا
 از ايتان غائب نشود انتهى وقال ايضا فيها رشم ميفر سودند كه شيخ ابو يزيد
 قدس سره گفته كه كسي سال با حق سبحانه سخن گفتن و از حق عز وجل تعالى سخن
 شنيدم و خلق پنداشتند كه با ايتان سخن ميگويم و از ايتان سخن ميگويم
 و از ايتان مي شنوم انتهى و اخراج عبد الله بن حنين بن علي الكلي في
 الرسالة الخوتية عن الشيخ عبد القادر الجيلاني طاب الله ثراه و جعل الجنة مثوا
 قال قال الله تعالى يا عورت اعظم ثقلت لك يا رب العورت انتهى و اخراج
 ايضا فيها عنه قال ثقلت يا رب بل لك مكان قال لي يا عورت انا كمن و
 ليس لي مكان الا سر الانسان والانسان سرى و اناسره انتهى و اخرج
 ايضا فيها قال العورت رايت الرب فالت يا رب ما معنى العشق قال يا
 عورت طهر قلبك عن سواي انتهى و اخراج صاحب فوائد العواد عن السلطان
 نظام الدين رضى الله تعالى عنه بر كس كه در نماز نه ميند جمال دوست و دوست
 هميد هم كه نمازش قصا كند و قال الشيخ ابن العربي في الباب السادس

والستين من المائة الاربعة لاربعة الف مائة جميع ما كتبه في مصنفاتي
 ليس هو من فكر داروينة وانما هو عن نعت في روي من ملك الالهام
 انتهى وقال الشيخ عبد الواب بن احمد بن علي الشتراني في اليهودية
 والجواهر وقال في الباب العاشر والسبعين وثلثمائة جميع ما كتبه وكتبه
 انما هو عن اعطاء الهي والقادر بابي اودعت روحاني في روي كتابي كل ذلك حكم
 الارث لاجلكم الاستقلال فان النعت في الرمي من رتبة وحى الحكم
 ووحى الاشارة والعبارة ففرق يا اخي بين وحى الكلام ووحى الالهام تكن
 من العلماء الاعلام انتهى وقال الشيخ عبد الرحمن الجامي في شرح
 الفصوص فاعلم ان الحكم الغائفة على قلوب كل عباده وخلص عبده على
 انواع منها ما يفيض عليهم بواسطة الملائكة المقربين بالفاظ وعبارات محفوظة
 عن التغير والتبدل مراوة تلاوتها وهو القرآن المنزل على نبينا صلى الله عليه
 وسلم على اصحابه وسلم بواسطة الروح الامين ومنها ما يفيض عليهم بواسطة
 او غير واسطة لمعان صرفة او مغيرة بعبارات مختصة غير متلوة ومن هذا
 القبيل الاحاديث القدسية فهي اماما فاضلت عليه صلى الله عليه وسلم
 معان صرفة لكنه كمال الكمية عباراته الخاصة والعبارات مخصوصة غير مراد
 ضبطها وتلاوتها وهذا النوع ليس مخصوص بالانبياء بل يعم الاولياء والصالحين
 المؤمنين انتهى وقال القيصري في شرح الفصوص الفرق بين
 الالهام والوحى ان الالهام قد يحصل من الحق تعالى من غير واسطة الملك
 بالوجه الخاص الذي له مع كل موجود والوحى يحصل بواسطة ولذلك لا يسمى
 الاحاديث القدسية بالوحى والقرآن وان كانت كلام الله تعالى واشارته
 قد مر ان الوحي قد يحصل بشهود الملك وسماع كلامه فهو الكشف المستقيم

المستفيضة للكشف المعنوي والالهام من المعنوي فقط وايضا الوحي من خواص النبوة
 المتعلقة بالظواهر والالهام من خواص الولاية وايضا هو شرط بالتبليغ ورون
 الالهام انتهى وقال الشيخ شهاب الدين السهروردي في عوارف المعارف
 وقد نقل عن جعفر الصادق ايضا انه خرج من شيا وهو في الصلوة فسل عن
 ذلك فقال ما زلت ارد الاية حتى سمعتها من المتكلم بها انتهى وقال
 ايضا فيها فيصير سماعه بالست بركم كشفا وعيانا وتوحيد وعرفانه بتبينا
 وبرمانا ويتدرج بها علم الاطوار في لوايح الانوار فان بعضهم انا اذكر الست
 بركم اشارة منه الى هذا الحال فاذا تحقق الصوفي بهذا الوصف صار وقته
 سرمد وشهوده موبدا وسماعه متواليا متجددا والسمع كلام الله سبحانه و
 تعالى وكلام رسوله عليه الصلوة والسلام حق السماع انتهى وقال الشيخ
 عبد الرؤف المنادي في الكواكب الدريئة وقال ابو يزيد اوقفني بربي بين
 يديه قال يا ابا يزيد يا بشي جيتني قلت بالزبد بالدينا قال انما مقدار الدنيا عندي
 جناح بعوضة فهم زهدت فطلت الهي استغفرك من ذكرك جيت بالتوكل اليك
 فقال عند ذلك قبلناك انتهى وقال الشيخ وجيه الدين العلوي في الحقيقة
 المحمدية قطب العالم يستفيض من الله تعالى بلا واسطة انتهى وقال الشيخ
 عبد السلام الغانم المقدسي في حل الرموز ان العلم علان علم باللسان وعلم
 بالقلب واما علم الان فهو حجة الله على العباد واما علم القلب فهو تلقين من
 الله تعالى بلا واسطة ملك والاستفارة رسول انتهى وقال صاحب مختصر الفتاوى
 ما يميز اهل الله الا باخذهم العلم عن الله تعالى بلا واسطة مخلوق انتهى وقال
 صدر الدين القنوني في شرح الاربعين ارتباط الموجودات بالحق ثابت
 من جهتين احدهما سلسلة الوسايط والاخرى جهة لا واسطة فيها مينا وبين

بها وخلص عباده فلا يستبعد الامن لاخلق له عند الله تعالى انتهى و قال
 الشيخ علي القاري في المرقاة شرح المشكوة في شرح قوله عليه السلام
 لقد كان فيما قبلكم من الاعم محدثون الحديث قال التوربشتي المحدث في
 كلامهم هو الرجل الصادق الظن وهو في الحقيقة من الثني في روعه شئ
 من قبل الملائكة ليعلموا ان لا يكون كالذي حدث به انتهى سمعته مذکور مفید
 اینست که قلوب بعض اولیاء مفاض بعض فیوض از مسدود نیس
 بلا واسطه انبیا باشند پس ارباب عقل و دانش با وجود علم
 اینست چگونه هم استوار و شاکردی این اولیاء انبیا مستبعدند
 و عصمت خلا فی اهل سنت و امامیه موافق کلام صاحب تحفه بمعنی اشعار
 صدور خطا در علم و گناه در عمل بوده نه بمعنی مصون و محفوظ بودن از افعال
 نامرئیه و عقائد باطله و اخلاق مذمومه در رسوم فاسده و از صراط مستقیم
 اثبات عصمت بر غیر انبیا فرضا اگر مفهومی است بمعنی اخیر است نه بمعنی
 اول فلا محذور و قد نقل عن الشيخ المیزبانی فی ملفوظاته ذکر دین
 افتاد که بعضی از اهل سلوک کار بر خلاف ظاهر روایت کرده اند مولانا
 نظام الدین درون حصاری عرض داشت اگر از ارباب قلوب کسی خطا
 ظاهر روایت علمی میکنند علمی است ظاهر آنرا چگونه تسلیم دارند و اگر ایتانرا
 مناقشه کنند جواب چگونه گویند بحدی مخدوم فرمود این را جواب دو طریق
 اند یکی آنکه از بیعت که این طائفه جائز انقضایند نه واجب العمدة پس اگر خطا
 بر سبیل ندرت ابتلاء و امتحان از ایشان در وجود آید جائز بود اما ایشانرا
 بران اصرار نباشد و مقرون بود به توبه دوم آنکه کسیکه بر این طائفه اچان دارد
 او خود تسلیم خواهد داشت و در نقل ایضاً فیها عنده این را نیز جواب

دو طریق اندیکه جهان را آیتان جانتر العصمة اندنه واجب العصمة جهانگر
 بالا ذکر نموده انتهی و آخر ج صاحب فوائد الغواد عن السلطان نظام
 الدین لکنی میسخن در عصمة اولیا را افتاد فرمود که انبیا و معصوم اند و دیگر
 فقها و اولیا هم لیکن انبیا واجب العصمة و اولیا جانتر العصمة انتهی و
 قال ابن اسد الله المودودی فی الکاشفات حاشیه الصفحات نم
 قال ای صاحب السیاقیت فی البیوت الخا مس الاربین قد ذکر الشیخ
 ابو الحسن الثالث فی ان للقطب خمس ملامته ان عید و بعد العصمة
 والرحمة والخلقة والنبیة و مدح و حمله العرش و یکشف له عن حقیقه الازلا
 و احاطة الصفات الی اخره فیهذا صمیح و ب من ذنب الی کون غیر الی
 معصوما انتهی و قال بحر العلوم فی شرح تحریر ابن الهمام و قال
 الشیخ الاکبر خاتم الولاة المحدثه فی الغوثات البلیة و لهذا قال صل
 الله علیه و سلم فی عمر بن الخطاب بذكر ما اعطاه الله من القوة یا عمر
 بالقیام الشیطان فی فیج الاسکک فی غیر محاکم فدل علی ان عمر بن الخطاب
 معصوم انتهی قوله صلیا در همان قرب داعی اجل را بسبک گفتند و اشار
 دور کتاب التوحید بخدیو بلا خط مولوی اسمعیل گذشته بمقتضا
 کل جدید لذیذ بساخته طرح و غطر جهان در شش انداخته و اسرار
 این مسلک برافراخته کتاب التوسیع را به تصرف قلبی بقوتیه ایمان
 نام نهاد و باز در هندی ترجمه کرده کار بجای رسیده که دعا و دعا
 و خلفا و اسباب نشر آن در بلاد منتشر و محک فدا گردیدند الی قوله
 در ص ۲۹ نیست آغاز و انجام و ایمان در هندوستان اقول
 روشن تقویه ایمان و انداز و غطر قدوه اهل ایمان یعنی جناب مولانا

محمد اسماعیل رحمه الله العجل بالقرض اگر مناسب موافق کتاب التوحید
 بوده باشد کدام حد و سرحدی یا عقلی لازم می آید کما الشمس فی راقبه النہا
 در پایه استقامت است که بر بکرت و عظمت و تعالیف این حضرت متوجع شرک
 و بدعت و حسن توحید و سنت چنان راسخ و خواطر خواص و عوام است
 که هر چند این خناس بقتضای عادت جمعی خود تصور در اغوامی مایل
 نمکد بر گز به و ساوس این موسوس زوال آن امکان ندارد ای
 متصل خلق السدوای مهین اهل السردعای این حضرت صرف محافظه
 وضع توحید و سنت و محض صیانت مردم از غوائل شرک و بدعت
 بوده تکفر است محمدیه علیه الصلوٰۃ و التحیہ اصل مذہب لها بیه ترویج شرک و بدعت
 در پرده حب اولیا و تعظیم انبیا است و طواف قبور و انبات غیوب
 و نظائر بهایه عتق او این کرده تفاوت پرده تعظیم و حب این
 اصفیاست لب زامعین امثال این افعال در آدین هیچ عقائد
 و قصمال را متهم به تکفیر است مرحومه و ابانت انبیا و اولیا میکنند
 ورنه تمام ازل حطی که از تعظیم ابرار و حب اختیار این حضرت و هم
 مذہبان این حضرت را داده اند کسی را از فرق اسلامیه لا یما طائفه
 و صنفش رسولیه را اصلا نداده اند بلکه این طائفه در حقیقت بی نصیب
 ازین دولت است بنا برین در حدی نحسین شرک و بدعت و حکایت
 فقیم مولوی رشید الدین خان به مولانا محمد اسماعیل و مولانا عبدالحی
 رحمه الله علیهما افترا می این مقتدری و روایت گفتگوی مسجد جامع دہلی از
 کذب حملو و از پیرایه راسته عاری است خلاف خانصاحب از جناب
 مولانا محمد اسماعیل رحمه الله علیه بطور اختلاف ظاهرا فیما بینهم بودند بطور نزاع

بتجدید عین از اهل سبقت تا بکمال برده نشود که خانصاحب با مولانا جلال می نمود
 خان والا نشان رو بروی مولانا به کمال ادب قدم در تکلم نهاده و بختیور
 مولانا دخلی در سخنی منبذ او و همیشه پسر و فضائل و مناقب جمیله وی
 جناب طیب اللسان بود و دائمی تذکره محاسن و معایر شریفه اش
 مذهب البیان و حق آنست که کسی از آن سران تاب گفتگو پیش آن
 فرید زمان نمیداشت و هر که از معذورین مثل مولوی مخصوص الله و مولوی
 موسی حق خود ظاهر ساخت به محکمک اطفال خود را راست خلاصه
 صحبت اینست که اهل بدعت فتوای بعضی مسائل متنازع مذهب مثل
 بوسه قبر و غیره با بطلان خطه مولانا محمد احمی حرمه الله علیه پیش کردند و با قوت
 مولانا جواب با صواب آوردند و هر که به خلاف ما بردارد و طریق
 مناظره را از دست ندید و بالفرض اگر وایتی فقهی معارض قول ما
 پیش نماید ما و اسبیکه آن روایت روایت فقهایی طبقه آنجیم و محمد و ابیوش
 ربه الله تعالی و ما دون ایشان تا طحاوی و کرخی و صاحب هدایه و امثال
 نباشد اصلاً تا بطل قبول منور و روایت فقهایی طبقه ساجه تا آنکه به محکم
 کتاب و سنت در امتحان نیاید و موافق اصول و قواعد شرعی نباشد
 مقبول نگردد و در وقت زبان همه اهل علم از مخالفین بجهت عجز و غفلت
 لال گردید لیکن بر گناه از جهت پیرویه سراسر اهل جمال بمقتضای بیانی و بطل
 رفع خیالات و رسوائی نوبت شروع و میر سید حضرت مولانا فتوا سے
 مؤید القصد دفع این فتنه مزین بدین دستخط گردانید که قیاس را
 معقد ام و در قیاسیات و ابتهادیات مقلد مذہب حنفی ام انتہی و آنچه
 مولوی فضل حق بمقابلہ مولانا محمد اسماعیل قدس سرہ العزیز تصدیق تحریر

در نفی قدرت به ایجا و مثل بعض کلمات از حق تعالی که مسمی به تحقیق الکنو
است شده بود مولانا حیدر علی رامپورے رحمة اللہ علیہ به قبح تحریرش
پرداخته و جعل ناواقعی وے از علوم دینیہ بل از فنون عقیدہ نیز ظاہر
و بعض ہم شہ بان و اخلائی وی مشمل مولوی مرزا حسن علی لکهنوی
و مفتی محمد رالدین خان دہلوی و مولوی سراج الدین وغیرہم نیز
بجائزہ وی در بناب برخاسته و بہر واصل مرامش تحقیق وی را مرضی
و مقبول نداشته پس شک به تحقیق مردود و قاضی بران جزو است
رسوایی نتیجہ ندارد و سواے تفایر جہل مقتدای خود از نہایت بیجانی
چہ باشد قولہ ۲۹ واضح باد کہ نجد بہ عرب صرف عناد و بہ انبیاء و اولیا
داشتند بافقہ و فہما چندان در جز طبايع ایشان راسخ نبود و خود را خطی
تدبیر می گفتند و تکلیف را منحصر در تقلید یکے از ائمہ اربعہ می نمودند
و رہند و با بیہ باطل ہر بہ ترکیب یافته طرفہ معجونے مرتب شد اشارتے
و کلماتے مجدد و شیوع ظاہر بہ ہم ضرورت اقول افزائے
این مفتی را بہند کہ نسبت عناد و انبیاء و اولیا کہ کفر صریح است
جانب نجد بہ عرب کہ در تقوی و دیانت و اتباع سنت علم در و یار عرب
اند مینماید و از نہایت خباوت و غواہت نیست اند کہ پیغمبر اسلام
ازین امر فضیلتی نمیکنند پس متصدین اتباع سنت چگونه ترکب آن
شوند حاشا ثم حاشا کہ نجدیہ عرب شاید عناد و انبیاء و اولیا در خواطری خود
داشتہ باشند بلکہ ایشان حسب انبیاء و اولیا و اتباع ایشان را موجب
نجات میدانند و کافی را کہ این گمراہ و با بیہ مرکب ابطا ہر یہی گفتہ از مسلک
ظاہر بہ نہایت دور اند مسلک ایشان مسلک فقہائے محققین است

یا شیخ محمد ثنین متفقیهین میر ظاہرہ مقلدین داد و ظاہری را گویند این کسان
 اصلاً تقلید داد و نمیکشند بعض ایشان خود را حنفی میگویند و بعض دیگران
 خود را عامل با محدث یا محدث میدانند شیوہ فریق اول اتباع مذہب حنفی است
 مگر در آنکه صحیح مخالف حدیث باشد و وظیفہ فریق ثانی عمل با محدث
 است بہرندیکہ موافق باشد قال الشیخ فی تہ اجسم الحفظ داد
 بن علی الاصبہانی امام اہل الظاہر ذکرہ فی نسبہ الظاہری وقال
 ہذہ النسبۃ الی اصحاب الطواہر و ہم طائفتہ متخولون مذہب اہل ہند بن علی
 الاصبہانی صاحب الظاہر فاتم بحجرون النصوص علی ظاہرہ انتہی و سور
 عقیدت از اہل حدیث کہ اعتقاد این کیفیت است امرے بس مذہب است
 محبت خاتم الرسل علیہ الصلوٰۃ والسلام کہ مقتضای ایمان و تیسر د اہل
 اسلام است باین اعتقاد معلوم اکابر است مجدد اصحاب حدیث عذاب البیان
 پورہ اند و بر طاعت محمد ثنین تشیع نموده اند این جہان در صحیح خود بعد حدیث
 ان اولی الناس فی یوم القیامۃ اکثرہم علی صلوٰۃ نوشتہ فی ہذا
 الحدیث بیان صحیح علی ان اولی الناس برسول اللہ علیہ السلام فی القیامۃ
 اصحاب الحدیث از بس من ہدہ الامۃ قوم اکثر صلوٰۃ علیہم منہا و قال
 ابن القطن لیس فی الدنیا مبتدع الا و ہو بعض اہل الحدیث و قال
 السحاکم لولا اکثرہ طائفتہ المحدثین علی حفظ الاسانید لرکس منار
 الاسلام و لکن اہل الاتحاد و المتبعۃ من وضع الاحادیث کذا فی
 ارشاد الساری شیخ صحیح البخاری للفتلانی و فی جوامع
 الاصول و روی عنہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا کان یوم القیامۃ جا
 اصحاب الحدیث ما بینہم و معہم الخیار فیقول اللہ انتم اصحاب

الحديث فانما كنتم تصلون على النبي صلعم ادخلوا الجنة وفي ابوابها
 لكل طائفة امام تقيهم كما قال الله تعالى يوم ندعو كل اناس بامامهم
 وقال بعض السلف علي هذا اكثر شرفا لصحاب الحديث لان امامهم النبي
 صل الله عليه وسلم وفي اداب المريدين العلماء الجاهدين في متابعتهم
 رسول الله صلعم المتقربون بالصالحات ثلثة اصناف اصحاب الحديث الفقهاء والعلماء
 الصوفية فاما اصحاب الحديث فانهم تعلقوا بالظاهر الحديث فاشتغلوا بسماعه و
 نقله وتميز صحيحه من سقيمهم وحراس الدين ورعاه وقال الشيخ علي القاري
 في ثمرات العبارة لتحسين الاستدلال يكتفي في موجب تكفير الكيدية في
 امانته للمحدثين الذين هم عمدة الدين المفهوم من قوله كابل الحديث
 المقتضى الى قلة الادب المتفقتة لسوء النجاسة او من المعلوم ان اهل القرا
 اهل السواد اهل الحديث اهل رسول الله صل الله عليه وسلم قوله كابل الحديث
 انيكه وودين على اصحابه في محدث جليل الشأن مبتلا مني وسوسه شيطان
 كرويه قائل به خلق قرآن وصدوت ان كشته رساله در رد قياسي اهل
 منوال الخ اقول عاونه مورخين است كه اسخيه رطب يابس مے يابند
 به جمع آن مے پروازند اعتماد بر محض نقل ايشان بدون تصديق يعني
 كه اين منقول ايا راست است يا دروغ و اگر راست هم است خاسله
 از شايه ولو ش اغراض ونيويه و مفاسد شرعيه هم است ياني از اهل
 فواست واصحاب ديانت بسا بعيد است تاج الدين سبكي كه ميكي
 ارمقطين شيخ اللهابيه است در حقايق الشافعية گفته ولو اطلعتنا تقديم
 الجرح لما سلم لنا احد من الامه او ما من امام الا وقد طعن فيه
 طاعنون و بلك فيه بالكون وقال ابن عبد البر باب جلد

فیه کثیرون وضلت فیہ فہ جابلہ لاتدری ما علیہا فی ذلک تم قال
ان السلط قد سبق لبعضهم من بعض کلام کثیر فی حال الغضب منه
ما حمل علی الحق ومنہ ما حمل علی التناویل مما لا یلزم المقول فیہ شیئ
منہ و ذکر من کلام الصحابة و التابعین و تابعیہم من النظر لبعضهم فی
بعض شئیاء کثیرا لم یلیق علیہ احد من العلماء و لا عولوا علیہ
لانہم بشر یعصون و یرضون و القول فی الرئی غیر القول فی
الغیب فمن اراد ان یقبل قول العلماء بعضهم فی بعض
فلن لا یقبل قول من ذکرنا من الصحابة لبعضهم فی بعض و قولنا ذکر
من التابعین و ائمة السلف بعضهم فی بعض فمن فعل ذلک فقد
خلفنا الابیہ او خسرنا نبینا و ان لم یفعل و لم یفعل ان
عدادہ و الہمہ رشہ فلیقف عند ما شہدناہ فاذ الحق الذی لا یحی
یحیہ النشانیہ تعالی انتہی و قال الحافظان الذیہ و ابن حجر
ان قول الاقران بعضهم فی بعض غیر مقبول انتہی کہ ان فی القلاید
ایا نذیرہ کہ ابراہیم و شعیب و عکرمہ و مالک و ابن اسحق و ابن سیرین
و ابن ابی ذؤب و عبد الغزیز بن الی سلمہ و عبد الرحمن بن زید بن اسلم
بن ابی حازم و ابن ابی شیبہ و ابراہیم بن سعید و ابن ابی الزناد و
یحییٰ امام مالک و سفیان ثوری و غیرہ و رقی امام اعظم احنیفہ و ابن
حجر امام شافعی و عمار بن اسد المہاسی و کراہیسی و امام احمد
یہ کلاما کر وہ لفظ و تالیف کچھ سن رسائیہ اند اگر اعتقاد بر سمجھو امونودہ شود
سلسلہ دین پیامت برہم بخورد و قال السبکی فی المقات الشافعیہ
فلا یلیق سبکام التورمی و غیرہ فی احنیفہ و ابن ابی ذؤب و غیرہ

فی مالک و ابن سعین فی الشافعی و النسائی فی احمد بن صالح و نحو ذلك
 انتہی و ایضا قال فیہا و لا یزال طالب العلم نبیلہ حتی لا یخوض فیہا جرے
 بن السلف المافین و یغنی بعضہم الی بعض فایک تم ایک ان تصفی
 الی ما اتفق بینہم بحیث توفیان التورای او بین احمد بن حنبل و النسائی
 او بین احمد و البخاری بن اسد الحاسبی و کلمہ خراجون انہم مقدمہ خاطر شہین
 پس باید شنید کہ نسبت مول حدوث و خلق قرآن جانب داود افرات
 از عداوت و جد چہ وی علیہ الرحمۃ البخاری از ان کردہ عین پنجہ از کلام صالح
 بن احمد طاهری گرد و قال اسمعانی فی الانساب قد حکے
 لا احمد بن حنبل عنہ قول فی القرآن بدعتہ و انتہی من الاجتماع معہ سببہ
 و استاذن کہ انہ صلح بن احمد ان بدخل علیہ فانتہی و قال کتب الی
 محمد بن یحیی الذہبی من نیشاپور انہ زعم ان القدر ان محدث فلا تقر بنی
 قال یا الی انہ یقے من ہذا و یکرہ فقال احمد بن حنبل محمد بن یحیی
 اصدق منہ لا تاذن لہ فی المصیر الی انتہی و اگر مجہد و اتہام در عیہ
 بی اعتبار می سنے گرداند لازم کہ سور عقیدت از اکثر ائمہ اسلام خصوصاً
 از امام پنجم رحمۃ اللہ علیہ پراگندہ و مہم بخاری صاحب صحیح و ابو حنیفہ
 را نیز متہم بہ این قول کردہ اند و نسبت ارجار و غیرہ جانب امام پنجم
 و محمد بن حسن شیبانی بنودہ اند قال ابن سیف الدین فی تحصیل الرجال
 فی ترجمہ محمد بن اسمعیل البخاری و حین وقع الفتنہ و استند المخنثہ
 مسئلہ طلق القرآن رجح من بعدہ او الی بخاری اقبلقہا الیہا بالتعظیم و الکرامۃ و
 استقبلوہ الی فرسخ الحج و قال ابن الاثیر فی جامع الاسوئل فی
 ترجمہ پنجم رحمۃ اللہ تعالیٰ و قد نبی الیہ من الاقارب و الیہ من المختلفۃ الیہ

یجمل قدره منها و شیرو منها من القول یجمل القرآن والعول بالقد
 والقول بالارحار و غیر ذلک انتهى وقال ابن حجر المکی فی الفتاوی
 لما قبل لاحمد بن حنبل ما لیس فیهم علیه قال الرازی قال لیس بالک
 تکلم بالرازی قال لی ذلک ابو حنیفة اکثر ابا منه قبل قبل تکلمتم فی هذا
 بحقیقه و فی هذا بحقیقه فسکت احمد انتهى وقال ابن حجر العسقلانی
 بیسان الیس ان قال حنبل بن اسحق عن احمد کان ابو یوسف
 منصفاً فی الحدیث و اما محمد بن الحسن و شیخه فکانا مخالفین للماثر
 انتهى و روى البخاری عن محمد فی تاریخه الضعیف قال حدثنا
 نعیم بن حماد حدثنا الثورانی قال کنت عند سفیان بنی النعمان فقال
 احمد لک کان یقضی الاسلام عروة عروة ماولد فی الاسلام
 اشام منه انتهى وقال الغزالی فی المخول ان ابا حنیفة تزف حماد
 دهنه فی تصویر المسائل و تقریر المذاهب و کثر خطبه لذلک و لیهذا شکف
 ابو یوسف و محمد عن اتباعه فی تلشی مذهبه لما را یا فیهم من کثرة التحطی
 و التحلیل و التورط فی المناقضات انتهى و البضا قال فیہ و اما ابو حنیفة
 فقد قلب الشرط علی البطلن و شوش سکها و حیزم نظامها
 انتهى و البضا قال فیہ و لا یجوز فساد مذهبه ای مذهب ایه حنیفة فی
 تفصیل الصلوة و القول فی تفصیلها یطول و منشرة نبط
 بین فیما حاد الیه اقل الصلوة عند فلو عسر من اقل صلوة علی کل
 عامی حلف کما ع لا منع عن اتباعه فان من الغرض فی مستفتح
 بنید و شرح فی جلد کلب مدیون و لم یف و احرم للصلوة سبدا لا
 صیفة التکبیر ترجمته بترکیا کان او یندیا و اقر من البقراءة علی ترجمته

قوله مد بائتان ثم ترك الركوع وبتفر تقرتين لا قعود بينهما ولا يقرب
 التشديد ثم يحدث عمار في آخر صلوة بدلا عن التسليم ولو سبقه
 حدث بعب الوضوء في أثناء صلوة وسجدت بعده عمدا لانه
 لم يكن قاصدا في حديثه الاول ثمحل عن صلوة صلى الله عليه وسلم
 والذي ينبغي ان يقطع به كل ذي دين ان مثل هذه الصلوة
 لم يبعث بها النبي ولا بعث محمد بن عبد الله به عار الناس
 اليها وسبب قطب الاسلام وعما والدين وقد رجم ان هذا القول
 اقل الواجب فهي الصلوة التي بعث بها النبي وما جازاها اذاب
 وسنن انتهى وانكار داود كونه معتد بالمذهب بوقياس اقبل انما نقول
 اجماع برحمة ان يخرج دى ازال نقول وديانت ثبو وحيث
 جاك انك يخرج دى ازال سنت وجماعت بانك كيف و
 قال عبيد الله البصري في شرح المنهاج والحق انه قد استمر
 من اهل البيت كالباقية والصادق وغيرهما من الائمة ضوا
 الله تعالى عليهم جميعا انكار القياس كما اشتهر من ابي حنيفة
 والشافعي والاك القول بوجوب العمل به استوى وقال الحافظ
 ابن حجر في فتح الباري شرح صحيح البخار في نقل قول ابن
 بطلان وتقب بعضهم الاولية استى ادعيا ابن بطلان بان
 انكار القياس ثبت عن ابن مسعود ومن الصحابة ومن التابعين عن
 عامر الشعبي من فقهاء الكوفة وعن محمد بن سيرين من فقهاء البصرة
 وذلك مشهور عنهم نقله ابن عبد البر ومن قبله الدارمي وغيرهم
 وعن خيسم ومحمد امارا قياس وراى داود ازان حيت

مطلق قیاس بملکیه باشد یا قیاس فی الجملة در محال مخصوصه بر شوق
 اول نسبت انکار جانب وی افتد ای صریح است زیرا که در کتب
 اصول مندرج است که داود منکر قیاس علی اصلا غیبت و قیاس
 در مقام اولویه و مساواة حجة میداند بلکه ذرے از محوزین بقید است
 بقیاس غیر علی نیز عقلا انکار ذرے از صرف وقوع قیاس
 غیر علی و تعبدیه آنست شرعا در شوق ثانی ابو حنیفه نیز منکر قیاس
 در حد و دو کفارات و در خص و تقدیرات فی شرح

جمع الجوامع و منع داود و غیره البجلی منه بخلاف البجلی المتوافق بقیاس
 الاولی و المساوی کما یعلم مما سیاتی و اقتصرت فی شرح المختصر
 علی انه لا یسر قیاس الاولی و هو یا یكون ثبوت الحكم فیہ فی الضرع
 اولی منه فی الاصل کما سیاتی و منعه ابو حنیفه فی الحدود و الکفار
 و الرخص و التقدیرات انتہی و قال جمال الدین عبد الرحیم الاستو
 فی شرح المنہاج و انکر داود و الظاہری و اتباعه التعبدیه شرعا
 ای قالوا لم یرو فی الشرع ما یبدل علی العمل بالقیاس و ان کان
 جائزا عقلا و ہذا الذی ذکرہ الحق مخالف لما فی المحصول
 و الحاصل فان المذکور فیہما ان داود و اصحابہ قالوا استعمل
 عقلا التعبد بالقیاس کالمذہب الذی ذکرہ الحق لکنہ موافق
 لما نقلہ الفراءلی و امام الحرمین و هو مقتضی کلام الامدی و ابن
 الساجب الصر انتہی و ایضا قال فیہ ان المصنف قد ذکر بعد ذلک
 ان القیاس البجلی لم یکرہ احد انتہی و قال حبیب اللہ القندی
 فی مقتم الحصول المجوزون للتعبدیه قالون بوقوعه الا داود و

الظاهر في ولبته والقاساس في فم انكروه سمعا انتهى وابن
 عبد السلام في كفي ازمستدين شيخ المتدعين است نیز منكر قياس است بدون
 وقوع حادثة وقال السبكي في شرح جميع الجوامع ونسبه ابن عبد السلام
 مالم يصطر اليه بوقوع حادثة لم يوجد نص فيها يجوز القياس فيها للحاجة اليه بخلاف
 مالم يقع فلما يجوز القياس فيه لا انفار فائدة انتهى وامي برين بد مال كه از عناد
 اهل كمال انكار احمد الزلقار داود وزليعه ورديه ومنه خودگرداننده زبان
 طعن و تشنيع بر داود وعليه الرحمة بكشاد و در پي عيب جوئي و مي افتاد
 قدوة اهل بدعت را بايد كه احوال اكابر است و بده از ف و مقيدت برون
 ايد و ناهق عاقبت خود را بر باد از وقال ابن الاثير في النهاية و هجر
 جماعة من الصحابة جماعة منهم و ماتوا مهاجرين قال السيوطي في التذكرة
 السماء بالفلك المشحون سعد بن ابى وقاص كان مهاجرا لعمار بن باسر
 حتى ماتا و عاشت كانت مهاجرة بحفصة و عثمان بن عفان كان مهاجرا
 لعبد الرحمن بن عوف و كان طادس مهاجرا لوهيب بن منبه حتى ماتا
 و جري بين الحسن و ابن سيرين شئ فمات الحسن و لم يشهد ابن سيرين
 جنازة و سعيد بن السبب هجر اياه حتى مات و كان الثوري يتعلم من ابن
 ابى ليلى فمات ابن ابى ليلى و لم يشهد الثوري جنازة انتهى و قال
 الزبير في طبقات الحفاظ هجر احمد بن حنبل يحيى بن معين و الحارث
 المحاسبى و ابانور انتهى و قال ابو الحجاج المزني في تهذيب الكمال في
 ترجمة ابراهيم بن المنذر الحرامى شيخ البخارى قال عبد الله بن احمد
 الهمداني سمعت ابا حاتم الرازي يقول ان ابراهيم بن المنذر عارف بالحد
 عابر الى احمد بن حنبل فاستأذن عليه فلم يادن له و جلس حتى خرج فلم عليه

فلم یرد علیہ السلام وقال ذکر یا الساجی بلعنی ان احمد بن حنبل کان یسبح
 فیہ و یذبحه و یقصد الیه یقعد و یسلم علیہ فلم یاذن له ان یشی و تشد و ابوحاتم
 رازی و رباب رجال مشہورین پس قولش علی الاطلاق درین باب
 مقبول نیست عند الجہور قال شمس الدین ابن النعمان فی شرح
 الی داود فان اباجاتم الرازی کیچہل رجالا و ہم ثقات لم یروا و
 ہوشد و نہی الرجال انتہی بہن ابوحاتم و ابوزرعمہ محمد بن اسمعیل
 بخاری صاحب صحیح را شہم بخلیق قرآن نمود و ہمکن محمد بن سہیہ ذہلی
 کہ شکایت داود نزد احمد کردہ این اتہام سازد بحدیث فتنہ بر محمد بن اسمعیل
 بخاری درغنیہ پور گردانیدہ فی ارشاد اللیب لما الف البخاری کتابا یخبر
 عن علی بن احمد بن حنبل و سہ بن یحیی و عیسی بن المدینی و غیرہم فاجتہدوا
 و شہدوا لہ بالعمۃ الا ان فی اربعہ احادیث قال العقیلی و التذیل فیہا
 قول البخاری و ہی صحیحہ و قدم بنیابور سنہ خمس و مائتین فخرض محمد شہا
 محمد بن سہیہ علی الہما علی السماع منہ و اتی علیہ محدث بہامہ ثم وضع بیہ من
 الذہلی ما وقع فامرہم الذہلی بالانقطاع عنہ فانقطع اکثرہم و بقی سلم بن الجحاج
 یحضر مجلس الذہلی فقال الذہلی یوما الا من قال یسئل قول البخاری فلا
 یصل لہ ان یحضر مجلسا فاحمد سلم رواکہ فوق عمامتہ و قام علی راوس
 الناس فمعت الی الذہلی جمیع ما کان کتب عنہ علی علم حال کذا ذکر الحاکم و قد
 انصف مسلم فلم یحدث فی کتابہ الا عن ہذا و لا عن ہذا انتہی و بہن سعید
 بن عمرو و سہ کہ بنکس ابی زرعمہ از عبد الرحمن بن حنبل را شہ کفر داود و نقل
 کردہ از ابی زرعمہ حنبلی بودن ابی حنیفہ و محمد رحمہما اللہ تعالی ما قل کہ فیہ قال
 اسحاق ابن جعفر فی لسان النیر ان قال سعید بن عمرو الیروحی سمعت ابازرعمہ

الرازي يقول كان محمد بن الحسن حميا وكذا شيخه انتمى الحال احوال تلاميذ
رجال كه متشكك انه به حسب روى وعدالت وبياه اعطاء وانذر وانه اهل حيث
وروى داود عليه الرحمة ليشنونه وازدريره وسنه باز آيند قال النووى فى تهذيب
الاسماء فضائل داود وورثه وورعه ومتابعيه لانه مشهور واختلف العلماء
هل يشر قوله فى الاجماع الى ان ذكر قال الشيخ ابو عمرو ابن الصلاح بعد ان ذكر
ما ذكرته او مخطئه قال الذى اختار الاستناد ابو منصور وذكر انه الصحيح من الكتب
انه يعبر خلاف داود وقال الشيخ وذا هو الذى استفرغ عنه الامر اخر
لما هو لا غلب من صفوه الائمة المتأخرين الذين اوردوا اندهيب داودى
مصفى تلم المشهورة كالشيخ الى حامد واما على والمماوردى والقاسم
ابى الطيب وشبههم فلو لا اعتمادهم به لما ذكر وانذيه سنة مصنفاتهم انتمى
واليفما قال فنه قال تغلب كان داود عقله اكثر من عجمه وقال ابو عبد
المحاملى رايه داود ليصله فما رايه مصليا يشبهه فى حسن تواضعه وروى الطيب
عن ابى عمر المستمل قال رايه داود الطاهر كبير وعلى اسحق بن راهويه
وما رايه احدا قبله ولا بعده يرد عليه عيبه انتمى وقال النخيل فى تاريخه
ان داود كان زايدا ورعا ناسكا انتمى وقال اللبى فى المنية ان قال
ابو اسحق موله ستة اشقين وما يقين واحد العلم عن اسحق وابى نوح كان
زايدا مستقلا انتمى وقال المملى فى شرح جمع الجوامع ان داود كان
جلا من جبال العلم والدين وله من سواد النظر وسعة العلم ووفور البصيرة
والاحاطة باحوال الصحابة والتابعين والقدرة على الاستنباط ما يعظم
وقته وقد دونت كتبه وكثرت اتباعه وذكره الشيخ ابو اسحق الشيرازى
فى طبقاته من الائمة المتبعين فى الفروع وقد كان مشهورا فى زمن

الشيخ وبعده كثير الاسما في بلاد فارس من شبراز و ما والا با الى
 ناحية العراق و في بلاد المغرب و قال اين تظلمون في
 تاريخه البوسليمان داود بن علي بن خلف الاصبهاني في الايام
 المشهورة المعروفة بالظاہر و كان زاهدا متقلا كثير الورع
 اخذ العلم عن ابي بن راسوبه و ابي ثور و كان من اكثر الناس
 تعصبا للامام الشافعي و صفت في فضائله و الثناء عليه كتابين و كان
 صاحب مذہب مستقل يجمع كثير يوفون بالظاهر و انتهي و قال السلي
 في طبقات الشافعية داود بن علي بن خلف بن سليمان البغدادي
 الاصبهاني امام اهل الظاهر و ولد سنة ثمانين و قبل سنة اثنين
 و مائتين و كان حجة امه السليمن و بدايتم و له في فضل الشافعي
 مصنفات انتهي و قال السمعاني في الانساب هو الامام اصحاب
 الظاهر و كان ورعانا سكا زاهدا انتهي و قال الكرماني في شرح
 صحيح البخاري في حال مالك رحمه الله تعالى و اعلم انه احد الائمة
 السنة اصحاب المذاهب المتبعة في الامصار و هم هو و ابو حنيفة و الشافعي
 و سفيان الثوري و داود الاصبهاني و قد جمع الامام
 ابو الفضل يحيى الحمصلي الخطيب الشافعي اسما بهم فقال
 ان نسبت اركان الشريعة فاسمع به لتعرفهم و احفظ اذ كنت سامعا
 محمد و النعمان و مالك و احمد و سفيان و اذكر بعد داود و تابعي
 انتهي و قال عبد الكريم الشريفي في الملل و النحل ثم المحجبة و له
 من الكتب الا انه محصورون في صنفين لا بعدون الى ثالث
 اصحاب الحديث و اصحاب الراي اصحاب الحديث و هم اهل الحجاز

وہم اصحاب مالک بن انس واصحاب محمد بن ادریس الشافعی
 واصحاب سفیان الثوری واصحاب احمد بن حنبل واصحاب داؤد بن
 محمد الاصبہانی وانما سمو اصحاب الحدیث لان عنایتہم تحصیل الاحادیث
 ونقل الاخبار ونبأ الاحکام علی النصوص ولا يرجعون الی القیاس الجلی واخذوا
 قولہ صدق بعد مدتی ابن خزم غامری وراشدی کہ بقیہ حکومت ہی مروی
 دران زمان بود اعتماد حقیقت امامت بنی امیہ وفرط حقیقت امامت بنی
 ظاہر نمود اعیان دولت را بدین دام صید ساختہ خاطر خواہ بہ اطمینان
 ملکومات پرداختہ الحما قول بالا مخرج گردین کہ صدور حکم خارج
 وجہش بکفر و تضلیل از ملوک و اقران نسبت علماء علی العموم موجب
 تنقیص شان ایشان نمیکرد و الامور شور عقیدت از کرامی انت باشد
 چه احدی از اکابر سلف تا خلف الاما شار السد گذشتہ کہ بتلامی این بلا
 نشدہ باشد و جرحه از بن شریب پنچیدہ باشد قال رسول اللہ صلی
 علیہ وسلم انتہ الناس بلا را الانبیاء رحمہم اللہ الصالحون
 رواہ الحمکم فی مستدرکہ و اخراج البیہقی ان کعب الاحبار
 قال لا بیوسی الخولاء کیف تجد قومک باب قال بکر بن
 مطیعین قال باصدقت التورۃ حینئذ وایم السد ما کان رجل حکم
 قط فی قوم الا بنوا علیہ و حسد وہ و اخراج ابن عسکر
 مرفوعا ازہ الناس فی العالم اہلہ و جیرانہ اکان فی حبیبہ
 شتی غیب و ہذا اکان عمل فی عمرہ و بنا عیورہ و آورد الشعر الی فی القیو
 عن السیوطی قال اعلم ان ما کان کبیر قط الا کان لہ عدو من السفلی
 اذا الاشرف لم تنزل بنتی بالاطراف اہل عصر از عبد اللہ بن عمر بن شریب

پیش سے آمدند و عبدالعزیز بن عباس با اندامی شدید بر سائیدند و میگفتند
 کہ آنہ لیسر القسین بغیر علم و در اندامی سعد بن ابی وقاص سعی مینمودند
 چنانچہ بہ عمر بن الخطاب رسانیدند کہ آنہ لایحسن ان لیسر و عبدالعزیز بن
 راسنوب بر یاد و اتفاق ہم گردند چنانچہ در عین حالت صلوٰۃ آب
 بیدار گرم بر سر ایشان انداختند و امام احمد بن حنبل را بہ ضرب و حبس
 ساختند و محمد بن اسمعیل بخاری را از بخارا تا خرتنگ بیرون نمودند حتی
 قال بعد ما نسخ من تبحرہ اللہم فضاک علی الارض بما رحبت فاما
 الیک فاقم السہر حتی توفی رحمۃ اللہ تعالیٰ علیہ و بائزید بسطامی را بہشت
 از بسطام و محمد بن فضل بلخی را از بلخ و حسین رازمی را از رمی و سہیل بن عبد
 تسری را از شہر رمی جانب بصرہ و ابو الحسن بوشنجی را از وطن شان
 جانب نیشاپور و ابو مدین را از تجانبہ تلمسان و ابو بکر نابلسی را بعد سلخ از
 ملک مغرب جانب مصر و ابو عثمان مغربی را بعد تشہیر و ضرب از کہ
 جانب بغداد و ذوالنون مصری را بعد تقلیل و کفر و نسبت زندہ مقید
 بہ طوق قنجر از مصر جانب بغداد بیرون ساختند و بہ مکفر ابو سعید
 خزاعی و داؤد و کفر جنید و شبلی و ابو القاسم بن قسی و سید احمد قاسم
 و ابو القاسم بن جمیل ظاہر نمودند و ابن سمعون را منسوب جانب
 اورمی چند کردہ بر جنازہ وی نماز نخواندند و ابو الحسن شافعی را با تاج
 وی از بلاد مغرب اخراج کردہ بہ اطراف ممالک نامہ ما فرستادند
 کہ مغربی زندیق است از پنج بیرون کردہ شدہ است در بلاد خود و پرا
 بارندند و حکیم ترمذی را بہ نسبت قول افضلیت اولیا از انبیا جانب
 بلخ اخراج نمودند کہ تہاسی وی را فرستادیم آوردہ بدریا انداختند

وبه اتفاق مجلس تکفیر عزالدین ابن عبدالسلام از جهت کلماتیکه در عقائد
 گفته بود و در تاج الدین سبک را گفتند که خمر و لواطت را مباح میگوید
 و به شب لباس غبار میپاشد و برابر اسم جبرئیل و حسین حاکی که از شیوخ شمر
 بودند است. انکار نمودند و از جلوس بر کرسی و غلط مانع آمدند و فتوای
 تفصیل غزالی و احمدی کتاب احیاء العلوم دادند و چند نسخه های احیاء
 را سوختند و قاضی عیاض صاحب شفا را به نسبت یهودیت و حاکم
 به قتل رسانیدند پس اگر بر عزم این برادر شیطان صد و تفصیل از اهل
 زمان و وقوع اشراج بحکم امیر و سلطان موجب بدبختی باشد
 قطعاً منجر به سوء اعتقادی از شیوخ مذکور و دیگران که ذکرشان درین
 کتاب از جهت غایت مقام متروک شده گردد و صد و خطا و
 وقوع غلط در بعضی سائل نیز دستوری به اجماعی نمیدهد که عصمت
 از خطا و غیبه انبیا کم است که یافته شود و اعتقاد حقیقت امامت نبوی
 که ابن حزم ظاهر نموده موافق اعتقاد علمای اهل سنت و جماعت
 بوده فان اکثر الصحابة كانوا يرون بنی امیه ائمة و هم بنو مروان حتی
 كانوا يصلون الخلفاء و يرون قضایا هم نافذه و کذا الصالحون و التابعون
 کذا قال البرودی فی عقائده و ایضاً قال فی عقائده و اجمع
 العلماء علی اسم صهار و الامه انتهی و قال التفازانی فی شرح
 العقائد بعد قول الشافعی و الخلافه ثلاثون سنة ثم بعد ملوک اماره
 فتاوی و من بعده لا یكون خلفاء بل ملوک و اماره و نه اشکل لان اهل
 اهل و العقده من الامه قد كانوا متفقین علی خلافة الخلفاء العباس
 و بعض المروانیه کعمر بن عبدالعزیز مثلاً لعل المراد ان الخلافه الکامله التي

لایثوبها شنی من الخالفة و میل من المتابعة کمون تلمیث سنه و بعد باق
 کمون وقت لا کمون انتی قال ابو الولید باحی را که سجدہ اراکین زیر سدا
 از دکان ابن حزم سے شمار و ابن خلکان در ترجمہ و سے سید ولید
 و مینہ و بن ابی محمد بن حزم المعروف بالظاہری مجالس و مناظرات
 و فصول بطول شہرہ صا انتی بنو کہ شیخ عبدالحق در مدارج النبوة
 مشکاۃ دومی و عمومی کردہ کہ نوشتہ آنحضرت بدست مبارک خود
 احمد از آنکہ نہ انت نوشتن را پس شنیچ کردند برو سے علمای
 اندلس و زمان دمی و نسبت کردند اورا بکفر و زندقہ بسبب قولیکہ
 کہ مخالف نصرت انت انتی انحال اپنے نقادین رجال و محتبین
 ابن و جمال در حال ابن حزم نوشتہ اند بکوشش ہوش بشنوند و از
 گستاخی جوبی ادبی در خدمت آنکہ کبار کہ شمار دہیں الا شہار است
 استفادہ نمایند قال ابن خلکان نے وفیات الاحیاء ابو محمد علی
 بن احمد بن سعید بن حزم بن غالب بن صالح بن علف بن سعدان
 بن سقیان بن یزید بن مولی یزید بن ابی سفیان صخر بن حرب
 بن امیہ بن عبد الشمس الاموی و جدہ یزید اول بن اسلم بن اجداد
 و اصلہ من فارس و مورتہ بقرطبة من بلاد الاندلس یوم الاربعاء
 قبل طلوع الشمس سلخ شہر رمضان سنہ اربع و ثمانین و ثلثمائے
 من احوال الشریعہ منہا و کان حافضا عالما بعلوم الحدیث فقہا،
 مستقیما للاموال حکام من الکتاب و السنۃ بعد ان کان شافعی المذہب
 فانتقل الی مذہب اہل الظاہر و کان متقنا فی علوم حجة عالمہ معلمہ
 زاید اسے دنیا بعد الیاسۃ التے کانت لہ ولایہ من قبلہ فی

الوزير و مدير الممالك متواضعا اذا فضائل حبه وتواضع كثيره انتهى وايعز
 قال فيه قال ابن لشكوال في حقه كان ابو محمد لجمع اهل الاندلس فاطبة
 العلوم الاسلام وادعهم معرفة مع توسعه في علم اللسان وفور خطه
 من البلاغة والشعر والمعرفة بالسير والتاريخ والده الورا فح الفضل انه
 اجمع عنده بخط ابويه من تاليفه نحو اربع مائة مجلد تشمل على قريب من ثمانين
 الف ورقة وصال الحافظ ابو عبد الله محمد بن قنوج الحميدي ما راينا مثله
 فيما اجمع له من الزكارة وسرعة الحفظ وكرم النفس والتدين ومارات
 من يقول الشعر على البداهة اسرع منه الخ قال ابو سالم عبد الله
 بن محمد العباسي المعزني في مناقح كنز الازمنة قال الحافظ الذهبي
 في التذكرة هو الامام العلامة الفقيه المجتهد ابو محمد علي بن احمد بن سعيد
 بن حزم بن غالب بن صالح بن خلف بن سعدان بن سفيان بن زياد
 سولي بن زيد بن ابي سفيان بن حرب الفاسي الاصبلي الازني
 القرطبي الظاهري صاحب التصانيف كان جده خلف اول من دخل
 الاندلس ولد ابو محمد بقبر طبة سنة اربعين وثمانين وثمان مائة وسمع من
 ابي بكر الطليكي وعبد الرحمن بن عبد الله بن خالد ويوسف بن عبد الله
 القاضي وخلق سواهم روى عنه ابو عبد الله الحميدي فاكثروا منه الورا
 الفضل بن علي وطائفة واخر من روى عنه بالاجازة شيخ ابن محمد
 وكان منتهى في الذكارة والحفظ وسعة الدائرة في العلوم وكان شافعا
 ثم انتقل الى القول بالظاهري ونفى القول بالقياس وتمسك بالعموم
 والبرائة الاصلية وكان فيه دين وتورع وتزهد وتحر للصدق وكانت له
 كتب عظيمة لاسما كتب الحديث والفقه انتهى وقال ابن حجر المكي في

خلاصة الايمان الشيخ الامام العلامة او مد له صاحب المفتات العالمية الكثرة
 ابو محمد بن حزم الماندلسي رح كان من اعظم العلماء واجبان الادباء بارح
 في الحديث والفقه والكلام وهو امام الاصوليين وكان حفظ اهل زمانه واوهم
 واوتهم سمع منه الحديث والفقه جماعة من اعلام الحديث والفقه وكان
 من اكابر المجتهدين النافذين كثير ابيه سنة تخرج من الفقه من السنون
 والاراء المحر وقال السبكي في الناس انه كان ركنا من ركنا
 السنة في بلده اشتهى وقال الشيخ ابو حامد الغزالي في شرح الاسرار
 احسن وجهت لابي محمد بن حزم كلاما في الاسرار يدل على عظم
 حفظه وسيلان ذنبه اشتهى وقال عمر الدين بن عبد السلام ما رايته
 في كتب الاسلام مثل المحلى لاسن حزم والمعنى للشيخ الموفق اشتهى
 وقال الحميدي كان ابن حزم حافظ الحديث مستملا للاحكام من
 الكتاب والسنة متقنا في علوم حمة عالما بعلمه ما رايته مثله فيما اجتمع له
 من الزكاه وسرعه الحفظ والندى وكرم النفس وكان له في الاشر
 باع واسع وما رايته من يقول الشعر اصرح منه وقد سمعت شعره
 على عروف العجم اشتهى وقال ابن ساعد بن احمد الرعي كان ابن
 حزم اجمع اهل الماندلس كلهم بعلمهم الاسلام واوسعهم معرفة وله مع ذلك
 توسع في علم البيان وخط من البلاغة ومعرفة بالسيرة والاسباب
 اجبرني ولده انه اجتمع عنده نسخة ابيه من تواليه اربع مائة مجلد مكتوب
 على نحو ثمانين الف ورقة اشتهى وقال البيهقي المورخ العاصم
 كان محفوظا البحر العجاج دلقة حفظ على المسلمين عاومهم وارثا
 على كل اهل دين والفن الملل والنحل اشتهى كثيرا ذكره السخا في حزم

فی لسان المیزان و قال الشيخ ابن العربی فی الفتوحات
 المکیة رايت البنی صلی الله علیه وسلم وقد عانق ابا محمد بن حرم المحدث
 فحایب الواحده فی الآخر قلنا الا واحد او هو رسول الله صلی الله
 علیه وسلم فمذه غایه الوصله و هو العیر عنه بالاتحاد انتهى و قال فی
 المبیشرات رايت فی النوم رسول الله صلی الله علیه وسلم یعانق الامام المحدث
 ابا محمد علی بن احمد بن حنبل الفاسی صاحب المحلی کان اماما فی
 الحديث عاملا به عالما و من عینی السوروات رسول الله و ذوات ابن
 حرم و قد التفتت کانتها حید واحد فمذا من یرکته الحديث انتهى
 قوله بس از ان ابن قیم و غیره تلامذه اشس هم بتایید او بر حاشیه
 و کتابهای عجیبه تصنیف نمودند فاما علی بن مفسده منافع گردیده
 اقول ابن قیم را منجمه تلامذه ابن حرم شمر دن و بر خاستنش
 بتایید ابن حرم نوشتن چه فسد جریست بر کذب و افترا است
 و بیایکی به ابن ثقه چه مقتضای حیات تولد ابن قیم در ۶۹۱
 یک و نود از مائه سابعه و وفات ابن حرم در مائه فاسه در کشته
 چهار و پنجاه یا شش و پنجاه پس اثبات کند قبل از تولد جز و التزمند که
 ابن پیر نابالغ بدایون چه تصویریده شود و عیب زنا و اقصی ابن رجال
 از احوال رجال چه خیال کرده آید شمس الدین ابن القیم از تلامذه
 شیخ الاسلام فتنی الدین ابن تمه حنبلی بود تضایف و می و زود بقا
 و شرک و شرح احادیث مشهور و افاق اندر او المعاد و اعانه
 الالهقان و شرح سنن ابی داود بالفعل پیش نظر فقیر موجود و شرح
 سنن ابی داود بر ابن حرم اعتراضها بسکند و در مقامی از کتاب

مذکور سے شمار و دوح الظاہریۃ البحتۃ فانہا نقشی القلوب و تجہبہا عن ربہ
 محاسن الشرعیۃ و جہتہا وادو و عتہ من الحکم و المصلح و العدل و الرحمة
 انشی قال النخاظ ابن جبر فی الدرر الکاشفة فی ترجمہ قال ابن کثیر
 کان ملائکۃ اللہ استغاث لیل و نهار اکثر الصلوة و التلاوة حسن الخلق کثیر
 التوہ و لا یجد و لا یجد ثم قال لا اعرف فی زمانہا من اہل العلم
 اکثر عبادة منہ و کان لطیف الصلوة جدا و یسکونہا و یجودہا الی ان قال
 و کان اذا علی البیض علیہ مکانہ بذر السد قناسۃ التبار و یقول فی هذا
 لولم اتقدہ استغثت و اودی و کان یقول بالصبر و الفقر نبال الامامہ
 فی الدین و کان سمری جمع الکتاب فخل بنہا ما لا یحییہ حتی کان اولادہ
 یبعون منہا بعد موتہ و برطوبہا سوی ما اصطوفہ منہا لانفسہم الی ان قال
 و کان ذکر قبل موتہ بمدة انه راہی شیخ ابن تیمیہ سے المسام و انہ سال
 عن شغلہ فقال انزل منزلی فوف فلان و سہی بعض الاکابر قال لہ وانت کذا
 یلمن بہ و لکن انت فی طبقہ ابن خزیمة انشی و قال السیوطی سے
 بغیۃ الوعاة محمد بن ابی بکر بن الیوب بن سعید بن جریر الشمری بن
 القیم الجندی الطائفة و لد سے سابق لعفر سے احمدی و سبعین و ثمان
 و قر و العربیۃ علی المجد التوفی و ابن ابی الفتح البعلی و الفقه و الفراء
 علی ہمیزہ و الاصلین علیہ و علی الصنیۃ البندی و سبع اکابر من التفتہ
 سلیمان و ابی بکر بن عبد الرائم و ابی نصر بن السراہی و عسی المظہر و غیرہم
 و صنف و ناظر و اجتہد و صار من الائمہ الکبار سے التفسیر و السجدات
 و الفروع و الاصلین و العربیۃ و لد من النعمانیف زاو المعاد و مفتاح
 دار السعادة و مقرب سنن ابی داود و سفر النجید بن من رفع الیدین سے

لصلواته وسعالم الموفقين عن رب العالمين والكافية والتنافيه ونظم
رسالة الجليلية في الطريقة الحميدية وتفسير الفاتحة واسماء القرآن والروح
بيان الاسماء على بطلان محال السباق والفضائل وجمال الافهام
في حكم الصلوة والسلام على خير الانام ومعالي الادوات والحروف
وبانواع الفوائد مجلدان وهو كثير الفوائد اكثر من مسائل سحوية مات في حجب
سنة احدى وخمسين وسبع مائة انتهى قوله صدق الله بعدتي شقته
ابن تيمية ورحمته وخدمته دين جديد منوده في كرامه كرم ساخت النحر
اقول ونسبت شقاوت جانب معتد است جنة باكي ابن
سنة حجت اساس شرک و بدعت گردید که نه محاباد تنقیص
شان و نه زبان خود دیدم بالاسم فرشته که قول معاصرین
واقران ورجح طائفة علماء عمومنا دلیل بر انتفاص شان ابن طائفة علیه
نباشد و جو رسلاطین جائزین بحسب یا احمد راج یا ضرب با قتل بر خطا
مراتب مظلومین حجة نبود نسبت تحریم سفر بر اسرار زیارت و شریعت
صاحب الصلوة والسلام جانب شیخ الاسلام گوید بعض کتب مطبوعات
لکن اخبار ان از ناصرین شیخ الاسلام بمقابله مدعیین ابن اتهام نیز
مشهور قال ابن حجر العسقلانی فی فتح الباری شرح صحیح
البخاری والحاصل انهم الزعموا ابن تيمية بحریم شد الرجل الى زیارة
قبر سیدنا رسول الله صلعم واکثر ناصروه ذلک و فی شرح ذلک من
الطرفین طول انتهى و ممکن است تطبیق بحمل تحریم بر تحریم صورت
خاصه یا به تاویلی دیگر **قال** الشيخ علی القاری فی شرح الشفا
لعمم ممکن حمل کلام من حرم او کره علی صورة خاصة من الزیارة

إلى اجتماع في وقت خاص على هيئة منكرة أو صفة مكرهة من اجتماع
 الرجال والنساء في وقت واحد فيه من اتخاذ قبره عبداً للموجب
 لما ورد فيه وعبد النبي وقال الفتني في مجمع البحار وذكره مالك
 أن قال رزنا قبره صلى الله وسلم وعلوه بان لفظ الزيارة صار
 مشتركاً بين ما شرع ولم يشرع فإن منهم من قصد الزيارة قبوراً للزنا
 والصالحين أن يصل من قبورهم ويدعو عند أبوابها لم يحواج فهذا
 لا يجوز عند أحد من علماء المسلمين انتهى وقال القسطلاني في
 شرح صحيح البخاري بعد حكاية تحريم الزيارة عن تقي الدين ابن
 تيمية وقد أجاب المحققون من أصحابه أنه كره اللفظ أو بالأصل الزيارة
 فإنها من أفضل الأعمال وأجل القربات الموصلة إلى ذلك
 الجلال وإن مشروعيها محل إجماع بلانزع انتهى وبرتقدير صحت
 ابن نسب تخطئه ومي دین باب کافی است وشیخ الاسلام مجتهد
 بود والجهت بخلی وبصیب پس احتیاطاً موجب خروجش از دائره اهل سنت
 نباشد وباعث بر مطعونه می نه گردد وجمع علیه بودن مذنب سفر
 زیارت نزد ختم مسلم بنود و تصحیح نقل اجماع از اهل اجماع مدعی اجماع
 بر خود لازم دانند نسبت تجسیم و اثبات جهت جانب شیخ الاسلام محض افتراء
 است و قولش با جرد مصوص اسما و صفات بر ظاهر موافق اقوال
 قدماست قال الشيخ على الفارسي في رسالة العدة بعد نقل كلام
 ابن حجر المكي عن شرح الشامل قلت صانها الله تعالى عن هذه
 الصفة القبيحة والسمّة الفضيحة ومن طالع شرح سائل السائر من بين
 له انها كانا من اكابر اهل السنة والجماعة ومما ذكره ابن القيم في الشرح

المذكور بالقبضه وبذلك الكلام من شيخ الاسلام يعني الشيخ ابا عبد الله الانصاري
 قدس سره صاحب المنازل يبين لمرتبته من السنة وسبقه من العلم
 وانه برى نارا ما اعداه الجهمية من التشبيه والتمثيل على عادتهم من
 رميهم اهل الحديث والسنة بذلك كرمي الرافضة لهم بانهم نواصب
 والمعتزلة بانهم نوابس خنثية وذلك ميراث من اعداء رسول الله صلى الله
 عليه وسلم في زمنه ورمي اصحابه بانهم صباة وقد اتبعوا ديناً محدثاً و
 هذا ميراث لاهل الحديث والسنة من بعدهم بتلقيب اهل الباطل لهم با
 للقاب المذمومة وقد دل الساجد روح الشافعي حيث يقول وقد نسب
 الى الرافض **هـ** ان كان نقاب ال محمد **هـ** فليشهد الثقلان اني رافض
 ورضي الله عن شحما ابي عبد الله من تيمنه وقد نسب الى النصب
 حيث يقول **هـ** ان كان نقاب صاحب محمد **هـ** فليشهد الثقلان
 اني ناصب **هـ** وعفا الله عن الثالث **هـ** فاما كان تحيماً بثبوت صفاته
 وتميزها عن كل عيب سقرته فانه محمد الله ربّي مجسم **هـ** بل هو شهودا
 واحضر واكمل محضره **هـ** قال في الشرح المذكور مما يدل على حسن
 عقيدته وزين طريقته بالقبضه ان حفظ حرمة لخصوص الاسماء والصفات
 باحسان اخبارها على طواهيرها وبها اعتقاد مفهومها المتبادر
 الى افهام العامة ولا ينبغي بالعامه الجهال بل عامة الامة كما
 قال مالك رحمه الله تعالى وقد سئل عن قوله نعم الرحمن
 على العرش استوى كيف استوى فاطرق مالك حتى علمه
 الرخصاء قال الاستواء معلوم والكيف غير معقول والايمان
 به واجب والسؤال عنه بدعة فرق بين المعنى المعلوم من نده

اللطف وبين الكيف الذي لا يعقله البشر وبذلك الجواب بين ما كنت
 شاف خامس في جميع مسائل الصفات من السمع والبصر والعلم
 والحياة والقدرة والآرادة والنزول والغضب والرحمة والنعمة
 وغيرها كلها معلومة وأما كيفيتها فغير معقولة إذ تعقل الكيف في
 العلم كيقينية الذات وكنهها فإذا كان ذلك غير معلوم فكيف يعقل
 لهم كيفية الصفات والعصمة النافعة في هذا الباب أن لا يصف
 إلا بما وصفه المديب نفسه وبما وصف به رسوله من غير تحريف
 ولا تعطيل ومن غير تكليف ولا تمثيل بل تحت له الاستمرار
 والصفات وتنقيس منه مشابهة المخلوقات فيكون أشتات
 منزه عن التشبيه ونفيك منزه عن التعطيل فمن نفى حقيقة
 الاستوار فهو معطل ومن شبهه باستوار المخلوق فهو ممثل ومن
 قال هو استوار ليس كمثله شيء فهو الموحدة المنزهة اشتي كلامه
 وبين من مراده ظهران معتقده بموعدة جمهور السلف وأكثر الخلف
 من أهل السنة والجماعة وحيث انتفى منه وعن شيخه التبحر
 فالعنى البديع الذي ذكره في الحديث له وجه وجهه عند
 إرباب الذوق السليم البحر وقال ابن أبي حنيفة في تاريخه
 حدثنا يارون بن معروف بن ضرة اليميني قال سمعت سليمان
 اليميني يقول لو سمعت ابن البدقلي في السمار وقال
 جنبل قلت لاسني عبد الله ما معنى قوله وهو حكيم وجمهور الجمهور
 قال علمه علم الغيب والشهادة علمه محيط كل شيء يعلم الغيب بوجه العز من قال الحق بن أبي
 شيبة إبراهيم بن الحكم بن أبان عن أبيه عن عكرمة في قوله تعالى

لولا بنيتهم من بين ايديهم ومن خلفهم وعن ايمانهم وعن شهادتهم
 فان لم يستطع ان يقول من فوقهم علم ان السدر من فوقهم انتهى وقال
 عبد الرحمن بن ابي خاتم في كتاب السنة نافلا عن الشافعي
 رحمه الله تعالى السنة التي انا عليها ورايت اصحابنا عليها اهل
 الحديث الذين رايتهم فحدث عنهم مثل سفيان و مالك وغيرهما
 الاقرار بشهادة ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله وان الله
 على عرشه في سمائه يقرب من خلقه انتهى وقال ايضا في كتابه
 المذكور سالت ابي وابا زرعة عن مذاهب اهل السنة في اصول
 الدين وما اورد عليه العلماء في جميع الاسفار وما يعتقدون
 في ذلك فقالوا ذكرنا العلماء في جميع الاسفار حجازا وعراقا و
 مصر او شاما ومينا كان من مذاهبهم ان الايمان قول وعمل يزيد
 وينقص القرآن كلام الله غير مخلوق بجميع جهاته وقدر خيره ونوره
 سن الله تعالى وان الله تعالى على عرشه ماسن خلقه
 كما وصف نفسه في كتابه وعلى لسان رسوله بلا كيف احاط كل شئ
 علما من كل شئ وهو السميع البصير انتهى وقال ابو القاسم
 في كتاب شرح السنة له وحدث في كتاب ابي حاتم الزاوي
 في دنيا واحيا ما اتباع رسول الله صلعم واصحابه والتابعين من
 بعدهم والتمسك بمذاهب اهل الاثر مثل ابي عبد الله احمد بن
 حنبل واسحق بن ابراهيم و ابي عبد القاسم والشافعي ومحمد بن
 الله تعالى ولزوم الكتاب والسنة ويعتقدون ان الله عز وجل
 على عرشه ماسن خلقه ليس كمثل شئ وهو السميع البصير انتهى وقال

ابو الحسن الاشعری نے کتاب مقالات المصلیین لہ سے
 باب ترجمہ باب اختلافہم فی الباری بل ہو سکتا مکان دون
 مکان اسم لہ فی مکان وکل مملکت العرش لثانیہ الملائک اسم ثانیہ
 اصناف من الملائکۃ اختلفوا سے ذلک علی سبع عشر مقامات محمد
 قال وقال اہل السنۃ والحديث انه ليس بحسب ولا يشبه الاشیا
 وانه علی العرش كما قال الرحمن علی العرش استوی
 ولا یقدم من یدی الی فی القول بل یقول استوی بلا کیف
 وان لہ وجہا كما قال ویقف وجہ ربک وان لہ یدین كما قال خلقت
 یدی وان لہ عینین كما قال سجری یدینا وانه یحیی یوم القیامۃ ہو
 ولا تمکۃ كما قال وجار ربک والملائک صفا صفا وانه یزل الی سہار
 الدنیا كما جاز سے الحديث ولم یقلوا شیئا الا ما جاز سے الكتاب
 او جازت بہ الروایۃ عن رسول اللہ صلعم انتہی وقال سے الابانہ
 نقول ان اللہ استوی علی سوتہ كما قال الرحمن علی العرش
 استوی انتہی وقال الجافظ ابو نعیم الاصفہانی فی عقیدۃ طریقیہ
 طریقۃ المتیقین کتاب اللہ والسنۃ والجماع الایۃ فما اعتقد وہ ان
 الاحادیث لکنۃ بنیت عن رسول اللہ صلعم سے استوارا
 علیہ یقولون بہا واستوار ہا من غیر کیفیۃ انتہی واما عبد الکریم
 الشہرستانی نے المثل والتحل اما السلف الدین لم یغیروا
 للتأویل ولا یبدلوا للمتشبہ فمنہ مالک بن انس او قال لا استوی
 معلوم والکیف مجهول والایمان بہا واجب والسوال عنہ عتہ
 ومثل احمد بن حنبل وسفیان الثوری وداود الاصفہانی و

من تابعهم حتى انتهى الزمان الى عبد المدين سيد الكلاسنه
 و ابى العباس القلاسنى و الحارث بن اسد الحامسى و هو لار
 كانوا من جملة السلف الا انهم باسفه و اعلم الكلام و ايد و اعتقاد
 السلف صحيح كلاميه و براين اصوليه و صنف بعض و در سن بعض
 انتهى و قال الصرخه فاما احمد بن حنبل و داود بن علي الاصفهاني
 و جماعة من ائمه السلف مجروا على منهاج السلف المتقدمين عليهم
 من اصحاب الحديث مثل مالك بن انس و مالك بن سليمان و سلمه
 طريق السلامة فقالوا انهم بما و روه الكتاب و السنه و لا تتعرض
 للتداول بعد ان تعلم قطعاً ان المدعى و جعل لا يشبه شيئا من المخلوقات
 و ان كل ما مثل في الوهم فانه خالق و مقدره و كانوا يحترزون عن
 انتهى و قال السيد عبدالقادر الجيلاني طاب الله رايه و جعل
 شواه في غنية الطالبين كل من عليها فان و يبق و جبريك
 ذو الجلال و الاكرام و يوجه الطلوع مستو على العرش محمول
 الملك انتهى و نسبت توحيث خلفاي اربعه جانب شيخ الاسلام
 فتراست منهاج السنه به جواب كتاب ابن مطهر على شيعي برين افتر
 دليل روشن و اجلي است و مخالفت مجتهدى ارجحيدى است از و
 به نیز مجتهد و رند ب حنبله بود بحيث ظهور خطاي ان مجتهد بنظر دلائل
 شرعيه كدام جرم و چه ناسزا است و كتابش صراط المستقيم و اثبات
 و حيد و روشك و بدعت اسم باسمى است و نسبت منع از تو سل
 عمومك جانب وى صرف افتر است و نسبت وى شكر كذا از تو سليكه است

فمائل توسل مشرکین و مبتدعین بجا کائنات علیہ فی کتاب الوسیلہ
 و آنچه بکے و امثال دومی بعد وفات دومی بمقابلہ تحریر نموده اند تعقب
 ان حافظ شمس الدین بن عبد الباق و غیره فرموده اند قال الحافظ ابن
 حجر فی فتح الباری بعد نقل کلام الکرامی نے قلت یسیر الی ماروی
 الشیخ نقی الدین السبکی و غیره علی الشیخ نقی الدین ابن تیمیہ و ما
 انصر به الحافظ شمس الدین بن عبد الباق و غیره لابن تیمیہ و ہی مشہور
 فی البلاد ما ایتی لیکن ابن تحریرات از طرفین بر و اب بحث علما
 بودند بطور تحریرات اہل سنت بمقابلہ فرق ضالہ گفتہ اند کہ شیخ
 الاسلام نقی الدین ابن تیمیہ عند المناظرہ گاہی از کسی الزام بخورہ
 و در حق گوی ہرگز خوف نداشتہ لام بخاطر نیروہ بنید کہ سبکی و کمال الدین
 و حکامی و دیگران از مقدمین رئیس المبتدعین و مستندین دومی
 در حق و سے چه ینویسند و اتفاق اجبار و اعداد بر تقوی و دیانت اتباع
 سنت و جامعہ کمالات علمی و عملی وی ملاصلہ نموده الشافعی نمایند و بر جہ
 و عنہ و شیخ الفرسولہ نفرین کنند قال الحافظ ابن حجر فی الدرر
 الکامنہ و کتب الذہبی آلی السبکی بعبایہ بسبب کلام وقع منہ فی
 حق ابن تیمیہ فاجابہ و من جملہ اسجواب و اما قول سیدی فی الشیخ
 نقی الدین فالملوک یحقق کبر قدرہ و زخارۃ بجرہ و توسعہ فی العلوم
 الثقلیہ و الثقلیہ و فرط ذکارہ و اجماع مادہ و بلوغہ فی کل ذلک البلیغ
 الذی یتجاوز الوصف و الملوک یقول ذلک و اما قدرہ فی نفسہ
 اکبر من ذلک و اہل باجمہ السدی من الزادۃ و الورع و الدیانۃ و تضرع الخ

والقيام فيه لا يعرض سواه وجريه على سنن السلف واخذ من ذلك
 بما أخذ الاو من غزاة مثله في هذا الزمان بل انما انتهى وقال
 ابن عبد الواو في تذكرة الحفاظ قال العلامة كمال الدين الزيلعي
 كان تقي الدين ابن قيمه اذا سئل فها من الفنون ظن الراعي والسامع
 انه لا يعرف غير ذلك الفن وحكم ان احد الابرفه مثله وكان الفقهاء
 من سائر الطوائف اذا جلسوا معه استفادوا في مذاههم منه ما لم
 يكونوا يعرفونه قبل ذلك ولا يعرف انه ناظر اذ افا لقطع معه ولا يحكم
 في علم من العلوم سوا كان من علوم الشيع او غيرها الا فاني منه اياه
 وكانت له اليد الطولى في حسن التصنيف وجودة العبارة والترتيب
 والتقسيم والتبيين ووقعت مسئلة فرعية في قسمه جري فيها اختلاف
 بين القسامين في العصر فكتب فيها مجلدا كبيرا وكذلك وقعت مسئلة
 في حد من السجدة ووقعت فيها المصم محله كبيرة ولم يخرج في كل واحد
 من مسئلة الاطول يتجانب الكلام والدخل في شئ واحد يخرج من
 واني في كل واحد بما لم يكن من الوهام والخواطر واجتمعت
 فيه شروط الاحتياط وقررت بجل كمال الدين ايضا على كتاب
 رفع الملام عن الامة الاعلام شيخنا الف شيخ الامام العالم العلامة
 الاوحد الحافظ المجتهد الزاهد العابد القوي امام الامة قدوة الامة
 طائفة العلماء وارت الاخبار اخر المجتهدين اوحد علماء الدين بركة الاسلام
 حجة الاعلام برهان المتكلمين قاصع البتدعين محي السنة ومن عطلت
 به لند علينا المنته وقامت به على عدائه الحجة واستنبات ببركته
 وهدية المحجة تقي الدين ابى العباس محمد بن عبد الحليم بن عبد السلام

من تيمية البحر في العلم على اليد مناره وشهد به من الذين اركانها فاذا
 يقول الواصفون له وصفاته جلبت عن المحصر وهو حجة صدقها به هو من
 بنينا العجوة اليد مواءية في اسفلق ظاهرا انوارها ريت على الفخر والتميز
 وقال العيني في تاريخ ابن تيمية هو الشيخ الامام العلامة تقي الدين
 ابو العباس احمد بن محمد بن الحسين بن عبد السلام تيمية الحراني ثم الكوفي
 الحنبلي وكان اماما فاضلا بارعا ذا فنون كثيرة لاسيما علم الحديث
 والتفسير والفقه والاصول وكان سيفا صارما على المتبذرين
 وله مواجيد حسنة وادوات طيبة وكان على مكانة عظيمة من الورع
 ونجاسة العيش والعناية والكف عن خط الدنيا وله تصانيف مشهورة
 كثيرة وكتب على بعض منصفاته فاسفة القضاة كمال الدين الزكي
 ما ذال يقول الواصفون له وصفاته جلبت عن المحصر وهو حجة صدقها به هو من
 بنينا العجوة اليد مواءية في اسفلق ظاهرا انوارها ريت على الفخر وكان
 امرنا بالعرفت وناها عن المنكر وكان ذا هيئة وشي عنه اقدام وجرى
 له حكايات كثيرة فيما يتعلق بمسائل الطلاق وقد ذكرنا بعضها في التار
 السنين الماضية انتهى وقال ابن عبد الهاد المذكور في تذكرة الحق
 قال شيخنا الحافظ ابو اسحاق مارايت يشبه ولا رايت هو يشبه نفسه
 ومارايت احدا اعلم بكتاب الله وسنة رسوله ولا اتبع لهامته
 انتهى وقال الشيخ عماد الدين الواسطي وكان من العلماء العارفين
 وقد ذكره هو شيخنا السيد امام الامة العام محمد الدين فاسح البند
 فاسح الحديث مفتي الفرق الفائق عن اصحابه وموصلها
 بالاصول الشرعية الطالب الدنون الساجع بين الظاهر والباطن

ذو النية الحق ظاهر او قلبه في السجى بالحق انه فوج الخلفاء الراشدين
 والامة المهديين الشيخ الامام تقي الدين ابو العباس محمد بن عبد السلام
 بن عبد السلام بن سيمية افاض الله به سيرة ورفق الى مدارج العلياء ورضه
 قال في اشارة كفاية والده تيمم والده راجت اذ تيمم السجاء مثله
 تلموا وعلما وعلما وعلما وعلما وعلما وعلما وعلما وعلما وعلما وعلما
 عن ائمتنا حرمة ثم ائمتنا في التنازل عليه انتهى كذا نقل الصدوق
 في ذيل تاريخ ابن فلكان وقال الشيخ علم الدين في معجم نفوسه
 انه من عبد السلام بن عبد السلام بن عبد الله بن ابي القاسم محمد بن
 تقيية السمراني الشيخ تقي الدين ابو العباس الامام مجمع علمه
 فضله ونبيله ووفيه قر الفقه وبرع في العربية والاصول وحسن
 في علم التفسير والحديث وكان اماما لا يليق عبارة في كل شئ وبلغ
 رتبة الاجتهاد واجتمعت فيه شروط المجتهدين السخرو قال في
 موضع اخر ايت في اجازة لابن الشهردمي الموصلي خط
 الشيخ تقي الدين وقد كتبت تحفة الشيخ شمس الدين الذهبي في
 خط شيخنا الامام شيخ الاسلام فرد الزمان سجد العلوم تقي الدين
 مولده عاشت بروج الاول سنة احدى وستين وستمائة وقر القرآن
 والفقه وناظر استدلال وهو دون البلوغ وبرع في العلم والتفكير
 وافتي ودرس وله نحو العشر من وصف النصائفة وصار من
 اكابر العلماء في حيوته شيخه السخرو قال الذهبي في موضع
 اخر كان آية في الزكاء وسعة الاوراك راسا في سيرة الكتاب
 والسنة والاخلاق سجد في الثقليات هو في زمانه فرد عصر علما وزلا

الله تعالى في معنى صيرت له في الرجال قوله ^ص ۳۳ ان كلمات نبوية او
 ابو بكر وعمر رضي الله عنهما وليا الامم والسرقات او لطاعة ولي الامر
 وجماعة ولي الامر طاعة الله ومعصية الله فمن سخط امره وحكمه فقد سخط امر الله
 وحكمه ^ص ۳۴ وقاطعة ردوا امر الله ونهياكم وكرارضى السرطان السر برضا
 طاعة طاعة ولي الامر طاعة فمن كره طاعة ولي الامر كره رضوان الله والى
 يستوي بمعصية ومعصية ولي الامر بمعصية فمن اتبع مستعينه ولي الامر فقد اتبع ما سخط
 الله وكره رضوانه انتهى كناية عن تحذير الكفاية لانه بات جبانة وجبت من بعده فله
 ووافقه في محترع احكامه اقول اين كويك ابدال اهل ضلال انما
 مقال متعلق صاحب فتوى المقال است پس راسه ترسيف متعلق
 بر اخلال وى انچه در احسن المقال تحرير يافته كافي ووافقت بمجلس
 انيكه انچه افزاست رشيخ الاسلام به تحرير و معروف و كلام ان تها
 چه وى جمعه الله تعالى في در منهاج السنة كه معروف به در و افق كچه
 است انما به جواب شيخ ابن مطهر است كه در شيخ اكراسته بر صديقه
 اكبر رضي الله عنه به منيلور من ذه بود كه ايشان حضرت فاطمه رضي الله
 عنها را از ده ساخته و رسول خدا صلى الله عليه وسلم فرموده
 ان من اغضبها فقد اغضبني نوشته بود كه ثم اذا عارض معارضه ابو بكر
 وعمر وليا الامر اى قوله وكره رضوانه كان هذا الشيخ اوجه من شيخ
 على ابى بكر وعمر انتهى پس محرف به نفايش انكه مسلک شيخ الاسلام
 طعن و شيخ بر اهل بيت كرام است از اول اذا عارض معارضه
 از احسن كان هذا الشيخ اوجه من شيخ الرضا على ابى بكر وعمر
 حذف كروه عياصيه را كه فيما بين شرط و جزا به تقرير معارضه افع به

نقل نموده نہ ہو مجتہد راہ تصویر گان ظہر لیکن از عباد بوده و این پس است
 بر اسے اثبات خاست این البیس و بران قاطع است بر تزییر و تبیس
 و فی خمیس قولہ ص ۳۲ واضح باد کہ اکثر ظاہریہ بعد از نصب مشہ و بی حرم
 و استند الخرا قول عناد از محدثین و ظاہریہ و رمی ایشان بہ نصب
 نہ خاص طہریق امام الہدایین بہقتضای رفض مطہون ابن بی وین
 بلکہ طہریق عام و واقف سبتہ عنین بہین ست قال الشیخ الحدید
 طاسب الشراہ فی الغنیۃ و اعلم ان لامل البیع علامات لبحر فواید
 بہا فعلا سبتہ اہل البیع الوقیۃ فی اہل الاثر و الیقظ قال فیما و علامتہ لہ
 تسمیہم اہل الاثر یا سبتہ کل ذلک عنیتہ و عیانا لامل السنۃ و لا اسم لہم الا و
 و ہوا صاحب الحدیث و لا یتفق بہم بالقبول اہل البیع کما یتفق بالسنۃ
 صلی اللہ علیہ وسلم تسمیہ کفار کما ساعرا و شاعرا و مجنوننا و نقوتنا و کما ہا
 و لم یکن اسمہ عند اللہ و عند ملائکہ و عند جنہ و انسہ و سایر خلق اللہ و لا نبیاریا
 سن العیادت کلہا قال اللہ تعالی و انتز کیف ضرر لک الاشغال فضا
 فلما یستطیعون سبیل انشی قولہ ص ۳۲ شاہ ولی اللہ دہلوی کہ بر کتابین
 قوم شرف گردیدہ در تصانیف شان کلمات ظاہریان و خلیفۃ الخ
 اقول امام الاشقیابی محابا در بے افترا بر شاہ ولی اللہ رحمہ اللہ تعالی
 است جناب شاہ صاحب را از ظاہریہ چہ مناسب و کہ اسم موافقہ تسلک
 و می علیہ الرحمۃ طریق محققین فقہامی محدثین است و مخالفۃ ایشان با ظاہر
 و عقد الجدید شرح کما لا یخفی علی الناظرین قال الشیخ ولی اللہ
 رحمہ اللہ تعالی فی عقد الجدید اعلم ان فی الاخذ ہذہ المذاہب
 الاربعہ صلی علیہم و فی الاخذ اصن عما کلہا سفیدہ کبر و خن بنین

بوجود انتهى ثم قال بعد ذكر الوجوه لما ذهب اليه ابن حزم حيث قال
التقليد حرام والرجل لا ضمان باخذ قول احد غير رسول الله صلى الله عليه وسلم بل ان
تبعوا ما انزل اليكم الى احس كلام ابن حزم انما يتم فمين له ضرب من الامور
ولو في مسئلة واحدة فمين ظهر عليه ظهورا فنيا ان الله صلى الله عليه وسلم امر بكذا او
من كذا او انه ليس بمنهج الى ان قال وليس محله فمين لا يدين الا بقول النبي
صلى الله عليه وسلم ولا يفتقد طلالا الا ما اطل الله ورسوله ولا شيء الا ما
حرمة الله ورسوله لكن لما لم يكن له علم بما قاله الله صلى الله عليه وسلم لا الطريق
من المخلفات من كلامه ولا الطريق الاستنباط من كلامه يقع عالمنا
على انه يقضي بما يقول فيفتي ظاهرا يتبع سنة رسول الله صلى الله عليه وسلم فان
ظهر خلاف ما قلنا اقلح من ساعته من غير جدال ولا جدال في ذلك كيف
يكبره اذ مع ان الاستفاد والافتاد لم يزل من المسلمين من عند الله
صلى الله عليه وسلم حتى قال ولولا ذلك لما قلدهم من بهيمة واليه قال فيه
ذكر الطريق المرتبة لا فقهاء اصحاب الترجيح والجمعة من في المسائل فبده
طريقة المحققين من فقهاء الحديث قبل ما هم وهم غير الظاهرية من اهل الحديث
الذين لا يقولون بالقياس ولا الاجماع وغير المتقدمين من اصحاب الحديث
فمن لم يلتفت الى اقوال المجتهدين اصلا وكنتم شبه الناس باصحاب
الحديث لانهم صنعوا في اقوال المجتهدين ما صنع اولئك في مسائل
الاصحابة والسابعين انتهى قوله صلى الله عليه وسلم في انشاء نواحيه باية والنسب
فقدوم استقلال بالادوية امر او بعد انك نظر بما يباح صاحب الحديث
ووجهه وطلوع قصد معرفته منقصة شايح سياحة مجتهد من محدثين رازوا
دين دانسته انما قول انشاء الاول ما انشده ووجهه انما يزل

عبارت در آن نیست و بد فرض صحت نقل از مسلک ظاهر هیچ علقه ندارد
 ظاهرش موافق مذاق محققین فقهای محدثین است مستندین و محدثین
 قدوة الزالعين مزیدی برین گفته اند آنچه جواب از جانب این اکابر برید
 همان جواب از جانب شام صاحب ابدان قال الشيخ عبد القادر الجیلانی
 صاحب البدر شاه و جعل السجدة مشواه في فروع الفقه اجعل الكتاب
 والسنة اناك وامل بها ولا تقتر بالقال والبدل انتهى وقال صاحب
 السجدة السراج في احواله انه كان يفتي بسنة مذهب الشافعي واحمد
 بن حنبل انتهى وقال الدميري في حيدة الحيوان في ترجمة يعقوب
 بن يوسف بن عبد الوهم من كان الامير يعقوب امر برفض فروع الفقه
 ان لا يفتي العالم الا بالكتاب والسنة النبوية ولا يفتي احدا
 ان يكون احكامهم بما يودى اليه اجتهادهم من استنباطهم القضايا
 من الكتاب والسنة والاجماع والقياس ووصل من المغرب جماعة
 على تلك الطريقة حتى منهم ابو اسحاق عمر بن وحيدة انتهى وقال القرطبي
 في التفتيح الاجماع على من اسلم فله ان يقلد من شار من العلماء
 من غير حجة واجمع النسخة سنة ان من استفتى ابا بكر وعمر ان يستفتي
 بامريره ومعاذ بن جبل وغيرهما ويحمل اقولها من غير تكبير انتهى قال
 الامام ابو شامة شيخ النودمي في الكتاب الموصول في الروا الى الامر
 الاول وينبغي لمن اشتغل بالفقه ان لا يقتصر على مذهب امام ومقتد
 بكل مسئلة حتى ما كان اقرب الى ولات الكتاب والسنة المحكمة وذلك
 سهل عليه اذا كان التقن معظم العلوم المتقدمة ويحبب التعصب وينظم
 بطرائق الخلاف المتأخرة انتهى وقال الشيخ عز الدين بن عبد السلام

ترك الاخذ بالانبار والكتاب فاذا قلت لهم قدر وينا عن الشا
 حني النسخة انه قال اذا اتاكم الحديث بعارض قولي فامروا
 قولي بالحال وخذوا بالحديث قال مذهبي الحديث وقدر ونا
 عن الحنفية انه قال لا صحابة حسه ام علي من ائمتي كلاس
 لم يعرف دليلي وماريانيا من هذا عن الحنفية الا من طريق
 الحنفين ولا عن الشافعي الا من طريق الشافعية وكذلك المالكية
 والحنابلة فاذا جادلتهم في مجال الكلام مروا وسكنوا وقد جري
 لنا معهم هذا امر ابا المغرب وبالمشرق فما منهم احد على مذهب
 من يرغم انه على مذهبه فقد انتخت الشريعة بالابواب والامكانات
 الاخبار الطحاخ موجودة مستقرة في الكتب الصحاح وكتب
 التواريخ بالتخرج والتعديل موجودة والاسانيد محفوظة مصنوعة
 عن التغيير والتبديل ولكن اذا ترك العمل بها واشتغل الناس
 بغيرها راسوا وانوا انفسهم بقبول المتقدمين مع معارضة الاجاب
 التفتيح صحاح لها فلا فرق بين عدمها وجودها اذا لم ينولها حكم عنده
 في غير حجة وانما اعظم من هذا اذا قلت لاحد منهم في ذلك يقولوا
 بريرة ومعاذ بن جبل وسود الله كاذب فان صاحب المذهب قال
 لام ابو شامة شيخ النودى في الحديث وارك كلاس في الحسن قال
 ول ينبغي لمن اشتغل بالفقه ان لا يتبع على مذهب الشافعي من ترك
 كل سنة صحه ما كان اقرب الى ولالت الكتاب الامام الرازي
 بل عليه اذا كان التقن بسلم العلوم المتقدمة ويحب ان يفتوا وقرت عليه
 في الرق الخلف المتأخرة انتهى وقال الشيخ عز الدين بن عبد
 كانت نداء

منجملات تلك الآيات فلم يقبلوا تلك الآيات ولم يلتفتوا اليها
 وكانوا ينظرون الى كالميتجيب كمن لا يصل لطلبها من هذه الآيات
 مع ان راوية سلفنا وردت على خلافها ولو تأملت حق الناطق في
 هذا ساريا في عرف الأكثرين من اهل الدنيا انتهى قوله مشهور في
 العيينين نوشته اشاعره ووقفتم اندك كلامي که در مناقشه و محامه
 سهم علیه نصيب ایشان شده اما در حديث تجري ندارد سل ابو بکر
 باقلانیه و امام رازی و قاسم بن عیاض و قاضی حنفی و طاسد و
 محدثین که در حديث و توسیع روایات مذکور او فی یافحه اما در علم
 مناظره و محامه و مرافعه خور نموده مثل اسبیری و بهقی و بعد ازین
 همه ما مردم از ریزه برد و خوان تناول نمودیم و کاسه هر دو فروخت
 لبس بدیم پس عجب نیست که در صورت اجتماع امری ظاهر شود که در هر
 واحد منها موجود نمود پس ازین اینون که ساقی در می افکند
 حریفان را نه سرماند و نه دستار اقول شیخ المبتدعین از
 عنا و برادر رسیده از فساد اعتقاد حق را بیهوده باطل دیده و نقل
 کلام نام تمام محدثان امام عقیدت عوام را میگردانند و از توپش نشان
 ابیه ذوی الاحترام ناحی اخسرت خود را بر باد میار و مقصود
 صاحب قره است که ابو بکر باقلانیه و غیره که قائل نیست مسئله
 تفصیل شیخین بر خلافت ابوالحسن اشعری گردیده اند موجبش
 صرف تصور نظر ایشان در حدیث است نه خطای ابوالحسن اشعری
 لذا ما مردم از متاخرین که نصیب از فن و التمنه می و خطی از حدیث
 هر دو داریم به تاسید ابوالحسن اشعری در اکثر مسائل خصوصاً در مسئله

قطبیت الفضیل بحسب پردازیم و صواب جانب ابوالحسن اشعری رحمه
الله تعالی میدانیم تمام عبارت قرۃ العینین در وجه دوم جواب
سوال اینمیشی که اقوال بسیاری از متکلمان دلالت میکنند بر طاعت
این مسئله نیست وجه دوم آنکه شیخ ابوالحسن اشعری که در این
دریس اهل سنت است و الزم ایشان به طریقه صحابه و تابعین
به قطبیت رفقه قال النووی و اختلف العلماء فی ان التفضیل
المذکور قطعی ام لا و من قال بالقطع ابوالحسن الاشعری و قال
بهم فی الفضل علی ترتیبهم فی الامامة و من قال بانه اجتهاد
طحنی ابوبکر بن الباقلانی انتہی و چون شیخ اشعری بجانب ما باشد
مسائل مذکوریم مبادون او و لیس نه اول قاروره کست ابن
نیک مسئله است تنها که شیخ ابوالحسن و شاحسدران باهم دران
منازعت دارند بلکه بسیاری از مسائل کلاسیه از همین جنس است
مثل ربوبت و کلام و علیننه و جود با پایه و مسئله صفات و غیره ان
کمالا نجفی علی متبع علم الکلام و ما در همه این مسائل بحول الله و قوته
اثبات مختار شیخ میکنیم بذل ذلیل او عزیزی و در سمر که دار و گیر جز
حیدری می سرانیم اما الذی سمتنی امی حیدره و او فهمم
بالصاع کیل السندره و بسبب بسیاری ازین جنس است که اشاعر
و قسم اند الی اخره نقله من المبتدعین قوله ۳۵ و هم دران
کتاب بعد ذکر مطاعن و ارج بر حضرت علی کرم الله وجهه و نقل اوجه
ان نوشته است اینست آنچه بر السنه اشاعره جاریست و ضمیمه
ما فی و این بنده اعتماد دارد برین مقالات بلکه اعتماد بر احادیث

صحیح است انتہی اقول این ناسب شیطان از فهم کلام محدث
 زمان معدوم است و از نقل پاره کلام تا مظهر مضمونش به نوعی
 بعد اظهار حدیث مبطون باطن تفاوت مشحون مشطوبی این
 قریه اول نوشته بود که مطاعن مرقضی و قسم است قسمی است
 که اهل شام و اتوان ایشان به آن تکلم نموده اند و قسمی است که حرور
 به آن تکلم کرده اند و بعد بیان قسم اول یعنی در قریه اول
 کرده اند آنست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در حجه الوداع فرمود
 بود و اما ترجمه بعدی کفار القرب بعضکم رقاب بعضی و بعضی کرب
 لغت واقع شده یعنی حضرت مرقضی و کفار را با او اول جماعتی
 است که مخالفه آن حکم کردند و آنحضرت فرمود التائب و التائب کلام
 فی النار و حضرت مرقضی حکم کرد و ابو یوسفی اشعری را و خدا می
 فرموده است ان الحكم الا لله و اگر خلافت حق او بود چه این حکم
 را می شد انتہی و بعد ذکر جواب مطاعن قسم اول و جواب
 مطاعن قسم ثانی نوشته بود که آنحضرت فرموده اند که لا ترجعوا
 بعدی کفار ایگویم انجدریت متعصن است یعنی بله آنست که بر
 خزن نفسانی قال کینه نه انکه یا می راد مع کنند قول ان الحكم الا لله
 گویم حصنیت مرقضی عبد العزیز عباس را بر آنست منظره حرور
 فرستاد و می جواب ایشان فی تقریر نمود و اینست آنچه بر آنست
 اشاعره بسیار است و قید باقیه و این نیز ضعیف اعتماد ندارد و برین
 مقال است بلکه اعتماد بر امامیت صحیح است حق الی الیوب الانصاری
 قال امر رسول الله صلی الله علیه وسلم علی بن ابی طالب بقتال

الذاکنین والقاسطین والمارقین اخرجه الحاكم وعن ابی سعید خوی
 من ذلک لیس لفظ ذاکنین وقاسطین ومارقین باطوار وصفی که هیچ
 قائل بابت دلالت نمیکند بر آنکه این قائل حق است و همچنین لفظ
 امر اگر محذور باشد و الله اعلم دلالت میکند بر ایاحت قائل یا وجوب
 آن و اینهمه اقتضا میکند که خلاف مرتضی منعقد بود و اما توقف جمعی غفیر
 از صحابه از محاربه پس از رجعت نصوین قویه است که دلالت میکرد بر نفی
 از قائل و این معنی مستلزم ندانم عقاید غلطی نمیشود و انتی کسی را که چشم
 بیاض است انصاف کند که مفاد کلام صاحب دفع سلطان خارج
 از جناب مرتضی به احادیث صحیح و عدم اعتماد بر اجوبه استعاره که براند
 از تکلفات بارده و توجیهات رنگی است با نقیص نشان خائنه رابع
 پس حمل کلام سید المکملین بسند المحدثین بر توبین روح سیده نسار
 العالمین مقتضای همان رفض جلی امام الالهائین است قوله ^{۳۵}
 وایضا فی مقدر است که بکثرت اتباع توابع متبوع میرسد اتباع
 شیخین اهل سنت اند که غالب فاش در بلدان و از ذریه مرتضی
 سه فرقه ضاله زیویه و امامیه و اسمعبله برآمدند که هیچ نقض نمیکردند
 در بر سبهم زون دین محمدی اگر خطا او لغای نشان شامل حال
 این ملت نه بودی انتی اقول این اجل خلق الله از عداوت
 اهل الله مبتلای مرض عکس منی و گرفتار قهر الهی است پس رجای
 فهم اصل مدعا و اصابت راسی در امور دینیه ازین جیلا ^{۳۶}
 ذکر اگر از شیخین براسه فضلی و فقه ان فضل مذکور و جناب
 مرتضی محمول بر بیان منقصت شان جناب محمد و عاقلی

نمیتواند خود درین مقام بیدجارت مذکوره منصوب است که حضرت
 مرتضی از لوث اتباع استوار بر می است و نقصان اتباع موجب
 نقص شان متبوع نگردد و در قره العینین بعد همین کلام بلا فصل مرقوم
 است از آنجمله سید امامیه که نزد یک ایشان قرآن منقل نقات ثابت
 نیست زیرا که نقل صحابه و قراسید پیش ایشان جتافت و روایت
 از ایشان منقطع است و همچنین ائمه دین مرفوعه روایت ندارند
 و استقفا من احادیث پیش ایشان متصور نیست و در تخم نبوت زندقه
 پیش گرفته اند و زیدیه اکثر عقاید اسلامی که با حدیث ثابت شده
 مکرر اند و سبب جنگها و جدلیات رند و اسمعیلیه خود اخیستانند
 از همه بحقیقت به سبب ایشان است که در اسلام است و بدعا
 بیشتر در عقیده و عمل اهل اسلام ازین سه فریق پیدا شده که
 تفصیل آن طوایف تمام میطلبید اگر چه حضرت مرتضی از لوث ایشان
 بری است و وبال ایشان راجع نیست مگر ایشان لیکن ثواب هم
 از جهت ایشان بحضرت مرتضی راجع نشد پس به ششچنین انتفاع
 بیشترند و انتفاع از ایشان غیر مشوب است به ضرر و ثوابیکه
 به ششچنین راجع است باعتبار اربابان اکثر است از ثوابیکه بحضرت
 مرتضی راجع شود پس ششچنین با فضل از باعتبار کثرت ثواب است
 و معینا کلام شامصاحب واقع است به محل معارضه و محوری المعانی
 مالا محوری غیر آنچه ۳۶ و ایضافیه اگر در اول و حضرت مرتضی
 اخبار اعلام پیدا شده اند غیر آن غیر پیدا شده اند لیس قول
 اللهم صرف نواقف از اداب مناظره و بی شعور از طریق

معارضه نیست بلکه از عقل سلیم نیز نصیبی ندارد و چنانچه هر که اگر در تفصیل
 جناب سرور عالم صلی الله علیه وسلم بر حضرت نوح علیه نبیا و
 علیه الصلوٰه والسلام گفته شود که احدی در انبار و نبات سرور
 عالم صلی الله علیه وسلم شریعی نولد نموده بخلاف حضرت نوح علیه السلام
 که سپروی جناب کنعان کافر بود عاقلی این مقوله را محمول تنقیص
 شان حضرت نوح علیه السلام نخواهد نمود پس هرگاه منتقل سلیم حمل
 این مقوله بر تنقیص شان حضرت محدوح جائز نیست دارد و حمل کلام شامه صاحب
 در تفصیل شخین بر جناب مرتضی رضی الله عنهم که زیاده برین نیست
 بر بیان منقصت جناب مرتضی رضی الله عنه چگونه روا دارد و قول
 و ایضافه و اصحاب مرتضی مختلف شدند در فهم کلام او و بر اثباتی
 روینادند **الحاقول** شیخ الالبانی در ذمه شراب قهر الهی محسوس است
 لهذا از فهم کلام شامه صاحب معذور مقصود شامه صاحب تفصیل است
 فاروق است بر جناب مرتضی رضی الله عنهما بدین طریق که هر یکی به صفتی
 مخصوص شده جناب مرتضی به صفت بابیه مدنیة العلم مخصوص گردیده
 و مقتضای این صفت آنست که کلام صاحب این صفت و قیوس
 باشد هر یکی بی به آن نبرد و نابراین اصحاب مرتضی مختلف شدند
 و حضرت عمر فاروق به صفت تقریر وین مخصوص گردیده و مقتضای
 این صفت آن باشد که کلام صاحب این صفت نهایت سلیم بود
 لهذا اصحاب فاروق مختلف شدند و صفت ثانیة افضل است از صفت
 اولی لیکن بر دو صفت فی انفسها از صفات فاضله اند و در قره العینیه
 قبل عبارتیکه شیخ الالبانی در اینجا نقل نموده مرقوم است و از حضرت صلعم

به اختصاص هر یکی به صفتش اشاره فرموده چنانکه در باب تبار و ق
 فرموده فادله الدین و در باب مرتبی فرموده اقصای علم دانا
 مدنیة العلم و علمه باینها زیرا که قضا موقوف بر سه عده اشغال ذهن است
 و خلعت نیز بچنان و دین عبارت از چیز است که مردمان بروی
 جمع شوند از صاحب مله نقل کنند انتمی و بعد از آن مسطور است احیای
 پس بخیدن قبیله متغایضه به مثالی واضح کنیم مثله وزن کردن سیر عده
 اشغال به آن خفیه مرقویه و سنجیدن او به اوله شریع و تنبیه
 به آنکه بسیار از وجوه معرفت عال که اطباء به آن قائل اند و تجربه
 به آن شهادت میدهند در شریع معتبر نیست مثل آنکه علامات
 بلوغ الشفان از سه اطباء دانسته اند و در شریعت بجز بلوغ غمره
 عشره و احتلام و ارجال و حیض و نبات عامه معتبرند دانسته اند پس
 وزن سیر بر حجت اصلی دانسته باشند و سلطان کلیه شریع معتبر
 دانسته اند و لهذا در مذایب از نه حکم این مسأله بجز شهادت
 یا بچین گفته اند این سنجیدن خفیه فاروقیه است مثلاً تنبیه به آنکه
 فرقه و راه و مشبه فیصل گفته است از خفایص مرقویه است و
 نشئت او آنکه در قریه در جایی است که حقوق متساوی
 جمع شوند نه راسته اثبات حقی المیزان و اوله حلاله و الیم فی الامان
 تا بتر احوال پس باین نشئت که سلیمین در زمان شیخین متفق
 بودند و اخذ به سنت ظاهره که معتبر به فقه است و باطنه که معتبر به
 احسان است و مواخذه شیخین اصحاب را به این دو سیر
 بود چون بوقت خلافت به مرتضی رسید قلوب ایشان متفرق شدند

اقول اصل عبارت قوه العینین را که شیخ اللمباهیه در نجاشیه
 و تصرف نقل نموده دیده الصاف گفته که مقصود و مفهوم ازین عبارت
 تفصیل شیخین است در تاثیر اقوال یا توهمین جناب مرتضی چنانکه فرموده
 این بجای است اصل عبارت مذکوره اینست اما افضلیت شیخین به
 اعتبار زیادت در حس بر عملی نفس ناطقه به نسبت تاثیر صحبت در نفوس
 همتیان و معالیه کنندگان بواسطه استماع انجماعه اقوال ایشانرا
 و مشاهده انجماعه احوال و افعال ایشانرا پس ظاهر است اما تاثیر
 اقوال پس بیان آن آنست که سلیمین در زمان شیخین متفوق بود
 براحه به سنت ظاهر که معجزه فقه است و باطنی که معجزه انسان
 و طریقت است و مواخذه شیخین اصحاب را باین دو طریق و تا به
 ایشان با وجودیکه شرف صحبت آنحضرت صلعم دریافته بودند و با شیخ
 در اصل صحبت و علم و جهاد و یحییان بودند مانند سعد بن ابی وقاص و
 معاذ بن جبل و ابو صبیحة بن الجراح و حذیفه و عبداللہ بن سہو
 شواهد ان بسیار است تا جائیکه ناظر متعجب نشود و داند که این
 تاثیر غیبی است **س** بهیت حق است این از خلق نیست بظہیریت
 این مرد صاحب لقی نیست بوقصه بنا کردن سعد بن ابی وقاص
 خانه را و لصب کردن در وازه بر اسلوب خانه کعبه اکاسه
 باز شکستن آن به موعظت فاروق مشهور است و عزل خالد به
 انهمه شجاعت و جلالت که داشت و مواخذه کردن فاروق
 او را بر صله شاعری و عدم توران فتنه از ان و تهدیدات فاروق
 عمرو بن العاص را و امتثال او در کتب تواریخ و وثائق مذکور است

و تقریر او مسائل را و اجماع ارا و برانچه مقتضای راس
 او بود مثل حادثه وضع خدای و کتب انارسطو چون نوشت
 خلافت بر نفسی رسید قلوب آن متفرق شدند و نفوس ایشان
 سر بر آوردند و در سبک اثبات خلافت و جواز حکیم و عذر از
 استنفار قصاص حضرت ذی النورین هر چند تقریر مطلق تر شد
 مغلق تر گشت و شبهات بیشتر در میان آمدند و لاسیما از صحابه
 بحکیم از راسی خود برگشت و این حکایت بار اموافق و مخالفت
 هر دو متفق اند اگر چه هر یک سر و حکایت بمقتضای مذیب خود
 کرده باشند و اما تاثیر احوال البحر صاحب قرة العینین بر نفس نفیس
 خود در احسن کلام درین مقام به دفع و هم این راس الظلام
 به داخته بحث قال گویم احوال بر نفسی رضی الله عنه عادت
 و مذیب اهل سنت اثبات نفس بر نفسی به وجوب از وجه نیست بحث و
 فضیلت و افضلیت به اعتبار نسبت به پیغمبر صلی الله علیه و سلم میرود
 انتمی قوله مشیه و البعد فیهم همچنین دعوی مایل بودن به تجرد و با وجود انهم
 به اختلات و تنازعات و کشش و کوشش که سابق از بحکیم مثل آن
 ظاهرند اگر چه نتیج ثمرات نه گردیده گنجایش تسلیم ندارد و قول مقتضی
 این کلام ایراد منع است بر قول روافض که میگویند که قلت یا
 احوال احوال مرتضی از انجست بود که احوال مرتضی به تجرد و ملکیت
 مایل تر بود و احوال شیخین بشربیه و اختلاط مناسب تر و مشایبه
 شرط است در میان مؤثر و متاثر پس اختلاف قوم همه ماضی از کمال
 و افضلیت مرتضی است انتمی و حاشا که مطلوب از ان جز تفصیل

شیخین مؤمنین جناب مرتضی بوده باشد خود شایع صاحب درین مقام
 نیز در احسن کلام بدفع این وسهم پرداخته و در قره العینین بعد همین
 عبارت مستطاب نوشته اند و بدون بائین است در آنکه همه عرب بعد
 انماک و ریزا کل نفس ازین ممالک صعبه بقیض انحضرت صلی الله
 علیه وسلم بقدر استعداد خود با خلاص شوند الا ناز و ستم و می که ختم الله
 علی قلوبهم صفت اوست و قلیل نام و همه حسب بعد خلاص از رزائل
 و تیران بر فضا کل در ممالک صعبه واقع شوند بقدر استعداد خود با الا تیران
 سختی که با وجود اوست نیکبختی او را بجهاند و قلیل با بود اگر چه این چیزها در طبقات
 مرتضی قبح نیکند زیرا که در ران مخالفان بران مخالفان است فقط لیکن
 چون رجوع ثواب اعلی به ثواب قوم امر مقرر است باینکه که اجزای اعمال تابعان
 به شیخین زیاده عائد شوند و به حضرت مرتضی اجر بعضی تابعان عائد شود و از دیگران
 نه اجر عائد شود و نه زرا و بعضی در افضلیت کافی است انتهی قوله ۳ و در کتاب
 از الة انخفا عن خلافة خلفا نوشته و اما ما البتد به علی خلافتهم من حدیث
 القرون الثلاثة فقد اخرج احمد الی ان قال و بنای این استدلال بر توجیه صحیحی است
 که اگر احادیث شایع نیست قرن اول از زمان هجرت انحضرت تا زمان وفات
 و قرن ثانی از ابتدای خلافت صدیق تا وفات حضرت فاروق و قرن ثالث
 قرن حضرت عثمان بعد از ان اختلافها واقع شد و قسما ظاهر گردید اقول مقصود
 امام المحدثین و الفضل صاحب از الة انخفا درینجا تفصیل خلفای ثلثه است
 جناب مرتضی به اعتبار صعود ماذن عصر خلافت ایشان از ثلثه و قسما
 و مخبر به حرمت بودن زمان امامت این ثلثه نه تقریر بر حضرت مرتضی
 چنانکه اظهار این بجماعت تمام عبارت از الة انخفا نیست و اما ما البتد

به علی خلافتهم من حدیث القرون الثالثه فقد اسرج احمد عن ابراهیم
 عن عبدة عن عبد الله قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم خير الناس
 قرنی ثم الذین یلوینهم ثم الذین یلوینهم ثم یاسی بعد ذلك قولم بسبق
 شما و تنهم ایمانهم و ایمانهم شما و تنهم و بنای این استلال بر توحید صحیح
 که اکثر احادیث شما هم آنست قرن اول از زمان هجرت آنحضرت صلی
 الله علیه و سلم تا زمان وفات وحی صلی الله علیه و سلم و قرن ثانی از ابتدا
 خلافت حضرت صدیق تا وفات حضرت فاروق رضی الله عنهما و قرن
 ثالث قرن حضرت عثمان رضی الله عنه و هر قرنی قریب به دوازده سال
 بوده است قرن و رحلت قوم متقاربین فی السن بعد از آن قومیکه
 در ریاست و خلافت متعین باشند قرق کفنه شد چون خلیفه دیگر
 باشد و زرار حضور دیگر و امرای اسصار دیگر و رؤسا چوین دیگر و جریا دیگر و ذریا
 دیگر تفاوت قرن بهم میرسد اتمی و عبارت بعد از آن اختلافها واقع
 شد و فقها ظاهر گردید اتمی که شیخ الیهابیه نقل نموده در نسخه حاضره از
 انجمنایر نیاید جویش با تحریف است و با سهو قلم ناسخ بهر حال افاده
 مدعای ما نقل نمیکند قوله ص ۳۰ و ایضا فیة از انجمله حدیث ابی هریره
 اختلافه بالمدينة و الملک بالثام از بنیاد انسته شد که خلافت راشده
 به مدینه خواهد بود و در خارج بنسب خلفای ثلثه در مدینه اقامت نه نمود
 اقول مراد صاحب از انکه اختلاف از خلافت راشده در بنیاد خلافت
 مستقره است یعنی خلافتیکه زمان آن بجالی باشد از زلزله و
 تغیر و سالم باشد از فساد و شر پس در حقیقت ان خلافت متصف
 بر شد و هدایت نه خلافتیکه صرف خلیفه آن متصف بود بر شد و هدایت

وزمان آن زمان شرف او بود و شک نیست در انحصار مثل این
خلاف در خلقهای ثلثه و لاحد و رفیه و لا منافسه فی الاصطلاح

قال الشيخ علی القاری و غیره فی شرح قوله علیه السلام الخلفه
بالمدينة امی غالباً لكون علی رضی الله عنه فی الکوفة زمن جلالة

او المراد ان الخلفه المستقره فی المدینه قوله مرسا و ایضاً فی
واما تعیین زمانه فتنه پس و حدیث ابن مسعود قال رسول الله صلی

الله علیه وسلم ان رجی الاسلام تدور بعد خمس و ثلثین فان یملکوا
فبیل من قد ملک وان بقی لهم و نیم بقی سبعین سنة مضمون

این حدیث در خارج ظهور یافت زیرا که در سنه خمس و ثلثین حضرت
عثمان مقتول شدند و امر جاد برهم خورد باز در زمان حضرت معاویه

امر جاد قائم گشت و از آن تاریخ بعد بمعا و سال دولت بنی اسبه
متلاشی شد انتهی اقول از بیان برهم خوردن امر جاد و در سنه

خمس و ثلثین و قیام امران در زمان معاویه بنقصه شان جناب
مرتضی فهمیدن از کسیکه عقل سلیم دارد و نهایت مستبعد معلوم میشود

اصل عبارت از الة اخفانیست اما تعیین زمان این فتنه پس در حدیث
ابن مسعود آمده قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان رجی الاسلام

ستدور بعد خمس و ثلثین اوست و ثلثین او سبع

و ثلثین سنة فان یملکوا فبیل من قد ملک وان یقیم لهم و نیم
یقیم سبعین سنة قال عمر رضی الله عنهما یأبى الله بحاجتی او بما بقی قال

لابل بما بقی و مضمون این حدیث در خارج ظهور یافت زیرا که در سنه
خمس و ثلثین حضرت عثمان مقتول شد و امر جاد برهم خورد و

و باز در زمان معاویه بن ابی سفیان در جہاد قائم گشت و اذان تبارک
 بعد ہشتاد سال دولت بنی امیہ متلاشی شد اما تعیین جنتی کہ این فتنہ
 انجام خواهد بود پس در حدیث ابن عمر و معاویہ بن النخع و ذہاب و بیہقی
 الا ان الفتنۃ مہنا حیث یطلع قرن الشیطان و در خارج ہجرت ہجرت واقع
 شد قسما یکہ بعد مقتل حضرت عثمان پیدا شد سیمہ و عراق بوده است
 و ان شر فی مدینہ است انتہی قولہ ^{۳۸} و ایضا باز آنحضرت صلی اللہ
 علیہ وسلم خیر بہ حال سلمین پیش از فتنہ و شہرتہ حال ایشان بعد فتنہ
 بیان فرمودند و در بیابان استقصا نمودند و جوہ بسیار المحر اقول از بیان
 خیر بہ حال سلمین پیش از فتنہ و شہرتہ حال ایشان بعد از فتنہ توہم حضرت
 مرتضیٰ فیہدین جراین سفید و دلی بنامی مرضی رخص جلی از کسیک عقل و شعور
 داشته باشد متصور نیست شہرتہ رعایای حاکم موجب شہرتہ حاکم نبود و
 اہل زمان اسرار زبان در خلافت خلیفہ برحق نمیرساند ^{۳۹} قولہ و ایضا فیہ مقتل
 متواتر کہ در شہر غیبات نقلی معتد تر از ان باقیہ نمی شود و نبوت پیوستہ
 کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فتنہ را کہ نزدیک مقتل حضرت عثمان پیدا
 شد مطلع اشارہ ساختہ اند الی قولہ ازین تاریخ ہر کات ایام نبوت
 مخفی شد اقول مراد جناب شامہ صاحب در حقا از خلافت سلمین
 مہناج النبوة خلافتی است کہ متفق علیہا بدون خلافت و نزاع سلمین
 باشد و در نفاذ حکم صاحب آن خلافت احدی از سلمین چون جب
 نماید و از ملک عوض مقابل آن و شک نیست در انحصار این خلافت
 در خلقی طمئ و در بدون غیر این خلافت ملک مخصوص بدین معنی والا
 فیہ و حاشا کہ مقصود شامہ صاحب نفی خلافت نبوت و عمرہ یعنی متعارف

از جناب مرتضیٰ یاسند و انبیا ملک عوین یعنی شایع برائے وی جناب
بود کیت و خود شاه صاحب در همین ارال انخفا میفرماید و آنحضرت صلی الله
علیه وسلم در احادیث مستفیضه خبر دادند که بعد وفات وی صلی الله علیه وسلم
خلافت نبوت و خلافت رحمت خواهد بود و بعد از آن ملک عضو و آنچه متصل و قاطع
آنحضرت صلی الله علیه وسلم واقع شد خلافت خلفای اربعه بود پس خلافت ایشان
خلافت نبوت و رحمت باشند و اگر سیرت این خلفا شبیه سیرت انبیاء نبی بود
یا ایشان به غضب خلافت را گرفته بودند خلافت نبوت و رحمت نبی بود و آنحضرت
در احادیث مستفیضه اعلام فرمودند که خلافت ماسی سال است و سفینه
تفسیر کرد و انرا به خلافت خلفای اربعه و عقل نیز بران دلالت میکند زیرا که
مطلق ریاست معروف به سی سال نیست پس این خلفا متصف به خلافت
بودند که غیر ملک عضو باشد پس این خلافت محدود بود و خلافتیکه به غضب
و جور باشد محدود نمی شود انتهی **خرج** الترمذی و ابوداود
عن ابی بکر ان اجلا قال لرسول الله صلی الله علیه وسلم رایت کان
مینرا نازل من السماء فورت انت و ابوبکر فرحبت انت و ورث
ابوبکر و عمر فرجع ابوبکر و وزن عمر و عثمان فرجع عمر ثم رفع
المیزان فاستار لهما رسول الله صلی الله علیه وسلم یعنی فارة
ذلک فقال خلافة نبوة ثم بولی الله الملك من نیشار قال الشيخ علی
القاری فی المرفاة و انما لم یوزن عثمان و علی لان خلافت علی فیها
اختلاف الصحابة فرقة معه و فرقة مع معاوية فلا تكون خلافة مستقر

نه خبری از مذاهب اهل سنت واروده شعوری بسکک خوارج بالا بوضوح پیوست که در
 جناب شاه صاحب خلافت راشده و خلافت خاصه و خلافت رحمت در هیچ مقام
 معارضت با آنچه در مقام اثباتش برای خلفای اربعه مراد داشته اند علی هذا القیاس است
 حال ملک عضو حق این نزاع لفظی در پی انجمنی مردم گردید که کار اهل دین و طریقه
 مسلمین نیست قوله ۴۱ احاصل شاه ولی الله صاحب آنچه نوشته اند مخالف اهل
 سنت و جماعت است الخ اقول نوشته شاه صاحب را مخالف اهل سنت و جماعت
 نقض یا جمل بر کسب است بمقتضای هر دو بدعت و یا خلاف نهایست بمقتضای عنا و حیث
 طیت قوله ۴۲ در مسئله عصمت غیر آنجا که از عمده خلافیات امامیه و اهل سنت است
 در تحفه اثنا عشریه و غیره باید دید و مکتوبین امامیه که این مسئله را هم از اقوی اسباب تکفیر قرار
 میدهند شاه ولی الله در کتاب قنیهات بعد بیان عصمت غیر اینها نوشته تقلید قوله
 بما و اثباتها التفریق البی ایداعا لا مرد و خرقا لا جماع المسلمین بل اینک با اهل المکابره و اهل العزقه
 اقول برواقف مسائل کلامیه پوشیده نیست که خلاف اهل سنت به امامیه و اشتراط
 و وجوب عصمت مصطلحه است برای امام یعنی برای صحت امامت امام عصمت نزو اهل
 سنت شرط طیت و نزو امامیه شرط است اما اثبات عصمت لمعنی مصطلح یا بمعنی غیر مصطلح
 برای غیر نبی محل نزاع نیست جناب شاه صاحب و قنیهات تصریح کرده اند که عصمت
 مصطلحه شرط امامت غیر نبی است تا مورد لعن باشند قرار دادن مکتوبین امامیه این مسئله
 را از اقوی اسباب تکفیر اگر صحیح بود شرط عصمت مصطلحه برای صحت امامت باشد نه
 اثبات عصمت برای غیر نبی همچو ما در زیر کلامیه مسطور است که عصمت نزو اهل سنت و جماعت
 عبارت است از یا فرید بن خدا تعالی گناهی را در خداوند عصمت و نزو حکامی خلافت عبارت
 است از ملکه فضاویه که بازوار و صاحب خود را از غرور و بعضی علما گفته که همین است قول
 جمهور متکلمین و معنی عصمت و نزو قومی عبارت است از خاصیتی در نفس شخص یا بدن و می

كسبب ان منعت بانته صدركناه اذرى قال ابيساوى في الطوالع العنصرة ملكه
فكساية مع صاحبها من ابي رستم في العلم بمشالب العامة ومناقبها لطاعات
وتماثل في الامانيات تابع الوحي على التبر والاخر ارض على الصبر والاعتقاد على ترك الاول
وتسلسل على كون النفس كسبت سبغ الذنب عند حجاب عينه في الصبر او بدنه امي واليقاضية
والاشترط فيهم العنصرة خلافا لاسماعيليه والاشترطوا لانا سنين انشاء الله تعالى الاماني
بكرضى الصدقة والامانة اجمعت على كونه غير واجب العنصرة ولا قول انه غير معصوم امي قال
الرد في شرح الطوالع فيهم من المتكلمين وانكسار قوا العنصرة ملكه امي صفة راسخة
فكساية مع تلك الملكة المتصفت بها من العجور والعسوف امي ولصين انه
والاشترط فيهم امي العنصرة قد عرفت معناه خلافا لاسماعيليه والاشترطوا فيهم الاماني
فانهم اشترطوا وجوب العنصرة فيهم لنا عدم اشتراطها امي العنصرة امي وجوبها لانا
الاشترطوا فيهم لانا ابى بكر رضى الله عنه والامانة اجمعت على كونه غير واجب العنصرة لا على
انه غير معصوم فلا يكون وجوب العنصرة شرعا لانا والاشترطوا فيهم الاماني اختلفت امي وقال
الاشترطوا فيهم في شرح الطوالع لا اشترطوا في الامانيات العنصرة خلافا لاسماعيليه والاشترطوا فيهم
امي الامانيات فيهم اشتراط العنصرة في الامانيات لانا ليسين حتى دامه ابى بكر رضى الله عنه والامانة
اجمعت على كون ابى بكر غير واجب العنصرة لا على انه غير معصوم فخلاطون العنصرة شرطا
في الامانيات لانه لو كان شرطا لوجب عنته الامام والرد باطل لان العنصرة غير واجبة
وقال انما ضي عنده الملكة والدين في الموقف والسيده في شجرة العنصرة
لنا وس في حقيقة العنصرة اخر ما بها من التصديق لوجوده لان الماتية حقيقة متوقفت
على اليقينة وهي عند ابي القاضية اصلنا من استواء الاشياء كلها الى الصاع على النخسار
ابتدا ان لا يخالف اليقينة فيهم وبنوا في سند الحكماء على ما هو بين اليقين الى لا ياتي
اعتبار استواء القول باليقين فيهم ويجعل في الحقيقة فكساية ابتداء العلم بمشالب

المعاصي ومناقب الطاعات فانه الزجر عن المعصية والداعي الى الطاعة وتماكده وترسخ
 فيه والصفة فيمن يتباعد عن المعصية بالاداء والاعتية الى ما ينبغي والنواهي الزجر عما لا ينبغي
 والاعتراض على البعد عنهم من الصفات سواء اعمد عند من يجوز تقديره او من ترك الاداء الى
 والافضل فان الصفات النفسانية تكون في ابتدا حصولها احوالا غير راسخة في محملها
 بالترسخ وقال قوم العصمة تكون خاصية في نفس الشخص او في يده تمنع بسببها صدور
 الذنب عنه انتهى وقال الفساراني في شرح المقاصد التوفيق خلق قدرة الطاعة
 والمخلة لان خلق قدرة المعصية والعصمة هي التوفيق لعبية فان عصمت كانت توفيقا قاطعا
 وان خصت كانت توفيقا خاصا كذا كلام المحققين وقال نعم التوفيق لا يعصى اذ لا قدرة
 له على المعصية وبالعكس بناء على ان القدرة مع الفعل وليست نسبتا الى الطرفين على
 سواء ومن اصحابنا من قال العصمة ان لا يخلق الله في العبد الذنب وقالت الفلاسفة
 هي ملكة تقع الفجر مع القدرة على فعل خاصية في نفس الشخص او يده تمنع بسببها صدور
 الذنب عنه ورؤيته حينئذ لا ينجي المرح بترك الذنب ولا الثواب عليه ولا التكليف به انتهى
 وايضا فيهم من سخطهم الحلايات مع الشيعة اشرارهم ان يكون
 الايام مصورا وقد عرفت معنى العصمة واضحا لا يتناهي القدرة على المعصية بل ربما يتسلسل مما اخرج
 اصحابنا على عدم وجوب العصمة بالاجماع على ائمة الى كبر وعمر عثمان رضي الله عنهم مع الاجماع
 على انهم لم يجب عليهم ذلك الا معصومين بمعنى انهم قد امنوا وكان لهم ملكة اجتناب
 المعاصي مع الممكن منها انتهى وقال المحقق الدواني في شرح العقائد
 الحضرية والعصمة عندنا ان لا يخلق اليه يسبهم وتباعد عند الفلاسفة ملكة تمنع الفجر انتهى
 وقال سبج العلوم في شرح المسبب - فاعلم ان العصمة قد تطلق على احتباء
 عن الباطن والآلهي الباطن الذميمة ولا تشك في عصمتهم بهذا المعنى لانه لا يرتاب
 فيه الا سفيه خال برتبة الاسلام من غفقه وقد يطلق على الاجتناب عن المعاصي مع تلك

الاجتناب و زجران کونوا معصومین بنده العصمة و علی عدم معصوم و رتبه الامور اولها
 و الاخطار و مع ذلك عدم الوقوع فی خطار اجتدادی فی حکم شرعی و بما یوکل الخلفاء بنیاد
 و بنیم فافهم انتهى قال الشیرازی فی الیواقیت فی ذکر المهدی ناظرین ابن العربی
 و انه معصوم فی حکم اذ لا معنی للمعصوم فی حکم الا انه لا یحلی و حکم رسول لا یحلی فانه لا یطابق
 عن الموی انما هو الاوجهی یوحی و قد اخبر عن المهدی انه لا یحلی و علیه طمحا بالانباء
 فی ذلك حکم انتهى و قال خواجه یارسانی فی فصل الخطاب من شرط الامام الباقین
 ان یمکن معصوما انتهى و ایضا فیه و بنه علی السند علی معصمه من امرها
 بقوله علی السند علیه و سلم فمن اعطایا من مسکه و کل الیها و من جاره به من غیر مسکه
 و کل السد تعالی به ملک السید و و بما معنی العصمة انتهى و قال مولانا عبد الغفران الدیلموی
 فی فتح العزیز و حدیث شریف و درست مثل اهل بیی فیکمل مثل صفیه نوح
 من ربها بحجی و من تخلص عنها عرق و وجهه فیصیر حضرات اهل بیت باین مراتب
 و فضیلت است که گشتی حضرت نوح علیه السلام صورت کمال محلی جناب خاتم المرزبان
 گردانیده بود که عبارت از طریقت است زیرا که کمال عملی جناب بدون مناسبت
 شخص با جناب و تقوای روحیه و در عصمت و حفظ و قوت و وساحت مشهور است
 که در کسی جلوه گر شود و این مناسبت بدون ولادت و علامه اصلیت و فرعیت ممکن
 بحصول نیست پس این کمال را با جمیع وسعت ان که معدن ولایات مختلفه است در
 این مجری جاری کردند و ازین نا و ان رجعتند و همین است معنی ما است که یکی مر
 دیگری را از ایشان بان رمی می ساخت انتهى قوله مسلک سبب این تفصیل
 و باعث برین تطویل بلکه اعیان این مسلک به بعضی کلمات شاه ولی الله و اقاخانرا
 در شک می اندازد و در رفع آن خلیان بدون این بیان که مذاق شاه ولی الله کمثر است
 تفنن را غلب و عدم تمجید کلام به پنج تنسین بر ذوق شان غالب بودن انگیخته کلمات

در بولفانی خلاف مذنب تصور اهل سنت و مخالف محتاج به جمیع مفید نیست
 و نه قابل استناد و لا ینق اعتماد و حالت حیات شان که آخری از حکومت اسلام
 و نصیحتی از علمای اعلام در دلی بود ظهور و شیوع بحکمات امکان داشت و اولاد محاور
 سیاه ولی این که این گونه تصنیفات را ذائع و شائع نساختند و در پرده کتمان داشتند
 گویا پرده بزرگی بر روی این والد را جده خود انداختند مولوی محمد اسماعیل زمانه را فارغ از حکومت
 اسلام و خالی از علمای اعلام یافته حدت جلی بر خیلی بلند آوازه ساخته ان انکار افسرده
 ریز خاکستر را کما ینفخی مشتعل نموده و تخم پوشیده نه خاک را آب داده حسن نبات الارض
 من کرم البذر را میه کرام و متجان هر چهار امام در ف سهام ملام و در ان عوام کالانعام فی الکلام
 اقول اشتباه تفسیر کلام شاه صاحب به پنج ستن در امصار کالشمس فی رالقیه
 النهار است اعتقاد بر ان از تشکیک این مشکاک بد کردار اهل نتوان شد چه جائیکه
 تصانیف جناب شاه صاحب شاه عدل برین تفسیر بوده باشد و حالت حیات جناب
 شاه صاحب که تسلط و نفوذ دلی بود اگر بخوف جور این فریق اظهار و اشاعت کلمات
 حق ممکن نشد بطلان حیثیت آن لازم نمی آید و معلوم نیست که مراد از ان کلمات که نسبت
 اخفای ان سجناب شاه صاحب نموده بهمانست که درین کتاب از اناله انخفا و غیره ماحل
 نموده یا کلمات دیگر بر شق ثانی بیان آن ضرور بود و بر شق اول عدم ظهور و شیوع ان
 ممنوع است زیرا که تصانیف وی جناب از جاهل وقت متداول نام اند و نسبت ان
 تصانیف اینگونه بسوی اولاد امجادش نیز غلط است ایامیده که حضرت مولانا شاه عبدالعزیز
 دلیوی از اولاد امجادش در کتاب تحفه چه مدح و ثنا کتاب اناله انخفا و نموده و ان تصانیف
 داده است عبارت تحفه امینت با تحلیله نزول سنت از مقررات است که امامت بکلام
 ماسی سال امتداد یافت و به صلح امام حسن که پانزدهم ماه جادی الاولی در سنه چهل و یک
 بوقوع امر انقطاع پذیرفت و نیز ترمیم خلافت بر وجه واقع حق و جواب ان تقدیم

به حقّه التامیه در آن راه نیافته بود پس بعد از رحلت حضرت پیغمبر بکر امام مکتب بود لایزال
 کتاب و اقوال معتبرترین عقیده در دین ایشان موجود است چنانچه اراکله اسماطی طراز
 مخالفان هر زمان و ادلّی که کتاب و سنت و جمیع امت و اقوال حضرت به تقریری و شوقی
 که پیرایه کوشش داشتند این مدّثر کار و سرایه جمیع خواطر حیران این اسرار است
 روح یافته و منتف این کتاب مستطاب را که در شهر کهنه دلی سکونت داشت و است
 از آیات الهی و معجزات نبوی توان گفت و هشتم این رساله نیز بارها زیارت
 او شرف شده گلهای تقریرات کهنست کنار دوام بر پر کرده جز او الله خیر الهی نسبت
 بدین سهام ملام ساختن قبحان به چهار امام بسوی فاضل نبیل و لانا محمد نبیل
 صرف افسردی این برگام است برای اغوی حبال انام و ضلال حوام کلا انعام قوله
 و در تنویر این مام رساله یه نشه ولایت شعری کیف یجوز الترام تعلید شخص
 مع تمکن الرجوع الی الروایات المتسوله عن النبی صلی الله علیه و سلم الصریح الدلّی علی
 خلاف قول الامام المقلد فان لم یتبرک قول امامه ففی شائسه من الشریک اقول در
 صحت و حسن به عامی تنویر که این شریار احساس آن ضرر است بر بی شکلی راوی یا
 زیرا که به بود به قول یک امام مقلد با قدرت رجوع بسوی روایات منقوله از شیعیان
 و الله بر خلاف قول مذکور هیچ مسلمی تجویز نمی نماید و گذشتن قول امام را با وجود مخالفه
 آن از قول نبی صلی الله علیه و سلم از شائبه شرک و از قبیل اتحاد ارباب من دون
 هر کس میداند چنانچه کلام معتدین این ضرر نیز درین باب به چه کلام صاحب تنویر است
 قال الشیخ ابن العزّلی فی الفتوحات المکیه اذ اصحّ الحدیث و عارضه
 قول صاحب او امام فلا یمیل الی العدول من الحدیث و تبرک قول ذلک الامام
 الصاحب الخیر ثم قال ولا یجوز ترک ایه او خیر صحیح بقول صاحب او امام و من
 ذلک فقد صلی فلا یمینا و خرج عن دین الله استی و قال الشعرانی فی الیواء

وأيضا هو كقول الإمام أحمد يقول ليس لأحد مع الله دسوسه كلام لا يعكس ولا يتبدل ولا يتغير

ولا لا يؤمن ولا لا ينبغي ولا غيرهم فخذ الأحكام من حيث أخذها من الكتاب والسنة استتة
وقال السيوطي في الرد على من أخذ إلى الأرض وهل ان الاحتجاج في كل عصر فرض

في المباح ما لك والبومينه والشافعي رضي الله عنهم قولا لا حد فقليدهم حاشا للمسلمين هذا بل لهم

قوله عن ذلك وشواهد ولم يسمعوا الأخذ فيه انتهى چون درین مقام در تقلید مجتهدین

معین از مجتهدین اعلام افتاد پس باید دانست که تقلید مجتهدی معین از مجتهدین است

در هر مسأله واجب نیست در رجوع از تقلید یکی بسوی تقلید دیگری در مسأله واحده بعد عمل

نیز جایز است از بی رجوع در مسأله واحده بعد عمل در یک حادثه یا در صورت استمرار این

رجوع بتبلیغ عمل یا بر یک خلاف ندیدین بود نزد اکثر جایز نیست پس آنچه در دو مختار مسأله

است وان الرجوع عن تقلید بعد العمل باطل اتفاقا وبعواختا فی المذهب محکم ان این

حادثه واحده یا صورت مذکور باشد و دعوی اتفاق بر بطلان این رجوع در آن محل نظر بود

واینهمه و صورتی است که التزام مذمبی محتمل نکند باشد اما در صورت التزام مذمبی معین پس

اختلاف است و اینکه ایلا لازم است استمرار بر بطلان در یک امری مسأله تقلید غیر کفایه و در آن سه

قول است بعضی گفته که لازم است بر التزام استمرار و بعضی گفته که لازم نیست بر التزام و بجز

گفته که التزام مانده غیر ملزم است فختار محققین قول اخیرست قال ابن حجاب فی

مختصر الاصول ولا يرجع عنه بعد تقلیده اتفاقا و فی حکم آخر المختار جواز استی قال

القاضی عصبه المله والدين فی شرح مختصر الاصول اذا عمل العامي ليقول مجتهدی

حکم مسأله فليس الرجوع الى غيره اتفاقا واما فی حکم مسأله اخرى فهل يجوز له ان يقلد غيره المختار

جوازه انتهى و قال ابن الهمام فی التحریر لا يرجع فيما قلده في اتفاقا و هل يقلد غيره في

غيره المختار نعم للقطع بانهم كانوا يفتنون مرة واحدة مرة غير غير ملزمين نفسا واحدا فلو

التمزم مذمبا كما يحينه و الشافعي فليس يلزمه فقليل يلزم و قيل لا قيل لمن لم يلزم ان عمل

بحج تقليد الأئمة مع غيره في التقليد غيره وهو الغالب على الطعن بعدم ما يوجب شرعا انتهى
 وقال محمد بن محمد بن أبي عمير في التفسير شرح التفسير نقل الأمامي
 وابن الحاجب للجماع على عدم جواز رجوع التقليد فيما قلده فيه وقال الزكاشي ليس كما قالوا في
 كلام غيره بما يقتضي جريان الخلاف بعد العمل به انتهى وأيضا فيه في دليل مشهور
 قوله وقيل لا وهو الأصح لأن التزامه غير ملزم إذا لا يوجب إلا ما أوجب الله ورسوله ولم يوجب
 على أحد أن يذهب بذهب رجل من الأئمة فيقلده في كل ما يأتي ويتردون غيره و
 - التزامه ليس مقتضى يجب الوفاء به وقال ابن حزم أنه لا يخل بحاكم ولا مضى تقليد
 فلا يحكم ولا يقتضي إلا بقوله بل قيل لا يصح للعامة مذهب لأن المذهب إنما يكون لمن أوجب
 نظره بغيره بالمذهب أو لمن قرره كتابا في فروغ مذهب يعرف فتاوى الإمامة وأقواله
 وأما من لم يتأهل لذلك بل قال أنا حق أو شاذي لم يصير من أهل تلك المذهب بمجرد
 هذا القول كما لو قال أنا حق أو شاذي لم يصير قسما أو نحو ما وقال الإمام صلاح الدين
 العلائي والذي صرح به الفتاوى مشهور بينهم جواز الاستئصال في أحوال المسائل وأهل فيها
 بخلاف مذهب الإمامة أو المكنى على وجه البيع لا فسخ انتهى وقال محمد بن أبي عمير
 في التفسير شرح التفسير في شرح قوله اتفاقا ذكره الأمامي وابن الحاجب قال الزكاشي
 وليس كما قالوا لأن في كلام غيره بما يقتضي جريان الخلاف بعد العمل به أيضا كيف
 يمتنع إذا اعتقد صحة لكن وجه ما قاله بالترام مذهب الإمام مكلف به بالمثل لغيره غير ذلك
 لا يظهر له بخلاف المذهب حيث لا تمثيل من إرادة إلى إرادة انتهى وأيضا فيه في شرح
 قوله وقيل لا وهو الأصح في الرأي وغيره لأن التزامه غير ملزم إذا لا يوجب إلا ما أوجب الله
 ورسوله ولم يوجب الله ورسوله على أحد من الناس أن يذهب بذهب رجل من الأئمة
 فيقلده في كل ما يأتي ويتردون غيره على أن ابن حزم قال أجمعوا أنه لا يخل بحاكم
 ولا مضى تقليد بل فلا يحكم ولا يقتضي إلا بقوله انتهى وقد انطوت القرون الفاضلة علم

عدم القول بذلك بل لا يصح للعامة نذهب لوزنهم بل لان المذهب انما يكون لمن لم
 نوع نظره وهدال واصبر بالمذهب على حسنة اولين قرر كتابا في فروع ذلك المذهب
 وعرف فتاوى امامه واقواله وانما من لم يتايل لذلك البتة بل قال اما نحن او شافعي او
 غير ذلك بحجوزة القول الخ والاضحية في زيل قوله قيل لمن لم يلزم الخ حال ابكي و
 هو الاخذ انتهى وقال جيب المذهب انما في مقتضى الحصول ثم ان
 الشريفي انما في قران منع عن الرجوع بعد العمل انما هو في تلك الحادثة لشخصها لا في غيرها
 ويل يعلق المقلد العامل بذهب في حكم غيره في غيره الخمار نعم لقطع بان المستفتين من عصر
 الصحابة ولم يجدوا كان يستقون مرة واحدا واخرى غيره غير ملزمين بضيقا واحدا او شافعي
 وتكرر ولم ينكر فكان اجماعا على ان التزام مذهب معين غير لازم انتهى وقال محب المذهب
 البهاري في المسلم ولو لم يلزم مذهبنا المذهب ايجنبه وغيره فهل يلزمه الاستمرار
 عليه فصل نعم لان الالتزام لا يخلو عن اعتقاد غلبته حقيقة فيه قيل لا اذ لا واجب الا
 اوجبه الله تعالى ولم يوجب على احد ان يذهب بذهب بل من الامة قيل لمن لم يلزم فلا
 يرجع عما قلناه في غيره فله من شاء وعليه السكوت وفي التحريم وهو الغالب على اطن لعدم
 بالوجوب شرعا انتهى وقال سراج العلوم في شرح المسلم بعد قوله لان الالتزام
 لا يخلو عن اعتقاد غلبته حقيقة فيه قلنا لا نسلم ذلك فان شخص قد يلزم من المتساين
 امر النفع له في الحال ووقع الخرج عن نفسه ولو سلم فله الاعتقاد ولم يتايل شرعا بل هو
 هو من هو من اعتقد ولا يجب الاستمرار على هو من فافهم قيل لا يجب الاستمرار في
 الانتقال وهذا هو الحق الذي ينبغي ان يكون به ويعتقد عليه لكن ينبغي ان يكون الانتقال
 للسكوت فان السكوت حرام قطعا في المذهب كان او في غيره اذ لا واجب الا اوجبه الله تعالى
 وحكم لم ولم يوجب على احد ان يذهب بذهب بل من الامة فايضا به بشرح شرح حديث
 انتهى وقال الشافعي في روي المختار حاشية المختار قوله وان الرجوع المخرج

منك المقتضى اس الامام في تحريمه ومثله في اصول الدين وايضا ما جاز في نسخ ما ورد في
 قال ابن حجر والري في استحياء ما جاز اس ما سئل ما سئل على ما سئل من انما الله سبحانه
 اريد في اليمين التي لا يقول بكلمة الله سبحانه كقوله الشامي في نسخ بعض ما
 والملك في طاعة العبد في صلوة واحدة وما كان في مبنوية روحه بطلانها كما ذكره في كتاب
 قبله في بطلان المكاره ثم افتاد شافعي بعدم التمسك عليه ان يسهل لاولى مقتله فحرم
 والناسية بطلانها في اليمين او هو محمول على منع التطيب في تلك الحادثة بعينها لا مثلهما كما صرح باليمين
 الكسبي وشمه عليه جاز ذلك كما هو على ظاهره من راجع الراجح مقتله فحرم التطيب لطلوعها بطلانها
 كقولهم في بطلانها في اليمين او هو محمول على منع التطيب في تلك الحادثة بعينها لا مثلهما كما صرح باليمين
 ان في وجوب اللعان في كل وقت وكل حال في كل وقت وكل حال في كل وقت وكل حال في كل وقت وكل حال
 الشرع في العقد الفرعي ثم قال بعد ذكر فروع من اهل الذنوب صيرتة بالجواز وكلام
 لمولى محسب ما ذكرناه انه ليس على الانسان التزام نهيب معين وانما يجوز له العمل بما يشاء
 ما علمه على نهيبه بطلانها في غير ما هو مستحبها شرعاً وله العمل بما من متضادين في حادتين لا يمتنع
 لواءة منها لا في اليمين وليس له البطلان حين اقله بطلانها من اخر لان انفسه لم يفعل كما ساء
 القاضي لا يقتض وقال ايضا ان له التقليد بعد العمل كما اذا صلى غلظاً صحته على نهيبه ثم
 بين بطلانها في نهيبه وصحتها على نهيبه غير ذلك فقلده ويحتمل في تلك الصلوة على ما
 في البرزخية انه روى عن ابي يوسف انه صلى الجمعة بمسجد من اهل المدينة ثم اخبر بباردة ميتة في
 به الامام فقال ما قد يقول اخواننا من اهل المدينة اذا بلغ المايكيتين لم يحمل جنباً او انتهى
 وقال عليه السلام في طهر الاربع الا نوارطه في الدار قال الشيخ ابو العباس
 من علماء السند السوني في نهيبه في النماز والاعتكاف من الهجرة فقرر في الاصول
 ان من الى بعض ما ورد من اقوال الصنفية وحملات العلماء في بطلانها في اليمين
 وجوب تقليد محمد معين لاجتهاد عليه الامر في حجة الشريعة ولا من جهة العقل كما ذكره الشيخ ابن القيم

این آیه فی فتح التفسیر و فی کتاب المسی حجرات الاجزاء و لعدم وجوب صرح شیخ ابن عربیه السلام
 فی مختصر فی الاصول من المالکین و انشیخصه لای من اثباته و ذکر ابن ابی الجراح فی التفسیر
 شرح التوریه ان التوریه الاثنتین علیها را جمعوا علی ما لا یخلی لای کم و الاثنتین ثقیله علی و احیایست
 لایکم و الاثنتین فی ستمه من الاحکام الاثنتین فی قول **باب اول** در عقاید و عقاید
 در عقاید و عقاید **اول** اعمال و افعال در مرتب متبع و داخل اند در حقیقت ایمان مثل
 تصدیق بنای این ستمه از خوارج و معتزله بود که با زبان این مرتب متبع و با بیان این مرتب
 متبع ستمه ستمای زبان است از آیه ای تازه و ستمه ستمای فی اندازه افزوده و در ستمه بیان
 رختان و در رختان نمودند که گوی ستمه از ایمان در وجود بعضی افعال که نزد اهل سنت و جماعت
 بلکه کافه است اجابت با اتفاق یا با اختلاف حرام یا مکروه یا مکروه یا مکروه یا استحباب یا استحباب
 است بدی یا است زاید یا کم از ستمه و این ستمه اصلی است عمده برای مرتب متبع بیان
 ستمی و متفرع علیه تمام مسائل تقویه الایمان و ستمه کتاب شود که آن اصل نیز و این است
 در و است ظاهر که در تقویه الایمان هم که بر این متفرع است در مرتب است و جماعت مطروقه است
خ **اقول** مضمون این مقال بر اشتغال است با ستمه و دعائیت رجاء باغیب محصل
 مورثیت که بخلاف **اول** دخول افعال اعمال در حقیقت ایمان یعنی مجموع افعال و اعمال
 مدین و اقرار ایمان و اقراران مرتب متبع است و امر دوم همین دخول افعال و
 افعال یا تصدیق و اقرار در حقیقت ایمان مرتب متبع و معتزله است و امر سوم دخول
 مال و اعمال در حقیقت ایمان ستمی و متفرع علیه حکم تکلیف بر بعضی افعال مباح یا مستحب یا مکروه
 مدنی تواند و امر چهارم مدین ستمه یعنی دخول افعال و اعمال در حقیقت ایمان ستمی و
 متفرع علیه تمام مسائل تقویه الایمان است و **اول** نظر است چه مرتب مرتب همه مرتب
 پس ستمه دخول افعال و اعمال در حقیقت ایمان است تا که ایشان قول خروج اعمال را قول
 است شمرده اند پس این مرتب مرتب متبع گفتن بر این باکی از خروج و در مطالعین ستمه

قال سيف الدين الآدمي في الكبار والافكار قد اطلق اهل الاسلام

ان مفهوم لفظ الايمان لا يخرج عن اعمال القلب ومنهم من قال انه لا يخرج عن افعال الجوارح

ومنهم من قال انه لا يخرج عن المركب ومن قال انه لا يخرج عن افعال القلب فقد اختلفوا بينهم

من قال الايمان هو تصديق القلب وذهب الشيخ ابى الحسن والقاسم ابى بكر والاوس

ابى اسحق واكثر النعمه وداؤهم في ذلك السالمى وابن الروندى من المعتزلة ومنهم من قال و

الايمان بالسر تعالى معرفة ومذهبهم بن صفوان وبكر ابن اعنت بعد الوحد بن زيد والايمان

ومنهم من قال الايمان معرفة العدد واما جارت به الرسل على الجملة ومذهبهم من بعض الفقهاء

واما من قال انه لا يخرج عن اعمال الجوارح فمنهم من قال هو اقرار اللسان بالشهادتين الا انه

وهو مذهب الكثرية ومنهم من قال هو الطاعة لكن اختلفوا بينهم من قال كل طاعة ايمان وكل

كان فرضا ونفقا وهو مذهب الخوارج والعلاف وعبد الجبار من المعتزلة ومنهم من قال الطاعة

المفردة وهو مذهب الحباشي وابنه واكثر المعتزلة البصريه ومنهم من قال الايمان هو الاقرار

باللسان والمعرفة وهذا مذهب الفلاسفة وهو ايضا يحكى عن ابى غنيمه وعبد الله بن سعد بن كلاب

ومنهم من قال هو الاقرار باللسان ومعرفة بالقلب وعمل بالاركان وهذا هو مذهب الصائغ

من اصحابنا وابن النجار من المعتزلة واما من قال انه لا يخرج عن المركب عن اعمال القلب

والجوارح قال هو المعرفة بالبيان والاقرار باللسان وعمل بالاركان وهو مذهب الكثرية

الاثر وابن مجاهد انتهى وقال البيضاوى في الطولع الايمان في اللغة اليقين

وفي المنسوخ عبارة عن تصديق الرسول بكل ما علم عليه السلام بعينه واما من كثر في الشهادتين

عند الكثرية وعن امتثال الواجبات والاجتناب عن المحرمات عند المعتزلة وعن مجموع ذلك

عند اكثر سلف انتهى وقال الاصمغاني في شرح الطولع

لا خلاف في ان الايمان لغة التصديق وفي الشرح اختلفوا فيه فذهب شيخنا ابو الحسن الاشمعي

والقاسم ابى بكر والاوس واكثر النعمه وداؤهم في ذلك السالمى وابن الروندى من المعتزلة ومنهم من قال و

الايمان بالسر تعالى معرفة ومذهبهم بن صفوان وبكر ابن اعنت بعد الوحد بن زيد والايمان

ومنهم من قال الايمان معرفة العدد واما جارت به الرسل على الجملة ومذهبهم من بعض الفقهاء

اتقنى الرسول عليه السلام لكل با علم فصيحة الضرورة وعن كلبى الشهادة عند الكرامية وعن ابي
 واعتناب المحرمات عند المعتزلة انتهى **وقال ايضا** ومن مجموع ذلك
 ابنى عن التصديق الرسول عليه السلام في كل با علم فصيحة بالضرورة كالصلوات الخمس وجوب الصوم
 والزكوة وحرمة الخمر والزنا وعن كلبى الشهادة وعن اعتناب الواجبات والاعتناب عن المحرمات
 عند اكثر السلف فانهم قالوا الايمان عبارة عن التصديق بالنجاة والافراز باللسان والعمل
 بالاركان انتهى **وقال** الرومى فى شرح الطولوع وقد نصبت الخلفاء فيه بان يقال الايمان
 اناسم لعل القلب او الجوارح او المجموع والاول الاسم للمعتزلة والتصديق ذالال مذهب الاممية
 والثانى مذهب الاشاعرة فاناسم للتصديق الخاص عندهم كذكرنا والثانى وهو العمل بالاسم
 للقول او لسان الاعمال والاول مذهب الكرامية فاسم قالوا هو التلخيص لكتبى الشهادة والثانى اما
 اسم لفعل الواجبات والاعتناب عن المنهيات والمحرمات وهو مذهب اكثر المعتزلة واما اسم لفعل
 الطاعات مطلقا وهو مذهب النجاشى عند الجبار والى البزيل والثالث هو مجموع وهو مذهب
 اكثر السلف انتهى **وقال** الامام الرازى فى تهذيبه يقول المذهب الاول فى شققة الايمان لابد من
 المذهب يقول الفقهاء على انه اذا لم يعمل القلب او الجوارح فاما ان اسما لعل القلب فليس الايمان
 ان يحصل اسما للمعتزلة وهو مذهب الاممية وجم بن صفوان وقد يميل اليه الجوارح من رضى المدعنه
 والثانى ان يحصل اسما للتصديق المنفصلى وهو مذهبنا وقد عرفت الفرق بينه وبين الاعتقاد الاراد
 وبسا كان اسما لعل الجوارح فاما ان يكون للقول او لسان الاعمال والاول مذهب الكرامية
 فاسم جمعه اسما للتلفظ بالشهادتين واما الثانى فعلى مذهب احد بهان يجعل اسما لفعل الواجبات
 والاعتناب عن المنهيات قطع وهو مذهب ابى على وابى ياتم وثانيهما ان يحصل اسما لفعل
 الطاعات باسمه اسما لكاست واجبة او مستدبة وهو مذهب ابى البزيل وعبد الجبار بن احمد
 اما ان كان اسما لمجموع اعمال القلب والجوارح فهم الذين قالوا الايمان تصديق بالقلب وافرار باللسان
 على بالاركان وجم اكثر السلف انتهى **وقال** الكاتبى فى الفصل شرح المحصل

وذهب المنزلة الى انه اسم لطعامات وذهب السلف الى انه اسم قسدين والافراد باللسان
 والعمل بالاركان فخرج الامام على البطلان فذهب المنزلة والسلف بان قال لو كانت هذه الطعامات
 نفس هي الايمان كان ذهب اليه المنزلة او جاز من مسمى الايمان كما ذهب اليه السلف لكان
 عقيدة الايمان بالطاعة كذا او بالعبودية لقوله التالي باطل فالقدم مثله انتهى وقال القاضي
 عفيف العلم والدين في المواقف والسيد السند في شمه اعلم ان الايمان في
 القيمة هو التصديق مطلقا قال الميرزا في حكاية عن اخوة يوسف واهل بموسى لنا اي مصداق
 فيما حدثناك به وقال عليه السلام الايمان ان تؤمن بالهدى ولا تكذب وتصدق ورسلا اي تصديق
 فلان يؤمن بكذا اي يصدق ويعترف به واما في الشرع فهو متعلق باؤثراته من الاحكام لم ي
 التواب على التقاصيل المذكورة فهو عندنا يعني اتباع الشريعة والعبادة لا اله الا الله كالقاضي
 والاوسبناز وواقفهم على ذلك الصالحى وابن الرادى من المنزلة للتصديق للرسول فيها علم
 مجمل ضرورة تفصيلا فيما علم تفصيلا واجالا فيما علم اجمالا فنحن في الشرع تصديق خاص وفيما
 الايمان هو المعرفة فقوم بالهدى هو ذهب بسهم بن صفوان وقوم بالسند بما ساءت به
 اجمالا وهو مقول عن بعض الفقهاء وقالت الكرامية بكونها الشهادة وقال طائفة هو التصديق
 بالعلمتين يروى هذا عن عبيد وقل قوم انما اعمال الجوارح قدس الجوارح والاعمال وعبد الله
 الى اية اطاعات باسرها فربما كانت او تقا اذ ذهب الجبالي وابنه واكثر المنزلة البصرة الى ابدال
 الصفوة من الافعال والترك ودون النوازل وقال السلف اي اجتمع كافرين مجاهد واصحة
 الاثر اي المحدثون كلمة انه مجموع هذه الالفة فهو عندهم تصديق بالجهان وافرار باللسان واما
 بالاركان انتهى وقال القوسنجي في شرح التوحيد والايمان في الله هو التصديق سلا
 قال الميرزا في حكاية عن اخوة يوسف واهل بموسى لنا اي مصداق فيما حدثناك به و
 عم الايمان ان تؤمن بالهدى ولا تكذب اي تصديق واما في الشرع فهو عندنا اشارة الى
 بالرسول فيما علم مجمل ضرورة تفصيلا باعلم تفصيلا واجالا فيما علم اجمالا فهو شرع تصديق

خاص وقلل الكرامة بوجوه كثيرة وقيل قوم انه اعمال الجوارح فذهب الجوارح والخلط و
عبد الجاه الى هذه الطائفة باثر فرضا كانت مغلطاً وذهب ارباباً وانه اكثر معتقداً اليه الى انه اطاعت المفروضه من
وقال المحذرون ولبعض السلف كابن جابر انه تصديق باليمان وادوار باللسان وعمل بالاركان
وقال طائفة هو التصديق مع كلمتي الشهادة وغيره من اعراس ايجته فعل بدار المعصية قال تصديق
القلب واللسان والايدي الاول يعني التصديق بالقلب وصدق ليس ايماناً انتهى **وقال ابن**
الصفى في شرح اربعين النووي او للمجموع وهو يذهب اكثر السلف وجميع ائمة الحديث من ^{المكلمين}
وسكن اشافعي اجماع الصحابة والتابعين فمن بعدهم عن ابي بكر وادكر السلف على من اخرج الاعمال
عن الايمان الكار استيداد من الكبر وجعله قولاً لثلاثة عشرين جبر وميمون بن مهران وقنادة
واليوب الشجالي والنخعي والزهرري ويحيى بن كيث قال النووي هو رأي محدث ادر كننا الناس على غير
قال الاوزاعي كان يضي من سلف لا يقرن بين الايمان والعمل انتهى **وقال** تورستني في
المعتمد علمائ اسلام اختلاف كرهه انه كذا ايمان عبارة است از اعتقاد و قول يا عبارة است از اعتقاد و قول
او عمل يشي امام اعظم ايجته ترجمه عليه واصحاب وى و سيارى از شكلمان اصحاب امام شافعي
رحمه الله عليه ايمان عبارة است از اعتقاد و قول سبب ظهوره است و مجموع آراء التصديق گويم ويش امام
معظم شافعي رحمه الله عليه وجبر واصحاب حديث قول است و عمل و اعتقاد و معتزله هم برين اند
وجبت طائفة اولى است كذا ايمان در موضوع لغت تصديق است و بى دليل قاطع چيگر
و ديگر به ان ختم كردن رد ايمانست و ديگر انكه بارتقائى اعمال صالحه را در قران در بسيارى جاهر
ايمان عطف كرده چنانكه ان الذين امنوا و عملوا الصالحات و سطوف غير معطوف عليه باشد و است
لكم ان است من قبل او كسبت في ايمان غير ايم ادين تبديل است و ديگر انكه معتزلى در قران ايمان را
بدان وصف كرده كه دلالت ميكنند بر انكه عملش دل است چنانكه كتب في تلوههم الايمان و لما قيل
الايمان في تلوههم دلالت ميكنند بر انكه ايمان از عمل دل است چنانكه و عليه مطيعين بالايمان لم
يو من تلوههم و ديگر انكه اگر اعمال در سبب ايمان داخل بودى بايستي كه تا كه عمل با وجود قدرت

موسن خودی چنانکه تارک قول مقتضای اعتقاد موسن است و دیگر آنکه اگر تصدیق از کتب ابر
 شده یا تصدیق ترکیب بآمرشد با لقان هر دو فرقه الا معتزله ایمان دمی نیست باشد و اگر
 اعیان حیر از ایمان بودی بایستی که باقیض آن ایمان مثبت نبودی چنانکه باقیض تصدیق مثبت
 نیست و حجت طالعده دیگر آنست که حقیقی گفت و اما رد الیه و الله مخلصین له الدین جمعا و اذینهم
 و یولدوا الزکوة و ذلک دین الیقمر چون این مجموع را دین حواله اعمال از جمله دین باشد و این
 اسلام است چنانکه حقیقی گفت آن الدین عند الله الاسلام و اسلام ایمان است زیرا که اگر غیر ایمان
 بودی مقبول بودی از بهر آنکه حقیقی میفرماید و من سیخ غیر الاسلام دنیا من یقبل منه و هو فی الاخره
 من الحامین پس چون ایمان اسلام است و اعمال از دین است اعمال از ایمان باشد و
 حجت دیگر حدیث و فی عبید بن جریس است که گفت و ایند که ایمان چیست گفتند رسول الله گفت تساو
 آن الله الا الله محمد رسول الله و اقام الصلوة و اتوا الزکوة و صوم رمضان و ان تطوا الخمس من
 انفسهم فاین دلیلست بر آنکه اعمال را ایمانست و اگر انچه را در دو طالعده یاد کرده اما از دلائل و انچه را در
 دیگر یاد کرده اند باید که بیاورد مقصد از عقیده آنست که هر یک از یقینین بدانند که علمای اینان
 انچه گفته اند از طریق استناد و استدلال گفته و کل وجهه بود و لیکن فاستبقوا الخیرات و این کلام
 باین تعبیر میسر آلی است که در آن مخالفت ظاهر خصوص است با مخالفت اهل علم که اگر یک طالعده
 را متمسک ساخته اند طالعده دیگر را بی دیگر متمسک ساخته اند اگر یکی حدیثی آورده است آن دیگر
 را بی حدیث آن کرده است و بی حدیث اگر یکی در قول مقتضی نیست با بهمال فرضی از قرآن پس باید که
 هر یک از اینها را از طریق استناد و استدلال گفته و کل وجهه بود و لیکن فاستبقوا الخیرات و این کلام
 است و گفته اند چنانکه عمل سماع عده و منکر اصل ایمانست و محل قول سلف و محدثین ایمان
 کامل چنانکه بعضی علما قائل آن شده اند زیرا که انچه از زکریا و یحیی و یونس نقل پوشیده میسر است در آنکه
 امر واحد که اصل ایمان است محل نزاع معتزله است عده و سلف و محدثین و غیرهم است و چنانچه
 سماع ایشان منزع قطعی تجویز کرده شود و منشای غلطایین بعضی که قائل این قول بودند

وبن شاعر همت در بیان لغوص داله بدخل ائمال دلفوص داله بدش و ن ج ان
 کاتبی در شرح محصل در مسئله ثم قال الکوا حلقین الفروع الثله لغوص والتوینون ان قال
 الاعمال من ثمرات التصدیق وکل فعل دل علی ان الایمان لا یقبل الزیاده والنقصان منصرف
 الی اصل الایمان وکل فعل دل علی انه قابل للزیاده والنقصان فهو منصرف الی الایمان الکامل
 المستقیم ولفرض صحت تجزیه حل قول محدثین بر ایمان کامل موجب استثنای اذ تجزیه حل
 قول خصم بر ایمان کامل چه باشد و کفر و شرک که بلا نقیض بر معصیت در کلام خصم بر عدم بر معصیت
 است مجبول بر کفر مقابل ایمان کامل و شرک مقابل توحید کامل چه شدن متبادر و اطلاق کفر
 و شرک بر معنی در شیخ آمده است عکس می در شرح صحیح البخاری شرح حدیثی نوشته
 قال النووی فی الحدیث الثانی من العلم بها ما ترجمه ویدان الکفر قد یطلق علی غیر الکفر بالعدل
 قال القاضی ابوبکر ابن العربی فی شرحه بزيادة المصنف ان بین الطوائف کما استی ایمانا
 كذلك المعاصی تسمى کفرا ولا یرویه الکف من الخرج عن الملة استی معین بن اصفی
 در شرح اربعین نووی نوشته و قد روى اطلاق الکفر علی فعل یصل لجن الحرامات و
 اطلاق النفاق البیضا شیخ علی قاسمی در شرح قطبیه نوشته و قد روى اطلاق الکفر علی
 بنیة ابد فیه کفر کما روى الحاكم فی هذا اللفظ معناه کفر دون کفر استی و احام عیسیا و غیره و ادوات کفره
 انکار من فعل انشیه و ترک اذنه من کفره استی و غیره کفره کمال کمال محمود الایمان علی کل فعل فیه من
 م غر و جل یقال لشک فلان بالبدن و کمال اعظم کفر تا ان کفره کفره و ان فی الشک الصغیر و بدو اعانه
 غصبه و عدمه فی بعض الامور و ذلک کالربا و النفاق المستعار الیه بقوله عز و جل جعلنا له شرکا
 فیما اتماحنا لیا فتعالی الله عما یشیرکون و قوله تعالی و لا یومن الکفریم بالاله الا بهم شرکون و
 قال بعضهم یعنی قوله تعالی و هم شرکون ای و اتعون فی شرک الدنیا ای جالها قال و
 من بادل علیه السلام الشک فی ذمه الامه اخفی من و یب التل علی الصفا شئ و بعضا
 در شرح مصابیح ندیل الطیر و شرک نوشته و ملاحظه الاسباب فی الجملة شرک حتی

و بن شاعر همت در بیان لغوص داله بدش و ن ج ان
 کاتبی در شرح محصل در مسئله ثم قال الکوا حلقین الفروع الثله لغوص والتوینون ان قال
 الاعمال من ثمرات التصدیق وکل فعل دل علی ان الایمان لا یقبل الزیاده والنقصان منصرف
 الی اصل الایمان وکل فعل دل علی انه قابل للزیاده والنقصان فهو منصرف الی الایمان الکامل
 المستقیم ولفرض صحت تجزیه حل قول محدثین بر ایمان کامل موجب استثنای اذ تجزیه حل
 قول خصم بر ایمان کامل چه باشد و کفر و شرک که بلا نقیض بر معصیت در کلام خصم بر عدم بر معصیت
 است مجبول بر کفر مقابل ایمان کامل و شرک مقابل توحید کامل چه شدن متبادر و اطلاق کفر
 و شرک بر معنی در شیخ آمده است عکس می در شرح صحیح البخاری شرح حدیثی نوشته
 قال النووی فی الحدیث الثانی من العلم بها ما ترجمه ویدان الکفر قد یطلق علی غیر الکفر بالعدل
 قال القاضی ابوبکر ابن العربی فی شرحه بزيادة المصنف ان بین الطوائف کما استی ایمانا
 كذلك المعاصی تسمى کفرا ولا یرویه الکف من الخرج عن الملة استی معین بن اصفی
 در شرح اربعین نووی نوشته و قد روى اطلاق الکفر علی فعل یصل لجن الحرامات و
 اطلاق النفاق البیضا شیخ علی قاسمی در شرح قطبیه نوشته و قد روى اطلاق الکفر علی
 بنیة ابد فیه کفر کما روى الحاكم فی هذا اللفظ معناه کفر دون کفر استی و احام عیسیا و غیره و ادوات کفره
 انکار من فعل انشیه و ترک اذنه من کفره استی و غیره کفره کمال کمال محمود الایمان علی کل فعل فیه من
 م غر و جل یقال لشک فلان بالبدن و کمال اعظم کفر تا ان کفره کفره و ان فی الشک الصغیر و بدو اعانه
 غصبه و عدمه فی بعض الامور و ذلک کالربا و النفاق المستعار الیه بقوله عز و جل جعلنا له شرکا
 فیما اتماحنا لیا فتعالی الله عما یشیرکون و قوله تعالی و لا یومن الکفریم بالاله الا بهم شرکون و
 قال بعضهم یعنی قوله تعالی و هم شرکون ای و اتعون فی شرک الدنیا ای جالها قال و
 من بادل علیه السلام الشک فی ذمه الامه اخفی من و یب التل علی الصفا شئ و بعضا
 در شرح مصابیح ندیل الطیر و شرک نوشته و ملاحظه الاسباب فی الجملة شرک حتی

انتی این الی شیر نهایی در شته جل الطیر و شته کالهد قالی ال اعتقاد جلب النفع و دون
 انضر و لم یجمل کفر الله لو کان کفرا لما ذهب بالتوکل انتی و شیخ عبد الحق در ترجمه مشکو
 به شیخ الطیر و ترک و شته قال بدگر فتن از عمل شرکانت و موجب شرک حنی و اگر نمی فهمی عقود
 گفته که البته همین خواهد بود آن خود بی شک کفر است انتی و شیخ علی قاری در شرح فقه
 در شته و از احادیث نیز از نقد شرک ای ظاهر است که البته الشریکین انتی و این الاشیء و نهائیه
 در شته من صاف غیر الله نقد شرک حنی و لا یجلف به مملو قاه کاسم لذی بکون انتم و انتی و
 شیخ عبدالقادر جیلانی در فتوح الغیب در مورد لیسل شرک عبارت الاصلان فب
 بل اذ انک انتی غیو فقه شریک و غیر جیل فایده از شیخ و نیز در مورد لیسل شرک
 عبارت الاصلان فب بل مثالبک لو انک الفیاض انتی و در امر ثانی نیز نظر است زیرا که
 از اکارا الافکار آمدی و نهائیه یعقوب امام رازی و مفصل کاتبی و طبع المع بهادی
 و شرفح آن از اصنامی و در وی و موقوف قاضی عقد و شرح موقوف شیخ شریف جری
 و شرح تجرید علامه شیخ فخر از کتب کلامیه است که در تفسیر و خارج افعال و اعمال نفس ایمانست و برای
 اگر از بعضی نسخ نیز معتبر مضمون است یکبار چون مامد کتب کلامیه نیست است در شرح عمده نسبی
 سطور است قاتل التفرقه و بعضی من المتکلمین الامان هو التصدیق فیه و شیه مامعل الواجبات انتی
 و در امر ثالث نیز نظر است زیرا که قول به بنای تکفیر بر افعال مستحب و مباه و مسنونه بر دخول
 افعال و اعمال در ایمان صحیح البطلان است بلکه مضمون ایمان چه دخول افعال و اعمال در ایمان
 موجب حکم به ایمان بر افعال مذکوره باشد و موجب حکم کفر بر این امر راجع افترا و انشام است
 چه ماست و کلاکه عقیده صاحب توفیه الامان دخول بافعال و اعمال در حقیقت ایمان باشد و بنای
 که امی سلسله فقره الامان برین عقیده بود و بدون ایمان عبارت از تصدیق حکم کفر یا شرک بر بعض
 افعال و اعمال سبب بودن این افعال و اعمال امارت عدم تصدیق یا نفی توحید و بعضی غیر
 معنی کفر یا شرک حقیقی میچ محال است بعد از آنکه در شرح موقوف سطور است الثانی من

صدق باجابه البنى صلى الله عليه وسلم مع ذلك جحد الشمس شمسى ان يكون مومنا والاجماع على خلافه
فلما هو دليل عدم التصديق اذ جوده لما يدل بظاهره على انه ليس بمصدق ونحن نحكم بالظاهر فلذلك
حكنا لعدم ايمانه الا ان عدم السجود لتغير البدل داخل في حقيقة الايمان حتى لو علم انه لم يسجد لما على
سبيل التعظيم واعتقاد الالمية بل سجد لما وتسميه مطمئن بالتصديق لم يحكم بكفره فيما بينه وبين الله
ان حكم عليه حكم الكفر في الظاهر لثبته ونسبه

شرح موقف

است المقصد الثالث في الكفر وهو خلاف الايمان فهو عدم التصديق في بعض ما علم بحقيقة خبره
فان قيل مثا لا زيار ولا يس الخيار بالاختيار لا يكون كافرا فذلكان مصدرا له في الكل وهو باطل

اجماعا قلنا جعلنا الشيء صادرا عنه باختياره علامة للكذب فحكنا عليه بذلك اى يكون كافرا غير مصدق
انتهى نقضنا انى در شرح عقائد نوشته ولا نزاع في ان من المعاصي ما جعل له اشارة

للكذب وعلم كونه كذلك بالادلة الشرعية كسجود الصنم والقمار المصنوع في القاذورات والسلفظ بكلمات
الكفر ونحو ذلك مما ثبت بالادلة الكفر انتهى وعصام در حاشيه شرح عقائد نوشته قوله اماره

للكذب اى بحسب الظاهر لان اهل الشرع كفروه لان مدار الاحكام على الظاهر انتهى وبمضاوى
در انوار التتميل نوشته واما علم من الخيار وث الزيار ونحوها كفر الانما يدل على التكذب

فان من صدق الرسول لا يخبر عليه ظاهرا الا ما كفى في الحسنات انتهى قوله معناه انه لا دليل على
البطلان نهى بى هست آورده اندكي از ان آيت كريمه ويا لوم من اكثرهم بالبدل الا وهم مشركون است كه

والا لم يكن بجمع ايمان بالشرك حال الكفر بل يجمع ما جاز به البنى صلى الله عليه وسلم بانكر جماع
مضى شود چه در حيد هم از انجا كه است پس ايمان عبارت از تصديق بصيحت صاحب مواقف اين دليل معتبره

فان كل نموده جوب انما قول مقصود صاحب لقوة الايمان از ايراد اين آيت اثبات اجماع اقرار ودعوى
ايمان بالشرك است نه البطلان بدون ايمان عبارت از تصديق كه مقصود معتبره است ودر مضاف

دليل فلقين با مخالفت مدعاى هر دو چه باك است ودر شركين مدعين ايمان اگر تصديق بعضى -

ما با و بعضی سوره داشت ایمان لغوی تحقق بود و اگر خیر اقرار تصدیق اصلا نبود ایمان ظاهر می نمود
تحقیق نهی شد و شک نیست و یکایک ایمان ببرد و معنی با شرک عینیت شدن میدهد و مدعی صاحب
تقوی الايمان خبر این نیست و از تفاسیر این آیت که شغولی است متعارف بدین است و از تفاسیر این آیت
اینست تیر و این آیه ای بایم و ابوالشیخ از ابن عباس روایت کرد و اندک خلط مسلم منظم و من عان
السوات و الارض فيقولون الله ذلك انهم و هم بعدون غيره و محمد بن جریر و سید بن
مصور و ابن السیر و ابوالشیخ از عطاء روایت کرده اند که گفت عطاء کالو یعلمون ان الله بهم
و هو لهم و هو انهم و کالو ان ذلك ليس كون و محمد بن جریر و ابن السیر و ابن السیر و ابن السیر
عطاء از مجاهد روایت کرده اند که گفت مجاهد که اینهم قولم این خلتها و بر تبارک و تعالی
شکر می نمودم غیره و محمد بن جریر و ابن السیر و ابوالشیخ از صفحاک روایت کرده اند
که گفت صفحاک کالو ان الله كونه بنی کثیر یقولون لیسک لا شریک لک الا الله و کالو ان الله
لک و ایام زاری در تفسیر سیر نوشته و اما قوله و یا یوسن اکثرهم بالهدی
هم سر کون فافمن انهم متفرقین بوجود الاله و کون تسلم من خلق السموات لیقولن الله لهم
کالو انیتون شه کانی العبودیه من ابن عباس انهم کالو یقولون لیسک لا شریک لک
لا شریک لک و کالو ان الله و عنة الضمان الی کله قالوا لیه ربنا و جده و الاصابه و الاله
بنیاء علم و جده و الی الله کوا و قال عبدة الاصنام ربنا الله و الاصنام شیعا و عبده و قال
اليهود ربنا الله و غیرین الله و قال الصامی السج بن اله و عبده و لا شریک لیه و هو
اربابنا و قال المهاجرون و الانصار ربنا الله و استج البرایه بمنزلة الایه علی ان الایمان علی
عن محمد الاقرار و جوابه معلوم است و فیضا و می در تفسیر خود نوشته و یا یوسن الله
بالهدی اقراریم بوجود و باقیه الایم سر کون بیا و غیره و استج و الاحبار را با یوسن الله
تعالی و القول بالنور و الظلمه و انظر الی الاسباب و نحو ذلك استحق و حلیتی و رحمت
تفسیر می نماید نوشته و کله و انظر الی الاسباب که تأیید نفعی فلان و تشری فلان

مطهر بنوری که انقیاد و نیز در جانشین حلی مرقوم است و علی الاحتمال الاولی فی عموم الناس
 در صحیحین از ابن مسعود رضی الله عنه مروی است قال لما نزلت الذین امنوا ولم
 یصلوا الیهم بظلم متون ذلک علی اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم وقالوا یا رسول الله انما لم
 یظلموا انفسهم فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم یس ذلک انما هو الشک الهم التسموا قول لقمان
 لما بنی یابی لا تشک بالان الشک لظلم عظیم و فی روایه لیس یس کما یظنون انما هو کما قال
 لقمان لابنه سید در تشکیه مشکوه بذیل ایحدیث نوشتند تمهیدوا خطا المعصیه بالایمان لان
 الشک لا یتصور خطا فاجاب بان خطا به ممکن بان یومن بالله ویشترک فی عبادته قال
 قتابی و یؤمن اکثرهم بالله الا انهم مشرکون و قال الحسن الابان الظاهر الشک الباطن انتمی
 و شیخ عبد الحق و بلوی در ترجمه مشکوه نوشته خطا بیان به شرک چه صورت
 دارد و شرک مندا ایمان است لغیر خطا و مزج معیست بایمان متعوض است و صحابه از حجاب ابن
 وادی رفتند که از ظلم معیست نمیدیدند و جوابش آنکه خطا ایمان به شرک واقع است چنانکه مشرکان
 که ایمان سجد داشتند و بت پرستی میکردند و بتانرا در عبادت ترکیب می ساختند شرک
 در وجود و خالقیت و عبادت می باشد و اینجا مراد شرک در عبادت است و نفس قرآن بدان
 نااطع است در جایکه میفرماید و یؤمن اکثرهم بالله الا انهم مشرکون ایمان نمی آرند بهترین ایشان
 که در جایکه ایشان مشرکانند و مراد ایمان آوردن بربان و شرک نگذاشتن در دل چنانکه
 حال منافق است که خطا کرده اند ایمان ظاهرا با شرک باطن انتمی قوله ۹۹ و در استدلال
 به ایت کریمه و من لم یحکم بما انزل الله فادکک هم الکافرون جواب داد المراد من لم یحکم شی
 بما انزل الله اصلا او المراد بما انزل الله هو التورم بقدریه با قبله تحقیق بالیود اقول در نقل
 این عبارت حذف است و اصل عبارت منخرج موافق انیت المراد من لم یحکم بتنی ما
 انزل الله اصلا و لا تراخ فی کونه کافرا و اقول المراد بما انزل الله هو التورم بقدریه با قبله و هو اما
 انزل التورم الا به و امتناعهم غیر متعبدین بال حکم بما تحقیق بالیود و فیلزم ان کما کافرا من اذا

تمام این کتاب فیه تبیین الشک و ایمان بالله و تعالی و انقیاد

ثم حکموا بالورثه انتی قوله **فصل ۴۴** الغرض بجدد دلیل مخالفین از آیت و حدیث که
 اکثران باینسند بجدید و اکثر نقل نموده از همه جواب داده اقول از دوران اکثر اول
 مخالفین باینسند بجدیدیه مراد است دوران بقریب اثبات دعوی مخالفین یا دور
 بقریب اثبات مطلوب موافق مذہب اینست بیرون اول کذب و افتراء درین قول است
 و بر شوق ثانی نیز درین دوران نیست قوله ایمان حقیقی آنست که مرتب شود و
 احکام احسنه وی و بپایست محل نزاع ایمان ظاهری که منافق را هم مستحق اقول
 در بحث احکام احسنه وی محل نزاع بودن ایمان حقیقی مسلم است و اما در بحث احکام
 دنیا محل نزاع بود لش ممنوع است و حکم بکفر و ایمان در ظاهر شرعیت از احکام دنیا
 است و شرح موقوف مسطور است و لانی انه یرتب فی الشرع احکام الایمان ظاهر است
 الشارح جعل مناط الاحکام الامور الظاهره المنبسطه والتصدیق القلبیه امعنی لا یبطل
 بخلاف الاقرار باللسان فانه کثرت بلاستزاع فیه الاحکام الدنیویة و در تفسیر کسب
 پیریل یوم یجمع التدریج الایه مرقوم است قد ثبت فی الاصول ان العلم والظن غیر
 واحد حاصل عندک احد من حال تغییر انها هو الظن لا العلم و لهذا قال ابنی علی الدرر علی
 ما یمن حکم بالظاهر والتدبیر الی السرائر انتی قوله **فصل ۴۵** بالجملة بر عقیده اهل سنت که
 ایمان و کفر باین تصدیق و اقرار راست نمی نشیند الی آخره اقول بر قول یکسان
 و اقرار را ایمان یا کفر ایمان میگوید نه تصدیق و اقرار است نشین حکم ایمان صحیح است
 اما راست نه نشستن حکم کفر خیال نمی آید و حکم کفر امارات با وجود تصدیق مجمع علیه
 اسلام است و حکم کفر بر امارات منافی تا دل آیتی و اما و تمیکه مقرر و خواصج به ان که
 استدلال کرده اند نیست و تفسیر ضیای می طلور است و انما تکلیف العیار و شد الزمان
 و نحو ما کفر الاسماء علی التکذیب فان من صدق الرسول علی الدرر علیه و سلم لا یحی
 علیها حابر الا لا یتکفر فی نفسها انتی و در تفسیر کسب مرقوم است فان فیل یطل

باز ذکر تمسّی به العین و تشد الزّیاد و امثالها فانه کفر مع ان ذلک است از حدیث
 ترک ما الی به الرسول فیما علم بالفروقه جمیع و قلنا بده الاستیاضة فی الحقیقة لم یستقلان
 التحدیق و عدمه امر باطن لا اطلاع الخلق علیه و من عادة الشرع انّه لا ینهی الاحکام فی
 امثال بده الامور علی نفس المعنی لانه لا سبیل الی الاطلاع علیها بل جعل لما مغزات
 و علامات ظاهرة و تجعل تلك المنطوق الظاهرة مبادئ الاحکام الشرعیه و لیس العین و
 تشد الزّیاد من هذا الباب فان الظاهر من التحدیق بالرسول انه لا یأتی به بده
 الافعال فحیث الی سبایل علی عدم التحدیق فلا یسیرم للشرع ان یفرع الاحکام
 لا انسانی النفس کفر انتی قوله ۵۵ مذهب مختار جمهور فقها و مجتهدین متکلمین و انبیاء
 مسلمین عدم تکفیر است و هانت منصوص متون و شروح و مختار فتاوی و تکفیر کنند
 منسوب لعدم قناعت و بنا و عقیدت است اقول از آنچه نقل نموده ظاهر گردید
 ایضاً در مسئله محتمله الوجود و مختلف فیها موجب تکفیر مسلم است اما در مسائل کفره عموماً
 پس ممنوع است در امثال و النظائر مسطور است و لا یکفر احد من اهل قبله الا بوجوه
 ما دخله فیه و حاصل باز ذکر اصحابنا فی الفتاوی من الفاظ التکفیر یرجع الی ذلک و فیه
 بعض اختلاف لکن لا ینفی بانیة اختلاف استی و در عمده فی امثال و النظائر
 و النظائر مسطور است حاصل ذکر اصحابنا الفتاوی من الفاظ التکفیر یرجع الی ذلک و فیه
 ما اذا استخف بدنیة کما اذا اطلق لفظ الکفر عمداً و لکن لم یعتقد الکفر قال بعضهم لا یکفر
 لان الکفر یختص بالضمیر و لم یعتقد بدنیة علی الکفر و قال بعضهم کیف و هو الصحیح لانه استخف
 بدنیة کما فی مختصر النظمیة انتی و فیه در عمده و فیه صبر است قال فیه بعض اختلاف
 و لکن لا ینفی بانیة خلاف لکن یوسر قانکما تجدد النکاح و التوبة احتیاطاً و ما کان
 جابلاً لا یوسر الا بالاستغفار و الرجوع عنه و کان فیه من وجوه یوجب و واجد یقیمه
 یسیر العالم الی ما ینبغ الکفر و لا یرجع الوجود علی وجه اللهم الا اذا صرح بما را و توبت

الكفر لانقصه الاول انتهى **و در مختار** مرقوم است قال المصنف وفي الفتح من يزل بلفظ
كفر اذ لا بد ان لم يعتقد الاشياء فلو كفر العقاد و **طحاوي** در ماثبه و مختار نوشته قول
وفي الفتح من يزل النح قال في الفتاوى النجيرية نقلا عن البحر والاصل ان من تكلم
بكلمة الكفر بازل ولا اعتبار عند اكل ولا اعتبار باعتقاده كما صرح به قاضيان في فتاواه ان تكلم
حطار او لم يبالا يكفر عند الكل ومن تكلم بها عالما به الكفر عند الكل ومن تكلم بها اختيارا باطلا
بها كغيره اختلاف انتهى **و در فتاوى بزازيه** مسطور است ويحكى عن بعض من سلف
لانه كان يقول ما ذكر في الفتاوى انه يكفر بكذا فذلك للحجويته والتسويل لا للحقيقة الكفر
بها كلام باطل انتهى **و در خزانه المفتين** - مسطور است وان الى بلفظ الكفر فان
كان اعتقاده لا تنكس انه يكفر وان لم يعتقد او لم يعلم انما لفظ الكفر ولكن الى سببها عن
اختيار فقد كفر عند عامة العلماء ولا يغير بالجل وان لم يكن قاصدا في ذلك بان اراد
تأليف لفظ آخر فخرى على ساء لفظ الكفر نحو ان يقول بحسب الله تو خدای ومانندگان
تو فخری على ساء على العكس لا يكفر انتهى **و در خلاصة الفتاوى** مسطور است
من اتى بلفظ الكفر ولم يعلم انها كفر الا انه الى سببها عن اختيار كغيره عامة العلماء على ما لبعض
ولا يغير بالجل اما اذا اراد ان يتكلم فخرى على ساء كلمة الكفر والعياذ بالله من غير قصد لا يكفر
انتهى **و در فتاوى حمويه** مسطور است وان من علم بلفظ الكفر قال به بحقه انه كفر
بالاجماع ولو الى به قصد او لم يعلم به او لم يعتقد كفر عند العامة ولا يغير بالجل ولو الى به قصد
بان اراد ان يتكلم شيئا فخرى ذلك على ساء لا يكفر ديانة وان لم هو لفظ الكفر بل اختلاف فهو
يوجب احباء العمل وما اختلف فيه فهو يوجب التوبة وتجدد الاعمال استنباطا وما كان
حظا فهو يوجب الاستغفار انتهى **و حموي** در ماثبه اشباهه نوشته قال في العاديه
بعد كلام ثم اعلم انه اذا كان في المسئله وجوه توجب التكفير وجبه لا يوجب فعله المفسد
ان يسيل الى الوجه الذي يمنعه تحيينا للنظر بالمسلم ان كانت فيه القائل ذلك فهو مسلم

والکاف منیه لوجه الذی یوجب الکفر لا یفیع حل الحقیقه کما فی علی الوجه الذی لا یوجب الکفر
 و یوجب التوبه و الرجوع یجب بدیهه الکفر بعد الاسلام ثم انی لکلمه الشهاده علی وجه العاده لم
 ینفعه لم یرجع عما قال لانه بالاثبات بکلمه الشهاده علی وجه العاده لا یرفع الکفر انتهى
 و هو المتعار کما فی الفتاوی الظهریه انتهى و در فتاوی عالمگیری مرقوم است اذا
 اطلق الیه بل لفظ الکفر عند الکفر لم یعتقد الکفر قال بعض اصحابنا لا یکفر و قال بعضهم یکفر و هو
 الصحیح کذا فی البحر الرائق من انی لفظ الکفر و هو لا یعلم انها کفر الا انه انی سباعن اختیار
 یکفر عند فائده العلمی خلافا للبعض ولا یغیر بالجمل کذا فی خلاصه المنازل و انتهى و انکلم بکفر فتاوی
 مزاجا یکون کفر عند الكل و انکان اعتقاده خلاف ذلک اذا جری علی لسانه کلمه الکفر خطا
 بان یرید ان یتکلم بالیس بکفر فخری علی لسانه کلمه الکفر خطا لم یکن ذلک کفر عند الكل
 کذا فی فتاوی قاضی خان انتهى و در شرح فقه اکبر مسطور است ثم اعلم ان المراد
 بابل القبلة الذین اتفقوا علی ما هو من ضروریات الدین کثرت العالم و حشر الاجبار
 و علم الدیعالی بالکلیات و الجزئیات و ما اشبه ذلک من المسائل المهمات فمن طلب
 طول عمره علی الطاعات و العبادات مع اعتقاده قدم العالم اولفی الحشر و نیمی حله
 سبحانه و تعالی بالجزئیات لا یکون من اهل القبلة و ان المراد بعد تم تکفیر احد من اهل القبلة
 عند اهل السنه انه لا یکفر ما لم یوجب منه من المرات الکفر و علاماته و لم یصد منه
 شئ من موجباته انتهى و آنچه در صفحه ۱۰۵ از شرح فقه اکبر نقل نموده مفید عالمی نقل
 که نفی حمام است نیست بلکه مفادش نفی عموم است و از تسلیم آنهم منکر نیست شیخ
 اللهاجیه پاره از عبارت شرح فقه اکبر که در اینجا است نقل نموده است تمام عبارتش
 ایست فالناس فی جنس تکفیر اهل المقالات الفاسده و اعتقاد الکاسده و الخلفه
 الحقن الذی یبحث به رسول الی احکون علی طرفین و وسط من جنس الاختلاف فی کفر

اهل الکتاب علیهم السلام نقول لا کافر من اهل القبلة احدا لکن فی الکفر نقیضاً عاماً
 مان من اهل القبلة المنافقین الذین فیهم من هو کافر من اليهود والنصارى بالکتاب
 والسنه واجماع الامة و فیهم من قد یظهر بعد ذلک حیث یمكنهم و بهم شیطان هرون
 بالنسبة و بین و البینه خلافت بین المسلمین ان المرسل و اظهر الکفار الوهبیات الظاهر
 المتواترة و الحرات الظاهره المتواتره فانه تسیتات فان تاب فیها الا قتل کافراً
 و انفاق — و المردة مظنة البسر و الخور کما ذکره المحلل فی کتاب البسر

الی محمد بن سیرن انه قال ان اسرع الناس ردة اهل الیهود و کاسیری
 الایة نزلت بهم و اذ ارامت الذین ینحوضون لی حدیث غیره و لهذا امتنع کثیر
 الایه عن اطلاق القول بان الایه احد ابدن بل یقال ان الایه هم کل ذنب کما ی

الخوارج و فرق بین النفی العام و النفی العموم و الواجب انما هو فی العموم
 قوله ۵۵ - چهارم از همان کتب فتاوی که در مورد مناسبتی مذکور
 حوائش در باب تکفیر استناد میکنند در همان کتب حکم تکفیر به سنت امور مستلزم
 مخالفین هم الاحتمال مذکور و در آن روایات می کنند **اقول** استناد
 کتابی در مسائل متفق علیها جمهورانام و ثابته از اصول شرع و قواعد اسلام مستلزم
 هر مسئله کتاب مذکور نیست پس ردة تکذیب کلامی مسئله عموماً منافی قبول دین
 مسئله دیگر همان کتاب باشد **قوله ۵۵** پنجم اندراج خارج معتزله در خفیه
 حدیث **اقول** اندراج بعض اهل بدعت اصولاً در خفیه دعای حکم

و واقع لیکن این اندراج مستلزم مقول بودن روایات فتاوی از خوارج
 معتزله خفیه در روایات نقشه این خفیه نیست مادامیکه بنای آن بر اصول
 بدعت ثابت نگردد **قوله اقامت** چون ان مقدمه می شد حالاً نقل میکنیم عبارت
 آقوینو الا یمان فیو سید اول سغه شرک سبحنا جاهی که اکثر نوگ سیر و کوا و

اور شہید و نکو اور بہشتیوں کو اور پرہیزگاروں کو مشکل کے وقت پر کار سے بہن اور ان سے
 مراد بہن مانگتے بہن اور او کی فتنیں مانتی بہن اور حاجت پر آنکی لئے اونکی
 نذر دینا کرے بہن کوئی اپنی بیٹے کا نام عبدالبہی رکھتا ہی کوئی غلام بنے کوئی
 غلام رسول کوئی حسین بخش حسن بخش پیر بخش بد بخش قلندر بخش غلام حیدر غلام رسول
 اور او کی جینی کے لئے کوئی کیسی نام کے چوٹی رکھتا ہی کوئی کسی نام کے بچہ
 پہنا تا ہی کوئی کیسی کپڑی پہنا تا ہی کوئی کیسی نام کی بیڑی ڈالتا ہی کوئی کیسی نام کے
 جانور کرتا ہی کوئی مشکل کے وقت کیسی دہاتی دیتا ہی کوئی باتوین کیسی نام کی قسم
 کہتا ہی عرض کہ جو کچھ ہندو اپنی بتوں سے کرتے بہن وہ سب کچھ یہ جو سنے مسلمان
 اولیا اور انبیاء اور اماموں اور شہیدوں اور فرشتوں اور پیر پوتوں نے کر گذرے
 بہن اور دعویٰ مسلمانے کا کئے جاتے بہن سجان اللہ یہ موند اور یہ دعویٰ
 پیسہ فرمایا ہی اللہ صاحب نے سورہ یوسف میں دیا یوسف اکثر ہم بالبد
 الاثم سرکون اور بہن اکثر لوگ مسلمان مگر کہ شرک کرتے بہن فائدہ
 لئے اکثر لوگ جو دعویٰ ایمان کا رکھتے بہن سو شرک میں گرفتار بہن میند کہ صرف
 باعتبار افعال و اعمال حکم شرک جاری ہنود و الخ **اقول** مخفی نہاد
 کہ عبارت غیر خدا از ان امور کہ در شرع امرت بکذب کہ دانید شدہ است

بیضاوی در تفسیر نوبتہ اللہ المتعلیٰ النادی کہا قال جبریلہ ایتما یجملون

الی مذہبہو ما یم لڈی حسب مذہب من مذہب و اذا تقر و نادوت الرحل خالفتہ

خص بالنی الف الحماثل فی الذات کاخص المساوی للماثل فی القدر و لیسیمہ بالعبد

المشکون من دون اللہ انداد و ما زعموا انہا تساوی فی داتہ و صفاتہ و لا انہا تخالفتہ

فی افعالہ لانہم لما ترکوا عبادتہ الی عبادتنا سموہا الہم شاست حالہم حال من یعقداہا

ذوات واجبہ بالذات قادر و قیوم علی ان تفرق عنہم باس اللہ و میختم ما لم یرد اللہ بہم

من خیر شکرکم بهم رشتن علیهم بان یحیلوا اذا دلن یتبع ان یكون له تدانی و شیخ عجب
 در ترجمه مشکوٰه نوشته بت پرستان اگر چه بتانند خدا و مخالف او تعالی بنیدند
 ولیکن چون آسمانی پرستند و تعظیم می کنند گویا مثل و مانند او میدانند و
 اعتقاد دارند که ایشانرا از عذاب خدا میرانند انتمی و عبادت عبارت از فعلیت
 که مشرب بنهایت خضوع و تدلل و نهایت تعظیم باشد و عدان فعل تعظیمی است که
 در غیر جنس تعظیفات مشر و عد فیما بین الناس که ساد و یا شد از خضوع و تدلل
 بنا بر تعظیم بدل برای جلب منفعت یا دفع مضرت و صاحب تقویۃ الایمان در
 عنوان رد الاشراک که متن تقویۃ الایمان نوشته فحق ان الاشراک علی
 نوتین شراک فی العلم و اشراک فی التصرف و تیفرع منها الاشراک
 فی العبادات و ذلک بانه اذا اعتقد فی احد ان علمه محیط او تصرفه فائز و لا یلزم
 ان یتدلل عند و فعل له یا فعال التعظیم و الخضوع و تعظیم تعظیما لا یكون جنس التعظیفات
 الشارفة فیما بین الناس و هو السعی بالعبادة التلی و در تفسیرات مسطور است باینکه
 عبادت ذلیل ساختن خود است بدل نزد کسی بامید قیام مضرت از دعا و این
 محقق بصحرت باری تعالی است زیرا که اگر تعظیم سول غلوۃ الدیۃ است امید قیام و بیم
 مضرت از ایشان نیست بلکه تعظیم ایشان بر حسب امر الهی است پس تعظیم قرآن شریف
 و الاقیان مالک جمع و ضرر خویش نبودند تا بدگر چه رسد کما قال الیقینی قل الا مالک لنفسی
 لغت و الاشارة الیه و کنت اعلم الغیب لا شکرت من الخیر و ما منی السوء ان انا
 الا انه یروى بتفسیر لغوم یومنون و اگر کسی بامید قیام و بیم مضرت از ایشان دانسته تدلل کند
 المنة شرک است و از عبادت اعتنا فرقی نیست ایضا کما قال الدیۃ خطا بالعبیه علی
 اسلام و لا تخرج من دون الدیۃ لا ینفعک لا ینفعک فان فعلت فاکف اذا من الظالمین
 اتسی و افعال مانند عبادت مشرکین گوار تعظیفات مشر و عد فیما بین الناس باشد برای

غیر ذی روح یا غیر ذی عقل بدون اذن شایع بقصد تعظیم و سب یا بر طبق منفعت و
 دفع منفعت نیز محدود در عبادات غیر خدا تعالی است و استعانت و نذر نیز در عبادات
 محدود است و مقسم به گردانیدن نیز در حکم نذر است و تفسیر معال التضرع منظور
 است الاستعانة لوجه تعبد و العبادة الطاعة مع التضرع و در حجر الرق منظور است

و النذر للمخلوق لا يجوز لانه عبادة و العبادة لا تكون للمخلوق و همچنین نوشته است
 علامه قاضی در شرح در رب العباد و شیخ الاسلام محمد بن عبداللہ الغزالی ائمه راشی در رساله نذر
 و نذر ذی در جامع خود از عبد اللہ بن عمر روایت کرده که گفت سمعت رسول اللہ صلی اللہ

علیه وسلم یقول من حلف لی غیر ذلک فقد اشرک یعنی شنیدم پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم
 را که میفرمود کسیکه سوگند خورد و غیر خدا پس بختیج شریک گردانیدن غیر او و بعضی فقها
 قائل بتکلیف وی شده اند چنانکه شیخ عبدالحی و بلوی در لمعات و ترجمه مشکوٰۃ نوشته اند
 و اعمال الیک انجام در تقویۃ الایمان بران حکم شرک جاری است بعضی از قبیل استعانت
 است بغیر خدا و بعضی از قبیل نذر غیر خدا و بعضی از قبیل گنبدن حکم شرک در نیجا جاری
 نشد مگر بر عبادت غیر خدا که بمجمله امارات تکذیب توحید است و حکم شرک و کفر بر
 امارات تکذیب مجمع علیہ اهل اسلام است و کلام در ان نمی کنند جز کسیکه مقصدی اغوی
 امام باشند قوله ۵ و در جنب افعال که شرک را به ان منوط ساخته اقرار
 را هم معتبرند البته الخ - ۱ قول با استعانت از غیر خدا تعالی و

عبادت غیر او تعالی و اعتقاد بقرن غیر او تعالی اقرار بنده مخلوق بودن غیر مذکور
 چگونه در منع اجرائی حکم شرک تاثیر نماید مشرکین سابقین نیز اینچنین اقرار میکردند و
 شرک در عبادت و استعانت مینمودند و اقراریکه منوط حکم بایمان است اقرار بجمع ناجا
 به الهی صلی اللہ علیہ وسلم یا شرک منافی این اقرار است چنانکه بالا از حاشیه حموی منظور
 کرده که ایشان بکلمه شهادت حسب عادة بدون رجوع از کلمه کفر در منع اجرائی حکم کفر مینمودند

سو دھندلہ نہ دھندلہ رہے۔ دھم دران فوٹہ جو کوئی کسی پیسہ پیر کو یا سوت پر کو یا کسی
 سوٹے یا پیسے کو یا کسی تھان یا کسی چلے کو یا کسی کے مکان کو یا کسی کے تبرک کو یا
 تشاکو یا یا بوسہ کو یا کسی یار کو عکری یا او سکی نام کار و زور کہی یا بات باندہ کہ
 کرا ہو دی یا جاوے جیسا دی یا او کی نام پر مال سبچ کرے یا ایسی مکانوں میں دور دور
 سے قصد کرے کہ جاوے یا دہان روستے کرے یا غلاف دالی یا چادر پٹریاوی
 یا او کے نام کی چیزیں کثرت کرے یا او کے قدر کو بوسہ دیوے یا سو چل جہلی یا
 او پر شامبا نہ کرے رخصت ہوتے وقت او سے باؤن چلی چوکت کو بوسہ
 دیوے یا بات باندہ کرے التجا کرے اور اسے قسم کے باتیں کرے سو او پر شرک ثابت
 ہو تا ہی بینید کہ صرف بسبب اسباب افعال اکلم شرک جاری نہ ہو وہ الخ اقول
 پیر پرستان منافقین ابن است مصادر ابن افعال از مناسبت خضوع و تذلل
 بقصد خات تعظیم بودہ اندہیں بہ این افعال عبادت باشند و حکم شرک بر عبادت
 غیر خدا با اتفاق اہل اسلام جاری است از مذہب خوارج این اہج تعلق نیست و عبادت
 غیر خدا مطلقاً شرک است خواہ آن غیر راستہ عبادت مالا استقلال دانند خواہ لعلای
 او تعالیٰ از خیا است کہ صاحب تقویۃ الایمان این افعال را با این عنوان کہ تیسری
 بات یہ کہ بعضے کام تعظیم کے اسمنی انہی کے خاص کیے ہیں کہ او کو عبادت کہتے ہیں
 انتہی نہ کر نہ وہ و خصوصیت ہیں افعال با محاب انی حال مفید عبادت بودن انہا
 صاحب تہذیب انہا عبادت نیست ہر کس این قید را عرف تو ان دریافت مشلا
 اب رفقین بر درخت پہل و تلے و دست لبتہ بالتجا استادن پیش نگشا و شد
 حال برای زیارت اجود ہیا و کا ستے و متہر بطور عبادت رائج در کفار ہند است
 بگفتن متواتر کہ پہل اور تلے پر پانی چھنا اور ڈنڈوت پتر کے سامنے کرنا
 اور اجود ہیا یا کا ستے یا متہر کا یتر کرنا شرک ہی (مام رازی) در تفسیر کہ

نوشته در اینجا اسم و صفوا بده الامنام والاوتان طے صور اینها هم و اکابر هم و
رعوا اسم متنی استقلوا بعبادة هذا التماثيل فان اوليك الاکابر کون اشجع عا رهم
عند البدر نظيره في هذا الزمان استغال كثير من الخلق بتعليم قبور الاکابر على اعتقاد
انهم اذا عطلوا قبورهم فاسم کون شفعا رهم عند البدر متنی و طبعی در شرح مشکوه
بشرح قوله عليه السلام اللهم لا تجعل قبري وثنا نوشته فيه شبهه ای لا تجعل قبري
مثل الوثن البعور في تعظيم الناس و عودهم للزيارة اليه بعد البدر استقباه لم يخودني
اسجد كما سمع و شاهد الان من بعض المرات و المشاهده انتهى و خواجه در شرح شفا
نوشته و من ثم تعين على كل اصدان لا يعطيه صلى الله عليه وسلم الا باذن الله
لا اله الا الله صلى الله عليه وسلم في جنه عالمين بالبشر فان مجاوزة ذلك ليعني الى الكفر العباد
بالبداهتي و ابن القيم در اعانة اللهفان نوشته قال ابو الوفاء ابن عتيق
اللفظ لما صعبت التكاليف - على الجهال عدلوا عن ادناغ الشرع الى تعظيم ضاع
و صعدوا بالانفسهم علمت عليهم لم يدخلوا تحت امر غيرهم قال و هم عندي كفار بهذه الاوضاع
مثل تعظيم القبور و اگر اسما بمانی عند الشرع من القاد النيران و تسليها و تحليها و خطا
الموتى بالجوارح و كتابة الرقاع فيها یا مولای افعل کذا و کذا و اندر تبهاتر کا و افانته
الطيب على القبور و شد الرجال اليها و القاد الخنز على الشجر اقتدار عجم الاقصاد
الغری در ذرا و المعاد نوشته و المقصود ان النفوس بالجاه الصالحه سقطت عبودية
الديانة و شرکت فيها من تعظم من الخلق فوجدت بغير البدر و کنت و قامت بين يديه
قيام الصلوة و طقت بغير و نذرت لعبيره و کنت لعبيره و طافت بغيره
و عظمت باحباب و الخوف و الرجاء و الطاعة كما يعظم الخلق و سوت من لعبه من
المخلوقين برب العالمين و هو لا هم احد و ادون الدعوه الرسل و هم الذين هم لعبدون
و هم الذين يعون و هم في النار مع انهم يقيمون بالمدان كما في ضلال سين آدم

بر سه عالمین و هم الدین قال فیهم ومن الناس من تجوز من دون السدا تا و ایچونیم کجب السد
 والذین امنوا شد بسیار و کلمه من الشکر وان السد لا یغفر ان یشرک به استحق محمد بن
 اسمعیل الیمینی در تفسیر الاعتقاد من اول ان الکتاب و نوحیه و العبادة البدنیة کا لقیام و
 الركوع و السجود و الصوم و الطواف و المالیة کا خرج جزر من المال انشا لا لامة و محقة به تعالی
 فافوا و السد تعالی بتوحید العبادة لایتم الا ان یکون الدعامه کلمه للسد تعالی و الذی فی السدا لایکون الا
 للسد و حده و الا شغاة بالسد و حده و قوله و جمع انواع العبادات من مخصوص و القیام و الا رکوع
 و السجود و الطواف کلمه لایکون الا للسد من فعل ذلک مخلوق من حی او میت سواء مکان مکانا او
 اولیا او شجر او قرا او حیثا فقد اشترک فی العبادة وان اقر بالسد و حده انتهى شاه عجب العجز
 و هو فی در فتح الحزینیه تفسیر یحیی بن کجب السد نوشته و برخی از ایشان ارجاع مبر و کلمه
 موکله را بخلق و قات یا ارواح انبیا و اولیا و عباد و را مین و احبار و علماء را بی ملاحظه علاقه بندگی خدا و
 محبوبیت او بالا استقلال در محبت برابر خدا میسازند و مذکور و قرآمین بنام نهادی و میند و حکایم از
 بی تامل در اند بار بر روحی ناطق الهی می شمارند بکجه بعضی از ایشان با صور و سیاه کل و مقبور و
 معابد و ساکن و مجالس آنها افعالی که در سجد و کعبه برای خدا باید کرد و فعل می آرند مانند سر بر زمین
 نهادن و گرد اگر گشتن و دست سببه بصورت استقبال قبله در نماز استادن حال آنکه این محبت
 ایشان مقتضای ایمان بخدا و برای خدا نیست تا نزد خدا مفید افتد و در ضابطه ای او بکار آید
 زیرا که این محبت از حد محبت مخلوق در گذشته است و در ایمان لازم است که در محبت مخلوق
 و ناطق فرق کرده شود و استحقاقه ص ۵۰ مالا خصوصیت افعالی را که کفر و اراد
 است باید دریافت که خاص خاص حکم هر فعل در شرع حیثیت اول سجد و سجد غیر خدا از همه
 نظر و در قبح از همه بیشتر حالش بیکجه سجد برای غیر خدا و قسم است سجد عبودیت یعنی غیر را سجد
 و الله اعتقاد نموده سجد نماید ان شرک است و سجد و تحیت که در شرع اربع سابقه جائز بود و
 درین شریعت ممنوع است اگر چه بعضی فقها و بعضی جابجا سجد از ان رفیه اند که میفتی و بعضی را

حریست است اقول تفصیلاً و در سجده برای غیر خدا یعنی از بعضی بقدر منقول است
 محال آن سجده در غیر سلطان شرک است اما سجده برای غیر خدا در سلطان شرک مثلثاً کفر است
 و نفس سجده و امارت است و محدودیت و الوهیت سجده و ازین است که سجده برای اقسام و بجهت اکر
 گفته اند و قول بشر میسر بر آنکه قائل عدم کفر بود شیخ گفته اند پس سجده برای غیر خدا در سلطان
 شرک است محل تفصیل نباشد و در شرح موهبته و ذکر است سجده شمس بخیر آن که
 مومن و الا جماع علی بن ابی طالب و علی بن ابی طالب و علی بن ابی طالب و علی بن ابی طالب
 و محسن حکم بانظار فلان حکم عدم ایمان لا لان عدم سجده و غیره در حدیثی فی حقیقه الا ایمان است
 و حکم آنکه سجده برای سلطان شرک است و الا لیس بل سجده برای سلطان شرک است و حکم کفر و ایمان
 بین العباد و این اجری به حکم الکفر فی الظاهر است و در شرح موهبته و ذکر است سجده شمس
 السامی و لکان الا ایمان نفس التعمیق لزم ان یکون بنفس النبی و القاهره فی القادر است
 و سجده لغيره من غیر ذلک کفر اما در تقدیر لیس القلب بجمع ما جاء به النبی صلی الله علیه و سلم باقی
 و الا لزم منتهی قطعاً و اجیب ان فی المعاصی واجب الشارح اماره عدم التصدیق علیها و علی
 لیس و الا لیس من المذکوره من ذلک التخیل است و در مجمع المجلد ان عرق است و حکم
 عنه ای عن شبر بن خباب اقول شکیه قول ان السجود للشمس کفر لیس بکفر است و ان
 ذلک کسب و در شرح موهبته و ذکر است سجده شمس لغيره من غیر ذلک کفر اما در تقدیر لیس القلب بجمع ما جاء به النبی صلی الله علیه و سلم باقی
 علیه و عامه علیه السلام علی الیهود و النصارى باللعنة انهم یسئلون فی المواقف التي فیها انبیاء
 و اولاد النبی و هم فیه کفر لان السجود لا یجوز الا لله و اما لا اعتقادهم ان الصلوة لله افضل کونها
 بغيره و تطیع انبیاء بهم و هذا شرک لانه لا یجوز ان یعتقد بالصلوة الا لتطیع الله تعالی و طاعته
 متنی و اما سجده برای غیر خدا یعنی در غیر سلطان شرک است و ازین است که سجده برای اقسام و بجهت اکر
 بین عباد کفر است و شکیه کفر نیست لیکن حرام است و ازین است که کفر بلا علی قاری بیان
 متعارف است که محل فرق عبادت و تحت صورت اگر چه است اما در حدیثی و در موهبته و ذکر است سجده شمس

تفصیل برای غیر مذکور است عبارت ستر شرح فقه اکبر انیت ولی الحیط اذا قال
 اهل الحوب المسلم اسجد للملك ولا تمناک قال افضل ان لا یسجد لان مذکور صورت و افضل ان لا یسجد
 لما هو کفر صورت و تمناک فی حاله الا که یعنی و لا یسجد و تمناک و الا که که از من المکره من سجد الحط و فی حقه
 مشهور سیاقی و من سجد للسلطان قبیة العباد و اولم یخیر فاقه کفر فی انکلاصه من سجد لم ان
 ارا بظنهم ای کتظلم الله بانه کفر و ان اراد به التجهة اخبار بعض العلماء انه لا یکفر اقول و
 هذا جدر الاظهر و فی الظهیریه قال بعضهم کفر مطلقا بذات سجد لاهل الاکراه ای لمن یتادی مثل الاکراه
 و یحقق منه ذلک باذکاره علیه مثل الملک عند ابی حنیفه او کل قاضی علی قتل الساجد ای ان
 اتبع عند ابی یوسف و محمد و اما اذا سجد بخیر الاکراه ای و لو امر به علی القولین کفر عندهم بلا شک
 و اما تقبیل الارض فهو قریب من السجود الا ان وضع الجبین اذا نزل علی الارض فممنوع
 من تقبیل الارض اقول وضع الجبین اقبح من وضع الخد فینبغی ان لا یکفر الا بوضع الجبین
 و ان غیره لان ذمه سجده مختصه للعلی امتی و کسیکه سجده مطلقا را برای غیر خدا کفر گفته
 از سجده ملائکه برای حضرت ادم در سجده پدر و خاله و برادران حضرت یوسف برای وی علیه السلام
 بوجه جواب داده و از آنجمله اول آنکه سجد برای ایشان با نخواستن بود و وضع جبهه که محل
 نزاع است قدم که محتمل است که سجد ملائکه و حقیقت برای آدم نبود و آدم صرف قبله توج
 گردانیده شده بود و سوم آنکه محتمل است که مراد از سجد ملائکه برای آدم تذلل و اختیار ایشان
 باشد نه سجد نمودن چنانکه محتمل است که سجد و پدر و خاله و برادران یوسف علیه السلام برای
 حضرت یوسف و سوی وی نبود بلکه برای خدا تعالی بود و ضمیر له درایت کریمه جزو سجد
 اگر ضمیر ارجع بسوی خدا تعالی باشد پس نمودن نیست و اگر ارجع بسوی یوسف علیه السلام
 باشد پس باعتبار نیست که یوسف علیه السلام سبب آنرا این شک بود و حیاض وی در تفسیر
 نوشته و سجد فی الاصل تذلل مع تطامن قال الشاعر قدحی تری الا که فی سجد للمکره
 و قال سه و قلن له اسجد للبلبل فاسجد + یعنی البعیر اذا طاطا و راسه فی الشجر

وضع الجنبه على قاعد العبادۃ والمأمور به اما المعنى التشرىء بالاسجود له باثبته هو الله تعالى و
 جعل ادم قبله سجودهم لفتحنا لثانته او سببا لوجوبه وكانه تعالى لما خلقه سبحانه بحيث يكون انموذجا
 للمبعثات كلها بل الموجودات بأسرها ونسخته لما فى العالم الروحاني والحيواني ووزيقه للملائكة
 الى استيفاء ما قدر لهم من الكمالات ووصله الى ظهور ما يابى وافية من المراتب الدرجات
 امرهم بالسجود لله لا لما راوا فيه من عظم قدرته وباهر اياته وشكره لما انعم به بساطته فاللام فيه
 كاللام في قول حسان النيسابى من صلى عليكتم واخرف الناس بالقرآن الحسن اولى قولهم
 اقم الصلوة لعلك الشمس واما المعنى اللغوي وهو التواضع لادمتحية وقضيا له سجود احدية ليو
 او التلذذ والالتقاء او بالسعى في تحصيل ما يوطئه بما شتم وتيم به كما لم انتهى ذنير به ضا و
 در تفسير خرواله سجدة نوشته تحتية وتكررت له فان السجود كان عند كل شيء مجربا وقيل معناه
 خروا لاجله سجدة شكر او قيل التفسير للسجدة والاولا البوية واخوته انتهى وچاپى در
 حاشیه ايضا دوى نوشته قوله خروا لاجله شكر الله في التفسير الكبير وذا قول ابن عباس
 قال انتم تشرىءون فيه بنو قال صاحب الكشف لانه جعله تاويل روياء من قبل وفيه اربعهم
 الى ساجدين انتهى لكن هذا القول لم يجعل اللام فيها شيئا للتعليل كما ذكره الامام وغيره وذا
 التاويل هو الاقرب انتهى وسيوطى در مشهور به تفسير خرواله سجدة نوشته اخرج ابن
 جرير وابن منذر والبيهقي عن ابن جريح قال بلغنا ان البوية واخوته سجدة ليوست
 ايامهم برؤسهم كهيئة الاعاجم وكانت تلك كهيئة انتهى ودر تفسير ابن عباس
 مسطور است خرواله سجدة ليوست بالاسجود ابواه واخوته وكان سجودهم كهيئة كان ليوست
 الوضعية لاشريف والكتاب للشيخ والصغير للكبير كهيئة الركوع نحو فعل الاعاجم انتهى وبعده
 در معالم التنزيل نوشته وقوله اسجدوا لله قولان الاصح ان اسجود كان لادم على اية
 وتضمن معنى الطاعة لله عز وجل بانثال امره وكان ذلك سجود تعظيم وتحية لاسجود عبادة اسجود
 اخوة يوسف له في قوله عز وجل خروا له سجدا ولم يكن فيه وضع كعبه على الارض انما كان انحناء

فلما جاء الاسلام اقبل فلماك بالسلام قبل معنى قول الاسود والادوم انما الى اودم قبله وهو الله تعالى
 كما جعلت الكعبة قبله لا صلوة ولا صلوة له عند عز وجل انتهى ونيز در محال التفسير قبل مسطور است
 خروا السجدة ايضاً يعقوب وخالته واخوته وكانت تسمية الناس يومئذ السجدة وهو لم يرد بالسجود
 وجميع عباد على الارض وانما هو الانحسار والتواضع قيل وضعوا كعباً على الارض وكان ذلك
 على طريق التسمية بتعظيم الاعلى طريق العبادات وكان ذلك جازماً في الامم السابقة فسميت في نبي
 الشريعة صلى الله عليه وآله من ابن عباس - قال مناه جزاء الله عز وجل صلى الله عليه وآله من يوسف الاول
 اصح انتهى ودر تفسير حلالين مرقوم است سجود الادوم سجود توحيد لا انحسار انتهى ونيز
 در تفسير حلالين مسطور است خروا على البوا واخوته له سجود انحسار لا وضع
 جبهه وكان تسميته في ذلك الزمان انتهى والوجهان غير الى در تفسير سورة يوسف
 وروایت از ابن عباس عطا کرده اند مرضى المدعنه که ان سجود حق سبحانه تعالى را بوجوبت
 شکر گذاري و بدان يوسف عليه السلام و بر اين تقدير ان سجده شکر بوده باشد و الله تعالى
 مسجود و لكن ان شکر از حبت ملاقات يوسف عليه السلام نبود و دليل بر حبت اين تاويل
 است که اگر سجده ميوسف را بوجود اول ذکر سجود و زوردي بعد از ان ذکر صمود سپيد که
 به تواضع نزديک تر است انتهى و امام زارمي در تفسير کبير نوشته عن عيسى
 ان معاذ ارضى المدعنه لما قدم من سجد النبي صلى الله عليه وسلم فقال يا معاذ ما هذا مال
 ان اليهود تسجد لعظماؤنا وعلماؤنا وارت ائمتنا سجدت لربها او بطارقها قلت ما هذا
 قالوا تحية الانبياء فقال صلى الله عليه وسلم كذبوا على انبيائهم انتهى و در فتاوي
 نا صريح مسطور است اذ سجده بعد معتقد حقيقت کفر انتهى و در مصنف شيخ
 مذکور است ما يخل كثير من الجبله بين يدى الشيخ فان ذلك حرام قطعاً لكل حال سواء
 كان الى التلبه او الى غير سوا من سجود لله تعالى او خل عنه انتهى و در مخرج فخر محم
 مرقوم است بوجود كبله بين يدى شيخهم حرام اتفاقاً ولو قبل بعد القرب الى الله في

بعض الصور يكون كفر انتهى ودر شعب الايمان مسطور است السجود لمخلوق
حرام مطلقا ومن مقدّمات عبادة الصنم سوا مكان السجود له شيئا ولسلطانا وفي بعض الصور
ينفي الى الكفر عافانا الله الكريم انتهى ودر خلاصة الفتاوى مذکور است السجود
لهو الامر الجبارة فهو كبيرة لا يكفر قال بعضهم يكفر مطلقا انتهى و همچنین است در -
احكام كلمات الكفر ونصاب النفقة ودر فتاوى حماديه مرقوم است
وان سجد بلبثية العبادة للسلطان او لم تحضر النية فقد كفر انتهى و همچنین است در -
جواهر خلاطيه وفتاوى هندیه وخراتيه لمفتين ودر كفایه شعبی
مسطور است واما في شرعتنا فلم يجوز ان يسجد احد لحد بوجه من الوجوه ومن فعل ذلك
فقد كفر انتهى ودر نصاب الاحتساب مذکور است اذا سجد لغير الله ككفر لان
وضع الجبهة على الارض لا يجوز الا لله تعالى واذا قال اهل الحرب لمسلم اسجد لملك الاقلنا
فلا افضل ان لا يسجد لانه كفر صورة والا افضل للانسان ان لا ياتي بما هو كفر صورة وان كان
في حالة الاكراه انتهى ودر سیر کبیر وفتاوی الاصل وفتاوی کبری
واقعات ناطقی و در تنقیح شرح متقی مسطور است وقبيل الارض بن -
بيد العطار والفاعل والارضى به امان ثم الكبر على وجه التحية ولو على وجه العبادة او ايا
كفر كما يكفر بالسجدة مطلقا على ما في التفسيرية انتهى و همچنین در جامع الرموز مرقوم
است ودر ترجمه عتقريه مذکور است السجدة لغير الله تعالى على وجه العبادة او ايا
كفر عليه وكفر مغنيط بليل قوله تعالى لا تسجدوا للشمس ولا للقمر واسجدوا لله الذي خلقهن
ان كنتم اياه تعبدون وقوله تعالى لا يسجدوا لله الذي يخرج الخبأ في السموات والارض
ويعلم ما يخفون وما يعلنون وغيرهما من الآيات الكثيرة الدالة على انفسار السجدة في حقها
التقدير العليم بالغيب والشهادة خصوصا في الشريعة السنية المحمدية على صاحبها الصلوة
والسلام وفتح من قوله عليه السلام حين ارادوا بعض اصحابه ان يسجدوا له لما راوا ان للابل

سوره صلی الله علیه وسلم کو امر بکرم با سجده لغیر الله تعالی لامرت المزمه ان تسجد لزوجها و
المتک بسجده المملایه لادم علیه السلام هبنا فی خاتمه الفساده و الا لکن ان لقیاس احکام شرع
على احکام الملک و کذا المتک بسجده و اخوة یوسف له فانه لم یکن اذ لا یسجد و من ظلم و انما ینتج
المتک بشرائح من قبلنا اذ الم یات فی شیعنا لنعلم و هذا حکم منوع قلکما فی شیعنا انتهى
و در هر قافه شرح مشکوٰه منبرج لعن الله اليهود و النصارى الحديث مسطور است بسبب
الا انهم کانوا یسجدون لصلوات الانبیاء تعظیما لهم و ذلك هو الشکر الجلی و اما انهم کانوا یتخذون الصلوة
لله تعالی فی دفن الانبیاء و سجود علی مقابرهم و التوجه الی قبورهم حاله الصلوة نظر انهم بزرگ
العباده و الله و البالغہ فی تعظیم الانبیاء و ذلك هو الشکر المحض فتمننه بایرجع الی تعظیم الخلق
فیما لم یوزن له انتهى و آنچه شیخ المالابیه نسبت بخوئی سجدہ تحمیه برای غیر خدا بسبب بعضی
کرده محض افترا بر بعضی فقهاء است هیچ کی از فقهاء قائل جواز سجدہ تحمیه برای غیر خدا نشد و هر
سجود بغیر الله عبودیت و شرعیت محمدی علی صاحبها الصلوة و السلام مع غایه است آری بعضی
شیعه مانند باقر مجلسی بخواران برای سلاطین ظلمه فتوی داده است و بعضی مشایخ اذ قلت تبرر
لی علمی اگر مرد این خود را امر بوجود کرده باشند و قائل بخواران باشند قول شان قابل
تسک و قبول نیست بلکه مستوجب انکار و رد است و آنچه در تفسیر عبد الکریم بوبر و کجراتی و
نوامذ النوادر رقم یافته حضرت شاه عبدالعزیز دهلوی سے در فتوی خود بر دوش پر و اخته و
امام فخر الدین رازی و تفسیر کبیر بنزل اتخذه و اجبارهم و سبائهم اربابا من دون الله
نوشته و القول الثانی فی تفسیر هذه الآیه ان الجبال و حیثویة اذا بالعموان تعظیم شیخ
و قد رتبتم قدر میل طبعهم الی القول بالجلول و الاتحاد و ذلك الشیخ اذا کان علما لا لایا لایا
بعباد عن الدین فقد یطی الیمین ان الامر کما تقولون و تعتقدون و شایست بعضا که درین
ممن کان بعباد عن الدین کان یا من اصحابه و اتباعا ان سجدوا له و کان يقول لهم انتم
عبیدی و کان یطی الیمین من الجلول و الاتحاد و سجدوا له بعض الحقا من اتباعهم و با اخی

الانبیاء فاداکان بذاشایدانی بزه الامته کفیف یجذبونه فی الامر السابقه وصال الکلام ان تکلمه
 الربوبیه بحمل ان کیون المراد منها انهم اطاعوهم فیکانوا من الخلفین فیه حکم السردوان کیون المراد منه انهم
 کانوا اعظم منهم بالسجود ولهم مع ان السجود عباده لا یلیق الا بالسرد وکل شتم قبلوا اسهم انواع
 الکفر کفر واداء بالسرد فصار ذلک جارا یجوزی اثم اتحدوا اربابا من دون السرد وکل انهم انتهوا فی
 حقهم الحول والاعمال وکل من یبینه الوجوه الاربعه مشاهد واقع فی بذه الامته انتهى قوله ص ۵۹
 وظاهر نیست که سجده تحمیت شرک نیست چه اگر شرک می بود و شرائع سابقه هم جائز نمی شد
 سجده ملائکه ادم را و سجده والدین و اخوان یوسف یوسف بنصوص قرآن است اقول
 کسیکه مطلق سجده را شرک و کفر گفته منع میکند چو از سجده مبعوث عنهار برای غیر خدا تعالی
 در شرائع سابقه گوئیم باشد زیرا که سجده مجوزہ شرائع سابقه بانجام بود و نه بوضع جبهه و سجده
 مبعوث عنهار بوضع جبهه است و کمینیت سجود ملائکه ادم را و سجده والدین و اخوان یوسف یوسف
 را که بنصوص قرآن است بالادرس صفحه ۱۱۴ معلوم شد و معندا عموم این قاعده که آنچه شرک و کفر
 درین شریعت است و شرائع سابقه جائز نبود مستوعب آید دانسته اند که احتمال غم و نکاح با حوا
 در شرائع سابقه جائز بود و درین شریعت کفر است پس ممکن است که سجده عموما در شرائع عبادت
 نباشد و درین شریعت عبادت باشد پس سجده بدون تفصیل درین شریعت کفر باشد که عبادت
 غیر خدا کفر است بخلاف شرائع سابقه که دران تفصیل باشد آری کفر و شرک بمشیت کفر و شرک
 در جمیع شریعتی از شرائع سابقه و حال جائز نشده است و حرمت آن دایمی است و دلیل عبادت
 بودن سجده مطلقا اتیه کریمه لا تسجدوا للشمس و القمر و اسجدوا للذی خلقن ان لیتنم ایاه
 تسجدون است و نیز حدیث مسند امام احمد که از عائشه رضی الله عنها مروی است ان رسول
 الله صلی الله علیه و سلم کان فی نفر من المهاجرین و الانصار فجا بهیر فسجد له فقال صحابه یا یارسول
 الله یسجد لک الیهما ثم لم یختر فخن اتفق ان یسجد لک فقال اعبدا و اکرکما و اکرکما و اکرکما
 ص ۵۹ و از کمال صفاهت است آنچه در لغت الامان نوشته او رجوع کنی به

کسی که انگی دنیوین کسی کسی مخلوق کو ہی سجدہ کرتے تھے جیسے وشتون نے حضرت
 آدم کو اور حضرت یعقوب حضرت یوسف کو تو ہم ہی اگر کسی بزرگ کو کر لین تو کوہ مضائقہ
 نہیں سو یہ بات غلط ہی آہم کے وقت کی لوگ اپنی بہنوں سے نکاح کر لیتے تھے۔
 چاہی کہ یہ بھی اپنے بہنوں سے نکاح کر لین آئی آخر یہاں تا نفیہ حرمت و منوعیت
 خیری دیگرست و شرک خیری دیگر است **اقول** این تخیل و قول کسی است کہ ہوا سجدہ
 برای غیر خدا درین شریعت از جواز شرع سابقہ استدلال کردہ بنظر رکہ ممکن است
 کہ خیری دیگر شرائع سابقہ جائز بود و درین شریعت جائز نباشد و شک نیست کہ این
 تخیل مفید این معنی است و ممکن است حل کلام بر دو تحلیل سجدہ از تحلیل نکاح خواہ
 کہ ہر دو کفر است ہر حال انصاف ناہند کہ منافیت کیست قولہ ص ۵۹ لطف انکہ خود
 ہم در جای دیگر در بیان تقویۃ الایمان می نویسد شرک سے منع اور توحید کا حکم ہے یقین
 میں تھا این از نفس کلامس ثابت کہ سجدہ مجوزہ شرائع سابقہ شرک نیست **اقول**
 بالادکرانیتہ کہ حرمت شرک من حیث ہو شرک والی است اما جائز بودن خیری و شرائع
 سابقہ و شرک بودن درین شریعت پس ممکن است درین تقدیر ازین کلامس جگونہ
 ثابت گردد کہ سجدہ مجوزہ شرائع سابقہ شرک نیست قولہ ص ۵۹ در تفسیر غریبی
 نوشتہ پیشانی بر زمین نهادن بدو طور واقع میشود الی آخر و **اقول** اول محل
 بحث در تقویۃ الایمان سجدہ عبارت است دوم تفسیر سجدہ و تفسیر غریبی بنا بر
 قول کسیست کہ سجدہ تحیت را در شرائع سابقہ جائز نگفتہ و این منافاتی عبادت بودن سجدہ
 مطلقاً درین شریعت نیست صاحب تفسیر مذکور در تحفہ نوشتہ کہ آیات بسیار دلالت
 بر اختصاص سجدہ می کنند و حق خالق توانا کہ دانای مہمان و آشکار است خصوصاً در شریعت
 مشفقانہ و تشک بسجدہ ملائکہ برای آدم در ختام نہایت میجاست کہ احکام آدمی را
 احکام ملائکہ میامد کہ نتوان کرد و چنین است حکمت بسجدہ و اخوۃ یوسف بر

یوسف که اول سجود نمود دوم شک شریع سابقه من قبلنا وقتی درست میشود
 که در شریعت مانع آن نیامد باشد و این حکم بلاشک و شریعت مانع است
قوله مثل سبید که عظمت مقید بقیود ذاتی است و صاحب تقویه الایمان باجماد
 اطلاق نوشته و ادخواه یون سبید خواهد یون سبید هر طرح شرک است و برای اقول
 تقیید عظمت ذاتی درین عبارت تقیید غیر ذی که پیشانی نهادن بر طور واقع
 میشود و یکی آنکه برای ادای حق عبودیت باشد و این قسم در جمیع ادیان و ملل بر ا غیر
 خدا حرام و ممنوع است و هیچگاه جایز نشده زیرا که اگر محرمات عقایده و محرمات
 عقایده به تبدیل ادیان و ملل تبدیل نمیشود و دلش آنکه این تعظیم شرعیه غایت آن
 است و غایتیه تذلل برای کسی منزه است که در غایه عظمت باشد و غایه عظمت است
 که ذاتی باشد و عظمت ذاتی خاص بخصرت حق است و هیچ مخلوق یافته نمیشود انتهى
 مفید حصرت شرک بودن سجد عبودیت و صورت افتقاد عظمت ذاتی سجد نیست
 بلکه حاصل عبارت تفسیر نیست که سجد برای ادای حق عبودیت منزه برای کسی
 است که عظمت ذاتی باشد و آن خدای تعالی کسی نیست نه آنکه سجد برای ادای
 عبودیت برون اعتقاد عظمت ذاتی سجود شرک نباشد چه تعظیم غیر خدا تعالی بنا بر
 ادای حق عبودیت اگر چه با اعتقاد عظمت غیر ذاتی غیر خدا باشد با ضرورت شرک است
 نفس این تعظیم گویا اعتقاد عظمت ذاتی آن غیر است و چون سجد درین شریعت
 جنبه برای ادای حق عبودیت نیست سجد مطلقا برای غیر خدا شرک باشد بقول
 شرکا نیکو ذکر ایشان در قرآن است هو لا اله الا الله و ما نعبد الا الله و ما نستعین الا الله
 الی الله نقلی صریح آنکه اعتقاد عظمت ذاتی معبودان خودند استند و شرک
 بود **قوله** صاحب مائیه مسائل تقبیل و انحرار را کرده و سجد تحت و
 طواف را حرام نوشته در تقویه الایمان همه شرک قرار داده و حق نیست که طواف

حکم سجد و تحیت نیست مثل تعریف است متعارف بقبول و کرامت این شایا مختلف فیہ بین
 و بموجب و باعث کسیر و نفیر بر مرکبین هم نمیتواند شد چه جای تکفیر حرکتی بسیاری از کارها بر تفسیر
 بخواران کند و اندک روز جاستی بجهان بجا نباشد و تفسیر هم بدین مسلک سالک است
الحاق قول بحجت در تئوئیة الایمان بقبول و انجنا و طواف عبادت است بیل عنوان موضع ذکر
 امر و شک نیست در شرک بودن عبادت غیر خدا تعالی و اما قبیل و انجنا و طواف که در بطور
 عادت باشد پس باتفاق فقهای امت و اکثر شریعت که آنها بر قبول انباشت کرده و در حرم
 است و یکبار تفسیر بخوارش کرده و قولش و دوست و در پیش مطرود و معتقد و بعضی آنها از
 شبیه تعریف طواف انکار جوایز تعریف است یعنی چنانکه طواف کدای خانه غیر خانه کعبه
 جائز نیست تعریف نیز در غیر عرفات کدای مسجد جائز نیست و چون حرمت طواف
 متفق علیهاست و عدم جواز تعریف مختلف فیہ نهذا منکرین جواز تعریف تعریف را بموجب
 طواف گفته اند و هیچ فقیهی از فقهای معتمدین طواف را بموجب تعریف ننوشته چنانکه
 مرحوم شیخ الالبانی است و مخفی سواد که تعریف مختلف فیہ بین الفقهاء تعریف در مسجد بلد بر پا
 و ما ذکر است اما تعریف نزد قبرس بالاجماع حرام است شیخ الاسلام عبد بن
 عبد الحکیم در حصر احوال مستقیم نوشته من ذلک بالقیل یوم عرفة مالا علم بین المسلمین
 خلاف فی السنن عنه و هو مقصد قبر من یمن بالظن والاجتماع العظیم عند قبره کما یفعل سنن
 بغیر ارض المشرق والمغرب و نیز نوشته - فاما قصد الرجل مسجد بلده یوم عرفة للدعاء والذكر
 فنهذا هو التعریف فی الاسصار الذی اختلف العلماء فی فعله ابن عباس و عمر بن حریث من
 الصحابة و طائفة من البصریین و المدینیین و خص فیہ احمد و کان مع ذلک الاستیذان و التوسعة و کبره
 من الکوفیین کما برأهم الخفی و یحییة و مالک و غیرهم و من کره قال یومین البیض فیندرج فی العموم
 لعمامة و من یمن خص فیہ قال فعله ابن عباس فی البصرة و من کان خلیفه لعلی بن ابی طالب فیهما لم یکن
 یقبل فی عملهما الراشدین من غیر انکار و کیون بینهما و در شهر افاق است و لا یقولان

مخصوصه مکان لم یخرج فعله الا في ذلك المكان كالطواف وغيره لا ترمى انه لا يجوز الطواف
 حول سائر البيوت تشبيها كذا في غاية البيان وهذا ظاهر في انه يكره تحريمها انتهى وسمعت
 در بحر الحق و نووی در مناسک نوشته و الايجاز ان لطاف بقبره
 صلى الله عليه وسلم و يكره الصاق البطن و اظهار جدار القبر قاله علي بن ابي حمزة و غيره و غير نوشته و يكره
 و تصديه و الا بانه بعد منعه من فعله و حضر في حياته هذا هو الصواب و هو الذي قاله العلماء و طبقوا عليه
 و من خطر بالانه اسبح باليد و نحوه ابلغ في البركة فهو من جهالة و غفلة لان البركة انما هي فيما
 وافق الشرع و اقوال العلماء انتهى و ابو حامد غزالي در احيار نوشته س شاهر
 و تصديقها عاودة النصاري و البيهقي و غيره و عفراني در كتاب خود نوشته وضع اليد
 على القبر و منه تعجيله من البدع التي تنكر شرعا و نووی ان النس بن مالك را می رجلا وضع يده
 على قبر النبي صلى الله عليه وسلم فنهاه و قال ما كنا نعرف هذا على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم
 و قد اكره مالك و الثوري و احمد و الشافعي و سنده و نووی در وفاء الوفا
 نوشته و منها اجتناب الاخذ بالقبر عند تسليم قال ابن جماعة قال بعض العلماء انه من البدع
 و يظن من اعلم انه من شعار تعظيم و اخرج منه يقبل الارض للقبر او لم يفعل السلف اصحاب
 و يكره في اتباعهم من خطر بالانه ان يقبل الارض ابلغ في البركة فهو من جهالة و غفلة لان
 البركة انما هي فيما وافق الشرع و اقوال السلف و علمهم قال ليس عجبي ممن جعل ذلك قاركة
 بل عجبي ممن افق بحسبه مع عمله بغيره و مخالفته لعل السلف استشهد لذلك بالشعر انتهى
 قلت و قد شاهدت بعض جهال الغضاة فعل ذلك بحجرة الملا و را عليه و وضع
 كتيبه الساجد فقبعة العوام و لا قوة الا بالانتهى و در سنن المدي مسطور است
 لا يخفى عند خطيرة توهن حاله صلى الله عليه وسلم مثل حالة الكوع كما قيله العوام فانه مجموع
 ايضا انتهى و غير و ان ذكره است و ينبغي للزائر ان لا يلطوف حول الخطيرة الشريفة كما فعله
 بعض الجهال تشبيها بالبيت الحقيق اذ هو حرام و بدعة منكدة انتهى و ملا علي قاري

در شرح مناسک نوشته لایطوف ای لایه در حول البقعة الشریفة لان الطواف من
 خصصات الکعبة المینة فمیرم حول قبور الانبیاء و الاولیاء و لاعبرة بالیعلنه بحجته ولو کانوا
 فی صورہ المثلخ و العلماء انتی و در شرح عین العلم نوشته لایس ای القبر و
 اثبات و لا یجوز و نور و النبی من مثل ذلک بقبر علیه السلام اعلیف بقبر سائر الانام و
 لا یقبل فانه زیاده علی رأس فهو ادلی فالتبیل فمخض بالحج الاسود و بایدی الانبیاء و العلماء
 و العلماء انتی و در هر قاعه شرح مشکوه نوشته فی شرح اسلم للنووی حتی النظر مکروه للکید
 یصحیح فی النبی عنه و لاعبر و بکثرة من یفعله من منیب الی اعلم الصالح استنبی و
 شیخ عبد الحق و باوی در مدارج النبوت نوشته بوسه دادن قبر او و عبده کرد
 انا و کله نادان حرام و منوع است و در بوسه دادن قبر والدین ابواب نفسی نقل می کنند
 و صحیح است که لا یجوز است انتی و مناوی و در شرح جامع صغیر نوشته
 لایس القبر و لا یقبل فانه عاده النصارى انتی و در مضمرات مسطور است لایس
 القبر و لانه عاده النصارى انتی و در آثار خانیة مسطور است و لا یقبل القبر و لانه
 من عاده النصارى انتی و در فتاوی کبری و مفید المستفید مرقوم است
 لا یقبل القبر فانه من عاده النصارى انتی و فغایة البیان مسطور است لا یجوز
 الطواف حول سایر البیوت تشبیه انتی و در معراج الدرر ایه مسطور است
 لوطاف حول مسجد سوی الکعبة الشریفة یحیی علیه الکفر انتی و در جوابه اخلاطی مرقوم
 است الاختیار للسلطان او غیره مکروه لانه یشبه فعل الجوس انتی و در فتاوی
 تمرناشی مسطور است بکراهة الاختیار للسلطان و به عرو النبی انتی و در ذخیره
 مذکور است و فی النصول العادیه للاختیار للسلطان او غیره مکروه لانه یشبه فعل
 الجوس انتی و همچنین است در نقصاب الاحتساب و در محقق مرقوم است
 الایار باسلام الی قریب الکویح کالسجود و الاختیار مکروه انتی و در جامع الشی مسطور

است اما الاخوان المسلمان و غیره فلا یجز لکون شیهابا لکوع و الکرکوع و السجود مختص بتعالی
است و در انبیا به بذیل اذکار و اشغال چشتیه طواف در عمل کشف قبور از رساله غیرت
منقول است مسلک صاحب انبیا به جوازش نیست چون بشناختن کور فرکر سبیل اذکار و او را در منزل
بدون رد چیزی از نیست لهذا ذکر چیزی در آن مشعر بر قبولش نباشد صاحب انبیا به در
قول جمیل عمل کشف قبور بدون طواف مذکور فرموده است و در حجه الله الیا لغه شسته
صدق رسول الله صلی الله علیه و سلم حیث قال لیبتعن سنن من ان قبلکم بشبه البشیر
و ذرا عا بذراع حتی لو دخلوا حجر ضرب لتبتعنهم قالوا یا رسول الله الیهود و النصارى قال
فمن الآن اصف لکم ما احذرنه منا فتوا منه من وجوه الشرک و اغضبوا قلب صبیبه و ضیقوا
صدر حامل وجهه فقد راینا رجالا فی ضیق من المسلمین یخذون الاجار و الرهبان اربابا
من دون الله یجولون حول قبورهم و یحجون الی قبورهم و آثارهم و انما لهم کما کان الیهود
و النصارى یفعلون ذلک لنتیج قوله یا جادریط یا و س یا اونکے نام کی چٹری
کھڑی کر سی یا مورچیل چیلے یا شامیانہ کھڑا کر سے محصل دعویٰ آنکہ بعضے کار ہا را خدا
تعالیٰ برای تعظیم خود خاص کردہ است کہ آنرا عبادت گویند پس اگر کسی آن کار را بہر
غیر خدا کند بر و شرک ثابت شود این را شرک فی العبادۃ می گویند و شمار نمودہ در آن
کار ہا این چار چیز را ہم بہیند چہ جرئت افسرست بر اللہ تعالیٰ اللہ تعالیٰ کجا فرمودہ است
کہ این چیز ہا را برای خود خاص کردہ ام اقول محصل دعویٰ آنست کہ عبادت را کہ
عبادت از امور تعظیمیہ است خدا تعالیٰ در آیہ کریمہ ان لا تعبدوا الا الله و آیتہ کریمہ کہ تعبدوا
الا اياه و در دیگر آیات بخود خاص فرمودہ پس اگر کسی عبادت غیر خدا را کہ شرک
فی العبادت بر و ثابت خواهد گردید و شرک نیست کہ این چار چیز را بہر غیر خدا
کہ گور پرستان منافقین این امت در عبادت غیر خدا مرکب آن می شوند و مقصود
این چار چیز در کار ہا نیکہ خدا تعالیٰ بخود خاص نمودہ و نیست بلکہ در امثال

کار ہائیکہ خدا تعالیٰ بخود خاص فرمودہ معدودہ است بہر حال میں ہر چار چیز از افراد
 عبادت است پس اختصاص عبادت ہوی تعالیٰ مستلزم اختصاص این چار چیز با
 زیر کہ اختصاص کلی مستلزم اختصاص جزئی باشد و نیز نسبت اسجہ ہواصلہ رسول علیہ
 الصلوٰۃ والسلام معلوم شدہ باشد بسوی خدا تعالیٰ جایز نیست در صحیحین از عبد اللہ
 بن ابی لیلیٰ قول کہ عجب بن حجر و مروی است کہ گفت کعب از رسول خدا صلی اللہ
 علیہ وسلم کیف الصلوٰۃ علیکم اہل البیت فان اللہ قد علمنا کیف نسلم علیک در
 ہر قافۃ بشرح آن مسطور است اسی فی التعمیات اللہ بواسطہ لسانک ^{۶۶} قول کہ
 شامیانہ کہڑا کرنا جو عبادت خدا کی ہو کہان کہڑا کرے عرش پر یا خانہ کعبہ کہ وہ بھی
 بلند ہو اور یہ عبادت کہہو سیکو نصیب بھی ہوئی یا نہیں اور خدا کے نام کے پھری
 کہڑی کر نیکا ہی طریقہ پوچھنا ضرورتہا ^{۶۷} قول شامیانہ کہڑا کرنا جو عبادت خدا
 کی ہو وہ مسجد میں واسطی راحت پانے نماز بوسنے کہڑا کرے اور یہ عبادت خدا
 مسلانوں کو اکثر نصیب ہوتے ہو مان شامیانہ کہڑا کرنا جو عبادت غیر خدا کی ہو وہ
 گور پستون منافقین اس امت کو نصیب ہو کہ قبروں پر طمس اور خواب کے
 شامیانہ کہڑے کرتے ہیں بہ شخص اس قدر نہیں سمجھتا ہو کہ یہ کیا ضرور ہو کہ جو عبادت
 مشرک لوگ اپنے معبودوں کے لئے کرتے ہوں وہ بعینہ خدا کے لئے بھی جائز ہوں
 بحلا خدا کی نئے دندوٹ کمان کی جاے اور پائے کہان والا جاے اور سیت
 کہان باندھا جاے اور موہن بھوک کہان چڑھایا جاے اور ہار پھولی کہان
 ڈالے جائیں یہ سب عبادت مشرکین ہند کی اسطے اصنام اور اوٹان کے ہیں
 جہاں ان چیزوں کا خدا کے لئے مقام ہو وہن شامیانہ اور جہڑی کہڑی کر نیکا خدا کی
 لئے مقام ہو جہڑی غیر خدا کے نام کی کہڑی کرنا از قبیل نصب انصاب ہو ^{۶۸} و تقیم
 در اثبات اللہ فان نوشتہ ومن الانصاب ما قد نصبہ الشیطان للمشرکین من

شجره اودا ووشن اوقبره او خسته او نحو ذلک والواجب ہدم ذلک و حرم آثرہ
 لستہ قولہ ص ۶۶ میگویم عینی در شرح بخاری نوشتہ کہ عبد اللہ بن عمر و ابو سعید
 و ابن مسیب مکر وہ میدشتند ضرب فسطاط و قبرہ را الخ اقول عینی حصہ
 مکر وہ دارندگان ضرب فسطاط در ابن عمر و ابی سعید و ابن مسیب مکر وہ بلکہ معہ
 بودن ایشان منجملہ مکر وہ دارندگان از ابن التین نقل کرده کیف و اجمہور مکر یہو
 ذلک و آنچه از بعض سلف فعل آن حکایت کنند مجلس خوف نفس و غیرہ است
 اینہم بر تقدیر نیست کہ ضرب فسطاط بنظر تعظیم میت نباشد و اما ضرب فسطاط
 بنظر تعظیم میت پس از افراد عبادت است و عبادت غیر خداستالی شرک است
 عینی در شرح صحیح البخاری بشرح لمات الحسن الحدیث نوشتہ اور البخاری
 ذلک دلیلہا علی الکراہتہ و کرہ احد ان یضرب علی القبر فسطاط و اوصی ابو ہریرہ عند
 موتہ ان لا تضربوا علی فسطاطا و نیز عینی در شرح صحیح البخاری نوشتہ قر
 عبد اللہ بن عمر علی قبر عبد الرحمن بن ابی بکر الخ عائشہ رض و علیہ فسطاط مضروب
 فقال یا علام انزعہ فانما یطلمہ عملہ قال العلام تضربنی مولائی قال کلا فزعہ و بشرح
 فانما یطلمہ عملہ نوشتہ فذل ہذا علی ان نصب الخیمام علی القبر مکر وہ و لا ینفع لمیت
 ذلک و لا ینفعہ الا عملہ الصالح الذی قدمہ لستہ و ابن ہلال مقدسہ در
 شرح صحیح البخاری نوشتہ ضرب الفسطاط علی القبر مکر وہ و باروی عن بعض
 السلف فعلہ کان من خوف النفس و غیرہ ضرورۃ او کان عند الدفن موقع التشیعہ
 فلم یزعم یوماً او یومین فصاعداً تکابلاً و کاسلاً لکن ہذا فی النساء فطاہر و اما فی الرجال
 فلما روی ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم سجد قبر سعد بن معاذ لستہ و فانما یمنع
 حسین بن علی کرم اللہ وجہہ کہ بر قبر شوہر خود خیمہ استاد نمودہ و قبرا نزع خیمہ اول سدا
 از بانٹ آمد الہل و جد و اما فقد و او بار در صدائی دیگر آمد ہل میسوا فانقلبوا و در

شتر عه الاسلام مرقوم است بکرمه ان مینى علیه مسجد بعیلله فیه وان یضرب علیه سوطا
 او قبة تمام لیطل القبر فانما یطل المیت عمده آنته و در قفا و می رحمانیه مسطور است
 بکرمه ان یضرب علیه سوطا او قبة لیطل القبر و انما لیطل المیت عمده آنته و در قفا و می
 ابراهیم شاهى مذکور است بکرمه ان یضرب علیه سوطا او قبة آنته و در مسطور
 سخن دار العز و مسطور است و بکرمه ان یضرب علیه قبة او سوطا و یقام فیه لیطل القبر و
 یقله عمده آنته و در کشف الغطا مرقوم است بکرمه است مجاور شایند و درون خیمه و بیان
 بر وی زیراجه سابه بیکند میت را مگر علی وی آنته و فی در هم الکیس و خیمه است و ان
 برای ساینه نیز کرده است آنته و همچنین است در خلاصه الفقه از خلاصه و مضمون
 و شیخ الاسلام احمد بن عبد الحکیم در صراط مستقیم نوشته و من الحرات العکوف
 عنده و سدائنه و تعلیق السور علیه کانه بیت الله الکعبة آنته و ابن القيم در اعانة
 الله فان نوشته فاذا قرر الشیلان عنده ان الاقسام علی الله و الدعار ابلغ فی تعظیم
 و احترامه و الحج فی قصار اسما بجه نقله الی درجه الاعلی من ملک و هی دعاء نفس مؤمن الی الله
 ثم الی درجه فوق ملک هی اتخاذه و تثنایک علیه و بوقد علیه القنديل و یعلق علیه استور
 و مینى علیه المسجد و بعده بالسجود و الطواف علیه و تقبيله و استلامه و الحج الیه و الذبح عنده
 لم یقله الی دعار الناس الی عبادته و اتخاذه عبدا و مشکا و ان ذلک الفع لهم فی دنیاهم
 و آخرتهم آنته و احمد بن علی افندی در محابلس الابرار بزیل مناسبه باو قبة
 نوشته و منها اتخاذه المساجد و السرج الیه و منها العکوف عنده و تعلیق السور علیه
 و اتخاذه السدنة لهما حتی ان عبادا یزحون المجاورة عنده لای علی المجاورة عند المسجد الحرام
 و یردون سدائنه افضل من خدمته المساجد آنته و استدلال از اثر قاسم بن محمد
 قال دخلت علی سائنة رضی الله عنها فقلت یا اماء الکشف لی عن قبر رسول الله صلعم
 و صاحبیه فکشفت لی بر پوشیده و دشمن قبر مرتبه که از غلاف و خیمه ناشی از جیل است

چه بر قبور آن حضرت و قبر حضرت ابی بکر و حضرت عمر خلافت و خیمه نبود که قاسم بن محمد در جواب
از آنکه آن از حضرت عائشه صدیقہ رضی اللہ عنہا نموده بلکه حضرت عائشه صدیقہ رضی اللہ
عنہا بخوف ارتکاب جهال بافعال شنیعہ شرک برده و حجره خود که در آن این قبور مشرک بود
پرده فرو بسته بود که بوقت زیارت اہل زیارت می برداشت چنانچہ قاسم بن محمد
درخواست رفع همان پرده از عائشہ رضی اللہ عنہا فرمود شیخ علی قاری
در شرح مشکوٰۃ نوشته اشیای اظہری و ارفعی ستره افشای شیخ عبدالحق
و ہلوی در ترجمہ مشکوٰۃ نوشته این قبور در حجرہ عائشہ بودند تا آنوقت
راہ بود و پرده بردار و فرو بسته بودند چون میخواستند کہ زیارت مشرف شوند پرده بر میداشتند
و می درآمدند آنوقت شیخ محمد رخصت ہوتی وقت اولیے پاویں چلی از همان قسم است
محتاج سند ظاہریہ کہ داخل بدعات سنیہ میکنند و فقہامی نویسند استحسانا الشارح
اقول رجعت قہقری کہ از شعائر حج و منجملہ افراد عبادت خداوند و فقہاست عبادت
سنیہ بودنش نزد ظاہریہ بہت عدم ورود شرح آن متاع عبادت بودنش نسبت انجا
ظاہریہ از افراد عبادت بودنش نسبت بلکہ از ورود شرح بدین عبادت است ہر گاہ رجعت
قہقری منجملہ افراد عبادت شد و عبادت غیر خدا شرک است رجعت قہقری در زیارت
قبور بوقت وداع از قبور بقصد تعظیم و تقرب غیر خدا چنانکہ معمول گروہ شقاوت پژو
مقابر یہ است لاریب شرک بود فی الہدایۃ قالوا ینبغی ان ینصرف و یومئس و یرارہ
و وجہ الی البیت متباکیا متحسر علی فراق البیت حتی ینخرج من المسجد ائمتہ و فی
وقایۃ الروایۃ یزعم قہقری حتی ینخرج من المسجد ائمتہ و یحجین است در حجاج و
ملحق و شرح آن در مشکوٰۃ و در مختار و کافی و شرح کنز الدجی و تفسیر
و تہر و مستخلص و ارکان اربعہ و شاسے در رو المختار نوشته و
فی مناسک النبوی ان ذلک کرد و لاند لیس فیہ سنۃ مرویہ و لا اثر محکم و بالا ائمتہ

لا یخرج علیه ائمته و تبعه الکمال و الطرابلسی فی مناسکه لکنه قال و قد فعله الاصحاب
اصحاب مذنبنا و سمعوه وی در وفاء الوفا نوشته منها ای من اداب زیارت قبره
صلی الله علیه و سلم ان ینصرف عقب ذلک تلقاء وجهه و لایستغفر الله فی ائمه
خلفه ائمته و شیخ دلموی در حذب القلوب نوشته و در زیارت آنحضرت پایی
پس فتن را در وقت وداع در اداب لشمرده اند بمثلان و دواع بیست الله که سنت
در آنجا در وقت وداع پایی پس فتن است تا بیرون مسجد و تواند که وجه وی آن باشد
که مالور و دواع آنحضرت صلی الله علیه و سلم را زاده الله تشریفاً و تعظیماً بنحیین است
و یسح جانقل نکرده اند که در حضور آنحضرت اصحاب وقت وداع آنچنین میکردند
و الله تعالی اعلم الله قولہ ^ص مات بانه کے کہ اہل ہوسے دلیل این دعوی کہ
در فصل چہارم حدیث من سرہ ان تمیثل لہ الناس قیاماً مسلیتہ مقعدہ من الناس
و بس کہ در بیان آن مانند شترلی مہار ہر سود و دیدہ بر ہر ذی عقل ظاہر کہ معنی
حدیث را با دعوی ش مناسبت نیست اقول دست بستہ بیتادان کہ قیام است بہ
بہامت مذلل و خستہ منجہ افراد عبادت مست و ہر فرد عبادت برای خیر خدا تعالی
شرک است پس این قیام برای تعظیم غیر او تعالی شرک باشد و آنکہ تجویز این قیام
زیارت قبر شریف از بعض منقول است اگر محاش قیام بہت مذلل و خستہ و در حضور
بار تعالی شانہ عند الدعاء باشد نزاع در آن نیست و الا این تجویز قابل تسلیم نبود و بنا
این تجویز بر استقبال قبلہ درین وقوف کہ از انتساب ہر دو بسوی کرمانی ظاہر است مؤید
حل مذکور شدن تواند در سنن الہدی فی متابعتہ المصطفیٰ مسطور است قال اگر مائے
من الحنفیۃ و یقف عند راسہ و یدنو منه و یکون وقوفہ بین القبر و المنبر مستقبلاً للقبلة
لنہ و در طوابع الانوار عاشیہ در مختار مذکور است فلا یلتفت الی نا قالہ اگر مائے
من اصحابنا الحنفیۃ و یقف عند راسہ و یکون وقوفہ بین القبر و المنبر مستقبلاً للقبلة

و نیز در طوایح الاوارست قال الکرمانی و یصح یحینه علی شاکله کما فی الصلوة و انتهی پس
 سبکی با اختیار است باز قبله تجویز این بهیئت درین قوف کرده بکنه قول که تا نرسیده لهذا تجویز
 نزاعی تحقیق مطرود باشد فی الدررة المصیفة بل یصح یحینه ام لا فیه خلاف گفته
 و فی نسیم الرباض شرح الشفاء للقاظم عیاض قال الکرمانی استغنی فی مناسکة یصح
 یحینه علی شاکله کما یقف فی الصلوة و قال غیره الاولی الارسال کذا یتشبه بالمصلی فانه
 منه عنه انتهی و فی اغاثة الکلهفان و لقد جرد السلف الصالح التوجید و حموا
 جانبیه حتی کان احدیهم اذا سلم علی النبی صلی الله علیه وسلم ثم اراد الدعاء استقبل القبلة و
 جعل ظهره الی جدار القبر ثم دعا قال سلمة بن وزوان رايت النس بن مالک یسلم علی النبی
 صلی الله علیه وسلم لم یتد ظهره الی جدار القبر ثم یدعوا و لخص علی ذلک الائمة الاربعه ان
 یتقبل القبلة وقت الدعاء انتهی و فی مجالس الابرار کان احدیهم اذا سلم علی النبی
 صلعم و اراد الدعاء استقبل القبلة و جعل ظهره الی جدار القبر ثم دعا بهذا الازعاع فیه
 من العلماء و انما نزعهم فی وقت السلام علیه قال ابو حنیفة یتقبل القبلة عند السلام
 ایضاً و لا یتقبل القبر و قال غیره یتقبل القبر لا عند الدعاء بل قالوا انه یتقبل
 القبلة وقت الدعاء و لا یتقبل القبر انتهی و فی شرح المشارق لعلم الدین
 الاستخار للقبور او الوقوف بین یدیه بجهة التعظیم کما فی الصلوة مکروه انتهی و یحیی
 در مطالب المومنین و شیخ علی قاری در شرح عین العلم نوشته و لا یجوز
 فان الاستخار بیکه کذا فی المیخبط و الذخیره و لانه یشبه الركوع و هو رکن من ارکان
 الصلوة فکل لا یجوز ان لیسجد احد لا یجوز ان یرکع و کذا القیام علی بهیئة الوقوف
 فی الصلوة بحديث من سره ان یمثل له الرجال فلیتبعوا مقعده من النار و اه ابو داود
 و الترمذی و حسنہ و عن النس قنایا رسول الله ینحی بعضنا لبعض قال لا رواه الترمذی
 و حسنہ و ابن ماجه انتهی و ابن القیم در زاد المعاد نوشته صح عنه صلی الله علیه وسلم

المنع عن القيام وهو جالس كما ينبغي له ليعلم لبعض ما بعض حتى يمنع من ذلك في السجادة
 وامرهم اذا صلوا جالسا ان يصعدوا اجلسا وهم اصحون لان عزز لهم لئلا يتقربوا او يجرسوا
 مع ان قيامهم فيه تكليف اذا كان القيام تعظيما وعبودية لغيره اشبهت ومنابت من شجرة
 السعدية بادعوى ازكلام شارح عين العلم كه مخلة مستند بن امام المبتدعين مستند
 ظاهرست و بر ماس علوم شرعية مخفی نیست كه و بعد نادر بر سرور این قیام مشیر بسوی
 كه انست این قیام باشد كه سرور لمباح مستوجب سجد و عید نبود قوله شك فوله مجاور
 بنكوتیة رتو در مجاورة كه معظمه اختلاف است اقول محل نزاع مجاورتیه عبارت از
 اقامت است نیست بلكه كلام در مجاورت یعنی سدانست و حكوت بر فبورد امثال است
 بقصد تعظیم و تقرب غیر او تعالی و غالباً از عادات مجاورین قبرا و لیا ترخیص و تعین
 زائرین است بسوی سجد و طواف و غیره از عبادات برای قبول پس شك نیست شك
 كردید این مجاورین از سجد عمل كه الرضا بالكفر كفر كما فی السیر الكبير اذا التقن الرجل رجلا
 كلمة الكفر فانه لصير كافر وان كان على وجه اللعب كذا فی الهندية ان من امر رجلا ان يكفر
 كان الامر كافر الكفر المأمور او لم يكفر كذا فی فتاوى قاضیخان قوله شك و حسن مجاورت
 مدینه منوره با حدیث صحیح و آثار صریح ثابت اقول حکایت اختلاف در مجاورت بلكه
 و ذكر ثبوت حسن مجاورت مدینه با حدیث صحیح و آثار صریح بدون نقل اختلاف در آن جز
 نقصب چه باشد زیرا كه حكم مجاورت كه و مجاورت مدینه واحد است در مختار و قوام
 لا يكره المجاورة بالمدينة وكذا بكة لمن لم يثق بنفسه اشبه و در طوابع الانوار شبيه در مختار
 مذکور است قال الشيخ على القاري في شرح اللباب تحت قول الماتن وقيل تكراهي المجاورة
 بها الامن شيق بنفسه اي يعتمد عليها القياض حقوقها و ادائها و امن تجاور بها و يتعلق بوليها
 و ما لها من الوجوه المحرمة او يدعى التوكل و تعطى نظره الطمع من التجار المجاورين او الاغنياء
 الواردين و الممارر المارة و السمعة محرم عليه هذه المجاورة ولو كانت الائمة في زماننا تحقق لهم

شأنها ليعبروا بحرمته فان مدار الطاعة واساس المعرفة على لطافة اللقمة ونطافة النبينة
قال الله تعالى يا ايها الرسل كلوا من الطيبات واعملوا صالحا وقال عز وجل يا ايها الذين
امنوا كلوا من طيبات ما رزقناكم واشكروا لله انكنتم ايده تعبدون والاحاديث في
ذلك كثيرة والاعبار والآثار شهيرة انتبه ودرشما به والنظار مستورست و
تكره المجاورة به انتبه ونيز درشما به مذکورست ولا حرم للمدينة فلا تثبت هذه
الاستثنان الفضل لدخولها وكرهية المجاورة بها انتبه وحموى در حاشية
نوشته وتكره المجاورة به اى بالحرم والمراد به حرم مكة اذ المدينة لاحرم لها وان كان
مكره المجاورة بها وعلة الكراهية خوف سقوط حرمة البيت في نظره فيصير في نظره القاص
كسائر البيوت والعياد بالله تعالى او تنقص النبينة والحرمة الاولى في نظره كما هو
كثير ولذا كان عمر بن الخطاب يدور على الحاج بعد قضاء الشك بالعدة ويقول
يا اهل اليمن مينكم ويا اهل الشام شاكم ويا اهل العراق عراقكم فانه البقية لحرمة بيتكم
في قلوبكم وكان اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم يحجون ثم يرجعون ويعتبرون
ثم يرجعون ولا يسجدون ذكره عبد الرزاق في مصنفه والقول بالكرهية مذيب الامام
الا عظم وجميع من المختطين في الدين وقال ابو يوسف رحمه الله لا بأس بالمجاورة وهو الا
وعليه عمل الناس كذا في المتقطعات ونقل الفارسي ان الفتوى على قولها وروى عن
النبي صلى الله عليه وسلم انه قال من صبر على حق مكة تسعة تباعدت النار عنها مسيرة
عام انتبه ودرشما حمى مطالب المؤمنين مرقومست تكره مجاورة المسجد الحرام
وقال اصحابنا لا تكره وعليه عمل الناس اليوم كذا في اعتكاف السيرة انتبه قوله ٦٥
و باسكنه گردو پیش کے جنگل کا ادب کرنے در عامه کتب حدیث باب حرم المدينة
بعد باب حرم کہ موجودا قول نزاع در حرم گردانیدن نحو عیست کہ حرم بعد نش
منصوص از شارح نیست چنانکہ مقابریہ صحرا حوالی فزارات اولیا را براسی تقریباً

حرم میگردد و حرم بودن مدینه شریفه نزدیکی قابل است بدان بدالات احادیث
 صحیح است و آن نیز برای تقرب خدا تعالی است نه برای تقرب خیر او تعالی انا لله
 در اینجا بعض اتباع نهوا از رتبه تقلید بیرون آمده نوشتند که در عامه کتب حدیث باب
 حرم المدینه بعد باب حرم مکه موجود حال آنکه نزد حنفیه مدینه حرم نیست چنانکه مکه
 حرم است در تشریح شرع الاسلام مسطور است و ذهب ابو حنیفه الی نفی الحرم
 من المدینه و قال لا حرم لها بل هو کسائر البلاد و گفته اند در مختار مرقوم است
 لا حرم للمدینه عندنا گفته و طحاوی در معاشیه در مختار نوشته اعلم ان لیس للمدینه
 حرم عندنا فیجوز الاسطیاء فیها و قطع اشجارها گفته و همچنین عابدی سند
 ملوالت الانوار معاشیه در مختار نوشته و عینی در عمدة القاری شرح صحیح البخاری
 نوشته قال الثوری و عبد الله بن المبارك و ابو حنیفه و ابو یوسف و محمد بن لیس للمدینه حرم
 كما كان مکة فلا یمنع احد من اخذ صیدها و قطع شجرها گفته قوله مشهور در بعض قصده
 جاور سفر برای زیارت قبر رسول الله صلی الله علیه وسلم و تمام کتب حدیث و فقه
 مذکور اقول نزاع در سفر برای تقرب غیر مذکور است نه در سفر برای تقرب خدا که مخصوص
 بوزان از شارع است و سفر برای زیارت قبر شریف نزدیکه جایز است برای تقرب خدا
 بدالات احادیث صریحه است در جمیع البخاری مسطور است و کرده مالکان یقال زرنه قبره
 صلی الله علیه وسلم و علوه بان لفظ الزیارة صاشره کابین ما شرع و بین ما لم یشرع
 فان منهم من قصد زیارة قبور الانبیاء و الصالحین ان یصلی عند قبورهم و یدعو عند ما و
 یسألهم الخواص فیذا لا یجوز عند احد من علماء المسلمین فان العباد و طلب الخواص و الاستیفاء
 حق یبذل و حده گفته و در تفهیمات شاه ولی الله دهلوی مرقوم است من ذهب
 الی اجمیر و الی قبر سائر مسعود غازی او ما ضاع یا بالاجل حاجه لطلبها فانه آثم انما الله
 قتل و الزنا لیس مثله الا من کان یعبد المصنوعات او مثل من کان یدعو الملائکات

والغرض از اینست در تفسیر فتح الخزیره مذکورست و اگر کسی از قاصدان معابد کفار تفتیش نماید که شمار برای چه و برای که میرود البته واضح خواهد شد که اینها در رفتن این مکان است قصد تقرب بخلق از مخلوقات خواه روحانی باشد خواه جسمانی می نمایند و از توجه بذات خالق غافل محض اند این قسم مکانی که محض برای توجه الی الله معین و مقرر باشد در اقطار زمین غیر از خانه کعبه و صخره بیت المقدس یافته نمیشود و لهذا همین مکان است لیاقت قبله بودن حاصل شد و پس آری معابد کفار اگر مشابهتی دارند با قبور اولیا و صالحا یا چله های ایشان دارند نه با کعبه و صخره ششان بینما و از همین جا واضح شد ستر تاکیدات بلیغی که در حدیث شریف در بنی از زیارت قبور و از شدت بحال ستمو غیبه غیر از مساجد نشسته و از آنکه قبور انبیاء را مساجد سازند وارد شده مدعا همین است که در عمل اکثر جهال را اعتقادیکه مشرکین را در بزرگان خود بهم سیده است بهم میرسد و توجه الی الله صرف و محض باقی نمی ماند مگر در پرده و حجاب آن ارواح و اینقدر توجه در آخرت که وقت ظهور صلاح و فساد نفس انسانیه است بکار نمی آید انشیه قوله صد روی الدارقطنی و البراز عنده صلی الله علیه وسلم من جابر فی زائر الا تعلم حاجه الازیارتی کان حقا علی ان الیوم له تنفیعا یوم القیامه اقول در اسناد این حدیث مسلم بن سالم ابیجینه و عبد الله بن عمر الحمیری است فاما مسلم بن سالم ابیجینه البصری فقال بود او السجتم انه لیس بثقیث لکن علیه الحافظ ابن حجر فی اللسان و اما عبد الله بن عمر الحمیری فقال الترمذی فی جامعه انه لیس بالقوی عند اهل الحدیث و قال احمد کان یرید فی الاسانید و بخلاف و کان یحیی بن سعید یضعفه و قال عبد الله بن علی بن المدینی عن ابی خنیف و قال یعقوب بن شیبته فی حدیثه اضطراب و قال النسائی ضعفه و کذا فی تهذیب الکمال و غیره من کتب اسما الرجال قوله صد و اخرج الدارقطنی فی من حج و زار قبری بعد موتی کان کن زارنی فی حیوتی اقول در اسناد این حدیث

حسن بن الطیب و حص بن سلیمان است فاما حسن بن الطیب فقال البرقانی انه فاضل
 احمدیث و قال الدارقطنی لایساوی سیدنا حدث بما لا سمع و عن مطهر بن ادهم کذا یاما
 حص بن سلیمان مکان و ایهما فی احمدیث و قال عبد الله بن احمد عن ابيه انه موقوف
 احمدیث و قال ابن معین لم یسب ثبوت و قال البخاری ترکوه و قال ابو یوسف من روی
 لا یجوز به و قال ابن خراش کذاب یضیع احمدیث کذا فی میزان الاعتدال للذهبی قوله
 و حدیث شدیر حال استثنای نسبت بساجد همت نزد اهل حق اقول تبرؤ جهود اهل
 حق استثنای در حدیث شدیر حال به نسبت سائر ائمه است نه به نسبت صرف مساجد
 تقضیل این اجبال و حسن الاقوال است لهذا بسیار از علما مذاهب مانند قاضی عیاض
 از مالکیه و ابو محمد جریری و قاضی حسین از شافعیه و ابن عقیل و ابن بطه و ابن تیمیه و ابن
 القیم و تمس الدین بن عبد الباقی از حنابلہ بحرمت سفر برای زیارت قبور اولیا القیم
 فرموده و اندر در و المختار حاشیه در مختار مسطور است و هبل تنذیر الرحلة اهاکم
 عنید من الرحلة الی زیارة خلیل الرحمن و ابله و اولاده و زیارة اسید البز و فی غیره
 من الکابر الکرام لم ار من صرح به من ائمتنا و منع علیه بعض ائمة الشافعية الا زیارته
 صلی الله علیه و سلم قیاساً علی منع الرحلة لغیر المساجد الثلاث و رده الغزالی استنبه
 کرمانی در کواکب الدراری شرح صحیح البخاری نوشته و قد وقع فی هذه
 فی عصرنا فی البلاد الشافعية مناظرات کثیرة و صنف فیها رسائل من اللوفین و
 سنا الان لیبیانها استنبه قوله و چون این بحث در رد سحایات به تکمیل
 رسانیده ام در خبا از تقضیل عطف عنان نموده ادا قول آنچه در رد سحایات
 به تکمیل رسانید مقتضی آن در فرسویات گردید قوله صلی الله علیه و غیره
 بد مذہبان براه شده و ذرفته که کلام و متکلمش مردود نزد اهل سنت اقول
 سبک مذہبان را بد مذہب گفتن و قول ایشانرا شاذ و مردود قرار دادن جز احاد

چه باشد وجوب زیارت قبر شریف از آنکه قائلان این کجاست قطع نظر از نیکو صحیح
باشد یا نه مضر خصم نتوان شد چه ناکش نیست مگر مشروعه زیارت قبر شریف و نزاع
در مشروعه زیارت قبر شریف نیست بلکه محل نزاع شد در حال برای زیارت
قبور است و کسیکه مجوز شد در حال برای زیارت قبر شریف است و پیش احادیث
زیارت است حافظ ابن حجر در فتح الباری نوشته که ناصر بن ابی نعیم را از صحت
نسبت تحريم زیارت قبر شریف ايسوي الحارست عبا رتش نیست و لذا اگر ناصر
ذکر و شیخ علی قاری در شرح شفا نوشته نعم یکن حمل کلام من حرم

او کرده علی صورة خاصة من الزیارة من الاجتماع فی وقت خاص علی سببه منکره او
صفة کمر و نه من اجتماع الرجال والنساء فی وقت واحد لما فیہ من اتخاذ قبره عبدا
الموجب لما اوروفیه و عید الفتی قوله صلت مراد مانگه دعای زائر از جناب الهی
برای خود و برای میت در شرع آمده و دعای زائر با نیطور که الهی بجزمت نبی و ولی
حاجت مرار و اکن جائز است این دو جمله از مائه المسائل است اقول مفاد این جمله
جواز مراد خواستن از خدای تعالی است و اینجا در آن نزاع نیست محل نزاع مراد
خواستن از غیر تعالی است از اموات اگر چه دعا با نیطور که الهی بجزمت نبی و ولی حاجت
مرار و اکن نیز نزد امام بیحقیقه رحمه الله علیه جائز نیست در و محتاجا به سطور است

وفی الشارحانیة مغریا للفتی عن ابی یوسف عن ابی حنیفة لا یبغی لاحد ان یدعو الله الا
والدعاء المأذون فیہ المأمور به باستقید من قوله تعالی ولله الاسماء الحسنی فادعوه
بهذا الفتی قوله صلت و دعای زائر با نیطور که یا رسول الله یا ولی الله در جناب الهی
عرض کنید که حاجت من بر آید در مذہب حق از افعال و اقوال و تقاریر صحابه و تابعین
و تبع تابعین و ائمه مسلمین و علمای مذاهب اربعه از متقدمین و متاخرین تا شاه ولی
و شاه عبد العزیز بخوبی ثابت انخ اقول اینهمه اقتراست بر صحابه که ام و تابعین و تبع تابعین

عنکم وعلی عا لمقام شیخ الاسلام احمد بن عبد الحکیم در صراط مستقیم نوشته و اسما
 رسول الله صلی الله علیه وسلم قد اجابوا مرات و دهتم نواب عن ذلك فملا جاره
 فاستسقوا و استعناوا عند قبر النبی صلی الله علیه وسلم بل خرج عمر بن العباس فاستسقى
 ولم یستسق عند قبر النبی صلی الله علیه وسلم و نیز در صراط مستقیم نوشته فقد کان من قبور
 اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم عدد کثیر و عندهم التابعون و من بعدهم من
 الائمة و ما استعناوا عند قبر صاحب قط و لا استسقوا عنده و لا به و لا استنصر و اعند
 و لا به و من المعلوم ان مثل هذا ما یوقر الیه و الدواعی علی نقله بل ما یروونه و
 من تامل کتب الآثار و عرف حال السلف یتقن قطعاً ان القوم ما کانوا یتغیثون
 عند القبور و لا یخرجون الدمار عند ما اصلا بل کانوا ینهون عن ذلك ما یفعله بعض الهم
 قد ذکرنا بعضه انقبه و نیز در صراط مستقیم نوشته و المقصود هنا اذا کان السلف الائمة
 قالوا فی سواله بالملحوق ما قد ذکر فکیف لسوال الملحوق المیت سواء سأل ان یسأل
 الله او یسأل قضاة الساجدة و نحو ذلك مما یفعله بعض الناس ان عند قبر المیت و ما عند
 غیبه و صاحب الشرع صلعم حسم المادة و سدة الذرئیه بلعنه من یتخذ قبور الانبیاء و
 الصالحین و ان لا یصلی عندها و لا یسئل غیر الله و حذر امته ذلك فکیف اذا وقع نفس
 المحذور من الشرک و سباب الشرک انقبه و نیز در صراط مستقیم نوشته و الاستغناء
 لا یصلح للملحوق كما نص علیه الامام احمد و غیره من الائمة لغیبه و احمد بن محمد
 المبرک السیسی المالکی در قواعد الطریق فیة نوشته و قد روى عن مالک لا یتوسل
 بملحوق اصلاً انقبه و استیعاب کلام الله اعلام بهیچو مسائل در تفهیم المسائل و غیر از
 کتب و رسائل ملاحظه باید کرد و آنچه جریان انتفاع و استفادة و مستفید بودن افاد
 و اعانت از اولیا و مومنین منقول از شاه عبد العزیز دهلوی است دلیل جواز استغناء
 ز اولیا و مومنین مد لومنین شدن نمیتواند که جریان و تصور شیء مرئیست جواز آن امری

قوله ص ۶۶ اکثر لوگ پیرو نکو او پیغمبر و نکو اور امامو نکو اور شهید و نکو اور فرشتو نکو اور پرنیکو
 مشکل کے وقت پکارتے ہیں اور مرادین مانگتے ہیں نفس این ہر دو فعل صلا شرک
 نیست شرک عبارتست از اعتقاد الوہیت غیر اللہ تعالیٰ و بی اعتقاد امثال این
 افعال شرک شدن نمیتواند اقول مشکل کے وقت پکارنا دعاست اور اولی
 مرادین مانگنا استعانتست و این ہر دو عبادتست و اعتقاد الوہیت پیش از
 اعتقاد معبودیہ نیست و تفسیر نوشتا پوری مرقومست حقیقۃ الدعاء اللہ عالم
 العباد ربہ جل جلالہ و الاستداز و المعونۃ اللہ و نیز در تفسیر نوشتا پوری
 مذکورست قال جمهور العلماء ان الدعاء من اعظم مقامات العبودیۃ اللہ و در تفسیر
 معالم التمثیل مسطورست الاستعانة نفع لقبة اللہ و در تفسیر کبیر مذکورست
 اختلف الناس فی تفسیر لفظ الالہ و الاصح انه هو المعبود اللہ و در ملل و نحل
 شہرستانی مسطورست لکن القوم لما عكفوا على التوجه اليها و رطلوا حواججهم بها
 من غير اذن و حجة و برهان و سلطان من الله تعالى كان عكوفهم ذلك عبادة و
 و طلبهم الحجاج منها اثبات الہیۃ لها اللہ و معہذا عبادت غیر خدا منجملہ امارات کذب
 است کہ حکم کفر و شرک بران در ظاہر شریعت بدون تفتیش نافذست فی الاشباہ
 عبادة الضم کفر و لا اعتبار بما فی قلبہ اللہ قوله ص ۶۶ بلکہ مامور و در شرع وارد و اذا
 ارادوا فلينادوا اعيوني يا عباد الله اقول قطع نظر از ضعف این حدیث کہ صحیح
 مبینست و معارض بود نش با حدیث صحیح اذا استغنت فاستغن باللہ و آیت
 کہ میہ ایاک نعبد و ایاک نستعین حکمش مخصوصست بموردش کہ انقلاب دالہ در
 صحر است بدالت احادیث دیگر کہ اجنبہ یا ملائکہ برای انصرام این کار در صحر مامور
 از جانب خدا بقیالی بوده اند و این استغانت از سبب سبب الاسبابست و ان
 نزاع نیست محل نزاع استغانت از اموات و امور نیست کہ اختیار ایشان در ان

ثابت نیست در جمیع البیاض مرقوم است فان العباد و طلب السجود و الاستغناء
 حق الله و هذه الشبهة و حجة الهند قاضی شهاب الدین دولت آبادی
 صاحب تفسیر بحر مواج در عقیده اسلامیة نوشته بیان الفاظ الکفر و الاغتراب
 التي تجلب بها الملحقات كلها من الخواص و العوام سواء كانت بالقصد او بالسهو
 استباحة استماع اصوات الملاهي و خلوة الاجنبیات و النظر الى الاماكن و جميع الوجوه
 و ضرب الاقدام بعد الصلوة الى العراق اقترا على المشايخ الذين يتبعون النبي سم
 في الحركات و السکنات و الاقوال و الاحوال و استحلال المعصية صغيرة كانت او كبيرة
 و استحقاقها و استهزاء الشريعة و استهانتها و طلب السجود من الاموات و الاستغناء
 بهم و كذب الرسل او واحد منهم فيما اخبروا من ضرورات الدين و تحقیرهم او واحد منهم
 و ترك التعظیم للملائكة عليهم السلام و تصديق الكاهن فيما اخبره من الغيب اشتبه و
 عبد السلام حسام الدين بن حبيب الله العلوي در محاکم لطالبین
 نوشته و جزاین سه نوع زیارت کردن به هر یکی که باشد ممنوع و محذور است
 و گاه باشد که خوف کفر بود در صورتیکه زائر سجد کند قبر او یا از میت حاجت خواهد
 و حصول مراد از میت داند و بنام آن میت قربانی کند گفته قوله ص ۶۷ من گمانست که
 ضرورة فليتوضأ وليصل ركعتين ثم ليقل اللهم اني اسألك والتوجه اليك محمد بن
 بنی الرحمة یا محمد انی توجهت بک الی رزلی فی حاجتی هذه لتقننی فی اللهم فشفعه فی این
 هر دو روایت در حسن حصین است اقول روایت اولی بلفظها در حسن حصین
 یافته نمیشود و در روایت ثانیة جمله من گمانست که ضرورة فليتوضأ وليصل ركعتين ثم ليقل
 او راجع صاحب حسن حصین است ضرر البصر بوجوب تعلیم آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 او لا خور و انجذاب باری تعالی و در عام مشغول ساخته پس آن استشفاع از آنحضرت در
 حالت حیات وی صلی الله علیه و سلم نمود و چون آنحضرت برای او استشفاع فرمود

همانوقت ضرر البصر گفت اللهم شفعه فی و در جواز استشفاع از آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 در حالت حیات نزعی نیست محل نزاع استخوانت از اموات است در روایت البرانی
 که عموم حکم استفعال این دعا از آن بیان کنند ضعیف است از جهت ضعف روح بن
 صلاح راوی آن چنانکه عابد سند بی گفته و معنی آن را می عثمان بن حنیف است
 بقصد تبرک از الفاظ رسول خدا صلی الله علیه و سلم بدون قصد استخوانت در شفاعت
 از وی صلی الله علیه و سلم طبیعی در شرح مشکوٰۃ نوشته قوله الی قوله
 یک بعد قوله التوجه فیه معنی قوله تعالی من ذالذی یشفع عنده اذا باؤنه معال اولان
 یا ذن الله نبيه لیشفع له ثم اقبل علی النبی یمتسک بالک شیخ له ثم الی مقبل علی الله ان یقبل
 شفاعته قال فشفعه اشتهی و شیخ الاسلام احمد بن عبد الحکیم در صراط المستقیم
 نوشته فعل ان ذلک التوسل الذی ذکره هو ما یفعل بالاجزاء و ان الاموات
 و المیت لا یطلب منه شی لا دعاء و لا غیره کذلک حدیث الاعمی فانه یتطلب من النبی صلی
 الله علیه و سلم ان یدعوه لرد الله علیه بصره فعلمه النبی صلی الله علیه و سلم دعاء و امر
 فیه ان یمسأل الله قبول شفاعته فیه فیه ایدل علی ان النبی صلی الله علیه و سلم شفیع
 فیه و امره ان یمسأل الله فیدون شفاعته و ان قوله اسألك و اتوجه الیک بنحیک
 فی الرحمة ای بدعائه و شفاعته كما قال عمر انما نتوسل الیک بعم فیمینا فلفظ التوجه
 التوسل فی السجدتین بمعنی واحد اشتهی و بر تقدیر تسلیم صحت روایت خطاب سنان
 عازی بدلالة قرینه سیاق و سباق کلام است قوله صحیح شاه عبدالعزیز در
 تفسیر سوره و نشئت نوشته الخ اقول مفاد این تحریر جواز مراد خواستن از غیر خداست
 نیست چه وقوع امری بر جواز ان دلالت نمیکند خود شاه عبدالعزیز در تفسیر و در تمل
 لقرآن ترتیل نوشته اند که درین نوع تقرب متقرب الیه زاد و چیزی می باید اول حالت
 علمی به اذکار قلبیه و لسانیه و اکبرین باوصف مخالف الکنه و از منہ و مدبر که واسطه

تا ذکر قلبی و لسانی هر ذاکر معلوم کند و دم قوت نز و یک شدن و در بدر که او در آن
و از هر کردن و حکم صفت او پیدا کرد و آن که در عرف شرع آنرا دلو و ندلی و نزول
و قرب خوانند و این هر دو صفت خاصه ذات پاک او لغالی است هیچ مخلوق را حاصل
نیست آری کفر و در حق بعضی از معبودان و بعضی پیرستان از زمره مسلمین در حق
پیران خود و امر اول را ثابت میکنند و در وقت احتیاج بهمین اعتقاد به آنها استقامت
می نمایند اما مسطور یعنی یابند و در حقیقت در اشتباه واقع شده اند که بیان آن اشتباه
در اینجا می نماید اینست که قولی که در پیش گفته شد و اولی که گفتیم مانده بین او در حاجت بر شک
لئے نذر و نیاز گرفتن بین خود و جواب رد مولوی عبدالحکیم بستفتای شاه عبدالحزیز
صاحب تفصیل تصریح نموده است که نذر اولیا بدو طریق است حسن و قبح اخ اقول
مراد صاحب تقویة الایمان قسم قبح است و شرک بودنش متیقن است زیرا که عبادت
است و عبادت غیر خدا یتقالی از امارات تکذیب است قولی که در پیش گفته شد مولوی فیض الدین
در رساله مذکور مزارات اولیا نوشته اند اخ اقول بر تقدیر صحت نقل عرف هر وقت
و هر قوم جدا بودن ممکن است پس متصور است که شاید عرف بلدشان در آنوقت موا
همین تحریر باشد لیکن عرف سابق و حال در نذر و نیاز اولیا که مشاهد ما در مقابر می بینیم
است آنست که هر چه میکنند برای اولیا در صورت و حقیقت محسن بیک ایشان میکنند
در بحر رائق شرح کنزالدقائق مسطور است و اما النذر الذی یبذره اکثر العوام علی
ما هو متشابه کان بكون لالان غائب او مریض اوله حاجه ضرورت فبالتی فی بعض مزارات
الصالحین فجعلی ستره علی راسه و یقول یا سیدی فلان بن فلان ان رو غائبی او عو
مریضی او قضیت حاجتی فلک من الذی سب کذا او من الغفلة کذا او من الطعام کذا او
من التبع کذا او من الریت کذا فذا النذر باطل بالاجماع بوجود منها انه نذر لمخلوق
و النذر للمخلوق لا یبذره لاه عبادة و العبادۃ لا یکون لمخلوق و منها ان المذکور که است

والمیت لایمکن ومنهناطن ان المیت یتصرف فی الامور دون الله واحتقاده بذاک کفر
و نیز در تحریر ائمه است الاجماع علی حرمة النذر للمخلوق ولا ینقذ ولا یشغل الذمة
به وانه حرام بل سحت ولا یجوز لخدم الشیخ اخذه ولا اكله ولا التصرف فیه بوجه من
الوجه و در فتاوی عالمگیری به مرقوم است والنذر الذی یقع من اکثر العوام بان
یاتی الی قبر بعض الصلحاء ویرفع ستره قائلاً یا سید فلان ان قضیت حاجتی فیک
منی الذی کذا باطل اجماعاً لفتی و همچنین است در نحر فائق و در مختار و غیره
قولہ صلوات الله علیہ شاه عبدالعزیز در تحفه نوشته اند اقول عبارت تحفه مفید جواز نذر غیر
الله نیست ورنه افاده جواز پرستش غیر خدا بتعالی نیز نماید چه دران موجود است حضرت
امیر و ذریت او را تمام امت بر مثال پیران و مرشدان می پرستند البته ندانسته که
بیان رواج مردم مستلزم تجویز نیست مولانا شاه عبدالعزیز صاحب تحفه در تفسیر خود
بذکر مشرکان می نگارند از جمله کسانی که در ذبح و نذور و قربانیها با خدا دیگرانرا میسر میکنند
الستی پس تجویز نذر غیر خدا از جناب وی چگونه گمان کرده شود قول صلوات الله علیہ
افعالیکه ویرجاء شرک قرار داده اند اقول در فصل چهارم تقوینة الایمان اختصاص عبادت
بجدا بتعالی و شرک بودن عبادت غیر او تعالی از آیات و احادیث ثابت فرموده و اختصاص
مطلق مفید اختصاص افراد می نباشد پس بعد اثبات اختصاص مطلق عبادت احتیاج
اختصاص افعال مذکوره که از افراد عبادت است هیچ نمانده و انکار شریعت تخصیص از آیات
مذکوره فصل چهارم صرف لغوی و عناد است از ان لا تعبدوا الا الله و از ان لا تعبدوا
الا اياه و از ان کنتم ایاه تعبدون شاید در نظرش تخصیص عبادت ثابت نباشد باجماع دلیل
موافق دعوی است و تفسیری غیر مطابق آنچه از رسول مقبول و صحابه کرام و جمیع
سواد اعظم مروی است هرگز نیست شیخ الاسلام امام ابن القیم در زاد المعاد نوشته
ان المقصود ان النفوس السجالة الضالة تنشط عبودية الله سبحانه و شرکت فیها من

تَعْلَمُ مِنَ الْخَلْقِ فَسُيِّدَتْ بغير الله وركعت له وفاسدت بين يديه قيام السماوة وحلفت بغيره
ونذرت بغيره وذبحت بغيره وعافقت بغير عتيته وعظمته بالحسب والخراف والرجاء
والطاعة كما يعظم الخلق بل يشهد وسوت من تعبده من المخلوقين برتبا العالمين بولائهم
المضادون له دعوة الرسل وسهم الذين بر بهم يعيدون وسهم الذين يقولون وسهم في النار
مع الكهنتهم يختمون بالله ان كنا لفي ضلال مبين اولسواكم رب العالمين وسهم الذين
قال تعالى فيهم ومن الناس من يتخذ من دون الله آذاوا يحسبونهم يحب الله والذين آمنوا
اشد حبا لله وبذلك من الشرك وان الله لا يعفر ان يشرك به اعني واما شريكه في
درنيل الاوطار شرح منتقى الاخبار نوشته و قد حدثت من تشييد اسبنته الغيور حسينا
مفاسد يكره الاسلام منها اعتقاد ايجته بها كاعتقاد الكفار بالاخصام والعظم ذلك
تخلو انها قارة على جلب النفع ودفع الضرر فعملوا بمقاصد لطلب قضاء الحاجات
والمطالب وسالوا منها ما ليس له العباد من ربهم وشهدوا اليها الرجال ومشجوا بها و
استغاثوا وباجلته لم يدعوا شيئا مما كانت سبحانه تفعله بالاخصام الا فعلوه فان الله
واما اليه راجعون انتقد قوله ص ٦٩ بابدولست كه كلام فيا بين علمي كلام در افعال بوده است
كه بودن آن معيبيته بدلائل شرعية ثابت وشارع انرا امارت وعلامت تكذيب گردانيد
بمشهد الخ قول صاحب تقوية الايمان حكم شرك وكفر به نسبت فعلى بنوده كه از افراد
عبادت است و امارت تكذيب بودن عبادت غير خدا از شرع ثابت گرديد و قوله ص ٦٩
در تفسير عزيزي نوشته استعانت يا بغير نسبت كه تو هم استقلال آن چيز در ربهم و فهم بغير
از مشركين و موحدين نيگردد و ايستعانت بلا كراهت جائز است يا بغير نسبت كه تو هم
استقلال آن چيز در مدارك مشركين جا گرفته مثل استعانت بار و اح فلکيه و عنصريه و اوست
بنا بر و امثال ذلك و اين نوع استعانت عدل شرك است منافى ملت حقى است
نصفا قول نقل عبارت تفسير سجده و تصرف كثير بر او نائش آن در رنگ تجويز

استعانت از اهل قبور است و حاشا که ندعای صاحب تفسیر تجرید استعانت بابل قبور باشد
استعانتیکه بلا کر است جائز نگاشته استعانت با سباب عاویه است و استعانت
بارواح را که استعانت بابل قبور همانست عین شرک نوشته و اصل عبارت تفسیر است
و استعانت یا بجز نیست که توهم استقلال آنچه در و هم و فهم هیچکس از مشرکین و موحیدین
نمیکند و مثل استعانت بحبوب و غلات در دفع گر سنگی و استعانت باب و شتر نهاده
دفع سنگی و استعانت برای راحت به سایه درختی و مانند آن در دفع مرض باد و بیهوشی
و در تعیین وجه معاش بپادشاه و امیر که در حقیقت معاوضه خدمت بمال است و مستحق
تذلل نیست یا باطبا و معالجان که بسبب تجربه و اطلاع زائد از آنها طلب مشوره است
و استقلال متوهم نمیشود و پس این قسم استعانت بلا کر است جائز است زیرا که در حقیقت
استعانت نیست و اگر استعانت است استعانت بجد است یا بجز نیست که توهم استقلال
آنچه در مدارک مشرکین جا گرفته مثل استعانت بارواح و روحانیات فلکیه و عنصریه یا
ارواح سائره مثل بهوانی و شیخ سده و امثال ذلک و این نوع استعانت عین شرک است
و منافی ملت حنفی است البته قوله صلی و ایضاً فیہ و من الناس من یخذ من دون الله
یعنی سواي خدا که منعم حقیقی است و محبوب بالذات غیر از و در عالم نیست انداد یعنی
همتا یان حال آنکه اینقدر دلائل ظاهره منع میکند از آنکه غیر او برابر او تواند شد اگر چه
یک کس باشد چه جایی اینهمه انبوه خدا یان باز بر اعتقاد همتائی هم اکتفا نمیکند بلکه در هر
چیز آنها را برابر خدا میکنند حتی که بجهنم یعنی دوست میدارند آنها را کحب الله مانند
دوستی که با خدا باید داشت زیرا که او تعالی را بالذات و بالاصالت دوست باید داشت
و هر چه غیر او است یا بحکم او محبوب است مثل انبیا و اولیا و صلحا یا بنا بر اینکه بکر و اولاد
و سبیل حاجت روائی اینکس شد و الی آخر ما قال اقولی درین عبارت تفسیر فتح الرحمن
اگر چه حذف از در میان چند جا است که ازین پس قوله و من الناس عبارت یعنی

از فرقه آدمیان که متنازع بشعور و عقل اند از جمیع مخلوقات در مرتبه برتر نیست می شناسند
 انجمنه را و از پس قوله تعالی من تیجای عبارت یعنی جماعه هستند که برای خود میگیرند
 از راه کمال به ملائک در آمده و از حد آدمیت برآمده اند و راضی نشده اند و لیکن این
 خدمت هیچ مضر خصم و مفید ناقل نیست ابری مقصود ناقل متعلق به گذشته است مثال
 غیر نیست که بگوید او تعالی وسیله حاجت روائی اینکس شده برای نانش آنکه این غیر
 نیز انبیاء و اولیاء اند لهذا فی آخر باقال گذشته بعد قوله اینکس شده است که موقوف
 مانند مال و اولاد و وطن و خانه و اینان بی تمیید علامه محبت بالذات و الاصلات
 اینها را دوست میدارند انجمنه از نقل گذشته قوله صلی و برخی از ایشان از او
 مدبره و ملائکه موکله را بر مخلوقات یا ارواح انبیاء و اولیاء و عباد و ورایمین و احبار و
 علماء را بی ملاحظه علامه بندگی خدا و محبوبیت او با استقلال در محبت برابر خدایانند
 و الذین امنوا یعنی و کسانی که ایمان آورده اند اگر چه بعضی ازین چیزها را برای خدا حکم
 خدا محبوب می دارند و واسطه حصول نعمت او می فهمند و بنده و مطیع او میدانند
 لکن نه باینقدر که برابر خدا سازند بلکه ایشان هستند چنانچه بعضی بسیار سخت تر و محکم تر اند
 در دوستی خدا هم نسبت این چیزها را نیز که خدا را بالا اصلات و دوست میدارند و
 این چیزها را بقدر ظهور جهت محبت الهیه در آنها و باندازه حکم او تعالی دوست
 میگیرند الی آخر باقال اقول درین عبارت تفسیر فتح الحزین از میان قوله محبت
 برابر خدای سازند انجمنه و قوله تعالی و الذین امنوا عبارت و ندور و قدر این
 بنام آنها می دهند و احکام ایشان را بی تاویل در ماخذ بها برابر روحی ندطق الی
 می شمارند بلکه بعضی از ایشان با صدور و بیباکی و قبور و معابد و مساکن میس
 آنها افضلیکه در مسجد و کعبه برای خدا باید کرد و بعمل می آرند مانند سر بر زمین نهادن
 و اگر در کشتن و دست بسته بصورت استقبال اقرار در نماز استادن حال آنکه

این محبت ایشان مقتضای ایمان بخدا و برای خدا نیست تا نزد خدا مفید افتد و
 در رضا مندی او بکار آید زیرا که این محبت از حد محبت مخلوق در گذشته است
 و در ایمان لازم است که در محبت مخلوق و خالق فرق کرده شود و گفته را که افاده
 مدعای صاحب تقویۃ الایمان می نمود حذف کرده قول منک از آنچه نقل کردیم
 ثابت شد که نیست شرک فی العلم گر ثابت کردن علم ذاتی برای غیر خدا قول معلوم
 که منشیای شرک در صفات و افعال محضه او تعالی اختصاص آنهاست نه ذاتی
 بودن آنها پس بملفوظ این منشاء اختصاص آن اگر از یک جهت است اثبات آن بغیر خدا
 از همان یک جهت شرک باشد و اگر از چند جهت است اثبات آن بغیر خدا از هر یک جهت
 از آن جهات شرک باشد مثلاً اختصاص صفت علم بچند جهت است که از آنجهه قدم
 و ذاتیه و احاطه بود پس اثباتش برای غیر خدا از هر یک جهت ازین جهات شرک باشد
 و اگر شرک در صفات منوط بر ذاتیت بودی حال شرک فی الاولیۃ همچین بودی
 حال آنکه مشرکین عرب که قرآن مطلق از حال شان سست معبودان خود را که بالذات
 نمیدانستند و تکفیر مثبت علم غیب برای غیر خدا جایز نبودی حال آنکه کتب دینییه مظهر
 تکفیر است و تقدیر قید ذاتی ملغی تقیید غیب است چه علم ذاتی مطلقاً علم غیب باشد
 یا علم شهادت محض بحدایت تعالی است و اثبات آن بغیر او تعالی شرک و کفر است باجمله
 علم محیط و علم غیب قطع نظر از ذاتیه که همه علم خداست تعالی ذاتی است بجهت احاطه و غایت
 محض بحدایت تعالی است و اثبات آن بغیر او تعالی شرک نیست و در عبارت فوز الکبیر
 تقیید مطلق علم است نه ذاتی نه تقیید علم غیب یا علم محیط و معیناً امر او صاحب فوز الکبیر
 از ذاتی فرعون امام الاهی نیست بلکه علم نیست که بدون تلقی از غیر و بلا تشکیم کسب
 حاصل شده باشد گوشت این نوع علم از عطای او تعالی گمان کرده شود پس از آنچه
 نقل کرده چگونه انحصار شرک فی العلم در اثبات علم ذاتی فرعی او برای غیر خدا ثابت گردد

قوله **ص** و نیز ثابت شد که نیست شرک فی التصرف مگر باستقلال اقول تصرف در
 امور بیکه اختیار مخلوق در آن ثابت نیست مختص بجنرت حق تعالی شانه است بالا
 معلوم گردید که منشای شرک در صفات و افعال اختصاص است نه ذاتیه و استقلال
 پس اثبات تصرف مختص بخدا تعالی برای غیر او تعالی مطلقاً شرک است بالا استقلال
 بود باید و استقلال قول **ص** و هم ثابت گردید که از افعال حق که از سجد و سبک
 غیر خدا هم شرک لازم نمی شود ولی آنکه غیر را معبود و اله اعتقاد کند اقول بالا ثبوت یافته
 که سجد برای اصنام و اوثان مانند قبر و چله و نشان بدون اعتبار اعتقاد شرک و
 کفر است چه جائیکه مرکبین آن بقصد تعظیم و از بهایت تذلل و خشوع آنرا میکنند که
 معبود و اله اعتقاد کردن بیش ازین نیست و بعد اثبات معنی معبود و اله برای غیر او تعالی
 حذر از اطلاق لفظ معبود و اله چه مفید باشد قوله **ص** منجمله آیات عظام آوردن
 آیت کریمه و من اضل الی اخره را در مقام خالی از جنون نیست چه مراد این آیت باقی
 مفسرین تویخ عبده اصنام است اقول دعوی اتفاق مفسرین کذب است شایسته
 بیضاوی هم ندیده که صریح است در اینکه مراد آیت تویخ مشرکین است عبده اصنام باشد
 یا عبده غیر اصنام عبارت تفسیر بیضاوی نیست و من اضل ممن یدعون من دون الله
 من لا یجیب که انکار آن یکون احد اضل من المشرکین حیث ترکوا عبادة السميع ای
 القادر الخیر الی عبادة من لا یجیب لهم لوسیع و عابهم فعلاً ان لعلم سرائرهم و برهم
 مصاحبهم الی یوم القیامة ما دامت الدنیا و هم عن دعا و هم عاقلون لانهم اما جمادات
 و اما عب و سخرون مشتغلون باحوالهم انتهی قوله **ص** باجمه محتمل آیات خصوصیت
 علم غیب است بخدا تعالی انما اقول بعد تسلیم آنکه محصل آیات خصوصیت علم غیب
 بخدا تعالی انکار از شرک بودن اثبات سلم غیب برای غیر خدا جز اسناد به با قول **ص**
 از ایشان باید پرسید که لایطهر علی غیب احد الا من ارسلنی من رسولهم آیت قرآنی است

اگر هست این استثنای مذکور چگونه درست شود اقول غیب عبارت از امر
 خفی است که بحسب و بدایت عقل مدرک نگردد و علم آن عبارت است از ادراک آن و
 اعلام کسی و دلالت دلیلی و علامتی و بعضی غیب که علم آن مختص بخداست
 همان امر خفی را گفته اند که دلیل بران مشبوب نباشد و مخلوقی بران اطلاع نیافته باشد
 بهر حال اطلاع بر غیب را که باظهار خداستغالی یا به دلالت دلیلی و علامتی حاصل گردد
 علم غیب نتوان گفت پس این استثناء درست است لیکن مفید ثبوت علم غیب
 برای غیر خداستغالی نیست مفادش صرف اطلاع رسولانست بر بعضی غیوب
 بالعنی الاول مانند کفر مبطلون اهل نفاق و علامات قیامت و احوال جنت و نار و غیره
 نه بر همه غیوب نامستلزم اطلاع ندای منادیان باشد و اطلاع بعضی انبیاء و اولیا
 بر لوح محفوظ بطریق تفصیل نه بطریق اجمال و بعضی اوقات اگر تسلیم کرده شود مستلزم
 محفوظ ماندن همه مضامینش در هر وقت نیست تا موجب اطلاع ندای منادیان باشد
 چه جائیکه مجرد اطلاع بواسطه مثلاً لوح محفوظ یا بواسطه اخبار برای محبت خداست
 الحقیقه کافی نیست که لایحقیق و بعضی تخصیص مرام بدین پیرایه و عنوان کرده اند که غیب قسم
 است قسمیکه بران دلیل نهاده اند و قسمیکه دلیلی بران نصب نکرده اند مختص بخداست
 قسم ثانی است نه قسم اول و آنچه بران اظهار واقع گردیده داخل قسم اول است بهیضاً و
 در تفسیر لومنون بالغیب نوشته و الغیب مصدر و عطف به المبالغة کالشهادة فی قوله
 تعالی عالم الغیب و الشهادة و العرب لیسمی المظن من الارض و الحمصة التي علی الکعبة
 غیباً او فیعل خف کقیل و المراد به الخفی الذی لا یدرک الحس و لا تقتضیه بدایت العقل
 و هو قسمان قسم الاول علیه و هو المعنی بقوله تعالی و عنده و مضاف الغیب لا یظهر الا
 و قسم نصب علیه دلیل کالصانع و صفاته و الیوم الآخر و احواله و هو المراد به فی
 الاية انتم و جملة الحکیم در حاشیه تفسیر بیضیاء می نوشته قوله و هو المعنی بقوله تعالی

وعنده مفاتيح الغيب اى خزائنه جميع مفتاح البهم وهو المحزن واما ما يتوصل به الى
 المغيبات مستقار من المفاتيح التى جميع مفتاح بالكسر وهو المفتاح والمعنى انه المتوصل
 الى المغيبات المجردة عنها واحصر المستفاد من تقديم الطرف دليل على ان المراد به الغيب
 الذى لا دليل عليه وحله على ان المراد تخصيص مطلق الغيب به وان خبره انما يعلم علم
 ما ياباه سوق الآية فان المناسبات للمقام نفى العلم بالغيب عما سواه تعالى مطلقا
 لشيئه ودر تفسير مدارك تفسير قل لا يعلم من فى السموات والارض الغيب الا الله مرقوم
 هست والغيب هو ما لم يقم عليه دليل ولا اطلع عليه مخلوق اشبهه ودر محفوظات
 سيجى ميسرى مرقوم ست ذكرى در علم غيب ودر است افتاد بندى مخدوم مرقوم
 اسچة بفرست موم را معلوم شود آنگونه كه غيب داشت زبر كه فرست
 بيان داشت غيب بيان داشت بفرست داشت غيب آن باشد كه لى دليل عدا
 جز بكمه و غيب باشد آنگونه كه بفرست است كه در نظر باطن دليل و علامتى
 بر وجود خبرى بيند بدان دليل و سلامت انجيز را بداند چنانكه در بصيرت است مثلا
 بديدن دو دليل كند بر وجود آتش اشبه آبن مندر و آبن مردوبه در تفاسير خبر
 به تفسير فلما يلحقه على غيبه احد الامن ارضى من رسول روايت كرده اند كه گفت بزر
 عباس علم الله الرسل من الغيب الوحى والخرم عليه مما وحى اليهم من غيبه و
 ما يحكم به الله فانه لا يعلم ذلك غيرهما فاستقروا وعبد بن حميد از سعيد بن جبير بن ابراهيم
 من رسول جبرئيل روايت كرده و ابن مردويه از ابن عباس روايت كرده
 كه گفت ابن عباس ما انزل الله عن غيبه آية من القرآن الا و معه اربعة من الملائكة
 يحفظونها حتى يرووها الى النبى صلى الله عليه وسلم ثم قرأ ما لم يعلم فلما يلحقه
 غيبه احد الامن ارضى من رسول فانه يسلك من بين يديه ومن خلفه حصد الغنم
 الملائكة الاربعة ليعلم ان قد المنيوا رسالات ربهم وعبد الرزاق وعبد

بن حمید و ابن جریر و ابن المنذر در تفسیر لایطهر علی غیبه الامن از رضی
 رسول از قناده روایت کرده که گفت قناده لایطهر من الغیب علی ما اشارت از قناده
 و در تفسیر خلائین مرقوم سنت عالم الغیب ما غاب من العباد فلا یطهر لایطهر علی
 غیبه احد من الناس الامن الارضی من رسول فانه مع اطلاعه علی ما اشارت منه معجزة
 له انتبه و بعثی در معالم التنزیل نوشته عالم الغیب رفع علی نعمت قوله
 وقیل هو عالم الغیب فلا یطهر لایطهر علی غیبه احد الامن الارضی من رسول الامن
 یصطفیه رسالته فیلطهره علی ما اشار من الغیب لانه یستدل علی نبوته بالایة المعجزة بان
 یشهر عن الغیب انتبه و تبصیرا و سی در انوار التنزیل نوشته عالم الغیب فلا یطهر
 علی غیبه احد ای علی الغیب المخصوص به علمه الامن الارضی لعلم بعضه لیکون له معجزة
 من رسول بیان لمن استدل به علی ابطال الکلمات وجوابه تحصیل الرسول بالملک
 و الاظهار بما لیکون بغير وسط و کلمات الاولیاء علی المعنیات انما لیکون تلقیا عن الملک
 علی الآخرة بتوسط الانبیاء انتبه و چلیبی در حاشیه تفسیر بیضاوی بذیل شرح
 علی الغیب المخصوص نوشته والمقصود الاحتراز عن الغیب المنسوب علیه لأجل انتبه
 اما هم راز می در تفسیر کبیر نوشته و عندی ان الآیة لا دلالة فیها علی شیء مما قالوه
 والدی یدل علیه ان قوله علی غیبه کسب فیہ جمیعة عموم فیکفی فی العمل بمقتضاه ان لا یطهر
 لعلی خلفه علی غیب واحد من غیوبه فحیل علی وقت وقوع القیامة فیکون المراد
 من الآیة انه تعالی لا یطهر علی الغیب لاحد فلا یبقی فی الآیة دلالة علی انه لا یطهر شیئا من
 الغیوب لاحد والدی یؤكد هذا التاویل انه تعالی اما ذکره عقیب قوله وان ادري
 اقرب ما توقعون ام یجعل له رسل امدات یعنی لا ادري وقت وقوع
 القیامة ثم قال بعده عالم الغیب فلا یطهر علی غیبه احد ای علی وقت
 وقوع القیامة من الغیب الدی لا یطهره الله تعالی لاحد و بالجملة فقوله علی غیبه

مفرد مضاف فيكشف في العمل به حكمه على غيب واحد فاما العزم فليس في اللفظ دلالة عليه فان
 قيل فاذا علمتم ذلك على القبالة فكيف قال من ارتضى من رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
 لاحد من رسوله قلنا بل نزل الملائكة تنزيلا ولا شك ان الملائكة يعلمون في ذلك
 الوقت قيام الساعة واينما يجمل ان يكون هذا الاستقناء منقطعاً كما قال عالم
 فلما يطهر على غيبه المخصوص وقيام القيامة احب اتم قال بعد
 الامن ارتضى الكون من ارتضى من رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم بين يديه ومن خلفه صدق
 حنيفة يحفظونه من شر مودة الالسن واجن والله تعالى انما ذكر هذا الكلام جواباً للسؤال
 من سأل عن وقت وقوع القيامة على سبيل الاستخارة والاستحقاق بدنيه ومقتضى
 الشبهة ودر تفسير مدارك مسطورست عالم الغيب خير مبتد ومحدوف اى عالم الغيب
 فلما يطهر على غيبه احداً من خلقه الامن ارتضى من رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
 بعلم بعض الغيوب ليكون اخباره عن الغيب معجزة له فانه يطهر على غيبه ما شاء من
 رسول بيان لمن ارتضى والولى اذا اخبر بشئ فطهر فهو معجزة للرسول الشبهة ودر تفسير
 زاهدى مرقوم ست يعنى استكارا كنهه ونرسا ن غيب خود كسى الامن ارتضى قال
 سعيد بن جبير بن جبريل عليه السلام وقيل محمد وسائر الانبياء عليه السلام الشبهة ودر تفسير
 شيا پورى بتفسير آيت كريمه واما ان الله ليطلعكم على الغيب الآية مرقوم ست
 ومن جملة الايمان بالله ان يعتقدوه وحده علماً للغيوب ومن جملة الايمان بالرسول
 ان يترى لهم منازلهم بان تعلموهم عبيد امت طهين لا يعلمون من الغيب الا ما علمهم
 تعالى الشبهة ونيز در تفسير شيا پورى مرقوم ست ثم امر بنبيه بانهار فوله العبودية
 حتى لا ينسب اليه نقص ولا يعاب من قبل عدم علم الغيب فقال قل لا املك لنفسى
 نقى ولا منرا الا ما شاء الله وفيه ان قدرته قاصرة وعلمه قليل وكل من كان عبداً
 كان له ذلك والقدرة الكاملة والعلم المحيط ليس الا الله تعالى الشبهة ودر تفسير جنيادى

مسطور است و اما کان الله لطیفکم علی الغیب و لکن الله یجتبی من رسله من یشاء و
 ما کان الله لیوقی احدکم علم الغیب فیستاح علی ما فی الشائب من کفر و ایمان و لکن الله یجتبی
 رسالته من یشاء فیوحی الیه و یخبره ببعض المغیبات او ینصب له نایب علیها
 فامنوا بالله و رسولہ لصفته الاخلاص و بان تعلموه و حدو مطلعاً علی الغیب و تعلموه
 عبداً محبتین لا یعلمون الا ما علمه الله و لا یقولون الا ما وحي الیهم و ی ان
 الکفرة قالوا ان کان محمد صا و قاً فلیخبرنا من یؤمن منا و من یکفر و عن السدی انه سلم
 الله علیه و سلم قال عرضت علی امتی و اعلمت من یؤمن بی و من یکفر فقال المنفقون
 انه یرسم انه یعرف من یؤمن و من یکفر و نحن معه و لا یعرفنا فزکلت اغتیه و در فتح
 العرش یضمن ذکر افراط و تفریط علم نبوت مسطور است یا رتبه ائمه و اولیاء ابرار
 رتبه انبیا و مرسلین علیهم السلام گرداند و انبیا و مرسلین علیهم السلام را الوافق ^{سید}
 از علم غیب و شنیدن فریاد هر کس از هر جا و قدرت بر جمیع مقدرات ثابت کنند
 اغتیه و نقضاً زالی در شرح عقائد شش نوشته فبا بحکمہ العلم بالغیب امر نفوذ
 به الله سبحانه لا سبیل الیه للعباد الا باعلام منه او الالهام بطریق المعجزة و الکرامه
 او الاشارة الی الاستدلال بالامارات فیما یکون ذلک فیه و لهذا ذکر فی الفتاوی
 ان قول القائل عند رتبه مالک القمر یکون مطراً عیباً علم الغیب لا بعلماته کفر اغتیه
 و شیخ علی قاری در شرح فقه اکبر نوشته ثم اعلم ان الانبیاء لم یعلموا بالمغیبات
 من الاشیاء الا ما اعلمهم الله احياناً و ذکره بحقیقه تصریحاً بالتکفیر باعتقاد ان
 البنی یعلم الغیب لمعارضه قوله تعالی قل لا یعلم من فی السموات و الارض الا
 الله کذا فی المسائره اغتیه و در فتاوی قاضی نجف ان مسطور است لا یعلم
 الغیب الا بحسن و لا الا بشئ اغتیه و نیز در فتاوی قاضی نجف ان در قوم
 امرتہ قالت لزوجهاتوسه خدا وانی فقال نعم قال الشيخ الامام ابو بکر محمد

بن الفضل یفر الرجل لان السر والغیب واحد ومن ادعی علم الغیب کان کافرا
 اشته ویری در حاشیه اشباه نوشته و فی الروا حجت و نیز با من کتب
 المذهب رجل تزوج امریة ولم یحضر شاد فقال تزوجتک لبتهادة الله و رسول
 یفر لانه یعتقد بان النبى صلعم یعلم الغیب و لا شبهة لمن لا علم له به و من یعتقد بذا
 کفر و به قال الشیخ ابو القاسم الصغار اشته و در بحر رائق مذکورست که تزوج
 لبتهادة الله و رسول له لا یعتقد نکاح و یفر لا یعتقد ان النبى صلی الله علیه و سلم
 یعلم الغیب اشته و یحیی بن سبت در خلاصه و حاشیه و عالمگیریه و فتاوی قاضینان
 و غیره از عامه کتب فقه و در جوابه ارجحاً طبعه مسطورست ان زعم ان النبى یعلم
 الغیب یفر فاطنک فی غیره اشته و در فتاوی میرزا زبیر مرقومست و ما علم
 الله تعالی بخیار عباده بالوحی اوله الامام لم یبق بعد العلم غیباً فخرج عن الحصر من
 المستفادین من تقدیم الطریق و احصر بالامتنان و در مواهب له نیه مذکور
 اعلم ان علم الغیب مختص بالله تعالی و ما وقع منه على لسان رسول الله صلی الله علیه
 و سلم و غیره فمن الله ابوحی اوله الامام و الشاهد لهذا قوله تعالی عالم الغیب فلا یظهر
 على غیبه احد الا من ارشنى من رسول لیکون معجزة له اشته و نیز در مواهب
 له نیه مسطورست فی حدیث مرانه علیه السلام قال والله انى لا اعلم الا ما سئلت عن
 فكل ما ورد عنه صلی الله علیه و سلم من الابناء المنیة عن الغیوب لیس هو الامن
 اعلام الله له به اعلیاً على ثبوت نبوته و ولیداً على صدق رسالته اشته و فی اصل
 روزبهان در البطل الباطل نوشته من ضروریات الدین ان علم الغیب
 مخصوص بالله تعالی و المنصوص فی ذلك کثیرة و عنده مفتاح الغیب لا یعلمها الا
 هو و یعلم ما فی البر و البحر الایة و ان الله عنده علم الساعة و نزول الغیث الایة فلا یحسب
 لغیر الله تعالی ان یتقال له انه یعلم الغیب و لهذا ما قبل عند رسول الله صلی الله علیه

وسلم فی الرجز و فیما بنی یعلیم ما فی عند اکثر علی قائمه و قال دع هذا و قل غیر هذا و بالجملة
 لا یجوز ان یقال لاحد یعلیم الغیب نعم الاخبار بالغیب بتعلیم الله تعالی جائز و طریق
 بذالتعلیم اما الوحی او الالهام عند من یجعله طریقاً الی علم الغیب انتهی شیخ عبدالحق
 دهلوی در ترجمه مشکوٰۃ بشرح و الله الی لاری من خلفی کماری من بین یدئی
 نوشته بدانکه این دیدن آنحضرت از پس بطریق خرق عادت بود بوحی یا الهام و گاه
 گاه بودند دائم و مود آنست آنچه در خبر آمده که چون ناقه حضرت گم شد و در نیافت
 منافقان گفتند محمد میگوید که خبر از آسمان میرسانم منیدانند که ناقه او کجا هست پس
 فرمود آنحضرت و الله من نیدانم مگر آنچه بدانانند مرا پروردگار من اکنون نموده را
 پروردگار من که وی در جای چنین و چنان هست و چهاروی و در شاخ درختی بنده
 ست و نیز فرموده است من بشرم نیدانم که پس این دیوار چیست یعنی بی دانانید
 حق تعالی انهن و نیز شیخ عبدالحق دهلوی در ترجمه مشکوٰۃ بشرح حدیث
 لبید تقریس نوشته اینجا اشکال می آرند در حدیث آمده است که آنحضرت فرمودیم
 من خواب میبندد و دل من بیدار است پس با وجود بیداری دل چه بود که از طلوع فجر
 آگاه نشد جوابش آنکه دریافت طلوع و غروب کار چشم است چون چشم در خواب باشد
 و پوشیده بود طلوع و غروب را ندرك نگردد و هر چند دل بیدار است که اقالوا و اگر
 گویند چرا به کشف و وحی و الهام در نیافت گوئیم اس فعل باری تعالی است اگر در آن
 وحی نفرستاد و کشف نکرده چه توان کرد اختی قوله صلی اول از ان حدیث است
 احدین و فیما بنی یعلیم ما فی عند فقال دعی هذه و قولی ما لدنی کنت تقولین جائز
 مانل سنت که در حدیث صرف حکم ترک کردن آن قول است و پس نه رسول الله صلعم
 حکم شرک فرموده و نه امر بتجدید ایمان و توبه الخ اقول عدم تجدید ایمان و حکم
 شرک بسبب آنست که قائل این قول جاریه غیر مکلفه در ابتدای اسلام بود و شک نیست

ورنه ترك آن بسبب نسبت علم غیب است بسوی آنحضرت علیه الصلوة و التحیة و نسبت
 علم غیب بسوی غیر خدا تعالی كفر است چنانكه بالا معلوم شد بیهیچ در آسمان و
 صفات از عایشه رضی الله عنها روایت کرده كه قائلست و من زعم انه یخبر الناس
 ما يكون فی غد فغدهم علی الله الفرقة و الله تعالی یبدل قبل لا یعلم من فی السموات
 و الارض الغیب الا الله و ابن ماجه در سنن خود از ربیع بنت معوذ روایت
 کرده كه گفت و دخل علی رسول الله صلی الله علیه و سلم معیتة عرسى و عندها جارتها
 تغلبان و تغلبان ابی الذین قتلوا یوم بدر و نفوا ان فیما تقولان و فیما نبی یعلم
 فی غد قتال اما هذا فالتقولا لا یعلم ما فی غیر الله و بخاری در صحیح خود از ابن
 عمر روایت کرده كه فرمود نبی صلی الله علیه و سلم مفاصح الغیب لا یعلم بن الا الله لا یعلم
 ما تغبض الارحام الا الله و لا یعلم ما فی غیر الا الله و لا یعلم متى یأتی المطر احد الا الله
 و لا تدری النفس بابی ارض تموت الا الله و لا یعلم متى تقوم الساعة الا الله و حافظ
 ابن حجر در فتح الباری شرح صحیح البخاری نوشته و انما انكر علیها ما ذكرت من
 الاطراف حیث اطلعت علم الغیب و هی صفة تختص بالله تعالی انتبه و طیبی شرح
 مشکوٰۃ نوشته و انما منع رسول الله صلی الله علیه و سلم القائله بقولها و فیما
 نبی یعلم ما فی غد لكراته نسبة علم الغیب الیه مطلقا لان الغیب لا یعلم الا الله انتبه و
 شیخ علی قاری در مرقاۃ نوشته انما منع لقولها و فیما نبی انما لكراته نسبة علم
 الغیب الیه لانه لا یعلم الغیب الا الله و انما یعلم الرسل من الغیب ما اخبر الله و
 شیخ عبد الحق دهلوی در لمعات نوشته قالوا انما منعهم عن ذلك لكراته
 ان یسند علم الغیب الیه مطلقا و لا یعلم الغیب الا الله انتبه قوله مراد دوم از
 عایشه رضی الله عنها من اخبرك انما قطع نظر از تفصیل سلم كه از تفسیر عزیزی و غیره
 نقل کردیم در حدیث حكم شرك نیست اقول تفصیل علم كه از تفسیر عزیزی و غیره

نقل کرده مضر ختم نسبت و چون از حدیث عائشه رضی الله عنها اختصاص علم امور ختم
 بخداستغالی ثابت است مشرک بودن اثبات علم امور ختمه جز غیر خداستغالی مستغفا از پیش
 ما بشک چه شرک بیش از اثبات صفت مخفیة او تعالی بغير او تعالی نباشد و صفت مخفیة بودن
 علم امور مذکوره از بخیر است ثابت است که مرقوم که حدیث سوم والله لا ادرك
 وانا رسول الله بالفعلى الى ولايكم در خانه ابوعبید بن جراحیم هم این حدیث مذکور است و در
 حدیث مشکل مجهول المحل که علما انواع کلام در معنی آن کرده باشند در مقام استدلال
 از کمال اضلال است اقول اول نفس این حدیث نص است بر نفی علم انجام کار تکلم
 و مخاطبین از تکلم و مورد و محل آن معلوم است که حکم ام العلماء انصاریه است بحسن
 عاقبت عثمان بن مطعون بعد وفات وی باقی تعارضیکه از اخبار داله بر اینکه مختصر
 صلی الله علیه وسلم را علم و یقین نجات خود حاصل بود لازم است مدفوع است بقول
 ورود حدیث قبل اعلام او به غفران چنانکه شیخ عبدالحق در ترجمه مشکوٰۃ نوشته و
 حق است که ورود این قول پیش از نزول قول حق سبحانه است لیغفر لک الله تاقدم
 من ذنبک و اما آخر اول الهای بود در عاقبت و بعد از نزول این آیت یقین شد که عاقبت
 بخیر است انشبه و یا تخصیص این حدیث از بد و امر غایت مافی الباب آنست که حدیث عام
 مخصوص باشد و عام مخصوص در اعدای مخصوص حجت است چنانکه در اصول مقرر شده
 و یا بحکم حدیث بر علم تفصیل چه دلالت اخبار بر علم نجات بالا جمال است نه بالتفصیل
 شیخ عبدالحق در ترجمه مشکوٰۃ نوشته یا مراد عدم دریافت احوال عاقبت است چه در دنیا
 و چه در آخرت تفصیل چه علم به احوال غیب بتفصیل خبر پروردگار تعالی را نباشد اگر چه
 مجمل معلوم است که عاقبت انبیاء علیهم السلام بخیر است انشبه دوم مشکل بعد تبیین مراد
 و مراد حجت است و شک نیست در تبیین مراد آن که نفی علم غیب است از آن مختصر صلی
 الله علیه وسلم پس از اهل انصاف مطلوب انصاف است که آیا مراد حدیث مذکور در مقام

استدلال بر نفی علم غیب از آنحضرت که مشعر بر شهادت است بحدیثی که از کمال
اضلال است یا مشکل مجهول المحل گفته اند که برین ایراد از کمال اضلال و نهایت اشغال
این معنی و ضلال در تفسیر بسیار می مرقوم است و ما فی فعلی و لا بکم فی الدین
علی التفصیل از لا علم لی بالغیب است و تفسیرش در شرح مصداق نوشته
لا یجوز حل هذا الحدیث و ماورد فی معناه علی ان النبى صلی الله علیه وسلم کان متردداً
عاقبة امره غیر متیقن بآله عدالت من احسنه لما ورد عنه من الاحادیث الصحاح التي
تقطع العذر و در اینجاست آنکه و انی یحیی علی ذلک و هو الخبر من الله تعالى انه یبلغ
المقام الحمود و انه اكرم استخائک علی الله تعالى و انه لاول شافع و اول مشفع الی غیر ذلک
من الاحادیث الواردة فی معانی الاجتهاد فی محلی ذلک علی انه نفی علم الغیب من نفسه
انه لیس بمطلع علی الممكن من امره و امر غیره و قد کان هذا القول منه حين قالت ام
عثمان بن مظعون لما توفی بنتا لک اجمعة افنته و شیخ علی قاری در مرقاة
شرح مشکوٰۃ نوشته و الحاصل انه یرید نفی علم الغیب عن نفسه و انه لیس بمطلع علیه و
انه غیر واقف و لا مطلع علی المقدر له و لغيره و الممكن من امره و امر غیره لا انه متردد
فی امره غیر متیقن بنجاة لما صح من الاحادیث الدالة علی خلاف ذلک استخبر قولهم
حناجی در شرح شفا نوشته و اما ماورد انه صلی الله علیه وسلم علم علم الاولین و
والاخرین فلعلمه کان آخر احواله بعد القطاع عرض جبریل له اقول این عبارت را
در شرح شفا حجاجی نیافتم بر تقدیر صحت نقل مضر ختم نیست که از علم اولین و علم
آخرین در اینجا قلم جمیع غیوب و علم محیط مراد شدن نمیتواند بلکه مراد از ان علی از علم
اولین و آخرین باشد که متعلق بمعرفت خدا و احکام او تعالی بود و منصب رسالت
اقتضای آن کند چنانچه در قول حجاجی بعد القطاع عرض جبریل له تأیید تعیین است چنانچه
قول ظاهر است که این علم از همان قبیل است که بواسطه جبریل مرعوض می شد کیف

وقد نقل السيوطي في الكفيل عن ابن مسعود انه قال سئل ان العلم فعليه بالقرآن فان فيه خبر الاخير
 والاخيرين قال لا لاني تتبع القرآن علوم الاولين والاخيرين بالبداهة مبداء انهم في القرآن ذكر صدق
 واقبات معادش ما غيبه ومستقبله وما ليه كه متعلق بمعرفة هذا وحكام ولما نسبت نياده قوله
 شرک فی العلم موافق لتقریح کبرای او نیست مگر ثابت کردن علم ذاتی برای غیر خدا
 اقول بالا معلوم شد که تفتید علم بقید ذاتی در شرک بودن اثبات مطلق علم است
 نه علم غیب و علم محیط چنانچه از کلام شاه ولی الله رحمه الله تعالی خود ظاهر است و
 معنی مراد شاه صاحب از ذاتی آنست که بدون حدس و تخمین کسب و تلقی از غیر
 باشد قوله من غیب اصنافی خاص بحد نیست بلکه خاص غیب مطلق است الهی
 رسول مرتضی برانهم واقع اقول غیب اصنافی مانند عالم الوان و عالم اصوات و
 لغات و اسکان و لذت جماع و غیره که در حقیقت غیب نیست از ما نحن فیه نباشد
 نزاع در غیب حقیقی است که اثبات آن بغیر خدا یتعالی شرک و کفر است که علم غیب
 از صفات مختصه او تعالی است و موجودیکه غائب از عقل و حواس غیر خدا یتعالی
 باشد و آنچه از زمان مستقبل موجود خواهد شد محله غیب حقیقی است و علم بعض غیب
 که بواسطه اخبار حاصل شود علم غیب نگویید زیرا که مراد از علم غیب آنست که بلا واسطه
 علامت و اخبار باشد قوله من غیب پس آنچه گفته که یگانه کی راه سے شرک ثابت ہوگا
 کہ او کو ای سبھ کہ دور و نزدیک سے برابر من لیتے ہیں سختی است غلط محض
 یعنی شنیدن از دور و نزدیک برابر خاص کار خداست دیگر از انجمنین فحیدون شرک است
 حال آنکه شنیدن خدا از دور و نزدیک برابر اصطلاحی ندارد چه او تعالی را همه شیان
 امکانہ نسبت واحدہ است اقول این اعتراض ناشی از جهل است ندانستہ کہ دور و
 نزدیک نسبت مردم و متفاهم ایشان مراد است نہ بہ نسبت خدا یتعالی چنانکہ در
 عالم الغیب والشہادۃ مراد غیب و شہادت بہ نسبت مردم است در نہ چیزی از غیب

غائب نیست و همه شیاء در مشاهده وی اندر خفا جمعی در شرح شفا نوشته و الغیب
 بالنسبة للناس لا لله فانه لا یغیب عنه شئ قال ذرة وقوله تعالی عالم الغیب والشهادة
 اسی ما یغیب عنکم و ما تشاهدونه اغتبه و ابو حامد غزالی در کیمیای سعادت
 نوشته چنانکه داناست بهر چه دانستیست مینا و شنواست بهر چه دیدنی و شنیدنی
 است و دور و نزدیک در شنوایی برابر بود اغتبه قوله شاه عبدالعزیز در تفسیر
 مقام علیین نوشته که روح را قرب و بعد مکانی مانع این دریافت نمیشود و مثال
 در وجود انسانی روح بصریست که ستاره های هفت آسمان را درون چاه حیوان
 دید اغتبه اقول امام الهامیه عبارت تفسیر را بسوزن صدر بنمایش آنکه نزد صاحب
 روح را در بر زخ علم بر چیز قریب از قبر باشد یا بعید از آن حاصلست نقل نمود حال
 آنکه مراد شاه صاحب آنست که روح را قرب و بعد مکانی که در میان قبر و مقبره است
 مانع از ادراک حال حضور زیر آن قبر نباشد بجهت تعلق آن بقبر عبارت تفسیر آن
 صدر نیست و مقام علیین بالای هفت آسمانست و پایین آن متصل سده است
 است و بالای آن متصل پیاپی است سرش مجید و ارواح یگان بعد از قبض در آنجا میرود
 و مغزبان یعنی بنیاد او لیا در آن مستقر می مانند و عوام صلوات الله علیهم از قویا پند در
 ماه های اسفند و اسفند در میان آسمان و زمین یا در جایه زفرم قرار
 می دهند و تعلق به قبر نیز این ارواح را می باشد که بحضور زیارت کنندگان و اقارب
 و دیگر دوستان بر قبر مطلع و ستایش میکند و نیز اگر روح را قرب و بعد مکانی مانع
 این دریافت نمی شود و این تفسیر شاه صاحب سابق گذشت که شنیدن فراموشی از
 برجامنجه لازم الوهیتست قوله شاه در حدیث صحیح موجودست صلوات الله
 فان صلواتکم تلفتی حیث کنتم افاده همان معنی میکند که صلواتی به شرک قرار داده اقول
 در رسیدن صلوة و اتران بر سائیدن او تعالی نزاع غیبت محل نزاع شنیدن فراموشی

و ند است و دریافت هر مرد که شنیدن فریاد و ندای هر کس و دریافت مرا و همه از صفای
محققه او تعالی است لهذا اثبات این صفت را برای غیر خدا تعالی اهل حق شرک
قرار داده اند و حدیث مفید جواز و شرک نبودن آن نیست قوله ص در مرتبه
بشرح حدیث نوشته قال القاضي و ذلك ان الناس الزكية المقدسية اذا تجردت
عن العلائق البدنية عرجت و انقضت بالملار الاعلى و لم يبق لها حجاب فترى الكل
كالمثل ابد بنفسها او باخبار الملك و فيه سر لطيف عيني من تيسر له اقول در كلام فاضل
که صاحب مرقاة نقل نموده چه نظر است اول مستلزم بودن تجرد از علائق بدنی
برای عدم بقای حجابی و دیدن همه اشیا مانند مشاهده ممنوع است و همچنین از سهیل
بن سعد مرویست که گفت سهیل بن سعد که فرمود رسول خدا صلعم انی فرک علی الحو
ص من مر علی شرب و من شرب لم یطعم ابد الیردن علی اقوام اعرفهم و یعرفونی ثم یجادل
بینی و بینهم فاقول انهم منی فیقال انک لا تدری ما احدثوا بعدک فاقول سحقا سحقا
لمن غیر بعدی پس بر تقدیر ثبوت استلزام مذکور نادانستن حال این اقوام از چه رو است
و و هم مقتضای این کلام شنیدن در دو دو سلام قریب و بعید برابرست بلا واسطه
حال آنکه بیمه در شعب الایمان از ابی هریره رضی الله عنه روایت کرده که قال
قال رسول الله صلعم و سلم من صل علی عند قبری سمعته و من صل علی ناسیا
ابلغته و شیخ عبد الحق دهلوی در ترجمه مشکوه نوشته سخن در آن مانند این
افضلیت و سلام از آنحضرت مخصوص به زائران قبر شریف اوست صلعم الله علیه و سلم
مثلاً داخل در مجلس که سلام گوید یا عام است هر کسی که سلام فرستد چنانکه در تشبیه غیر از این است الا آنکه
زائران بنفس شریف خود بی واسطه سلام فرمایند و در سلام نمایند و دیگران بواسطه
ملائکه سیاحین بود چنانکه از حدیث ابی هریره در فصل ثالث ظاهر میگردد انتم و آبر
حجبر کی در شرح همزیه نوشته اذ صلعم و سلم علیه عند قبره سمعته سماعاً حقیقیاً و پرورد

من غیر واسطه وان صلی وسلم علیه من بعد السیعة الالبو سطة تدل علیه احادیث کثیره
 افشیه سوم از مسلمات امام الهابیه بودن حیات آنحضرت صلی الله علیه وسلم در قبر
 حیات جسمانی دنیوی است پس استدلال بر رسیدن صلوة و سلام بوی معلوم بجز در صورت
 صورت بند و قوله ملک و نیز آنچه در حدیث صحیح وارد شده فانه اذا قال ذلک اصحاب
 کلی عهد صلح فی السائر والارض موافق اصطلاح دین جدید شرک خواهد گردید اقول
 قطع نظر از نیکه شنیدن فریاد و ندای هر کس و دریافت حال همه که محل نزاع است
 امریست در رسیدن دعا و سلام بطریق معین و ماثور برسانیدن او تعالی که غایت
 مفاد حدیث بحسب عم رئیس المبتدعین است امری دیگر مراد در حدیث رسیدن ثواب
 یا برکت دعا و سلام است نه رسیدن الفاظ دعا و سلام شیخ علی قاری در
 مرقاة نوشته اصحاب فاعله ضمیر ذلک ای اصحاب ثواب هذا لک عاراد برکتی مستطیع
 و شیخ عبدالحق و بلوی در ترجمه مشکوٰۃ نوشته پس بدستیکه و فیکه بگوید بنده
 این دعا را بر سبیل عموم میرسد اثر آن هر بنده صلح را که در زمین و آسمانست اینست اقول
 الحاصل با اعتقاد ادراک و استماع ارواح در عالم برزخ کلام اجبار از هر جا که باشند
 و اطلاع بر احوال آنها با ایجاد و استماع و اعلام خدای عزوجل نه شرک لازم می آید نه علم
 غیب خاص خدا اقول ادراک و استماع ارواح کلام اجبار از هر جا و اطلاع بر احوال
 آنها بدون اعلام و استماع خدا تعالی اثبات علم غیب خاص او تعالی است برای غیر او
 و ان شرک است و ما و امیکه اسارع و اعلام خدا تعالی برای غیب خاص بمقصود قلب
 مانند نصیص و الیه اختصاص غیب خاص به او تعالی ثابت نگردد و عدم آن محقق است
 بعباده اعتقاد اعلام و اسراع با عدم ثبوت هیچ منفی در نفی شرک نباشد قوله صلح
 زمین آیات کرات بهیچ نوع ثابت نمی شود دعوی که در اول کتاب منوره و شمار کرد
 ما را و گفته خواه یون سمیع که ان کامونیک لماقت او سکو خود بخود بخود یون سمیع

که الله نے او کو ایسی قدرت بخشی کہ ہر طرح سے شرک ثابت ہوتا تھا اقول
 ازین آیات کلمات اختصاص علم غیب و علم محیط و قدرت کاملہ و الکیہ نفع و ضرر چیز
 کہ کارهای شکار کردہ متفرع بر آنست ثابت است و اثبات صفتی از صفات مختصه
 او تک و غیر او تک گو باعتقاد عطا می صفت آن غیر باشد شرک است چه اعتقاد عطا کہ مطلق
 مبطل اختصاص صفت نباشد زیرا کہ استحقاق عبادت بجهت القاف ہمین صفات
 و الوهیت پیش از انصاف این صفات نباشد آہن امیرالحاج در مسافر شرح
 مسایرہ ابن ہمام نوشتہ و الا الوہیۃ اللقاف بالصفات التي لا جہا استحق ان کیون
 معبود او رئیس المبتدعین را مسلم است کہ اعتقاد مشرکین عرب ہمین قدر بود کہ خدا
 ملک علی الاطلاق معبودان ما را خلعت الوہیت عطا فرمودہ است چنانچہ در صفحہ
 ہمین کتاب از فوز الکبیر نقل کردہ و این مشرکان در خلق جواہر و تدبیر امور عظام محکم
 شرک نمیدانستند و چون خدا تعالی برای کاری ابرام فرایز یک را قدرت خلقت
 اثبات نمیکردند بلکہ شرک ایشان در امور خاصہ بعضی بندگان بود گمان میکردند کہ
 مانند آنکہ بادشاہ عظیم القدر بندگان خاص خود را بہ اطراف ممالک میفرستد و ایشان
 در امور جزئیہ تا وقتی کہ حکم صریح بادشاہ نشدہ است مختار و متصرف میدارد و خود
 با امور جزئیہ بندگان نمی پردازد و حوالہ سایر بندگان بقہارتی میکند و شفاعت
 قہارتی در باب خادمان و مئوسلان ایشان قبول مینماید همچنین ملک علی الاطلاق
 بعضی بندگان خود را خلعت الوہیت دادہ است و رضا و سخط ایشان در سایر
 بندگان اثر نمیکند پس واجب میدانستند تقرب بہ آن بندگان خاص تا شایستگی
 قبول ملک علی الاطلاق حاصل شود و شفاعت بر علی ایشان در محاری امور ورجیہ
 پذیرائی باید استغنیہ و در صفحہ ۱۷ ذکر نموده کہ در حجتہ بالغہ نوشتہ کہ حال مشرکین فرمود
 الى ان الصالحين من قبلهم عبدوا الله وتلقوا اليه فاعطاهم الله الدنيا فاستحقوا

العبادۃ من سائر خلق الله كما ان ملكا للملوك يخدمه عبده فيحسن خدمته فيعطيه ملكته
 الملك وليفوض اليه تدبير بلد من بلاد فيحقق السمع والطاعة من اهل ذلك البلد
 پس اگر القضاة بصفات موجبه استحقاق عبادت که الوهیت بیش از ان نیست
 باعتقاد عطا موجب شرک بنودی اعتقاد مشرکان عرب که به عطای الوهیت بود
 شرک نشدی و التالی یا لعل فالقدم مثله قوله ص ۸۲ و ما از کبرای او نقل کردیم که
 مخدور تصرف بالاستقلال است و پس عاده آن عبارت بی فائده اقول این
 کذب صریح است تفتید تصرف به استقلال در ان عبارت نیست چنانچه آن عبارت
 انیست شرک آنست که غیر خدا را صفات محققه خدا اثبات نماید مثل تصرف در عالم بالا
 که تعبیر از ان به کن فیکون می شود انشبه قوله ص ۸۲ بعد از ان ذکر نمود حدیث اذا
 سالت فاسال الله و اذا استعنت فاستعن بالله و خود نوشت که مشکوٰۃ کے باب توکل
 و الصبر میں لکھا ہے آوردن حدیث باب توکل در باب شرک عجیب کاسیت و تخصیص سوال
 و استعانت در حدیث بانیبیا و اولیا عالی از جنون نیست اقول اول حدیثیکه
 باب توکل مذکور گردد چه ضرورت که هر جمله آن مودی مضمون توکل باشد دوم
 بر تقدیر تسلیم اینکه هر جمله این حدیث متعلق به توکل است اقامت استدلال باینجه
 بر رد شرک فی التصرف بدو وجه امکان دارد اول آنکه منع از سوال و استعانتیکه منع
 توکل است از آنست که بسا وقت از عدم توکل شرک فی التصرف ناشی میگردد پس منع از ان
 مستلزم منع شرک فی التصرف بالضرور باشد دوم هرگاه سوال و استعانت در
 امور اختیاریه مخلوق از غیر او تعالی که منافی توکل است باین حدیث ممنوع شد سوال
 و استعانت در امور غیر اختیاریه مخلوق از غیر او تعالی که شرک فی التصرف است باین
 اولی ممنوع باشد پس رد شرک فی التصرف از این حدیث بطریق اولویه ثابت گردد
 صاحب فتوٰیہ الایمان از این حدیث اختصاص سوال و استعانت بخدا تعالی که مستلزم

و دستگانت و سوال از غیر او تعالی است فهمیده و نه رد سوال و دستگانت از انبیا
 و اولیا بنحوصهم و رکاکت عبارت و تخصیص سوال و دستگانت الی آخره که مشعر
 بجنون رئیس المبتدعین یا سستی او از شراب قهر آهی است مقام عبرت در مرقاه
 شرح مشکوٰۃ مسطور است و اذاسالت فاسال الله ای فاسال و حده فان خزان
 العطا یا عنده و مفاتیح الموابب و المزیای سیده و کل نعمه و نعمة و نبوتیه و آخره و تیه فای
 نقل الی العبد او تنذیر عنه بر حمت من غیر شائبه عرض و ضمیمه علتی لانه الجواد ^{مطلق}
 و الغنی الذی لا یتفق فی شیء ان لا یرجى الارحمه و لا یخشى الا لقمته و یتلج عظام المہام
 الیه و یعتد فی جمہور الامور علیہ ای و لایأل غیرہ لان غیرہ غیر قادر علی العطاء و ^{المنج}
 و دفع الضرر و جلب النفع فانہم لا یملکون لانفسہم نفعاً و لا ضرراً و لا یملکون موتاً و لا ^{حیوة}
 و لا نشوراً ^{الغنی} و نیز در مرقاه مسطور است و اذا استعذت ای اردت الاستعاذۃ
 فی الطاعة و غیرہا من امور الدنیا و الاخرۃ فاستعن بابتد فانه مستعان و علیہ
 الکفان فی کل زمان و مکان و اعلم زیادة حث علی التوجه الیہ و التقرب بالاستفادہ
 لدیہ ان الائمة ای جمیع المخلوق من الخاصۃ و العامۃ و الانبیاء و الاولیاء و سائر الائمة
 لو اجتمعت ای التفتت فرضا و تقدیراً علی ان یتفکوک بشئ فی امر دنیک او دنیاک
 لم یتفکوک ای لم یقدروا ان یتفکوک الا بشئ قد کتبه الله لک ای قدره و اثبتہ و
 نیز در مرقاه مرقوم است و لو اجتمعوا علی ان یضروک بشئ ای من سلب نفع او جلب
 ضرر لم یضروک ای لم یقدروا ان یضروک الا بشئ قد کتبه الله علیک و خلاصۃ المعنی انک
 وحد الله فی المطلب و المہرب فهو انصار النافع و المعطى المانع ^{الشیء} قولہ ^{جہ} حدیث
 دوم ان یقلب ابن آدم کل واد شعبتہ فمن اتبع قلبہ الشعب کلہا لم یبال الله
 بابی و ادا بلکہ و من توکل علی الله کفاه الشعب این جرئی هست بالاتر از اول کہ در
 حدیث لفظ توکل موجود و سند شریک است ایاً شریک مقابل توکل است ^{اقول}

وجہ و لفظ توکل و نفس حدیث چہ مضر استدلال بہت برود شرک نباہست کہ التباہ
 قلب شعب ہر وادی بطور شرک از عدم توکل برخداستعالی باشد و شرک اگرچہ نفس
 مقابل توکل نیست لیکن شک نیست در نیکیہ از افراد مقابل توکل است عدم توکل
 مستلزم ہشراک نیست و ہشراک مستلزم عدم توکل بہت قولہ ۱۲ حدیث سوم
 و یال احدکم حاجتہ کلہا حتی یسالہا و حتی یسال شیعہ لغلہ اذا القطع بامحوت عنہ
 پیچ علاقہ ندارد اقول علاقہ داشتن اینحدیث بہرود شرک فی التصرف ظاہرست بیکہ
 در بخدایت امرست بخوشتن ہر حاجت از خداستعالی و آن مشعرست برہنی خوشتن
 ہر حاجت از غیر او تعالی و ہر گاہ از بخدایت منع خوشتن ہر حاجت از غیر او تعالی استفادہ
 کردید منع خوشتن حاجتہائیکہ اسباب آن از قدرت و اختیار مخلوق بیرونست از غیر خدا تعالی
 کہ شرک فی التصرف بہت بدرجہ اولی مستفاد گردد و در حدیث سوم لفظہا حتی یسال
 نیست ابن زیادت از رئیس المبتدعین در حدیث سوم است قولہ ۱۳ حدیث چہارم
 لما تزلت و اندر شیعہ تک الاقرین و ما للنبی صلعم قرابتہ فعم وخص فقال یا بنی کعب انقدوا
 انفسکم من النار فانی لا املک لکم من اللہ شیئاً ولا اغنی عن اللہ شیئاً الی آخر ما قال باطلہ
 القدسی لفسک من النار علی ما شئت من مالی فانی لا اغنی عنک من اللہ شیئاً ولا اغنی
 عنکم من اللہ شیئاً ترجمہ نمودمین ہمین کام آئی کا تھا یہ اللہ کے یہاں کچھ عدم نسبت
 ترجمہ بالفظ حدیث پر ظاہرست و اعتقاد و نیادن آنحضرت بیکار کسی از اہل قرابت
 خدا کار مومن نسبت اقول انکار مناسبت ترجمہ بالفظ حدیث ناشی از خبیث ہن است
 ورنہ ترجمہ لا املک لکم من اللہ شیئاً ہمین اختیار رکھتا تھا اللہ کے ہاں کچھ نہ
 ترجمہ لا اغنی عنکم من اللہ شیئاً ہمین کام آئی کا تھا اللہ کے ہاں کچھ بطور حیل
 معنی موافق محاورہ و عرف ما مردم مطابق شرح شراح حدیثست و اعتقاد دنیا
 آنحضرت بیکار کسی از اہل قرابت در دفع عذاب کہ ارادۃ اللہ بہ ان متعلق شدہ باشد

مقتضای ایمان است و اعتقاد خلاف آن موجب خذلان و بکار آمدن بطریق شفاعت
 در حقیقت بکار آمدن نیست زیرا که شفاعت محض باذن و اراده خداست و نمیتوانی میباشند
نوروی در شرح صحیح مسلم نوشته لایک لکم معناه لا یستکملوا علی قرابتی فانی
 لا اقدر علی رفع مکروه پیریده الله تعالی بکم گفته و شیخ علی قاری در مرقاة
 نوشته قوله صلی الله علیه وسلم یا فاطمة انقذنی نفسک من النار ختم بها لایها خلاصه
 قوهها ثم عم فی تبری انقذه ایاهم من النار بغیر الایمان والعمل الصالح لقوله فانی
 لا املك لکم ان جمیعکم عالم و خاصکم من الله من عذاب شیئا ای من الملک والقدرة و
 الدفع والمنفعة والمعنی ای لا اقدر ان ارفع عنکم من عذاب الله شیئا ان اراد الله ان
 یعذبکم انتم و نیز در مرقاة نوشته قوله لا اغنی عنکم من الله شیئا ای لا ابعدکم
 و لا ارفع عنکم شیئا من عذاب الله گفته شیخ محمد الحق و پهلوی در ترجمه
 مشکوٰۃ بشرح لا اغنی عنکم من الله شیئا نوشته بی نیازی نمیتوانم کرد و کفایت
 نمیتوانم کرد و فائده نمیدهم شمار از عذاب خدا چیزی را گفته و بشرح لا اغنی عنکم من الله
 شیئا نوشته اما از عذاب خدا گرفت وی فائده نمی گنم گفته قوله ص ۳۱ و در نجیبا
 امر نیست که خرافات بیان صاحب تقویۃ الایمان از ان ظاهری و عینیت و آن اینکه در
 کرمیه قتل بیده ملکوت کل شیء و هو یحیر و لا یجار علیه ان گنتم تعلمون سيقولون لیه قتل
 فانی لتحررون لفظ ملکوت را ترجمه نموده بتصرف و از بهان آیت کرمیه صاف و صریح بت
 که مشرکان برای تبیان خود ثابت نمیکردند بلکه خاص میکردند با الله پس این قسم شرک مخترع
 نجدیه یعنی شرک فی التصرف عجب شرک است که در مشرکین یافته نشد سندا فاوه القیض
 مدعا میکند و تنبیه نصیب نیست اگر ختم الکی نیست چیست انحراف قول ملکوت مبالغه
 ملک است و ملک بمعنی طاقت و قدرت می آید و صاحب تقویۃ الایمان ترجمه آن بجا بود
 که بمعنی طاقت و قدرت است کرده بمقصود درین آیت زد شرک فی التصرف است که

مشرکین با وجود اعتراف اختصاص تصرف بخدا تعالیٰ شرک فی التصرّف بهستانت و
 طلب حوائج از دیگران میگردند پس استعانت و طلب حوائج از دیگران امارت استعانت
 تصرف دیگران بود و اگر از زبان فاعل باختصاص تصرف بخدا تعالیٰ بود و ند پس از آیت
 ثابت نیست که مشرکان شرک تصرف می کردند بلکه ثابت است که شرک فی التصرّف
 میگردند با وجود اعتراف اختصاص آن بخدا تعالیٰ پس قول شان مخالف عمل شان
 بود قوله صلوات الله علیهم آیات و معادسی که در اول ثابت نموده اصلاً ثابت نیست که
 مینا سابقاً اقول از آیت اولی و شتا و سه اختصاص عبادت باو تعالی و امتناع
 آن برای غیر او تعالی و از آیت ثانی اختصاص سجده باو تعالی و امتناع آن برای غیر
 او تعالی و از آیت ثالث شرک بودن دعا و عبادت غیر او تعالی و از آیت رابع
 بودن نذر و طواف خانه و بعض دیگر شعائر حج از قربات و عبادات او تعالی و از
 آیت خامس فسق بودن اهلان غیر الله که مشعر بر اختصاص اهلان است بخدا تعالی
 بجهت بودن آن از قربات و عبادات او تعالی مفهوم است و این مفهوم مثبت
 اشراک فی العبادۃ بودن امثال این افعال است برای غیر او تعالی و همین است
 صاحب تفسیر الایمان در اول باب و آنچه سابق نوشته مستلزم عدم ثبوت دعا
 صاحب تفسیر الایمان که در اول باب نموده از این آیات نیست قوله صلوات الله
 اول من ستره ان یمثل له الرجال قیاماً فلیتبعوه مقعد بین النار حال آن سابق مذکور
 شد اقول آنچه سابق ذکر کرده روش گزینست و منع قیام تعظیمی مستفاد از سجده
 است لهذا از مدعی انجمن را ترجمه باب ماجاء فی کرهته قیام الرجل للرجل ذکر کرده
 و حضرت معاویه رضی الله عنه عبد الله بن زبیر و ابن صفوان را از قیام که برای
 وی کرده بودند باستدلال بدیجدهیث منع نموده اخرج الترمذی عن ابی
 قحطبه عن معاویه بن عبد الله بن زبیر و ابن صفوان حین راوه فقال اهلنا

سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول من سر وان تميل له الرجال فليتبوه وبقعه
من النار وابن قيم در شرح سنن ابی داود بعد نقل این روایت نوشته و فیه رد علی
من زعم ان معناه ان يقوم الرجال فی حضرة و هو قاعد فان معاوية روى النجاشی
قال له حین خرج انفتحه و منع از فعل بدین پنج در عرف مانیر شائع است مثلاً چون
گفته شود که کسی را که کفر مردم خوش آید جای خود در دوزخ جوید مفهوم گردد که کفر
نیز محذور است صاحب تقویة الایمان در ترجمه حدیث نوشته جس شخص کو خوش آید
که تصویر کے طرح کھڑے رہیں لوگ او کے روبرو سو کھڑے ہوں وہ اپنا ٹھکانا لگ
بین انفتحه و در فائده اول شرح حدیث مطابق ترجمہ لفظی کرده و بعد معلوم
امتناع قیام تعظیماً ازین حدیث افادہ فرمودہ قوالہ ^ع اینہم احادیث را با دعاوی
مختصره اش پنج علاقہ نیست اقول از حدیث دوم و چہارم و پنجم و ششم پیشین
آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ظاہر است کہ درین زمان اشراک فی العبادۃ درین است
حسب ارشاد آنحضرت حادث گردیدہ از حدیث سوم اختصاص درج بنام خدا تعالی
ثابت است بجهت بودن منجملہ عبادات پس تنفیہ بعدم علاقگی صرف اغواء است
قوله ^ع علی ہذا القیاس در فصل پنجم ذکر نمود آیات احادیث را کہ بعضی از دعاوی محض
بیگانہ الخ اقول پنج آیتی از آیات و حدیثی از احادیث از مدعا بیگانہ نیست اینہم
بذب است ازین خناس برای اغوائی ناس واجمالیکہ بیانیش از مجمل آندہ باشند اختلا
شراح کہ در شرح حدیث ذکر میکنند عموماً مضر استدلال نبود قولہ ^ع شہ
ولی اللہ در محبت بالغہ نوشتہ الخ اقول انچہ از حجت اللہ البالغہ نقل کردیم و چہ مخالف
ضمیم است مراد حضرت شاہ صاحب آنست کہ ترک تزوج برای جسم نادرہ اعتقاد
صائبہ کردہ بسبب زن مستحب است نہ آنکہ دران فی الواقع شوم است نووی
در شرح صحیح مسلم بشرح الشوم فی الدار والمرء والفرس نوشتہ و مختار

العلماء في هذا الحديث فقال مالك وطائفة هو على ظاهره وان الدار قد يجعل له يدسكن
 للضرر والبلايا وكذا استخاذ المروءة المعينة او الفرس او النخاوم قد يحصل البسلاك
 عنده ولتصاير الله تعالى ومعناه قد يحصل الشوم في هذه الثلاثة كما صرح به في روايته
 ان يكن الشوم في شيء وقال الخطابي وكثيرون وهو معنى الاستئثار من الطيرة
 اى الطيرة منى عنها الا ان يكون له دار يكره سكنها او امرؤ يكره صحبتها او فرس او
 خادم فليغارق الجميع بالبيع ونحوه وطلاق المروءة وقال آخرون شوم الدار منيقتها وسوء
 جيرانها واذا هم وشوم المروءة عدم ولادتها وسلاطه لسانها وقرنها للربيب وشوم
 الفرس ان لا يعزى عليها وقيل خسرانها وغلار منيقتها وشوم النخاوم سوء خلقه وقلة
 تقهه لما فوض اليه وقيل المراد بالشوم عدم الموافقة لشيء وخطابي درمعا لم
 السمن نويشته وقد روى قتادة عن ابي جيان الاخرج ان رحلين دخلتا على عائشة
 فقالا ان ابا هريرة يحدث عن رسول الله صلى الله عليه وسلم انه قال انما الطيرة في المروءة
 والدار فطارت شقته وقالت انما قال رسول الله صلى الله عليه وسلم كان اهل الحياطة
 يقولون ان البيرة في الدابة والمروءة والدار ثم قررت ما نصب من مصيبتها في الارض لاني
 انفسكم الا في كتاب من قبل الالة لشيء وكذا ما في درثواكب الدراري شبر
 انما الشوم في ثلاثة في الفرس والمروءة والدار نويشته فان قلت الشوم قد يكون في غير
 فامعنى احصى قلت قال الخطابي اليمين والشوم علامتان لما يصيب الانسان من الضرر
 والنشر ولا يكون شئ من ذلك الا بقصاير الله وهذه الاشياء الثلاثة محال وظروف جعلت
 مواقع للمصيبة ليس لها بالنفسها وطباعها فعل ولا تاثير في شئ الا انها كانت اسم الاشياء
 التي يلينها الانسان وكان في غالب احواله لا يستغنى عن دار يسكنها وزوجة يباشرها
 وفرس يربطه ولا يتخذه عن غرض كروء في زمانه انصبت اليمين والشوم اليها ايضا
 الى مكان ومحل وبها صاير ان عن مشية الله تعالى شيئا وتجميعها في درة عذرة القمار

نونشة والمعنى الصحيح في هذا الباب نفى الطيرة بأمره بالقوله صلعم لا طيرة فيكون قوله صلعم
 انما الشوم في ثلثة بطريق الحكاية عن اهل الجاهلية لانهم كانوا يعتقدون الشوم في هذه الثلثة
 لان معناه ان الشوم حاصل في هذه الثلثة في اعتقاد المسلمين وكانت عايشة رضي
 الله عنها تنفي الطيرة ولا تعتقد منها شيئاً حتى قالت السنوثة كن تكريه من البنا لا زوا
 في شوال مات زوجي رسول الله صلعم الا في شوال ولا نبى الى الا في شوال فمن كان حط
 من عنده وكان يستحب ان يدخل على نسائه في شوال وروى الطحاوي عن
 علي بن معبد قال ثنا يزيد بن هارون قال انا بهام بن يحيى عن قتادة عن ابي حسان
 قال دخل رجلان من بني عامر عن عائشة فاخبرها ان اباهم يريد يحدث عن النبي
 صلى الله عليه وسلم انه قال الطيرة في المروة والدار والفرس فغضبنت وطارت
 شقة منها في السمار وشقة في الارض فقالت والذي نزل القرآن على محمد ما قالها
 رسول الله قط انما قال ان اهل الجاهلية كانوا يطهرون من ذلك فاخبرت عائشة
 ان ذلك القول كان من النبي حكاية عن اهل الجاهلية لانه عنده كذلك واخرجه
 ايضا ابن عبد البر عن ابي حسان المذكور وفي رواية كذب والذي نزل القرآن
 وفي آخره ثم قرئت عليه ما اصاب من مصيبت في الارض ولا في السمكة الا في
 كتاب الله الآية لفته وتبر عيسى در عمدة القاري نونشة وبها جواب آخر
 هو انه يجنب ان يكون قوله صلعم الشوم في ثلثة كان في اول الاسلام خبر اعمام كان
 يعتقد العرب في جاهليتها على ما قالت عايشة ثم نسخ ذلك وابطله القرآن ودا
 واخبار الاحاد لا يقطع على عينيها وانما يوجب العمل فقط فقال تعالى قل لن يصيبنا الا
 ما كتب الله لنا الآية وقال تعالى ما اصاب من مصيبة في الارض الآية
 حظ في اللوح المحفوظ لم يكن منه بد وليس في البقاع ولا الايمان بصانعة من ذلك
 شيئاً وقد يقال شوم المروة ان تكون سميكة الخلق او تكون غير قاذفة او تكون

سليطة او تكون غير لود وشوم الفرس ان يكون شوماً وقيل ان يكون بقوى عليها وشوم الدار
ان يكون خفيفه وقيل ان يكون جابراً سودا وردي التبا على بسا وضعيف في الجمل اذا كان ضرباً فهو
مستوم واذا جئت المرأة الى زوجها الاول فهي مستومة واذا كانت الدار بعيدة عن المسجد لا يسمع النداء
فهي مستومة فان قلت روي مالك في سوطه عن يحيى بن سعيد انه قال جارت امرأة الى النبي صلى الله عليه وسلم
يا رسول الله وارسلنا بها والعدة وكبير المال واوفر فضل العدة وذهب المال فقال تعلم دعواها
ونسيته قلت انا قال كذلك لما راي منهم انه رسخ في قلوبهم ما كانوا عليه في جابليتهم ثم بين لهم
غيرهم وسأرا منه بالبعوض بقوله لا طيرة ولا عدى وقال السخاوي يجمل ان يكون امرئهم
بتركها والنحول عنها البطالة لما وقع في قلوبهم منها من ان يكون المكروه انا اصاسم بسبب الدار
وسكننا ما اذا تحولوا منها القلعت مادة ذلك الوهم انشده ودرج على شرح موطأ مطبوعة
وقال البغوسي امرئهم بالنحول عنها لانهم كانوا على استقلال الجهد واستيجاس
فامرهم النبي صلى الله عليه وسلم بالانتقال عنها ليرزول عنهم ما يجدون من الكراهية لانا
سبب في ذلك وقال ابن العرشي انا امرئهم بالخروج منها لاعتقادهم
ذلك منها وليس كما ظنوا لكن الحق جعل وقت الطهور قصته وامرهم
بالخروج عنها لتلايق لهم بعد ذلك شيء فاستتر اعتقادهم انشده ودرج فرقا
بشرح وان يكن الطيرة في شيء ففني الدار والفرس والمرأة مسطورية والمعنى
ان فرض وجودها يكون في هذا الثلثة ولويدا ورد في الصحيح ان كان الشوم في شيء
ففني الدار والمقصود منه فني صفة الطيرة على وجه المبالغة ابن الاثير ودرجها
لونشته وقد جابر في بعض الاحاديث جواز الرقي وفي بعضها الشيء عنها فمن استجوز قوله
ثم استترها فان بها النظرة الى الملبوا لها من ريقها ومن النبي لا يسترقون لا يكون
والاحاديث في تفسيرين كثيرة ووجه الجمع بينهما انه يكره ما كان بغير اللسان العرشي
ولغيره سائر الله تعالى وصفاته وكلامه في كنهه المنهية وان يعتقد ان الرقبة لينة

لاحتمال تمییز علیها وایا ما اراد لقبوله علیه السلام تا توکل من استرقی ولا یکره منها
 ما کان سجافاً ذلک کالتغویز بالقرآن واسما الله تعالی وعینی در عمدة القاری
 شرح صحیح البخاری ذکر کرده که روی ابن وهب عن مالک کراثة الرقبة باسجد بید
 والیخ وغفد السخیط والذی یکتب خاتم سلیمان علی نبینا وعلیه السلام وقال لم
 ذلک من امر الناس التذیم لشيء وبمضی و می در شرح مصابیح بشرح
 ان الرقی والتائم والقولة شرک رواه ابو داود وعن ابن مسعود مرفوعاً نوشته
 واطلق الشرک علیها اما لان المتعارف منها فی عهده ما کان معهوداً فی السجایة
 وکان شتملاً علی ما یتضمن الشرک ولان اتحاذی ما یبدل علی اعتقاد تأثیر ما یو فی
 الی الشرک اشتبه ویشیخ علی قاری در مرقاة نوشته و هذه الاشیاء کلها
 باطله بابطال الشرع ایاها ولذا قال شرک ای کلا واحد منها قد لیتضم الی الشرک
 اما جلیا واما خفیاً لشيء ولفو می در شرح صحیح مسلم نوشته وقد لفتکوا
 الاجماع علی جواز الرقی بالآیات واذا کار الله تعالی قال المسار می جمیع الک
 جائزة اذا كانت بکتاب الله وبذکره ومنهی عنها اذا كانت باللغة الجعیمية او بالاید
 معناه سجوا ان یکون فیه کفر اشتبه ودر انصاب الاحتماب مرقوم است
 الخفی انه کان یکبر کل شیء یعلق علی صغیرا وکبیرا لقیول هو من التائم لشيء ودر
 مفاتیح شرح مصابیح منسوخ است ما یعلق باعناق الصبیان من حمز او عا ثم لشد
 العین منهی عنه لانه لا دافع الا الله ولا یطعم دفع الموزیات الا بالله وسمائه
 وصفاته اشتبه ودر قدیمیة از محیط نقل کرده قبیل لابس بکتابة الفاتحة بالدرم و
 البول اذا علم ان فیه شفاء قلت و هذا البید لان الله تعالی لم یجعل الشفاء بالحریم
 لشيء ولفو می در تبیان فی آداب حملة القرآن نوشته لا یجوز کتابة القرآن
 بشيء من جنس اشتبه و ابن قیم در زوا المعاد نوشته کتاب الرعاف کان شیخ الاسلام

ابن تیمیة قدس الله روحه کتیب علی حیثه و قبل باارض بلعی مارک و یا سمار اقلعی و غیر
 المار و بعض الامر و سمعته ليقول کتیبها غیر واحد فیر قال و لا یجوز کتیبها بدم الراعت
 كما یفعل البهال فان الدم نجس فلا یجوز ان یتب به کلام الله تعالی الشیخ
 عبد الحق و بلوی در مدارج النبوت نوشته رقیه رعا ف و از انچه خبر
 کرده اند بر اے رعاف آنکه نوشته شود بر چپه معروف و قبل یا ارض بلعی مارک و
 یا سمار اقلعی و بعض الامر و قضا الامر و جائز نیست کتابت بخون راعف چنانکه
 بعضی جهال گفتند زیرا که خون نجس است پس جائز نیست کتابت بخون راعف
 کلام خدا الشیخ و نیز شیخ عبد الحق در مدارج نوشته و باجماع اجماع دارند علی
 است بر کتابت رقیه بغير کتاب الله و اسماء و صفات اشته و نیز شیخ و بلوی
 در مدارج نوشته و دعا و حزب و رقیه که در کاغذ پاره بنویسند و از آلودگی
 و در گردن و بازو بندند بعضی علماء از ان نیز منع میکنند و لیکن آنرا از حدیث عبد الله
 بن عمر سندی هست الشیخ و لوفوی در تبیان نوشته فصل فی النفث مع الله
 للرقیة روی ابن ابی داود عن ابی حنیفة السجابی و اسمعید و سب بن عبد الله بن یسیر
 غیر ذلک و عن الحسن البصری و ابراهیم النخعی انهم کرموا ذلک و المخازان ذلک خبر
 کرده بل یهودیة مستحبه اشته و نیز لوفوی در تبیان نوشته اختلاف العلماء فی
 کتابة القرآن فی انما تم لیس و لیقے المريض فقال الحسن و المجاهد و ابو قلابة و الدارقانی
 لا بأس به و کرم النخعی قال القاضی حسین و البغوی و غیره ما من اصحابنا و لو کتب
 القرآن علی الحلو و غیره ما من الاطعمة فلا بأس باکلهما الشیخ و لوفوی در تشریح
 صحیح مسلم نوشته و مذسب اهل السنة ان المعین انما یفسد و یتلک عند نظر العاین
 یفعل الله تعالی اجری الله سبحانه و تعالی العادة ان یخلق الضرر عند مقابلة هذا
 الشخص بشخص آخر اشته و شیخ علی قاری در مرقاة نوشته البیة شرک

لا اعتقاد بهم ان الطيرة تجلب لهم نفعا او تدفع عنهم ضررا فاذا علموا انها مما ينهون عنه
 في ذلك وسمى شركا خفيا وقال الشارح يعني من اعتقد ان شيئا سوى الله ينفع او
 يضر بالاستقلال فقد شرك اى شركا جليا قال القاضى واما سماه شركا خفيا
 كالوايرون ما يتشاوره من به شيئا موثرا في حصول المكروه ولاحظة الاسباب
 في الجملة شركا خفيا فكيف اذا انضم اليها جهالة وسوء اعتقاد قاله ثلثا مبالة في الزجر
 عنها الفتية وشيخ عبدالحق واهلوسى در لمعات نوشته لاطيرة اى لاسيل
 تأثير في جانب منفعة او دفع مضرة فلا تعتقدوها ولا تعتبروها فالطيرة منفعية وتبطلها
 الهى عنها الفتية شيخ عبدالحق در ترجمه شكوة نوشته قال بدكر فتن از
 اعمال شركا كنت و موجب شرك خفى واگر بجزم اعتقاد كند كه البته چنين خواهد
 ان خود بى شك كفر است الفتية وشيخ عبدالحق واهلوسى در لمعات
 نوشته قوله لاعدوى اى مجاوزة العلة من صاحبها الى غير ليقال اعدى المض
 اذا اصاب مثله بمقارنته ومجاورته او مواكلته ومباشرته وقد ابطاله الاسلام
 كذا في شرح جامع الاصول لمصنفه الفتية وقاضى عياض در مشارق الانوار
 نوشته العدوى ما كانت لينفذه اهل الجاهلية من تعدى دار ذى الدار الى من
 تجاوره وتلاصقه ممن ليس به دار ففاه الشرع الفتية ابن حجر عسقلانى
 در شرح نخبة الفكر نوشته الاول فى وجه الجمع بينهما ان يقال ان نفيه صلى الله عليه
 وسلم للعدوى باق على عمومته وقد صح قوله لا يعدى شئ شيئا وقوله فمن اعدى
 الاول يعنى ان الله سبحانه ابدى ذلك فى الثانى كما ابداه فى الاول واما الامر بالانفكاك
 من الخبزوم من باب سد الذرائع لكما يتفق للشخص الذى يجالط بشئ من ذلك
 بنقد ير الله سبحانه ابتداء بالاعدوى المنفية فيعلم ان ذلك بسبب مخالطة فينفقه
 صحة العدوى فيقع فى السرح فامر بتجنبها صما للمادة الفتية وكرهى انى در كواكب الدرر

نوشته ان الجذام ستنه من قوره لا عدوی و لبعوی در شرح استه نوشته
ان الجذام ذور اخه ییتم من اطال صحته و موکلتة و مضاجعة و لم یس من العدوی بل
من باب الطب کما یتضر باکل مایعات و شتم مایکره استه و شیخ علی قاری
مرقاة نوشته و قد اختلف العلماء فی التأویل ای فی تأویل قوله لا عدوی فمنهم
من یقول ان المراد منه نفی ذک و الباطاله علی ما یدل علیه ظاهر السخریث و القرآن
المسوقة علی العدوی و هم الاکثرون و منهم من یری انه لم یر الباطاله فقد قال صلعم
فر من الجذوم فرارک من الاسد و قال لا یرون ذوعاته علی مصحح و انما اراد بک
نفی ما کان یعتقد اصحاب الطبیقة فانهم کانوا یرون ان العلل المتعدیه مؤثره لا الخ
استه و همچنین ذکر نموده است شیخ دهلوی در لغات و تودی در شرح صحیح
مسلم نوشته قوله صلعم و لا یأتمه فیه تأویلان احدهما ان العرب کانت تتشاورهم لطلب
و هی الطائر المعروف من طیر اللیل و قبل هی البومة قال لو کانت اذا سقطت علی
دار احدیهم فرأی ناعیه له نفسه او بعض اهل و هذا التفسیر مالک بن انس و الشافعی
ان العرب کانت تعتقد ان عظام المیت و قبل روحه تنقلب بامه تطیر و بهذا
اکثر العلماء و هو المشهور و یحوز ان یکون المراد النوعین فانها جمیعاً باطلان فبین البی
صلی الله علیه و سلم البطلان ذک و ضلاله اسبابه فیهما یعتقد من ذک و هی الهامه
استه و شیخ دهلوی در ترجمه مشکوة نوشته و نسبت صف و ریخا اقول لیس
ترد بعضی مراد ماه مشهور است که پس از محرم بیاید و عام آنرا محل نزول بلایا و حوادث
و آفات دانند این اعتقاد نیز باطل است و اصله نذارد و نزول بعضی ماری است
در شکم که بزعم عرب در وقت که سنگ میگرد و واید میکند و گویند المی که تر و جوع
رسد از دست و از یکی بدیگری سرایت میکند و تودی در شرح صحیح مسلم گفته که
آن که جها است در شکم که میگرد و تر و جوع و گاهی زرد میکند بدان آدمی را و

میگردد و اند او را پس حکم کرد که اینهمه باطل است و بعضی گویند مراد بدان است
 که تاخیر محرم است بصفر و گردانیدن او شهر حرام است و نیز شیخ و بلوی و زحید
 مشکوٰۃ نوشته غول بضم غین مجله و سکون و اوجع او غیلان در نهاییه میگوید
 جنی است از جن و شبایطین زعم عربان بود که غول در میانها مینماید مردم
 بشکلهای گوناگون و گمراه میکنند ایشان را و هلاک میگردانند پس نفی کرد آنرا
 و گفته اند که مراد نفی ذات غول و عین و می نیست بلکه نفی تلون و تلبیس آنها بصفر
 مختلفه و هلاک گردانیدن آدمیان را یعنی آنها را بی اذن الهی تعالی بر اضلال و هلاک
 مردم قدرت نبود بلکه تلبیسی و تحبیبی بیش نیست و بعضی گفته اند که احتمال دارد که
 مراد بنف غول منع آنها از نمودن و گمراه ساختن و هلاک گردانیدن بعبث آنحضرت
 سلم چنانکه اشتراق سمع که جنیان ازان ممنوع گشتند آتش و قاضی ابن الکرم
 در شرح موطن نوشته من انتظر المطر من نور علی انه فاعله من وون الله تعالی
 او یجعل یوم شریکاً فیه فهو کافران الخلق من الله وحده و من انتظره منه علی اجزاء
 العادة فلا شئ علیه استی و کتووی در شرح مسکن نوشته لکنه بکده لانه
 شفا الکفر و موهم له استی و طبعی در شرح مشکوٰۃ نوشته اختلافی کفر
 من قال بطلان یوم کذا علی قولین احدیها یوم کفر بالله سالب لاصل الایمان و قبیح
 احدیها من قال معتقدا بان الکوکب فاعل مدبر عشی للمطر کذا تم اهل السجایلیة فلا شک
 فی کفره و هو قول الشافعی و الجاهلیة و ثانیها انه قال معتقدا بان من الله تعالی و
 ان النور علامته که فیهذا لا یکفر لانه بقوله هذا کانه قال مطر فی وقت کذا و الاظهر انه
 مکروه که استی و تمیز لانه کلمه موهمه متروکه بین الکفر و الایمان فیما رالطن لاجها جهل و لانه
 شعار السجایلیة و انقول الثانی کفران نعمته الله لا تقصاره علی اضافة الغیث الی
 الکوکب استی و کتووی در شرح مسکن نوشته قال الفاضل رحمه الله کانت

الکبائر فی الحرب ثلثة اضرب احد ما يكون للانسان ولي من الجن يخبره بالسر من
 السمع من السار وهذا القسم لطبل من جين بعث الله نبينا صلعم الثاني ان يخبر
 بما يلزمه او يكون في اقطار الارض ولا يخفى عنه ما قربا وبعد وهذا لا يعجز وجوده
 ولقد المتعزلة وبعض المتكلمين يدين الضربين واحالوها ولا استحاله في ذلك
 في وجوده لكنهم يصعدون ويكذبون والنهي عن القتل لثيم والسماح منهم سام الثالث
 المنجوع وهذا السرب يخلف الله تعالى فيه لبعض الناس من قوة ما لكن الكذب فيه
 ومن هذا الفن العرافة وصاحبها عراف وهو الذي يستدل على الامور باسباب
 ومقدمات مدعى معرفتها بها وقد يعقده بعض هذا الفن ببعض في ذلك بالخبر
 الطرق والبحرم واسباب معنوية وبهذا الاضرب كلها لثيم كبرائه وقد اكدتهم كلهم
 الشرع ونهى عن القتل لثيم واثباتهم لثيم مقتضود از ذكر اين چند اقوال كه مشتبه
 نمونه از خبر داری است و استيعاب همه را دفری باید درین مختصر نگنجد بهین قدر است
 كه بسیاری از علمای شریعت در نفی طیر و غیره چنانكه متبادر و ظاهر از خصوصیات
 هم زبان صاحب تقویة الایمان بوده اند اگر چه قول بعض گوشتا و ولی الله صاحب
 باشند باستان سنت وی نباشد و این قول موجب نفی بر آنچه صاحب تقویة الایمان
 گفته بود چه خلاف بعض با اختیار احتمال خفی و در یک معارض حمل کلام بر ظاهر و متبادر
 با موافقت الله اعلام نباشد قوله حاشا خفاجی در شرح شفا نوشته لا تسولن احد
 ما شاء الله و شاء فلان و هذا الیه تنزیهی لرعاية الاوب ترك العطف بالحواد المومنه
 للتساوی و در شرح حدیث بنس خطیب القوم انت نوشته امر النبی صلعم بخلیف
 بالا فرد نسلا یوهم کلام التسویه و الخطاب الوفد الذی قرب عهده بالاسلام و مثله قول
 لا تقولوا ما شاء و شئت اقوال اول تنزیهی بودن این بنی منافی بودن منزه
 اراعات مشرکان نیست دوم قول خفاجی كه محالست اصل و معدود بودن منزه منزه

از قبیل جعلی اند و در بعض طرق نفس این حدیث است مسلم خصم نیست و نیز
خفاجی در شرح شفا پس عبارت منقوله نوشته و فی شرح التجانی اما جابر بن
عن التشریک فی المشیة بین الله و غیره لایبایمه ان مشیة الله تعالی موقوفه علی
مشیة غیره تعالی عن ذلك و نیز خفاجی در شرح شفا نوشته و اما الحدیث
الاول قد ذهب بعض المحققین الى انه مخصوص بالمشیة بقوله ما شاء الله كان و
ما لم يشأ لم يكن وقوله و ما تشاؤون الا ان يشاء الله فانه ذهب لتعليل الامور بمشیة
الله و حده فلا يجوز تشريك مشیة غیر الله بمشیة سوا فی ذلك البنی صلی الله علیه
وسلم و غیره و از سیمه ظاهر که موجب این نبی تشریک در مشیة است نه عطف با و و
لشما و ی که تنزیهی بودن نبی و مشیة لا تقولوا ما شاء الله و شئت بوامر نبی صلعم
خطیب اما با افراد متفرع بر آنست قوله ص ۱۱۱ و لانه فهم منه التسوية فيختص بمن كان
لذلك و یقوی هذا الاحتمال حدیث ابی داود الذی علم فیہ النبیه صلی الله علیه وسلم
منه كيف خطبة السجدة ائمتنا لقولی در نقل این عبارت شرح شفا حدیث
زاوول و اوسط و آخر برای نمانش که وجه نبی لا تقولوا ما شاء الله و شئت است حال آنکه
بین وجه انکار است بحديث بنی الخطیب انت عبارت شرح شفا در مقام نقل
زفصول مفیده علامی نیست و منها ذلك لانكار كان مختصاً بذلك الخطيب لانه
هم منه التسوية فيختص بمن كان حاله كذلك و لعل هذا الجواب هو الاقوى لانه واقعة
بال و ذلك احتمال الا انه اذا انضم اليه حدیث ابی داود الذی علم فیہ النبیه صلی الله علیه وسلم
لمیه و سلم منه كيفية خطبة السجدة قوی الاحتمال و مثله قبیل فی حدیث لا تفضلوا
علي موسى عليه السلام ائمتنا و ابن سبیر از قبله بنت حنفی روایت کرده که گفت
ابرجیر من الاجبار الى النبي صلعم فقال يا محمد نعم القوم انتم لولا انكم تشركون قال
بيعت قال يقول احدكم لا ولا لكنته فقال النبي صلعم انه حلف فحلف برأى العترة

فعال با حجة نعم القوم انتم لولا انکم تتعلمون لنفدت اقل و کيف ذلک قال تقول اصد
ما شاء الله و ستنت فقال النبي صلعم قد قال من قال منکم قلنفل ما شاء الله
و آحمد و ابن ماجه و بیهقی از طفیل بن سمره روایت کرده اند راسی فیهما روی انتم
کانه مرسل من البه و فقال انتم نعم القوم لولا انکم تزعمون ان عمر بن الخطاب
و انتم نعم القوم لولا انکم تقولون ما شاء الله و ستار محمد ثم مرسل من النصارى قال
انتم نعم القوم لولا انکم تقولون المسيح ابن الله قالوا و انتم نعم القوم لولا انکم تقولون
ما شاء الله و ستار محمد فلما اصبح اخبر النبي صلعم بخطب فقال ان طفیل را می و یا
و انکم تقولون کتبه کان یمنع الیاء منکم فلا تقولوا و لکن قولوا ما شاء الله و ستار
لا شریک له و در نفس میر فتح العزیز مرقوم است از انجلیه کاینکه نام دیگری
را نام خدا در مقام عموم علم و قدرت برابر می سازند چنانچه سائی و ابن ماجه از ابن
عباس روایت کرده که روزی شخصی آنحضرت علیه الصلوٰه و السلام را گفت که شما را
و شریعت یعنی هر چه خدا خواهد خواست و شما خواهید خواست خواهد شد آنحضرت صلعم
فرمود و ند جعلتني لئلا ابل قل ما شاء الله و حده و امام احمد و ابو داود و سائی
و ابن ماجه از حذیفه بن الیمان و ابیث کرده اند که آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود
انذ لا تقولوا ما شاء الله و ستار فلان قولوا ما شاء الله ثم ستار فلان لست و طحاوی
در مشکل الآثار بعد ذکر ابن احادیث و اخبار و رشتہ قال ابو جعفر فكان ما روایت
فی هذا الباب عن رسول الله صلعم نبیه امته ان تقولوا ما شاء الله و ستنت و امره
ایا هم ان یقولوا ما شاء الله ثم شکت قال قاتل فان فی کتاب الله ما قد دل
ابا حه هذا المخلو فی هذه الاحادیث ثم ذکر قوله ان اشکر لی و لو الدرب و لم قبل
ثم لوالد یک فكان جوابنا فی ذلک بتوفیق الله ان هذا ما قد کن مباحا قبل
رسول الله صلعم عن منله فی هذه الاحادیث ثم نهی عما نهی فی هذه الاحادیث

فكان ذلك نسخا لما كان مباهجا مقلوبة قبل ذلك ونذهبنا ان السنة قد تنسخ القرآن
لان كل واحد منهما من عند الله فتنسخ ما شار منها بما شار منها انتبه واين القميص
در زوا المعاد و نوشته و من صلعم ان يقال ما شار الله و شار فلان بل قال
ما شار الله ثم شار فلان قال له رجل ما شار الله و شئت قال جعلت الله هذا
قل ما شار الله وحده و في معنى هذا المولاه و فلان لما كان كذا بل هو ارفع و اكبر
كذلك اما بالله و بفلان و اعوذ بالله و بفلان و انا في حساب الله و حسب فلان
يتم كل على الله و عليك فقال هذا قد جعل فلان ندا لله عز وجل انتبه و شيخ
على قارى در مر قاة شرح مشكوة نوشته لا تقولوا ما شار الله و شار فلان
لما فيه من الشؤنة بين الله و بين عباده فان الواو للجمع و الا شتر اك و لكن قولوا
ما شار الله كان ثم شار فلان اى ثم بعد مشيئة الله شار فلان لان ثم للتر اخی
و انا قدرنا كان قيل ثم شار فلان ليندفع توهم الا شتر اك في الحكم و لو بالتر اخی
ايضا فقابل فانه مسك و دقيق و بالتحقيق حقيق انتبه و غير شيخ على قارى
در مر قاة نوشته و قولوا ما شار الله وحده قال الطيبي فان قلت كيف حص
ان يقال ما شار الله ثم شار فلان و لم يرخص في اسمه صلى الله عليه وسلم قلت فيه
جوابان احدهما قاله و فغا بمطنة التهمة في قولهم ما شار الله و شار محمد تعظيما و ثانيا
انه راس الموحدين و مشيئة معمورة في مشيئة الله تعالى و مضحكة فيها اقول اصل
السؤال مدفوع لانه صلعم داخل في عموم فلان يجوز ان يقال ما شار الله ثم شار
فلان و لا يجوز ان يقال ما شار الله و شار محمد فاجاب الاول خطأ فاحش لانهم
لو قالوا ما شار الله و شار محمد لكان شر كاجليا لا منطنة للتهمة التي ذكرها و الجواب
الثاني في نفس الامر صحيح لكن لا يفيد جواز الاتيان بالواو مع ان مشيئة غيره صلى
الله عليه وسلم ايضا مضحكة في مشيئة الله سبحانه انتبه و شيخ عبد الحق

و بهلوی در ترجمه مشکوٰۃ نوشته گفت آنحضرت که مگویند ما شمار الله و شمارنده
 آنچه خواهد بود و خواهد فلان زیرا که این مساوی و قرین ساختن است اما سوائی
 حق را با وی در ارادت و مشیت و لکن قولوا ما شمار الله ثم شمار فلان یعنی اگر بنا بر
 بگویند و به احدی جز حق تعالی نسبت مشیت کنید بگویند آنچه خواهد بود خدا استعلا
 بعد از وی خواهد فلان تا تاخر و تبعیت مشیت غیر از مشیت وی تعالی مفهم کم
 افته و نیز شیخ و بهلوی در ترجمه مشکوٰۃ نوشته گفت آنحضرت لا تقولوا
 ما شمار الله و شمار خدا مگویند آنچه خواهد بود و قولوا ما شمار الله و شمار
 و بگویند آنچه خواهد حق سبحانه تنهایی شرکت و گیرند و درینجا غایت بندگی و توابع
 توحید است که آنحضرت در خیر خود اسناد مشیت اگر چه بطریق تاخر و تبعیت باشند
 رد الامر حق خود باشد نیز راضی نشد بلکه امر کرد و باسناد مشیت پروردگار تعالی بی آنکه
 شرکت افته قوله ص ۸۹ هرگاه مقرر شد که بتجدد اراده معنی از معانی حکم مبتدل
 می شود پس چه سبب این قاعده مخصوص شد پسید و در عید جاری نگردیده و کم
 شرک قطع نمی گذرد و دیده عبد الرسول و غلام نبی و نبی بخش چگونه مطابق شرک گردید
 اقول تبدل حکم از تبدل معنی در اراده عموم ممنوع است چنانکه از امارات گفته
 ظاهر است که کفر باعتبار ظاهر شرع با وجود اراده معنی بتبدل در آن نمیشود و تشبیه
 ولاد و دزاری خود و بعد تیه و غلامی غیر از ایتعالی شعار مشرکین است بعد فلان
 بدون ثبوت ملک فلان درین سسی موسوم مشرک است لهذا در کلام شارح این اطلاق
 یافته نمیشود و عبد الدرسیم و عبد الدنیار که در حدیث وارد گردیده بهر دو علامت
 نه مورد استحضار و اگر مطلق وجود در کلام شارح برای جواز التسمیه کافی باشد تشبیه
 بتشرک و کافر و عبد آئین نیز جایز باشد بخلاف الملاق سید که بر غیر مولی نیز در کلام شارح
 وارد است چنانچه در قوموا الی سیدکم و در رسیدن اشباب اهل ابجته و مانند آن چه

حای که اعتقاد تشبیه کنندگان بعبدیت و غلامی غیر خدا استغالی به جلب نفع و سلب
 ازان غیر باشد و مرادشان ازیں تشبیه بقای حیات مسمی بود که در اعتقاد ایشان
 نسبت سوی آن غیر بعبدیت موجب ادا آنست به بقای حیات که این صریح شرک است
 و استحسان عابد سمندهی که از سمن مذهبان رئیس المبتدعین بود اگر صحیح باشد بر خصم
 حجت نمیتواند شد و نسبت تخویر این تشبیه بسوی تمام علای عرب و مصر و روم و شام
 و اکابر مذاهب اربعه مجرب و نقل است عاری از صحت در تشریح الاسلام مسطور است
 و الایسبیه حکما و الایا الحکم و الایا عیسی و لاعبد فلان گفته و در ملخص الانوار مرقوم
 افتقوا علی تحریم کل اسم معبد بغير الله کعبه عمر و عبد الکعبه و شباه ذلک گفته و امام
 منصور بن یونس البیهقی کعبه در شرح تراو المستنقع که مختصر متفیع عبد
 بن احمد بن محمد بن قدامه است نوشته و بحرم امی الشیخ بنحو عبد الکعبه و عبد البنی
 گفته و ابن حجر مکی در تحقیق المحتاج شرح منہاج نووی نوشته و بحرم ملک
 المملوک لان ذلک لیس بغير الله و کذا عبد البنی و عبد الکعبه او الدار علی او کس لا یبایع
 التشریک گفته و شیخ علی قاری در شرح فقه الکبر نوشته و اما شافعی
 من التشبیه بعبد البنی فظا بهر کفر الا ان اراد بالعبد المملوک گفته و نیز شیخ علی
 قاری در مرقاة بشرح حدیث احب اسمکم عند الله عبد الله و عبد الرحمن نوشته
 و لایجوز بنحو عبد الحارث و لاعبد البنی و لایعز به شافع بین الناس گفته و شاه
 ولی الله در حجة الله الی الله نوشته و منهم من اعتقد ان الله هو سید و مولد
 گفته و قد یخرج علی بعض عبیده لباس الشرف و التاک و یجعله متصرفا فی بعض الامور
 و یقبل شفاعته فی عبادہ بمنزلة ملک المملوک ینبعث علی کل قطر ملکا و یقبل تدبیر ملک
 فی اعدا الامور العظام یتناجب لسانه ان یمیم عبدا و الله فیسوهم و غیرهم فعدلی عن ذلک
 ان الله یمیمهم انبار الله و محبوبی الله و منی نفس عبد الله و لکن کعبه المسیح و عبد الغری

و هذا مرض جمهور اليهود والنصارى والمشرکین و بعض الغلاة من منافقین دین محمد صلی
علیه وسلم فی یومنا هذا اشته و در بد و ر با ز غه نوشته و منهم من اعتقد ان الله تعالی
هو الشریف والسید ومنه التاثير فی العالم ولكنه قد یخلع علی بعض عبیده و خلقه ملک
و یمکنه علی حاجته من مملکة فهو ملک الملوک و هم ملوک انما ملکهم هو و كذلك الله المملک
و هم الهة لهم قدر عظیم عند الله و تصرف فی مملکته و تتفاعة الیه فی تلجلج سائرهم ان سیرهم
عباد الله فیسو و هم و غیرهم فعد لوا عن ذلک و سموهم ابنا الله و محبو لوالده و
معشوق الله و سمو سائر الناس عبادا لا و لکن سمو انفسهم عبد المسیح و غلام
و اسقند یار و نیز ذلک و علی هذا نهیت اليهود والنصارى والمشرکون والغلاة من
منافقین دین محمد صلی الله علیه وسلم فی یومنا هذا اشته و در فتح الرحمن تفسیر
آیت کریمه قلما اتلها صالحا جعلناه شرکاء لئلا یسئروا فی تصویر سست
حال آدمی را که نزدیک نقل محل نیت اخلاص درست کند و چون فرزند بوجود
از او فراموش سازد و در تسمیه اشتراک کند و از اینجا دانسته شد که شرک در تسمیه
سست از شرک چنانکه اهل زمانه ما غلام فلان و عبد فلان نام نهند و الله علم
و شاه عبد العزیز دهلوی در تفسیر فتح العزیز تفسیر آیت کریمه لا یجعل
لکم الهة الا الله انما جعلناکم من قبله اولادنا و من قبله اولادنا و من قبله
میکویند و این شرک در تسمیه است اشته فقولکم من شاه صاحب در تخته اش عشر
نوشته اند انما اقول حاشا که مراد شاه صاحب از آنچه در تخته نوشته تجویر
حضرت امیر و نذر و نیاز برای دمی رضی الله عنه و لضمیر اعتقاد و استیلا امور عینی
بوی باشد بلکه مراد شاه صاحب صرف بیان حال مردم است نسبت جناب امیر
قطع نظر از جواز و صحت آن حال و مراد از تمام امت عوام و جهال است اند
س عبارت شاه صاحب در تخته نوشته اند و نام شیخ من را در حقیقت مات که

بر زبان نے آرد و از فاشہ و درود و نذر و منت و عرس و مجلس
 شریک نے کند و امور تکوینیہ را و ابستہ بہ ایشان بنیاد اند کو
 معتقد کمال و فضیلت ایشان باشد بر مثال انبیاء مثل حضرت
 ابراہیم و حضرت موسیٰ و حضرت عیسیٰ علیہ السلام و همچنین انجہ از
 تفسیر سورۃ الم نشرح مسجود و خلایق گشتن قتل نموده مرا و شاہد
 از ان تجویر سجدہ برائے اولیائیت بلکہ مقصود صرف بیان
 مردم است نسبت ایشان قطع نظر از صحت و جواز ان از شرع
 قولہ ص ۹۱ باید دانست کہ لفظ الہ بمعنی معبود است و غالب
 در عرف شرع اطلاق آن بر معبود بحق است و بمعنی موجود واجب
 لذاتہ و در تفسیر کبیر در سورۃ فاتحہ مذکور ان الالہ ہو المعبود و سوار
 عبد بحق او باطل ثم غلب استعمالہ علی المعبود باحق و ہم در تفسیر
 رحمانی از امام رازے نقل نموده حیث قال الالہ ہو الموجود الالہ
 الواجب لذاتہ المنزہ عما لا یلیق بہ الموحد لغيرہ اقول و اعجاب کہ
 رئیس المبتدعین انجہ در اینجا اختیار نموده در رسالہ نافعہ مقابلہ
 مولانا محمد اسحق رحمۃ اللہ علیہ آزار دکرده چنانچہ در رسالہ
 نافعہ نوشتہ کہ بابتہ مسائل کے تفسیر سے سوال کے جواب میں لکھے
 دیا چنانچہ در کتاب تفسیر کبیر در سورۃ فاتحہ مذکور است ان الالہ
 ہو المعبود و سوار عبد باحق او باطل ثم غلب فی عرف الشرع
 علی المعبود باحق انستہ اور حال یہہ ہو کہ تفسیر کبیر میں نوین باب
 کے پہلے مسئلہ میں لکھا کہ مختار ہمارے نزدیک یہہ ہو کہ یہہ
 لفظ اللہ تعالیٰ کا اسم علم ہو مشتق نہیں اور تین و تیلین سکی لکھیں

اور مخالفین کے تین اعتراض نقل کر کے جواب دئی دو سرے
 مسئلہ میں مشتق کہنے والوں کے بہت سی وجہیں ذکر کیں اور نہیں
 ایک اسکو بھی ذکر کر کے رد کیا اصل عبارت یوں ہے الذین قالوا
 انه مشتق ذکر و فیہ وجہ ہا ان الاله ہو المعبود و سوار عبد بحق اور
 بطریق ثلث قلب فی توفی الشرع علی المعبود و باحق و علی ہذا التفسیر
 لا یكون الہا فی الازل مستتبہ و بعد دریافت اینکه ہمیں الزام و تنقیح عامر حال
 درست معلوم ہوا کہ محصل اعتراض امام برو و وجہ اول التست کہ اشتقاق
 لفظ الہ کہ ہر شق اشتقاق در اصل الالہ باشد از الہ مجتہد عبد درست نیست چہ
 و در ضرورت الہ بنور خدا تعالی و ازل لازم می آید نہ آنکہ استعمال لفظ الہ عموم
 معبود باطل است کیست و قد قال الامام نفسہ فی تفسیر قولہ تعالی و اذ قال ابرہیم
 لا بیہ افرستخذا صنایا الہہ المسئلۃ السادۃ اختلف الناس فی تفسیر لفظ الالہ و
 انه ہو المعبود و ہذا الایۃ تذل علی ہذا القول لانہما اثبتوا للاصنام الاکونہا معبود
 و علی ہذا قال ابرہیم لایبہ استخدا صنایا الہہ و ذلک یدل علی ان تفسیر لفظ الالہ
 ہو المعبود و اثنی تو صح مرام و تشریح مقام آنکہ محل خلاف اشتقاق و عدم اشتقاق
 لفظ الہ است نہ لفظ الہ کہ بالاتفاق مشتق است سیبویہ و خلیل بن احمد و حاج
 و جری بن فضل محلہ و ابو حنیفہ و محمد بن حسن و شافعی و قتال و شافعی ابو یوسف
 و ابو یزید بلخی و غزالی و غیر ہم سوی عدم اشتقاق رفته اند و حاجتے بر اشتقاق فرتہ
 و در اشتقاق وہ مذہب مشہور است شہر بن حوشب گفته کہ مشتق است از بہت
 الی مکان معنی سکنت الیہ ابن عباس گفته کہ مشتق است از الہ از فرس من امرزل الیہ و غیر
 می اجارہ و بعض گفته کہ مشتق است از الہ الفعیل و اولع بامہ و بعض گفته کہ مشتق است از
 ولہ اذا تجتبط عقلہ و بعض گفته مشتق است لادیلوہ اذا حجب بعض گفته کہ مشتق است

از اله یا له اذا دام وثبت وبعض گفته که متحد است از مای کنایه بی ضمیر دخول
لام ملک و مد صوت آن برای تعظیم و او خالق کلام تعریف برای تفخیم و لفظ اله سجد است
در قرآن مستعمل است متحقق للعبودية و خالق و قادر علی الخلق و الابداع و مطاع
و کل ما یثقل به القلب امام رازی در تفسیر کبیر نوشته مسئله الهی است
قوله تعالی خالق کل شی فاعبدوه يدل علی ترتیب الامر بالعبادة علی کونه لقائه
عالم لكل الاشیاء بقدر التعقید و ترتب الحكم علی الوصف بحرف الفاء مشعر
بالسببية فهذا یقتضی کونه تعالی خالق الاشیاء و هو الموجب لکونه معبودا علی الاطلاق
والاله هو المستحق للعبودية فهذا لا یشر بجمه ما یدکره اصحابنا من ان الاله عبارة عن
الفاء علی الخلق و الابداع انتهى و نیز امام رازی در تفسیر کبیر نوشته مسئله
الناسیة فی قوله تعالی انت قلت للناس اتخذونی وامی الیهین من دون الله سوا
احد بها ان الاستفهام لا یطیق لجلال الیوب و ثانیهما انه کان عالما بان سبیل
لم یقبل ذلك فلم خاطبه به فان قلتم الغرض منه تویج النصاری و تقریرهم بقول
ان احدا من النصاری لم یدهب الی القول بالبنیة عیسی و مریم مع القول بنفی الاله
عن الله تعالی فکیف یجوز ان ینسب هذا القول الیهیم مع ان احدا منهم لم یقبل به
الجواب عن السؤال الاول انه استفهام علی سبیل الاستنکار و الجواب عن السؤال الیه
ان الاله هو الخالق و النصاری یعتقدون ان خالق المعجزات التي ظهرت علی ید
و مریم اله و الله تعالی ما خلقها البتة و لما کان كذلك فالنصاری قد قالوا خالق تلك
المعجزات هو عیسی و مریم و اله لم یخلقها فصح انهم قالوا فی حق بعض الاشیاء کما
عیسی و مریم الیهین كذلك الشی مع ان الله تعالی لیس الاله فصح بهذا التام
بذه الحکایة و الروایة انتهى و نیز امام رازی در تفسیر کبیر نوشته و الثالث

قال ابو مسلم من مذمبههم ان من صار كائناً في الرضاينة والمجاهدة ظهر فيه انه حاول
 اللاهوت فيقدر على احياء الموتى وابرار الاله والابرص وسهم ان لم يطلتوا عليه
 لفظ الرب الا انهم اثبتوا في حقه معنى الربوبية والرابع هو انهم كانوا يطيعون احياهم
 في المعاصي وليس المعنى للربوبية الا ذلك ونظيره قوله تعالى افرأيت من اتخذ
 الهه هواه اشبه ونيز امام رازی در تفسیر کبیر و تفسیر من تیند من
 الله اند او نوشته القول الثالث في تفسير الاله قول الصوفية والعارفين
 وهو ان كل شئ شغل قلبك به سوى الله فقد جعلته في قلبك ثم الله وهو المراد
 من قوله افرأيت من اتخذ الهه هواه اغتبه وبهضما وى در انوار التنزيل
 نوشته افرأيت من اتخذ الهه هواه بان اطاعه وبني عليه دينه لا يسمع حجة ولا يحرم
 دليلاً اغتبه قوله صلاه شرک در شرع عبارت است از شرک که داینه غیر
 خدا را بجای او الوهیت خواه در الوهیت بمعنی استحقاق عبادت مثل بت پرستان
 خواه در الوهیت بمعنی وجوب وجود مثل مجوس اقول مراد از استحقاق
 عبادت اگر اتصاف بصفات و افعال مختصه او تعالى است که موجب استحقاق عبادت
 باشد کلام نیست در انام حد شرک لیکن انکار رئیس البتة عین از شرک فی انصاف
 والافعال در ما بعد ازین ابا میکند این امیر اسحاق در مسامره شرح مسدود
 ابن الهمام نوشته والالهية الاتصاف بالصفات التي لاجلها استحق ان يكون
 معبوداً وهي صفاته التي توحد بها سبحانه فلا شرک له فی شئ منها ونسب خواص
 الالهية ومنها الایجاد من عدم وتدبیر العالم والغنی المطلق عن الموجب الموجد
 فی الذات وفي کل من الصفات اشبه بهضما وى در تفسیر آیت کریمه وجعلوا
 لله شریکاً قل سمعتم ان تقولوا لا یعلم فی الارض نوشته شرکاً ویتخفون العباد
 لا یعلمهم او بصفات لهم یتحقونها لاجلها لا یعلمها وهو العالم بكل شئ استه و

چلیبی در حاشیه بیضیا و می بسوره لقمان در بودن و جوب و حیات و علم
 قدرت سبب استحقاق عبادت نوشته فان استحقاقه تعالی العبادۃ لا یضافه
 بالصفات الذاتية الجلیله و اختصاصه بها اشتبه و امام رازی در تفسیر خالق
 کل شیء فاعبدوه نوشته فیهذا یقتضی ان کونه تعالی خالقاً للامشیاء هو الموجب لکون
 سبباً و علی الاطلاق اشتبه و الا در جامعیت اینچه نظر است زیرا که شرک مقابل توحید
 است و توحید عبارت از نفی شریک در الوهیت و خواص الوهیت است پس
 شرک عبارت از اثبات شریک در الوهیت و خواص الوهیت باشد و اثبات
 شریک در تدبیر عالم و خلق اجسام و غیرها مثلاً اثبات شریک است در خواص
 الوهیت حال آنکه شریک گردانیدن در استحقاق عبادت با نیست و در وجوب وجود
 بر آن صادق نیست تفاتی در شرح مقاصد نوشته حقیقه التوحید
 اعتقاد عدم الشریک فی الالوهیة و خواصها و لاتزاع لاهل الاسلام فی ان تدبیر العالم
 و خلق الاجسام و استحقاق العبادۃ و قدم بالیقوم بنفسه کلها من الخواص لاشته و
 عید الحکیم سیالکوئی در حاشیه حاشیه خطائی نوشته فی شرح المقاصد من
 ان التوحید عبارة عن عدم اعتقاد الشریک فی الالوهیة و خواصها و اراد بالالوهیة
 وجوب الوجود و خواصها الامور المنفردة علیه من کونه خالقاً لاجسام مدبر العالم
 للعبادة اشتبه و ابو المثنی در شرح فقه اکبر نوشته و التوحید اسی نفی الشریک
 فی الالوهیة و الخالقیت و الازلیة و القدیمیت و القیومیت و الصمدیت من نفی الشریک
 فی بعضها دون بعض فهو مشرک لا موحداً اشتبه و صاحب بحر المذهب
 نوشته حقیقه التوحید اعتقاد عدم الشریک فی الالوهیة و خواصها و لاتزاع لاهل
 الاسلام فی ان تدبیر العالم و خلق الاجسام و استحقاق العبادۃ و قدم بالیقوم
 بنفسه کلها من الخواص لاشته و ابن امیر الحجاج در مسامره نوشته فان

قلت لا آخر المصنف كما صله التوحيد مع انه المقصود الاسم الذي دعا اليه الانبياء
 عليهم السلام قلت لما كان التوحيد هو اعتقاد الوحدانية في الذات والصفات
 والافعال وكان ما تقدم من الوجود والتقدم وسائر ما اعتدله الاصول السنية
 اوصافا للباري سبحانه كل منها من متعلقات التوحيد اقصته ذلك تقدیرها
 ما توحدت به ذاته تعالى عن سائر الذات من الازلية والابدية والتعالى عن
 الجسمية والجمورية والعرضية انتهى واما جلال دواني در شرح عقائد
 عصفري نوشته واعلم ان التوحيد اما بحد وجوب الوجود او بحد الحاقية او
 بحد المعبودية انتهى وشيخ علي قاري در شرح قصيده امانى نوشته
 واما صاعل ان توحيد اهل الايمان هو تصديق بالبحنان واقرار باللسان على انه
 تعالى احد في ذاته واحد في صفاته وخالق بمصنوعات انتهى ودر وصيت نامه
 امام ابيحنيفه رحمه الله عليه مسطور است من زعم ان تقدیر بخير والشر من عند غير
 الله تعالى لكان كافرا وليل توحيد انتهى قوله ص ۹۱ و صاحب بایه مسائل که
 ترديد نموده در الوهیت و استحقاق عبادت و گفت که شرک در شرع شریف
 گردانیدن غیر خدا را بحد الوهیت یا در استحقاق عبادت است انتهى خطا نموده
 و خطایش ثابت از زبان سند که بها بخا و کرده اقول تخطیه برترديد و الوهیت
 و استحقاق عبادت ناشی از جهالت است چه الوهیت گویم معنی استحقاق عبادت
 نیز آمده لیکن غالب احتمال ان در وجوب وجود است لهذا در کتب کلامیه
 شرح مقاصد و غیره از الوهیت وجوب وجود مراد داشته اند و استحقاق عبادت
 را از خواص الوهیت شمرده اند ابن امیر الحاج در مسامره شرح سایر
 نوشته و المراد به ای بالتوحيد هنا اعتقاد عدم الشریک فی الالهیه و خواصها
 کتدیر العالم و استحقاق العبادت و خلق الاجسام انتهى و شيخ علي قاري

در هر قاعده نوشته و لم یثبتوا الا شرک بالتحقیقة و هو اثبات الشرک فی الاولیة
 کالجوس و لا یبعض استحقاق العبادۃ کعبدة الاصنام انتمی و شتاه عبد الغیر
 و بلوی در تفسیر فتح العزیز نوشته فلا یجعلوا الله انداد ایمنه مکررند
 برای خدا همسران را که آنها را در استحقاق عبادت با وی شرک مقرر کنند چه جا
 آنکه کسی را با وی در البتة یا در صفات کمال برابر اعتقاد نمایند اشته قولہ ص ۹۲
 و بعین است شرک مجو ث عنه که کفر است و بس و بها نیست مراد از آیت ان الله
 لا یغفر ان یشرک به و یغفر ما دون ذلک اقول دلالت این کلام ظاہر است بر نیکی
 مراد از شرک درین آیت شرک شرعی است نه کفر و از شرح عقاید جلالی و کلام
 ابن طاهر و عصمت الله سهار پور و حیالی و دیگران بلکه از کلام خودش در مقولات
 عشر و تلخیص الحق ظاہر که مراد از شرک درین آیت کفر است نه شرک شرعی فکیف
 التوفیق قولہ ص ۹۲ اگر کفر می بود از توکل چگونه دفع می شد اقول قطع نظر
 از نیکی خصم طبره و امثالش را کفر گفته ملازمه در مقدم و تالی این شرطیه معلوم است
 چه در اندفاع شرک که کفر است از توکل بر خدا یتعالی استبعاد نیست بسیار است
 که شرک ناشی بود از عدم توکل و کسی که توکل خدا یتعالی باشد هرگز پیرامون شرک
 نگردد سید در حاشیة مشکوٰۃ بشرح و ما منا الا و لکن الله یذہب بالتوکل
 نوشته ای و ما منا احد الا ان یعرض له الوهم من قبل الطیر لم یصرح بذکر الحال لکن
 و لکن الله یذہب ذلک الوهم المکروه بالتوکل علیہ اشته و شیخ محمد الحق
 و بلوی در لمحات نوشته قوله الطیرۃ شرک ای من اعمال الشرکین او مفض
 الی الشرک با اعتقاد موثر او المراد الشرک الخفی قولہ و ما منا الا لفظ الا ثابت فی
 النسخ الصحیح و التقذیر و ما منا احد الا قد یسجد فی نفسہ شیئا من الطیرۃ ای ما حال
 احد الا و جدان شئی اشته قولہ ص ۹۲ و انچه شیخ نجدی شرک غیر مغفور منصوص

آیت که می ران تقسیم نموده شرک اعلی و شرک ادنی سزای شرک اعلی خلود فی النار
 و سزای شرک ادنی محدود و معین در علم الله تعالی و هر دو غیر مغفور مغفرت این
 هر دو شرک ممکن نیست و در باقی گناهان الله تعالی را اختیار است که سزا دهد یا
 مغفرت دهد تشریحی است جدید مخالف جمهور قول تعلیم آن لشکر در آیت که
 لا اله الا الله لا یغفران لیشرک به بجهت وقوع آن نکره در چیز نه تشریح جدید نیست
 و مغفور بودن بعض کبائر و غیر مغفور بودن بعض دیگر خود مذاهب جمهور شافعه
 است گو علم تعیین شرک رانفته کنند و بسیاری از شافعه قابل بعد و قطعیت
 مغفرت کبائر بلا نوبه شده اند و مخالفت جمهور نیز عموماً موجب گیر نباشد در شرح
 موافقت مسطور است و قالت المرجیه یعفو عن الصغائر و الکبائر مطلقاً لما عرفت
 من مذاهبهم و ذهاب جمهور اصحابنا الی انه یعفو عن بعض الکبائر مطلقاً و یترک
 بعضها الا انه لا علم لنا الا ان بشی من بدین البعضین بعینه و قال کثیر منهم لا یقطع
 بعفو عن الکبائر بلا توبه بل بخوزه اشتمل قوله ملک و شرک غیر مغفور که سزای آن
 محدود و قرار داده اند نه خود تصریح نمودند که چیست و نه عند التعرض بیان کردند صریحاً
 همین مد نظر ظاهر ساختند که این شرک سوای اقسام اربعه یعنی شرک فی العلم و شرک
 فی التصرف و شرک فی العبادت و شرک فی العادة است انما اقول حکایت
 عدم بیان عند التعرض و اظهار صرف همین قدر که این شرک و رای اقسام اربعه است
 کذب و افتراء است و ظاهراً که مرادش از شرک غیر مغفور که سزایش محدود و گفته بعض اقسام
 شرک فی العادة و ریاست قوله ملک مولوی اسمعیل و مولوی عبدالحی در بیان
 بحث از مولوی یار علی ماکپوری تعلیم مولانا بحر العلوم قدس سره ملزم و مجوز
 شده بودند اقول اینهم افرات است ماکپوری مجادله در فرضیت حج بر اهل هند کرده
 که در یا حائل است پس من طریق نباشد و بالاخره مجوز و ملزم گردیده اعتراف

بفرستاد نمود قوله صد و ۹۰ و مشرکان عرب اصنام خود را الهه یعنی معبود اعتقاد میکردند
و همین بود شرک شان و منکر توحید بودند یعنی یک بودن اله اعتقاد نداشتند اقول
احدی میسر کن چه جای مشرکین عرب لفظ اله بر غیر ذات واجب الوجود مصدق
اطلاق نکرده قال الله تعالی اهل تعلم له سمیا ملا معین و تفسیر لسم الله نوشته
قال اهل التفسیر اهل تعرف احد اسمی باله و ایام را عجب در مفردات
نوشته المدقیل جمله اله فخرت بهزه و دخل علیه الالف واللام فخص بالباری و
لتخصیصه به قال اهل تعلم له سمیا و اله جعلوه بها لكل معبود لهم افنته آری مشرکین عرب
عبادت غیر خدا تعالی میکردند و معبودان خود را اله میگفتند از آنکه مستحق عبادت
میداشتند و عبادت شان افعال تعظییه به تذلل و خضوع از دل بامید غلبه
و وفاء مقرر بود و همان افعال تعظییه بر ارواح اولیا در مقابر منافقین این امت بجای آورند و پیشانی
مستحق ان تعظییات میداشتند گو لفظ اله بر اولیا و ارواح و قبور ایشان اطلاق گشت
لیکن از اثبات معنی آن باک ندارند شهرستانی در علل و نخل نوشته علم
ان الاصناف التي ذكرنا مذاهيم بر حجون آخر الامر الى عبادة الاصنام و ان كان لا سیر
طريقة الاشخاص حاضر بنظر و ان اليه و يحلفون عليه و على هذا المذهب اصحاب
الروحانيات و الكواكب اصناما زعموا انها صورتها و بالجملة وضع الاصنام خشيا
قدرا لها على معبود غائب حتى يكون الصنم المعمول على صورته و شكله و هيئة نائبا
منها به قائما مقامه و الا فنعم قطعاً ان عاقلاً لا یخت خشیا بیده صورة ثم یعتقد ان الله
و خالقه و اله الكل او كان وجوده مسبوقا بوجود صانعه و شكله محدث لصنم لا حجة
لكن القوم لما عكفوا على التوجه اليها و رطبو احوالهم بها من غیر اذن و مجوز و برهان
و سلطان من الله كان عكوفهم ذلك عبادة و طلبهم اسماح منها اثبات البیت لها
و عن هذا كانوا یقولون نالعبدهم الالبقر بونا الى الله رضى قلوبنا و اما انفسهم على صواب

فی اعتقاد الکریمیه و الالهیه لما بعد و اعنها الی رب الارباب اشتبه و امام رجب
 در مفردات نوشته العکوف الاقبال علی الشیخ و ملازمته علی سبیل التعلیم و من
 الاعتمادات اشتبه و همچنین است در نسیم الریاض شرح شفا فی قاضی سیاض و
 امام رازی در تفسیر کبیر نوشته العبادۃ عبارت عن النعل الذی یولی برکت
 تعظیم الغیر اشتبه و در تفسیر مدارک مرقوم است العبادۃ اقصی قایم الخنوع و
 التذلل اشتبه و در تفسیر نقشبند مسطور است العبادۃ الطاعة مع التذلل
 و الخنوع اشتبه و در تفسیر فتح العزیز مذکور است حقیقت عبادت است
 که اقصی مراتب تعظیم بجا آورده اشتبه و نیز در فتح العزیز مسطور است حقیقت عبادت
 نهایت تذلل است برای نهایت تعظیم غیر خود چون با اختیار صادر شود اشتبه قوله ۹۳
 الغرض از بودن مشرکین عرب معتقد الوهیت اصنام و کافر شدن ان لیا هم
 کلام و دانستن شان همتا برابر خدا در الوهیت یعنی معبودیت تمام کتاب است
 و کتب شریعت پر از اقول مراد از برابر دانستن در الوهیت چیست برابر دانستن
 در استحقاق عبادت فی الجمله یا برابر دانستن در استحقاق عبادۃ بالاصالة و بالذات
 بر شق اول ضرری عائد کلام خصم نباشد و بر شق ثانی کذب ربیب المبتدعین ثابت
 گردد جای در کتاب سنت و کتب شریعت برابر دانستن آنها در استحقاق عبادت
 بالاصالة مذکور نیست چه جائیکه ازین ذکر پر باشد بلکه خلاف آن از قوله تعالی
 ما نعبدکم الا لیکرلوا الی الله یعنی ظاهر است و این بهما هم در سائر نوشته و
 اعتراف الكل بان خلق السموات والارض والالوهیه الاصلیه لله تعالی اشتبه و
 کافر شدن مشرکین از هتارک بالله بود که با خداست تعالی و گیکه از نیز معبود و لغت
 بودند گو معبود بالاصالة و بالذات خداست تعالی را می دانستند و بالتبع و بالعرض
 ایشانرا معبود می انگاشتند و کسیکه گفته که صنام را معبود ذاتی انکار نمیراود

انست که هنگام راجعاً و تکیذ نه قبله عبادت خداوند قول کرده ^۹ سجد بیان قرن
 شیطان از اعتقاد الوهیت بتان نسبت بشکران انکار نموده اقول این شایع
 در بیت شیطان معبر موحیدین متبعین سنت به سجد بیان قرن شیطان در بیان
 مقتضای اهل افتراء و بتیان است اگر رسالت گوشت نشان دهد که ایشان کد ام
 جا از اعتقاد مشرکان به الوهیت بتان انکار نموده اند قول کرده ^۹ مدار شرک بر افعال
 نهاده افعال مرسومه مشرکین را بابتان نسبت بانبیا و اولیا با وجود عدم اعتقاد و اقرار
 و معبودیه شرک و کفر قرار دادند و حال افعال اینکه بعضی حرام بعضی مکروه بعضی
 مباح یعنی مستحب بعضی منون بعضی واجب اقول حکایت نهان مدار
 شرک بر افعال کذب است و حکم شرک بر افعال تعظیمیه عبادت از جهت امارت
 اعتقاد الوهیت آنهاست اگر مراد از الوهیت اوصاف بصفتها می باشد که
 سبب آن مستحق معبودیه است و اگر مراد از الوهیت معبودیه و استحقاق
 عبادت باشد پس سزاوار این افعال تعظیمیه به نهایت تذلل و خضوع بامید
 جلب نفع و دفع ضرر و نشستن نفس اعتقاد الوهیت است و هیچ فعلی از افعالیکه
 محکوم به شرک است گو بغایت تذلل و خضوع و امید جلب منفعت و دفع مضرت
 بجا آورده نشود مباح و مستحب و منون واجب نیست چه جاییکه بدینوجه بجا آورده
^۹ قول کرده لفظ اله را در تمام تقوئه الایمان یعنی شرعی ترجمه نموده و هیچ جامی هیچ کس
 و ادا اقول بالا معلوم کردید که لفظ اله بمعنی معبود و مقصود نیست معنیش شده
 است پس در ترجمه آن جامی معنی و جامی بمعنی و یکدیگر مناسب به مقام چه است
 و شک نیست در صحت ترجمه لفظ اله بمعنی مالک و حاکم زیرا که مراد از مالک و حاکم
 قادر علی الخلق و الابداع باشد و از حاکم مطاع و اله بمعنی قادر علی الخلق و الابداع
 و بمعنی سلطان آمده است لغوی در معالیم نوشته و قبیل المالک و المالک ^{۱۰}

علی استراح الایمان من العدم الی الوجود ولا یقدر علیہ احد غیر اللہ اشتہ و امام
 رازی در تفسیر کبیر نوشته فہذا لیسر بعبتہ ما یدکر واسما بنا من ان الالہ مبارک
 القادر علی الخلق والابداع اشتہ و نیز امام رازی در تفسیر کبیر نوشته والارباب
 ہوانہم کانوا یطیعون احبارہم فی الساعی ولیس المعنی للربوبیۃ الا ذلک و ظہیرہ
 تعالی افریت من اتخذ الہہ ہواہ اشتہ و امام راغب در مفردات نوشتہ
 و علی ہذا قال ولایا مرکم ان تتخذوا الملائکۃ والنبیین اربابا ای الہتہ اشتہ قولہ
 در ذیل آیت والذین اتخذوا من دونہ اولیاء ما نعبدہم الا لیتقربوا الی اللہ زلفی
 نوشتہ اس آیت سے معلوم ہوا کہ جو کوئی کسی کو اپنا حمایتی سمجھے گو کہ یہ جا کہ
 اس کے سبب عذاب کے نزدیک حاصل ہوتی ہو سو وہ مشرک ہو اور جہونا اور
 اللہ کا شکر اقول درین نقل تحریف است تقویۃ الایمان مطبوعہ مطبع محمی
 مدینہ کہ در ان سلسلہ است اس کے پوجنے کے سبب سے عذاب کے نزدیک حاصل ہوتی ہو
 اشتہ رئیس البتہ عین براسی اقامت اعتراض لفظ پوجنے را حذف نمودہ قولہ
 معنی آیت ایسا کہ کسی کہ فقہ غیر خدا را اولیاء و گفتند کہ عبادت نمیکنیم او شانہ اگر
 ایسا کہ نزدیک گردانند ما را سوئی عبادت تحقیق اللہ محکم خواہد کرد و در میان شانہ
 اعتقاد نہ میکنند در ان خلیق اللہ ہدایت نمیکند کسی را کہ دروغ گو و ناشکر است
 اقول این معنی مخترع مخالف تفاسیر معتدہ است کہ جبکہ انعبدہم را بتقدیر قالوا
 بر اتخذوا معارف گردانیدہ حال آنکہ ما نعبدہم با صبار قول خبر مبتدئہ است و یا حال
 از تفسیر اتخذوا و یا بدل از سلمہ یعنی قولہ تعالی اتخذوا من دونہ اولیاء نہ معلوم
 بر اتخذوا بیضا و می و را لغو ارا التفریل نوشتہ والذین اتخذوا من دونہ
 تحتی المتخذین من الکفرۃ والمتخذین من الملائکۃ و بیسے والاصنام سلمہ حذف الرابع
 اعداد المشرکین لہ لالہ المساف علیہم و ہو مبتدئ خبرہ سلمی الاول ما نعبدہم الا لیتقربوا

الى الله زلفى باختيار القول او ان الله يحكم بينهم وهو متعين على الثاني وعلى هذا القول
 المضمون بما في حيزه حالا او بدلا من الصلوة وزلفى مصدر او حال انتبه قوله ص ۹۵
 از آیت کریمه بر هر ذمی شعور ظاهر که نیکو بر اتخاذا و لیا و عبادت شان بر اسس
 نزدیک خداست و لیسوا متعلق به تعبید صاحب تقویة الايمان لیقر بونا به اتخاذا
 متعلق مفوده و تعبیر از میان کان لم یکن قرار داده اقول از ترجمه صاحب
 تقویة الايمان تعلق لیقر بونا به تعبید نه باشد و او بودن تعبید به تقدیر قول خبر مبتدا ظاهر
 عبارت ترجمه مثبت اور جو که کفر اتی بین در س الله شک و حمایتی گفته بین
 که هم جو پو جت بین انکو سوا اس لئی که نزدیک کردین همکو الله کی طرف مرتبه بین بیشک
 الله حکم کریگا او بین او س چیز بین که او بین اختلاف دالت بین بیشک الله راه
 بین و دنیا جعوتی ناشکر کواشتی و از عبارت فائده با وجود تحریف نیز تعلق به اتخاذا
 مفهوم نیست آری اگر عبارت فائده چنین می بود که او سکه حمایتی سمجھن که سبب
 خدا که نزدیک حاصل ہوئی امر البتة این تعلق مفهوم می شد و عبارت فائده بعد
 تحریف نیز چنین نیست و چون نیکو بودن بر اتخاذا و لیا درین آیت ملزم رئیس
 المبتدع غیر است و این اعتقاد که بسبب ایشان نزدیک خدا حاصل می شود و از لیسوا
 الى الله زلفی ظاهر مضمون عبارت محرفه نیز ازین آیت معلوم گردید و از معنی محرف
 بر هر ذمی شعور ظاهر که نیکو در آیت بر اتخاذا و لیا است و گفتن اینکه عبادت نیکو مگر
 برای اینکه نزدیک گردانده بار بسوی خدا نه بر اتخاذا و لیا و عبادت ایشان بر
 نزدیک خدا قوله ص ۹۵ اگر مطلق ولی فهمیدن کسی را شرک باشد تا در آیت
 لم یله انا و لیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة
 و هم راکعون و من یتولى الله و رسوله و الذین آمنوا فان حبیب الله هم الغالبون
 به شرک صریح موجود است اقول شرک بودن مطلق ولی فهمیدن کسی کسی را

مراد نیست بلکه ولی فقیهین بمعنی حمایتی و اگر مطلق ولی فقیهین کسی غیر خداست
 را باین بود و به کدامی معنی ولی فقیهین شرک و مخلوق شناخته شده است صریح لایزال
 که بحث و قد قال الله تعالى اغیر الله تحت ذلک ولیا فاطر السموات والارض و یطعمهم
 و اینها قال تعالى و انذره بالذین یخافون ان یحشر و الی ربهم لیس لهم من دونه
 ولی ولا شفیع لعلمهم یتقون و اینها قال تعالى لا تحذروا آباءکم و اخوانکم اولیای
 و لا تتبعوا من دونه اولیای مالکم من دلائلهم من شی و اینها قال تعالى انحسب
 الذین کفروا ان یحذروا سبادی من دونه اولیای و اینها قال تعالى مالهم من دونه
 من وال امام را غیب در مشروبات نوشته و الی الی الذی فی قوله و مالهم من
 دونه من وال بمعنی الولی است و امام رازی در تفسیر کبیر تفسیر آیه اولی
 نوشته و اعلم ان المذکور فی صدر الآیه هو المنع من اتخاذ غیر الله تعالى ولیا و آنچه
 علیه بانه فاطر السموات والارض بانه یطعم و لا یطعم و متی کان الامر کذلک المنع اتخاذ
 غیر الله ولیا است و نیز امام رازی در تفسیر کبیر همین جا نوشته حدیث بالمرسل
 صحه انه تعالى فاطر السموات والارض وصته انه یطعم و لا یطعم و اذا ثبت هذا المنع
 فی العقل اتخاذ غیره ولیا است و در نهایت و مجمع البحار مذکور است الولی تعالى سوا
 و قیل المتولی لامور العالم و انما خلق القایم بها و الالی تعالى مالک جمیع الاسباب
 المستصرف فیها و کان الولاية لبشر بالتدبیر و القدرة و الفعل و مالک جمیع ذلک فیها
 لم یطلق علیه الولی است و قوله ص ۱۱ سوم آنکه هر جائه من دون الله وارد شده
 است و انفسه بر کفر نموده قرار داده که مشرکین بتنازیر ابر خدا نبند است و قول
 درین کلام شعار است یا شعار ازین که مشرکین بتنازیر ابر خدا نبند است و درین کلام
 انکار است از آیات بناس که از انجمله است و تعبیر من دون الله مالا یصبرهم و
 لا یشفعهم و یقرءون هو لا یستغیروا عند الله و از انجمله است و الذین اتخذوا من دونه

اولیاء ما نعبده هم الا ليقربونا الى الله زلفی واز انجمله هست قل سید و ملکوت کل شی
و هو یحیر و لا یجیر علیه انکم تم تعلمون و یقولون لیه قل فانی لتسحر و قولہ ص ۹۶
حالانکه این لفظ بمعنی غیر و سوا است اقول حصص معنی لفظ دون در غیر و سوا باطل است
زیرا که دون را معنی متعدد است و کمتر نیز از معانی آنست اما هم را عجب و مفرد است
نوشته دون یتال للفاصل عن الشیء قال بعضهم هو مقلوب من اللفظ و اللفظ دون اللفظ
و قوله لا تتخذوا بطانة من دونکم اسی من لم یبلغ منزلة منزلة لکم فی الدیانة و قبل فی
القرابة و قوله تعالی و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء اسی ما کان اقل من ذلک قیل
ما سوا ذلک و المعنیان بیلا زمان انتہ و سیویطی در اتفاق نوشته دون تدر
لفظا لفتیض فوق فلا یتصرف علی المشهور و قیل یتصرف و بالوجهین قری و مناد و
ذلک بالرفع و النصب و تروا سوا بمعنی غیر اتخذ من دونه التماسی غیره و قال
لزم محشری معناه ادنی مکان من الشیء و سیتمثل للتفاوت فی الحال نحو زید دون عمر
سی فی الشرف و العلم و الشیخ فاستعمل فی تجاوز حد الی حد نحو اولیاء من دون المؤمنین
سی لا تجاوز و اولایة المؤمنین الی ولایة الکافرین انتبه و بیضاوی در الخوار التمر
نوشته و بمعنی دون ادنی مکان من الشیء و منه تدوین الکتب لانه ادناه البعض من البعض
و نیک هذا اسی حذره من ادنی مکان منک ثم استعیر للترتب فقیل زید دون عمر و
فی الشرف و منه الشیء اللفظی ثم الشیخ فیه فاستعمل فی کل تجاوز حد و خطی امر الی آخر
فتنه و نیز بیضاوی در تفسیر قوله تعالی اتخذونی و امی الیهین من دون الله
نوشته یرید توفیق الکفره و تبکیتهم و من دون الله صفة للیهین او صفة اتخذونی
معنی دون اما المخارة فیکون تنبیہ علی ان عبادہ الله مع عبادة غیره کلا عبادة
من عبده مع عبادتها فکانه عبدها و لم یعبدها او القصور فانهم لم یعترفوا و انهم استحقاق
استحقاق العبادة و انما زعموا ان عبادتها توصل الی عبادة الله و کانہ قیل اتخذونی

وامی الهمین تسویلین بنالی الله اشتبه و در نفس غیر نقشبند مسطور است و درون کبر
 نظر جابر بمعنی تحت و فوق و در امر و امام و بمعنی غیر و منه احمد میث لیس فیما دون
 خمس اواق صدقه و بمعنی الخمیس و الشریف سه اذا ما علامه و در امر العلاقه و
 یقین بالهون من کان دونها و یقال هذا دون ذلک ای او فی مکان منه و دونک
 فی الانوار و لا فعل که و بمعنی یقول و ان یرون دونها و ادین اوانه صار دونک یا
 تدخل من کثیره و التاء قلیلا اشتبه و فیروز آبادی در قاموس نوشته دون
 بالضم یقین العونی و یکون طرفا و بمعنی امام و در امر و فوق منه و بمعنی غیر قلیل و منه
 بس فیما دون خمس اواق صدقه ای فی غیر خمس اواق و بمعنی سوسی قلیل و منه احمد میث
 اجار الخلع و در عقاص رهها او معناه لکل شیء حتی عقاص رهها و بمعنی الشریف
 و الخمیس منه و بمعنی الامر و الوعیه لغته و شاه عجب القادر و دهلوی
 در موضح القرآن به ترجمه و الذین اتخذوا من دونه اولیاء ما نعبدهم الا لیسر لونا لی
 الله زلفی نوشته اور چمنون نے پکڑے ہیں اوس سے وری کا پتی کہتے ہیں
 کہ ہم اونکو پوجتے ہیں اس واسطے کہ ہمکو پیونجا دین الله کی طرف پاس کے درجہ
 قولہ ص ۹۰ بالجملة خلی فی صاحب نثر تہ الا بیان درین خبر من بچہ لری ثابت اول
 بحث لغت تفسیر اقول دعوی مخالفت تفسیر کذب میراث است قولہ ص ۹۰
 ووم انکه ہمین مشنوں در دیگر آیات بی لفظ من دون موجود الله مع الله بل ہم قوم
 بعد لون قالوا البتہ غیر ام ہو ما خبر بود ال جد لا اقول از موجود بودن ہمین مشنوں
 بی لفظ من دون در دیگر آیات لازم نمی آید کہ مشرکین بتنازه برابر خدا میداشتند و تتر
 از و تعالی نبید داشتند و در کثیت اولی ترجمه بعد لون اگر یہ سیا و دن کنند معنی شین جنین
 باشد کہ عبادت کردن بتنازه مساوی به خدا تعالی میکنند گو اعتقاد مساوات ندارد
 کہ عبادت امارت اعتقاد و التقاف بصفت محمده او تعالی است عبد بن حمید و بن المنذر

تفسیر بعد لون بیشتر کون از قاده روایت کرده اند و بیضاوی در انوار التنزیل
نوشته بل قوم بعد لون عن الحق هو التوحید انشبه و لغوی در محالم نوشته آله
مع الله استقام علی طریق الانکار ای بل معه معبود سواه اعانه علی صفة بل لیس
معه اله هم قوم یعنی کنار مکه بعد لون بیشتر کون انشبه و در تفسیر حلالین هم قوم
آله بتجقق التمرین و تسهیل الثانیة و ادخال الف بینهما علی الوجهین و فی موضع
السبعة مع الله اعانة علی ذلک ای لیس معه اله بل هم قوم بعد لون بیشتر کون
باله غیره انشبه و در آیت ثانیة ذکر خیریت به نسبت حضرت عیسی علیه السلام
باید نسبت حضرت ماحمد صلی الله علیه و سلم است نه به نسبت خدای عز و جل چنانکه
رئیس المبتدعین زعم کرده بیضاوی در انوار التنزیل نوشته قالوا الممتنا
خیرام هو ای الممتنا خیر عندک ام عیسی فان کان فی النار فلتکن الممتنا معه او الممتنا
الملائکة خیرام عیسی و اذا جازان یعبد و یکون ابن الله کانت الممتنا اولی او الممتنا خیر
محمد فعبده و ندع الممتنا انشبه و لغوی در محالم نوشته قالوا الممتنا خیرام هو قال قاده ام یعبدون
محمد فعبده و تطبیعه منکر الممتنا و قال اسک و ابن یدام هو یعنی عیسی قالوا یرحم محمد ان کل یعبده من دون
الله فی النار فخن نرضی ان تكون الممتنا مع عیسی و عزیر و الملائکة فی النار انشبه و امام
رازمی در تفسیر کبیر نوشته و ذکر و افیه و هو کاکلها محتلة الاول ان الکفار لما سمعوا
ان النصارى یعبدون عیسی قالوا اذا عبدوا عیسی فایمنا خیر من عیسی و انا قالوا
ذلک لانهم کالوا یعبدون الملائکة الثانی روى انه لما نزل قوله تعالی و ما تعبدون
من دون الله خصم جهنم قال عبد الله ابن الزبیری ہذا خاصتنا و لا ایمنا اقم جمیع
الاحم فقال البنی صلعم بل هو لجمیع الاحم فقال عبد الله خصمک و رب الکعبة است
ترجم ان عیسی بن مریم نبی و تشنی علیہ و علی انه خیر و قد علمت ان النصارى یعبده و به
و عزیر یعبده و الملائکة یعبده و ان فان کان هؤلاء فی النار فقد رضینا ان نكون نحن و

والبهتنا معهم فسكت النبي صلى الله عليه وسلم وفرح القوم فمشكوا وشبوا فأنزل الله
 تعالى ان الذين سبقتم لهم منا احسنى اولئك منها بعدون ونزلت هذه الآية
 والمعنى انما ضرب عبد الله ابن الزبير عيسى بن مريم مثلاً وجاهك رسول الله لعبادة
 النصارى اياه اذا قومك قرئ من هذه المثل يعبدون اى يرتفع لهم حجج
 غذ لا وحقك بسبب ما ردوا من اسكات رسول الله صلعم فانه قد جرت العادة بان
 احد الخصمين اذا انقطع اظهر الخصم الثانى الفرج وقالوا اللهنا خير ام هو يعنون
 ان اللهنا عندك ليست خيراً من عيسى فاذا كان عيسى من حسب النصارى كان اللهنا
 اهلون اللهنا ودر تفسير جلالين مسطور است وقالوا اللهنا خير ام هو اى عيسى خبر
 ان تكون اللهنا معه اللهنا ودر تفسير را اهرى مرقوم است انگاه خبر داد که درین
 سؤله و مسئله چه گفته بتان ما ترا عيسى با بزرگى محل وى در آتش اللهنا قوله
 سوم اينکه از نفس آيت اخيره و امثال او غلطى تقوية الايمان ثابت مى شود چه لفظ
 من دون و انداد هر دو موجود اگر مراد به من دون الله آن باشد که مدعى نوشته
 تا تعارض صريح و تفاوت قبح لازم مى آيد اقول تنوه به لرؤم تعارض و تفاوت
 ناشى از جهالت است تشبيه معبودان باطله برا خدا و جبر تشبيه است نه بالتحقيق بيشتر
 در انوار التشرىل نوشته و تشبيه ما يعبدو المشركون من دون اعدا و ما زعموا انهم
 است و تيسر فاته وصفاته ولا الهنا مخالفه فى افعاله لانهم لما تزكوا عبادته الى عبادتها
 و سموها الله تشابهت حالهم حال من يعتقد الهنا ذات واجبه بالذات قادره على
 تدفع عنهم باس الله و منحهم بالم يرد الله بهم و شش بهم بان يجعلوا الهذا و المن متين
 ان يكون له هذا اللهنا قوله حاشا و يكر از اغلاط كليه مخدیه اينکه محبوسيت و شفاست
 خواص بندگان و تقويين امور و تدبير و تصرف بايشان که باتفاق مترابح ثابت
 مشرکين بخيال آن امور از راه غلط فهمى ان اشخاص را الله است و نمودند و در الكون

برابر خدا ساختند و تفهیدند که این امور موجب الوهیت نیستند بخدییه از اصل این امر
 منکر گردیده بخالفست شرایع خود را معلوم و مطلعون ساختند اقول بخدییه فرعونیه
 را از ثبوت محبوبیت و شفاعت خواص بشر و تفویض امور بملائک بطریقیکه شرع
 به آن ناطق است انکار نیست انکار از حل محبوبیت و شفاعت و تفویض غیر
 محل است و تشبیه حال ایشان بحال معشوقین نسبت به عشاق و حال شفعا از وزیران
 و مذما و مفوضین از نوایان و راجه های نسبت سلطان متصرف ببا بجزوت که آن متفکین
 این است را موجب اعتقاد الوهیت خواص بشر است چنانکه همین محل و تشبیه
 عرب را موجب اعتقاد الوهیت اصنام گردیده گویند متفکین این است بسبب تفهید
 معنی الوهیت از اطلاق لفظ اله با اثبات معنی سخا می کنند و مشرکین عرب بسبب
 دانستن معنی الوهیت که لفظ زبان ایشان است ازین اطلاق پاک ندارند و آنچه از
 حجة الله البالغة نقل کرده مؤید همین است نه آنچه امام الفرسولیه زعم کرده قوله ص ۹۸
 رکن توحید اعتقاد حصر الوهیت است در واحد و اقرار شرط است نه رکن انحراف اقول
 حصر رکن توحید در اعتقاد حصر الوهیت یعنی معبودی چنانکه سیاق و سباق کلام
 دلالت بر آن دارد و باطل است از آنچه از شرح مقاصد و مسامره و بجز المذاهب
 و غیره از کتب کلامیه گذشت که رکن توحید اعتقاد حصر و جوب وجود و تدبیر عالم
 و خلق جسم و استحقاق عبادت و غیر ذلک من الصفات و الافعال المختصة به تعالی
 و عینی در عده القاری نویسته و التوحید فی الاصل مصدر و حدیوحد و معنی
 وحدت الله اعتقاده منفردا بذاته و صفاته لا نظیر له و لا تشبیه البته و فیما یور
 در تفسیر ان الذین عند الله الاسلام نوشته اما التوحید فان یعلم ان الله تعالی
 لا شریک له و لا نظیر له فی الذات و لا فی صفه من الصفات انتبه قوله ص ۹۸ رکن شرک اعتقاد
 شرکت است در الوهیت و اقرار شرط است و سجده طواف و ندور و قرابین غیر

از فروغ و سوارض که فی اینجه شرک موجود و بی اعتقاد الوهیت این اعمال افعال
اعتباری ندارد و اقول حصر رکن شرک اعتقاد و شرکت در الوهیت یعنی معبودیت
نیز باطل است چنانکه از دریافت حقیقت توحید بلا حلقه عبارت کتب کلامیه ظاهر
گردیده و در عقائد عضدی مرقوم است و لایکفر احد من اهل القبلة الا بافیه
لنفس الصانع التادیر المختار او با شرک العلم انقضى ملا جلال و وانی به شرح شرک
الغیوم نوشته امافی وجوب الوجود و افی الخالقیه کالتعالیین بالنور و الظلمة الذی
یجعلون النور فاعل الخیر و الظلمة فاعل الشر و اما المعتزلة فالختار انهم لایکفرون
و قد سئل الامام ابو القاسم الانصاری و هو من افاضل تلامذة امام السحرین عن
تکفیرهم فقال لایجوز لانهم تنزهوه تعالی عایشة الظلم و القبح و مالیق بالحکمة و سئل
عن اهل البحر فقال لایجوز تکفیرهم لانهم غلوه تعالی حتی لایکون لغيره قدرة و تاثیر
و ایجاد فاکل متفقون علی انه تعالی منزّه عن السمات النقص و الزوال و اما فی
المعبودیه کعبدة الاصنام و الکواکب و النار انقضى و سجده و طواف قبور و ندور
قراین از عبادت است و عبادت غیر خدا امارت و علامت شرک است پس
این افعال برای غیر خداست یا با اختیار و رضای قلب مشرک است بحکم ظاهر شرع
اعتبار اعتقاد و اقرار و بی هیچ نیست و نیز اعتقاد استحقاق این افعال اعتقاد و التو
باشند قاضی عیاض در شفا نوشته و كذلك تکفر بكل فعل اجمع المسلمون
انه لا یبعد الا من کافر و النحان صاحب مصر صرح بالاسلام مع فعله ذلك الفعل کالسجود
للصنم و الشمس و القمر و الصلیب و النار و کالسعی الی الکائنات و البیع مع اهلها و
التزلی بغيرهم من شد الزنایر و فحص ر و سهم فقد اجمع المسلمون علی ان هذا الفعل
لا یوجب الا من کافر و ان هذه الافعال علامة علی الکفر و ان صرح فاعلمها بالاسلام
انقضى شاه ولی الله و یلونی در حجة الله البالغة نوشته و لما کان منی الشرک

علی اقامه النظنه مقام الاصل عد اشیار محسوسه مظان الاشراک کفر کسجده الاصنام
 والذبح لها والسحف باسمها وامثال ذلك انتهى قوله حاشا واین صفات وفعال
 باعتبار صفات خاص ذات او تعالی و افعال خاص او تعالی یعنی چنانکه خداست
 است یعنی حیاتی که خداست تعالی است انچنان حیات و قدرتی که خداست تعالی است
 انچنان قدرت و علم و سمع و بصر انچنانکه خداست تعالی است و تصرفی که خداست
 تعالی است برای دیگری ثابت کردن هم مدار شرک شدن نمیتواند بخص
 قرآن و سنت ثابت که مشرکین اصنام خود را انجین اعتقاد داشتند و مشرک
 بودند پس ثابت شد که شرک شرعی باعتبار صفات و افعال نیست بلکه مدار او
 بر ابروی است غیر آنها و آن صفت الوهیت است که از اعتقاد آن در مخلوق در
 صفات ذاتیه هم شرک نمیکرد و اگر اعتقاد الوهیت نباشد از اثبات سائر صفات
 شرک شرعی نیاشد و از اینجا ثابت شد که با اعتقاد غیب دانی و تصرف مخلوق گو
 این اعتقاد غلط و باطل باشد شرک شرعی عائد نمیکرد اقول و اعجاب که رئیس معتبر
 منکر است از شرک فی الصفات و الافعال المختصه با اعتراف بشرک فی الالهیه
 حال آنکه شرک بودن شرک فی الالهیه از نیست که امارت شرک فی الصفات و
 الافعال المختصه است که معرفت حماسبق و از کتب کلامیه هویدا شد که مدار شرک
 شرعی اثبات شرک است در وجوب وجود و خواص آن که شامل است سائر صفات
 و افعال متفرعه بر وجوب وجود او و شرک نیست که غیب دانی و تصرف بخواص است
 پس با اعتقاد غیب دانی و تصرف مخلوق شرک شرعی عائد میگردد و به آیات بدیهات
 ثابت است شرک فی الملک و شرک فی الاطاعه و شرک فی الحکمه قال الله تعالی و
 لم یکن له شریک فی الملک و الایضا قال تعالی و ان اطعتموه انکم لمشکون و الایضا قال
 تعالی و الاشرک فی حکمه احد و از اینکه مشرکین عرب اثبات شرک در صرف الوهیت

بعضه معبودیه میکردند و در صفات ذاتیه و افعال مختصه او تعالی شریکی ثابت نمیکرد
 انحصار شرک شرعی در اشراک فی الالهیه بمعنی المعبودیه لازم نمی آید بیضاوی
 در انوار التنزیل نوشته من اشترک بالله ای فی عبادته او فیما یختص به من الصفات
 و الافعال فقد حرم الله علیه الجنة لمنع و خولها كما بمنع المحرم علیه من المحرم فانها
 دار الموحدين و ماواه النار فانها المدة للمشركين لثبته و محشر می در کشف
 نوشته انه من اشترک بالله فی عبادته او فیما یختص به من صفاته و افعاله فقد حرم
 الله علیه الجنة و لغوی در معالم نوشته و لا یشرک فی حکم احد اقر ابن عامر و
 یعقوب و لا یشرک بالتاء علی النحاة و الله و قرر الآخرون بالیاء ای لا یشرک
 بالله فی حکم احد و قال الحکم یهنا علم الغیب ای لا یشرک فی علم غیبه احد الفقه و در
 تفسیر رحمانی مسطور است سئل فی قلوب الذین کفروا الرعب بالاشراک بالله
 لانه لم یزل به یكونه الیها او متقیفا بصفات او مستحقا للعبادة لثبته و نیز در تفسیر حمانی
 به تفسیر آیه الکرمی مرقوم است منهم من یشرک فی صفات الکمال و استحقاق العبادة
 لکنه هو الله الواجب الوجود الذی له الوجود الحق لا یخفى لا یغیر لا یشارک فی صفات کماله
 و لا فی استحقاق العبادة غیره لثبته ابو حیان اندلسی صاحب بحر التفسیر غیر خود
 نوشته و فی الشریک بقوله و ما کان معه من الاله ای و ما کان معه شریک فی خلق العالم
 و اختراعهم و لا فی غیر ذلک تا یلیق به من الصفات لثبته قوله مثل حال نیست که
 درین آیات تخصیص علم غیب است بخدای عز و جل و در آیت لا یظهر علی غیبه احد
 الا من ارقت من رسول استثناء بهم موجود اگر غیب مدار شرک می بود انهم هر
 دیگری برا و اسکان مذمت اقول بالا که شت که غیبیکه بواسطه اخبار معلوم گردد
 علم غیب بر آن اطلاق نکنند زیرا که مراد از علم غیب علم غیب است بقوت خود بواسطه
 با علم کل غیب و آنچه از اخبار معلوم شد و بعض غیب است و علم بعض غیب مستلزم

علم کل غیب نباشد بودن تحقیق علم غیب بخدایتعالی درین آیات خردیس المبشیر
است پس اگر اطلاق علم غیب بر آنچه از اخبار معلوم شده باشد صحیح بودی سرتاج
تعارف و تهافت در آیات مذکوره و آیت کریمه لا یظهر علی غیبه الا من ارضی من
رسول لازم آمدی و در بسیاری از آیات نفی علم غیب از انحضرت صلی الله علیه و
وارد شده با آنکه وی معلم مظهر بر بعض غیوب بود پس اگر مظهر بر غیب بودن در
ثبوت علم غیب کافی بودی چگونه نفی علم غیب از انحضرت معلوم می شد پس
اثبات علم غیب برای غیر خدایتعالی شرک باشد و اظهار دیگری بران ممکن است لیکن
از ان ثبوت علم غیب برای دیگری لازم نمی آید قال الله تعالی قل لا اناک
لنفسی نفعاً ولا ضرراً الا ما شئت الله ولو کنت اعلم الغیب لاستکثرت من النجیر الا انی انا
رازمی در تفسیر کبیر نوشته است حج الرسول صلی الله علیه وسلم علی عدم علمه بالغیب
بقوله ولو کنت اعلم الغیب لاستکثرت من النجیر اشتبه و ابو حیان اندلسی تفسیر
نوشته و ظاهر قوله تعالی ولو کنت اعلم الغیب انتشار العلم من الغیب علی وجه عموم
الغیب که ماری عنه علیه السلام لا اعلم ما وراء السجدار الا ان یعلمنیه ربی بخلاف ما
یقولون لا یدرین یدعون الکشف و انهم بتصفیة نفوسهم یحیل لنا اطلاع علی المعنیات
و اخبار بالکوائن التي تخیر و ما اکثر دعا الناس لهذا الامر و خصوصاً فی ديار مصر حتی
انهم یسبون ذلک الی رجل متنعج بالنجاسة یطیل و یرد لا یصلح ولا یتج من سجنه
و یکینث عورته للناس حتی یبول و هو عار من العلم و العمل الصالح فلاحول و لا قوة
الا بالله افنته و نیشاپوری در تفسیر آیت کریمه و ما کان الله لیطلعکم علی الغیب
الا انی نوشته الثانية ان الرسول ایضاً لا یعلم المعنیات بان لیطلع علیه من تفسیر
و نجاسیة فیه و لکنه انما یعلم ذلک من طریق الوحی و اطلاع الله تعالی ایاذ علیه ان
دوام من و هذا منافق افنته و مخاطر ما و که از مظهر بر بعض غیوب بودن کسی نیست

و مشتق نبی که منکره بران از خبر خبر صادق ثابت نیست هرگز و نیست اینست
 نسبت علم غیب مختص سجد ایتعالی است بغیر او تعالی و آن شرک است لهذا از حضرت
 عائشه صدیقه رضی الله عنها بر وایت ابی داؤد طیالسه و سعید بن مشهور و امام احمد
 و عبد بن حمید و بخاری و مسلم و ترمذی و نسائی و ابن جریر و ابن المنذر و ابن حاتم
 و ابی الشخ و ابن مردویه و تفسیر در منشور مذکور است که گفت عائشه رضی الله عنها
 و من زعم انه صلى الله عليه وسلم يخبر الناس بما يكون في غد فقد عظم على الله القربة و الله
 تعالى يقول قل لا يعلم من في السموات والارض الغيب الا الله العلي العظيم که اخبار سال
 مستقبل را که بعض غیوب است در علم غیب محض داخل کرده قوله صلوات
 و آنچه نوشته من زعم ان ارواح الانبياء والاولياء حاضرة و ناظره صابر مشرک گایس
 از غایت جهل است چه اسمای الهی همه توقیفی اند و در اسماء حسنی حاضر و ناظر قادر
 اقول قطع نظر از بنکه در توقیفیه اسماء الهی عمومائیز علماء کلام است قاضی
 ابو بکر باقلا فی باطلا فی اسمیکه اذن و منع بدان وارد نیست و خدا ایتعالی
 بمعنی آنست و اطلاقش موهم آنچه مستحیل در حق او تعالی است نیست قائل جواز است
 و امام البحرین متوقف در آن و ابو حامد توالی قائل بجواز اطلاق صفت است نه اسم
 و صفت آنست که دال است بر معنی زائد از ذات و اسم آنست که دال است بر
 ذات انتساب نظر بسوی او تعالی در سجد صحیح مسلم ان الله لا یظهر الی صدورکم و اموالکم
 و لکن ینظر الی قلوبکم و اعمالکم دارد و حاضر ترجمه شهید است و ناظر ترجمه بصیر و مجموع این
 دو لفظ در عرف بمعنی علیم بعلم محیط و خیر و اطلاق آن بر خدا ایتعالی ستائع و ذائع بلا ستر
 در خواص و سوام لیس گویا اجماع باشد بر اطلاق آن بر خدا ایتعالی و معهود گفته اند که
 اسماء و تراوده اسماء وارده در شرح خلاف نیست تفاسیرانی در شرح متناهی
 نوشته قالوا اهل کل لغة یسمونه باسم مختص بلغتهم کقولهم عذامی و تنکاری و شاع و یک

و ذاع من غیر کفر کما انجا عاقلنا کفی بالاجماع دلیلًا علی الاذن الشرعی و هذا ما یقال انه لا
فیما تراوف الاسماء الواردة فی الشرع لفتنه و ریجا بحث و اطلاق لفظ حاضر و ناظر خبر است
نسبت تا حدیث توقیفه اسماء الاهی حسب زعم رئیس المبتدعین مضارقتی بلکه بحث و اطلاق
حاضر و ناظر بر غیر خداست که معنی حاضر و ناظر از صفات مختصه باری تعالی است
پس اطلاقش بر غیر او تعالی اعتقاد و شریک او تعالی در المعنی باشد لهذا در قضاوسی نیز
مرقوم است من قال ان ارواح المشایخ حاضرة تعلم کثیر لفتنه و در قضاوسی حکما لفظ البعید
مستور است و دیگر طائفه درویشان جاهل و عامی مردمان میگویند هر وقت پیران حاضر
و مردگان رفته را حاضر میگویند کافر میشوند زیرا که حاضر کسی است که او را از حال اهل
مجلس علم و خبر باشد و مردگان از احوال زندگان خبر ندارند کذا فی زاد المتقین استفتی
خود رئیس المبتدعین را در صفحه ۱۰۴ اعتراف است به غیب مطلق بودن صفت حاضر
ناظر بودن هر جا و در صفحه ۱۰۲ نوشته که غیب خاصه خدا غیب مطلق است انشیه قوله
ظاهر الاعجام بجای شهید این لفظ را بر زبان می آرند و در قرآن موجود فکین اذاجینا
من کل امة لبشید و جینا یک علی بنو لاء شهید اقول شهید درین آیت بمعنی شاهد و
مشاهد للشیء است نه بمعنی حاضر و ناظر هر چیز اما هم را غیب در مضرورات نوشته
اما الشہید فقد یقال للشاهد و المشاهد للشیء فتقوله معها سابق و شهید ای من شهید له
و علیه و کذا قوله جینا من کل امة لبشید و جینا یک علی بنو لاء شهید انشیه و اما هم را در
در تفسیر کبیر نوشته و ذکر السدی ان امة محمد صلعم یشهدون للرسول بالابلاغ و الرسول
علیه السلام یشهد لامة بالمصدق قلنا قال و کذا یک جعلنا که امة وسطا لتکونوا شهادا
علی الناس و یکون الرسول علیکم شهیدا و حکى عن عیسی علیه السلام انه قال انکم
علیهم شهید اما دست فیهم انشیه و نیز اما هم را زیمی در تفسیر کبیر نوشته فمعنی ندای
لیست بیرون یوم القیامة اذا استشهد الله علی کل امة برسوله لهما و شهید که علی بنو لاء

یعنی قوم الناطقین الذین شاهد بهم و سرت احوالهم من ان اهل کل عصر شهیدون علی غیرهم
 من شاهد و احوالهم و علی هذا الوجه قال عیسی علیه السلام و کنت علیهم شهیداً ما دست
 اشته و بیضاوی در التوار التشریح فی التفسیر است که میوه و قتل کنی بالله شهید است
 و بیکم و من عند دام الکتاب نوشته و کفی بالذی یتحقق العبادۃ لا یعلم ما فی الوجود
 الا هو شهید بیننا فیجری الکاذب منا اشته شاه عید العزیز و هلو سکه در
 فتح العزیز بتفسیر و ادعا شهید امر کم من دون الله نوشته معبودان ایتار
 شهید ابد و وجه لعب داده اند اول آنکه شهدا جمع شهید است و شهید باخود از شهود است
 بعضی مقصور و ایشا را اعتقاد چنان بود که معبودان ما را علم محیط و قدرت کامله بآنها
 حاصل است که هرگاه کسی ایشا را در وقتی از اوقات و مکانی از آنکه میخواند و فریاد
 میکنند و باری میجوید ایشان فی الفور حاضر می شوند و امداد و اعانت مینمایند و آن
 مشکل حل می شود و بنا بر آنکه ابن اعتقا و مخصوص بابشان بود شهدا را اصناف
 بسوی ایشان نموده اند و دوم آنکه شهید باخود از سنها و ت است و در حق معبودان خود
 ایشان میگفتند که هو لا یشهدون لنا عند الله اشته قوله حسا قال رسول الله
 صلعم عرضت علی اعمال امتی الخ اقول در نیکویش ذکر عرض النواح اعمال شما
 آن در سالم حیات نه بعد وفات است و کیفیت عرض مجهول است و قطع نظر از کلام
 در بقای معرض در ذهن علی الدوام عرض تفسیر را رد میکند بسیاری از احادیث
 از جمله است آنچه ابن عباس از نبی صلی الله علیه وسلم روایت کرده که فرمود انکم مشهورون
 حناه عراة غراة ثم قرأ ما اول خلق تعدده و عدا علینا انا کنا فاعلین و اول من
 یکسی بوم القیامة اراهم و انما ساسن اصحابی یوخذ بهم ذات الشمال فاقول اعیان
 اصحابی فیتقول و بهم لن یزالوا من علی اعقابهم فافترقهم فاقول کما قال العبد الصالح
 و لست علیهم شهیداً ما دست فیمم الی قوله العزیز الحکیم و ارا یحمد است آنچه سهیل بن سعد

روایت کرده که فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم اتی فرطکم علی الحوض من قرعته
شرب ومن شرب لم یطعمنا ابدا لیردن علی اقوام اعرفهم ویرفوننی ثم یحالی بینی وینهم
فاقول انهم منی فیقال انک لاندرسی ما احد ثوابک فاقول سحقا سحقا لمن غیر بعدی
روایا البخاری و سلم فی صحیحهما قوله صلوا علی فان صلوتکم تبغی حیث کنتم
اقول از رسیدن صلوة و سلام بوی صلی الله علیه وسلم از هر جا حاضر و ناظر بود
وی صلی الله علیه وسلم و خبر بر خبر در هر وقت برابر داشتن وی لازم نمی آید و ممکن است
که مراد از رسیدن صلوة و سلام رسیدن ایشان باشد قوله صلوا اول دعوی نمود
که هر جا حاضر و ناظر بودن و خبر بر خبر در هر وقت برابر داشتن خاص بجد است انچه مقام
گویند که اشارت است بخیب مطلق و در آن کلام نیست تفریع نمود بر آن بدن نوع پس
اگر کسی بداند که من برگاه نام نبی یا ولی بر زبان می آریم او را خبر میگرد و مشرک گردانیده
ببینند که متفرع علیه مطلق بود و تفریع مقید و اضافی اقول در غیبت نبی یا ولی
و قتیکه مشکوک خواهد نامش بر زبان بردن غیب است نسبت نبی یا ولی و شک نیست
که اظهار بر آن واقع نشده بجهت عدم دلالت و دلیل بر آن زیرا که عدم اصل است
ما و امیکه دلیل بر وجود قایم نشود و اثبات هر فرد از افراد غیب برای غیر ما و امیکه
آن غیر بر آن واقع نشده باشد در حکم اثبات غیب مطلق است از اینجا است که انحضرت
صلی الله علیه وسلم جواب داد قومی را که استدر اک منافع و مضارستقبله خود گرد
بودند به لا اعلم الغیب یعنی بنفی غیب مطلق از خود چنانکه مفسرین گفته حال آنکه منافع
و مضارستقبله آن قوم از قبیل همان بود که آنرا رئیس المبتدعین غیب مقید و اضافی
گفته قوله صلوا و همچنان از جمله افعال حذای عز و جل تصرف را مدار شرک قرار داد
سوائی آنچه در و آن مذکور شد یک نکته در یافتنی است که اہم مباحث قرآن مجید در شرک
است و در یک جا ہم این لفظ دارد و دیگر دیده که تمام فضل متعلق آن ببینید کیجا ہم این لفظ

در آیات و احادیث ذکر کرده اش نیست اقول تصرف خیر از مالکیت نفع و ضرر و قدرت
و اختیار همه چیز با نیست و اختصاص آن با و تعالی و انتفاء آن از غیر و تعالی در آیات
و احادیث مذکوره فصل متعلق بر و شرک فی التصرف وارد است انکار آن انکار وجود
آفتاب در رابعه النهار است و در تفسیر ائمه و غیره از کتب فقه مسطور است من ظن
ان المیت يتصرف فی الامور دون الله فقد کفر لکنست قوله صلا ان افعال را که از
بندگان خاص برای خود طلب فرموده است کردن آن افعال برای دیگری باستغناء التو
او شرک و لی اعتقاد الوهیت شرک نیست غایة الامر ممنوع خواهد بود اقول کردن
افعالیکه خدایتعالی برای عبادت خود از بندگان طلب فرموده برای دیگری خیر و امان
اعتقاد الوهیت آن دیگری است و در ظاهر شرع حکم ذی الامارت بر امارت جاری است
پس قطع نظر از اعتقاد الوهیت حکم شرک بر نفس کردن این افعال بالا اختیار بدون
اجبار بحسب ظاهر شرع نافذ خواهد شد قوله صلا و قید طلب ما اختصاص از برای
است که بعضی صفات و افعال خاص اند برای خدا اگر طلب نیست مثل ان احکم
الا لله که اختصاص حکم بخدا از ان یافته می شود مگر طلب نیست یعنی خاص مرا حاکم بگو
و دیگری را گوئید که خصوصیت طلب الی منع طلب از غیر نمیشد انما اقول این
قاعده شنبه ناشی از جهل رئیس اجهال و مختزعه این دجال است اگر خاص خدایتعالی
حاکم حقیقی گفتن و دیگری را گفتن مطلوب نیست مقصود از تخصیص حکم و ان احکم لکم چه
باشد و همچنین اگر خاص از خدایتعالی بدو خواستن و از دیگری بدو نخواستن مطلوب است
مقصود از تخصیص خدایتعالی در ایام شتین چه باشد بیجا و می در انوار التشریح
نوشته و ذکر التمهید للفقهاء علی انه المستعان لا غیر استند و نبودن خصوصیت طلب شرع
طلب از غیر مسلم است لیکن خصوصیت طلب خود و متضمن منع طلب باشد قوله صلا
و عقیده ظاهر گویند بر بدعت حرام و کفر است اقول اگر گفتن حرام

و کفر نیز و هر فرد بدعت را مراد داشته پس این چه اقامت است و اگر گفتن حرام بعینه افترا و بدعت است و کفر
افراد دیگر را مراد داشته پس در صحت این عقیده شک نیست زیرا که مراد ایشان از بدعت بدعت متعارفه
است آن منقسم نیست باین سببه و منقسم است و قائلین بقسم بدعت بمعنی مطلق با احد
بعد رسول الله است نه بدعت متعارفه بمعنی ما احداث بدون دلیل شرعی و مراد از
حرام مطلق مخطور است شامل مکروه تحریمی را و کلیات اهل سنت شکر الله سبحانه و تعالی
است بر آنکه بعضی بدعات نیز مودی الی الکفر باشند لفتن را فی در شرح عقائد
لشفا نوشته و ما نقل عن بعض اهل سنت من المنع عن الصلوة خلف المبتدع فحمل علی
الکراهته اذ لا کلام فی کراهته الصلوة خلف الفاسق و المبتدع هذا اذا لم یؤد الفسق و البیة
است اعد الکفر و اما اذا ادى البیة فلا کلام فی عدم جواز الصلوة خلفه انتم در فتا و
عالمگیریه مسطور است تجوز الصلوة خلف صاحب هوی و بدعت و لا تجوز خلف الکرا
ه و الجهمی و القدری و المشبهه و من یقول بخلق القرآن و حاصله آنکه هوی لا یکفر
صاحبه تجوز الصلوة خلفه مع الکراهته و الا فلا کذا فی التبین و اخلاصه انتم و در
بحرائق مذکور است اطلاق المصنف فی المبتدع لیشمل کل مبتدع هو من اهل قبلتنا
و قیده فی الحیظ و اخلاصه و المحیبه و غیر ما بان لا تكون بدعت مکفره فان كانت مکفره
فلا صلوة خلفه لا تجوز انتم و در شرح مختصر بر حندی مرقوم است اما المبتدع
نحو الذی نقص من الدین شیئا او زاد فیه بالیس منه بشرط ان لا یوردی و ذلک الی الکفر
نخل من کان من اهل القبله و لم یکن علی طریقه السنه و الجماعه فان غلوه فی سواد جمیث
حکم بکفره لا تجوز امامت اعدا و ان لم یغل حتی لم یکم بکفره جائز امامت و نگره انتم
در مستخلص شرح کفر مسطور است و المبتدع لانه بصفت الفاسق مع زیاده در
القلب و هذا اذا لم یورد بدعتیه الی حد الکفر فاذا ادى فلا شک فی عدم جواز الصلوة
خلفه انتم قولک صحت و تعریف نمیکند بدعت را با آنچه حادث شده باشد بعد

زمانه تبع تابعین و آنچه حادث شده باشد در زمانه صحابه و تابعین و تبع تابعین با
 نیست مدار بدعت بر پنج مد زمانی است و قبح و بدی را اعتبار نمیکند یعنی هر چه بعد
 ازین از منته حادث شده همه بدعت و حرام و کفر است نیک باشد یا بد بعضی ملاحظه
 علی هر چه باین راه رفته اند اقول مراد ایشان از امر حادث بعد زمانه تبع تابعین است
 در دین که نه خود در زمان صحابه و تابعین و تبع تابعین موجود شده است و نه نظیر آن
 و مراد از وجود آن در قرون ثلثه آنست که در قریب از قرون مذکور بلا تکثیر تعامل در آن
 جاری شده باشند و بی رد و قدح روح یافته نه آنکه کسی او را بطریق مذرت بعمل آورد
 باشد یا رد و انکار بر فاعلین آن اگر چه جم غفیر باشند متوجه شده باشد چنانچه صاحب
 ایضاح الحق المصریح فی احکام المسبوت و الضرر تشریح آن نموده و از هادئیکه نفی
 بدعت بودنش کرده اند مراد حادثی است که در زمانه صحابه یا تابعین یا تبع تابعین مل
 به آن بلا تکثیر جاری گردید پس مدار بدعت فی تحقیق بر تجدید زمانی نیست و اگر
 باشد نیز قبحی ندارد و حادث بعد زمانه تابعین یا تابعین مذکور بالا جماع بد باشند
 نیک پس حرام معنی شامل کرده یا کفر باشد پس مذسب ملا حله هر چه قرار داد و نوشت
 از تبیس ابلیس است در کشف بزدومی مرقوم است البدعة الامر المحدث فی الدین
 القدی لم تکن علیه الصحابة و التابعون لشيئ و در شرح مقاصد مرقوم است
 ان البدعة المذمومة هو المحدث فی الدین من غیر ان یکون فی عهد الصحابة و التابعین
 و لاول علیه الدلیل الشرعی لشيئ و شهاب الدین احمد افندی ابن علی الزی
 متوفی ۸۵۰ هجری و هشتم و یک چنانچه ذکر شد و کشف الظنون موجود در حاشیه
 الا برار نوشته است ان البدعة لها معنیان احدهما لغوی عام و هو المحدث مطلقا
 سواء کان من العادات او من العبادات والثانی شرعی خاص و هو الزيادة فی الدین
 او النقصان بعد الصحابة بغير اذن من الشارع لا قولاً ولا فعلاً لا صریحاً ولا اشارتاً و لشيئ

و محمد بن سیر علی المعروف بنیر کلی متوفی سنه ۵۸۵ و شهادت و یک که ذکرش نیز
در کشف الظنون موجود و در طریق حقه محمدیه نوشته البدعة معنی لغوی عام هو المحدث
مطلقاً عادة او عبادة لانه اسم من الابتداء بمعنى الاحداث کما لرفع من الارتفاع و
الارتفاع من الاختلاف و هذه هي النقسام في عبارة الفقهاء يعنون بها ما احدث بعد
الصدر الاول مطلقاً و معنی شرعی خاص هو الزیاد و فی الدین او النقصان منه الحاد و ان
بعد الصحابة بغير اذن من الشارع لا قولاً ولا فعلاً لا صریحاً ولا اشارة اشته و در کفر
العرفان مرقوم است و اما البدعة فقدیرا و به معنی لغوی عام و هو المحدث مطلقاً
عادة او عبادة لانه اسم من الابتداء بمعنى الاحداث کما لرفع من الارتفاع فیه به
المنقسمة فی عبارہ الفقهاء یعنون بها ما احدث بعد الصدر الاول مطلقاً کما قالوا ان
البدعة قد يكون مباحة کاستعمال المخمل و المواطبة علی اکمل لبس الحنطة و اشبع منه و
تركها اولى و قد تكون مستحبة کبناء المنارة و المدرسته و تصنيف الکتاب بل قد تكون
واجبة کتلم الدلائل لرؤية الملازمة و نحوهم و قدیرا و به معنی شرعی خاص و هو الزیاد
فی الدین و النقصان من الاحداث بعد الصحابة بغير اذن من الشارع لا قولاً ولا فعلاً
ولا صریحاً ولا اشارة اشته و افندی در رد البدعة نوشته فی شرعة الاسلام
و المراد من هذه السنة التي يجب التمسك بها ما كان عليه القرون المشهورة و انهم بانحی
و الرشا و هم اختلفوا الرشد و من عاصر سيد المخلوق ثم الذين بعدهم و من العبد
باستحالة و کل بدعة ضلالة و قد كانت الصحابة رضوان الله تعالی عنهم اجمعین یتمیزون
شدة الانكار علی من احدث امر او ابتدع ما لم یعهدوه فی عهد النبوة قل ذلك
او کثر صغر ذلك او کبر کانت فی المعاملة او العبادة او الذکر اشته مقصود از اراد
این عبارت را در اینجا صریحاً استشهدا و است بر تعریف بدعت با آنچه تحدید نموده
تر عدم رئیس المبتدعین گرد و گو در تعیین زمان بهم اختلافی بود و قول صاحب اعلام

مصرى نوشته لاشك ان ما يقولون ابتداع بيع في الدين واخراج فضيخ مخالفات الامم
 المسلمين حاصله ان ما حدث بعد الازمنة الثلاثة الشهود كلها باخبر فهو بدعة منسالة
 لا يتوقع فيها انخير وما حدث في احد منها فهو ليس بدعة وكل الامرين باطلان قطعا
 اقول علامه مخددي بحواب مصرى نوشته واذا كان المراد من الاحداث بعد القرون
 الثلاثة ما لم يكن نفسه ولا نظيره موجودا في زمان من ازمنة القرون الثلاثة بالبدوح
 بدون تكبر ومن الاحداث في احد من ازمنة القرون الثلاثة ما كان شائعا فيه بدو
 ردوا كما وجري به لعامل المسلمين فيه تبين ان ما حدث في احد من ازمنة القرون
 الثلاثة بالرد والاختار كالمخرج والنفذ والرفض والقدر والارجاع والاعتزال
 وغيره ليس بحدوث فيه بالمعنى الذي نفى عنه اسم البدعة فالقول ببطلان ما قالوا
 ان ما حدث في احد منها فهو ليس بدعة وما قال ان انخير منوقع فيما بعد ازمنة
 القرون الثلاثة المذكورة فنقول ان توقع انخير فيه قليل نادر والغالب فيه الخباية
 والكذب واما زمان السلف فالغالب فيه الصدق نفس عليه صدر الترتيب في
 التفتيح بدليل ما روى في الصحيحين عن عمران بن حصين عن النبي صلى الله عليه وسلم خبر
 امتي قرني ثم الذين يليونهم ثم الذين يليونهم ثم ان بعدهم يشهدون ولا يشهدون
 ويخونون ولا يؤتمنون وينذرون ولا ينفون ويلطمعون فيهم السمن وفي المستدرك
 للحاكم عنه غير القرون قرني ثم الذين يليونهم ثم الذين يليونهم ثم يفتشوا الكذب ونفي
 النسا عن عمر رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اكرموا اصحابي فانهم خياركم
 ثم الذين يليونهم ثم الذين يليونهم ثم يظهروا الكذب حتى ان الرجل ليحلف ولا يتحلف ويسيد
 ولا يشهد ولا يعارضه حديث مثل امي مثل المطر لا يدرى اوله خير ام آخره لان
 انخير فيه يختلف بالامانات والاعتبارات فلما ترون الباقية خيرية لشرف قرب عهد
 رسول الله صلى الله عليه وسلم ولزوم العدل والصدق واجتناب المعاصي ونحو ذلك

على ما اشار اليه قوله عليه السلام ثم ليفشو الكذب واما باعتبار كثرة الثواب وينيل الدرر
في الآخرة فلا يدري ان الاول خير لكثرة طاعته وقلة محصيته ام الآخر في ايمانه بالغيث
طوعاً وغبته مع القطاع زمان مشاهدة انار الوحي وظهور المعجزات وبالقرآن طريقتاً
مع فساد الزمان كذا ذكر القسار في التلويح وحمل كلام القاضى في معنى مثل
الحديث انه كما لا يحكم بوجود النفع في الغرض الاظهار دون بعض فكذا لا يحكم بوجود النجاسة
في بعض افراد الامته دون بعض من جميع الوجوه اذا سمعنا في مختلف الكيفيات ومع
فالفصل المتقدم وانما هذا التسمية للتاخر كذا ذكر الشيخ على القارى في المرقاة على ان
الحديث معلول لمحمد بن يحيى البرج قال ابو زرعة ليس بالقوى وقال ابو داود يخطئ
كما يخطئ الناس وذكر البخارى في الضعفاء والضعف سراج الدين القزوينى في موضوعات
المصايح على موضوعه واختاره الفتى في تذكرته واما حديث من سن سنة حسنة
فمعناه من اتى بطريقه فرضية ليقضى بها كما ذكره الفتى في صحيح البخارى فاعلم ان
لا من احدث طريقه حسنة ولو سلم فالمراد بالاحداث الاحياء كما قيل في قول عمر نعمت
البدعة المراد من البدعة الاحياء للسنة فالقول ببطلان ما قالوا ان ما احدث بعد
الازمنة المذكورة لا يتوقع فيها النجاسة قوله حسنة خلاصة لمعنيين درود عت
نجديه درينجا نقل ميكنم اقول در سنيقلم فضلى از صراط مستقيم شيخ الاسلام ابن تيمية
وبعض عبارات ديگر كتب دينيه نقل ميكنم قال شيخ الاسلام قدوة الانام ابن تيمية
اسخنيلى فى البصر المستقيم ومن المنكرات فى هذا الباب سائر الاعياد والمواسم
المبتدعة وانما من المكرويات سوار بلغت الكراهية التحريم او لم تبلغه وذلك ان
اهل الكتاب والاعاجم نهى عنها شيئين احدهما ان فيها مشابهة الكفار والثاني ان
من المبدع فما احدث من الوسم والاعباد هو منكروان لم يكن فيه مشابهة لاهل الكتاب
بوجوبين الوجه الاول ان ذلك داخل فى معنى المبدع والميراثات فبذلك

رواه مسلم في صحيحه من باب التكاليف كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا خطب حمرت عيناه
 وعلى صوته جهش غنبيه حتى كأنه منذر جيش يقول صبحكم ومساءكم وليقول بعثت
 انا والساعة كائين يقرب بين صبيحة السبابة والوسطى ويقول اما بعد فان خير الهمة
 كتاب الله وخير الهدي هدي محمد وشر الامور محدثاتها وكل بدعة ضلالة وفي رواية
 النسائي وكل ضلالة في النار وفيما رواه ايضا في الصحيح عن عائشة عن النبي صلى الله
 عليه وسلم من عمل عملا ليس عليه امرنا فهو رد وفي لفظ في الصحيحين من احدث في
 امرنا ليس منه فهو رد وفي الحديث الصحيح الذي رواه اهل السنن عن العراب عن ابن
 سارية عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال من عيش منكم بعدى فسيرى اختلافا كثيرا فليكن
 مستغنيا وسنة اخلفاء الراشدين من بعدى تسكوا بها وعصوا عليها بالتواضع
 وايكم ومحدثات الامور فان كل بدعة ضلالة وهذه قاعد قد دلت عليها سنة
 والاجماع مع ما في كتاب الله من الدلالة عليها ايضا قال تعالى ام لهم شركاء شرعوا
 لهم من الدين ما لم يؤذن به الله من ذب الى شئ يتغرب به الى الله واوجبه بقوله
 او يظلمه من غير ان يشركه الله فقد شرع ما لم يؤذن به الله نعم قد يكون متا ولا في
 هذا الشرع فيغفر له لاجل تاوله اذا كان مجتهدا بالاجتهاد الذي ليخصي معه عن الخطي
 ايضا على اجتهاده ولكن لا يجوز اتباعه في ذلك كما لا يجوز اتباع سائر من قال او عمل
 قولا او عملا علم الصواب في خلافه وان كان القائل له الفاعل باجرا او معذورا وقد قال
 سبحانه اتخذوا احبارهم ورهبانهم اربابا من دون الله واليسح بن مريم وما امروا الا
 ليعبدوا الاياه واحدا لا اوله الا هو سبحانه عما يشركون قال عدي بن حاتم لنبى
 صلى الله عليه وسلم ما عبدوهم وقال ما عبدوهم ولكن احلوا لهم الاحرام فاطاعوهم و
 حرموا عليهم الاحلال فاطاعوهم فمن اطاع احدا في دين لم يؤذن به الله من تحليل
 او تحريم او ايجاب فقد لحقه من هذا الذم نصيب كما عيقت الامر والناهي ايضا نصيب

ثم قد يكون كل منها معضوا عنه واجتماعه وشايا ايضا على الاجتهاد فيتحالف عنه الذم بقضا
شرطه او لوجوبه والله وان كان المقتضى له قائما ويلحق الذم من يتبين له الحق فتركه او من
قصر في طلبه حتى لم يتبين له او من اعرض عن طلب معرفته لجهل او لكسل او نحو ذلك
وايضاً فان الله عاب على المشركين شقيين احدهما انهم اشركوا له ما لم ينزل به سلطانا
والثاني تحريمهم ما لم يحرمه عليهم ويؤمن النبي صلى الله عليه وسلم ذلك فيما رواه مسلم عن
عياض بن عمار رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال الله تعالى اني خلقت
عبادى حفافا فاحتالهم الشياطين وحرمت عليهم ما احملت لهم فامروهم ان يشركوا
الي ما لم ينزل به سلطانا قال سبحانه سيقول الذين اشركوا لو شار ابنته ما اشركنا
ولا آبارنا ولا حرمنا من شيء فجمعوا بين الشرك والتحريم والشرك يدخل فيه كل حباوة
لم ياذن بها الله فان المشركين يرفعون ان عباداتهم اما واجبة واما مستحبة وان
فعلها خير من تركها ثم منهم من عبد غير الله ليتقرب لعبادته الى الله ومنهم من ابتدع
دينا عبدا وابه الله في رعيهم كما احدثه النصراني من انواع العبادات المحدثه وانما
الضلال في اهل الارض انما نشأ من هذين اما اتخاذ دين لم يشرع الله وتحريم ما لم
يحرمه ولهذا كان الاصل الذي يبنى الايام احمد وغيره من الائمة عليهم
السلام ان اعمال الخلق تنقسم الى عبادات تتخذونها ديناً ينتفعون بها في مقاصد
فالاصل في العبادات ان لا يشرع منها الا ما شرعه الله والاصل في العبادات ان
لا يحضر منها الا ما حضره الله تعالى وهذه المراسم المحدثه انما نهى عنها لما حدث فيها من
الدين الذي يتقرب به كما سئله انما شرعه الله تعالى واعلم ان هذه القواعد هي
الاستدلال بكون الشيء بدعة على كراهية قاعدة عظيمة وثامها بالاجابة عما يجادل
وذلك ان من الناس من يقول البدع تنقسم الى قسمين حسنة وقليلة
بدليل قول عمر رضي الله تعالى عنه في صلوة التراويح نعمت البدعة هذه وبدليل

اشياء من الاقوال والافعال احدثت بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم ولست مكره
 وهي حسنة للدلالة على ذلك من الاجماع او القياس وربما ينتمى الى ذلك من
 لم يحكم اصول العلم ما عليه كثير من الناس من تغيير العادات او نحو ما فيجعل هذه ايضا
 من الدلائل على حسن البدع اما بان يجعل ما اعتاده هو من يعرفه اجماعا وان
 لم يعلم قول سائر المسلمين في ذلك او يستنكر تركه لما اعتاده بمشايخه من اذليل
 لهم فقالوا الى ما انزل اليه والى الرسول قالوا حسبنا ما وجدنا عليه امارا واما اكثر
 ما يجهل ببعض من تميز من المنتسبين الى علم او عبادة فترجح ليست من اصول العلم
 التي يعتمد في الدين عليها والغرض ان هذه النصوص الدالة على ذم البدع مختارة
 بما دل على حسن البدع اما من الادلة الشرعية الصريحة او من حجج بعض الناس التي
 يعتمد عليها بعض الجاهلين والمتأولين في الجملة ثم هؤلاء المعارضون لهم بها مقالة
 احدهما ان يقولوا فاذا ثبت ان بعض البدع ليس بفسح بل يكون حسنا فهذا
 يقوله بعضهم والمقام الثاني ان يقال عن بدعة معينة وهذه البدعة حسنة
 لان فيها من الصالحة كسيرة وكسيت وسرارة المعارضون يقولون ليست كل بدعة
 ضلالة واجواب اما ان القول بان شر الامور محدثاتها وان كل بدعة ضلالة و
 كل ضلالة في النار والتحذير من الامور المحذرات فهذا لشئ رسول الله صلى الله عليه وسلم فلا يحل
 لاحد ان يدفع دلالته على ذم البدع ومن يلزم في دلالته فهو حرام واما المعارضون
 فاجواب باحد الجوابين اما ان يقال ان ما ثبت حسنة فليس من البدع فيجب لعوم
 محقق لا خصوص فيه واما ان يقال ما ثبت حسنة فهو مخصوص من العموم والعام
 المخصوص دليل فيما عدا صورة التحصيل ثم المخصص هو الادلة الشرعية من الكتاب
 والسنة والاجماع نصا واستنباطا واما عاودة بعض البلاء واكثرها او قول
 كثير من العلماء او العباد او اكثرهم او نحو ذلك فليس مما يلزم ان يكون مصادا لكلام

رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى يعارض به ومن استحققت ان كثر هذه العادات
المخالفة للسنة جمع عليها بنار على ان الامة اقربها ولم تنكر ما فهو مخفي في هذا الاعتقاد
فانه لم يزل ولا يزال في كل وقت من ينهى عن عامة العادات المحدثثة المخالفة للسنة
و بالجور و دعوى الاجماع لجعل بلاد او بلد من بلاد المسلمين فكيف لجعل طوائف منهم
اذا كان اكثر اهل العلم لم يعتمدوا على علم اهل المدينة و اجماعهم في عصر
مالك بل رأوا السنة حجة عليهم كما هي حجة على غيرهم مع ما اتوه من العلم والايمان
فكيف يعتمد المؤمن العالم على عادات اكثر من اعتمادها عامة او من قيده العامة او قوم
متراون بالجهالة لم يسخروا من العلم ولا يبدون من اولى الامر ولا يسلحون للشورى
ولعلمهم لم يتم ايمانهم بالله وبرسوله وقد دخل معهم فيها بحكم العادة فقوم من اهل الفضل
من غير روية او شبهة حسن احوالهم فيها ان يكونوا فيها بمنزلة المجتهدين من الامة و
الصدقين و الاحتجاج بمثل هذه الحجج و الجواب عنها معلوم انه ليس بطريقة اهل
العلم لكن لكثرة الجهالة قد يستند الى مثلها خلق كثير من الناس حتى المنقسين الى العلم
والدين وقد يبدى ذو العلم والدين له فيها مستند اخر من الادلة الشرعية والعقل
ان قوله لها و علمه بها ليس مستندا الى ما يراه من الحجة الشرعية والتمسك بشبهه و انما
مستند الى امور ليست مأخوذة عن الله ورسوله من انواع المستند التي يستند
اليها غير اولى العلم والايمان وانما تذكر الحجة الشرعية حجة على غيره ووفقا لما يناظره و
المجادلة المحمودة انما هي ابدال المداير وانها بالحجج التي هي مستند الاقوال و الاعمال
وانما الظاهر الاعتماد على ما ليس هو المعتمد في القول والعمل فنوع من المناق في العلم و
اجدل والكلام والعمل ايضا فلا يجوز حل قوله عم كل بدعة ضلالة على البدعة التي
هي عنها ينحصرها لان هذه تعطيل لفائدة هذا الحديث فان ما ينهى عنه من الكفر و
الفسوق و انواع المعاصي قد علم بذلك النبي انه قبيح محرم سواء كان بدعة او لم يكن

بدته فاذا كان لا منكر من الدين الا ما نهى عنه بخصوصه سواء كان معقولا على جهد رسول
 او لم يكن وما نهى عنه فهو منكر سواء كان بدته او لم يكن صادرا وصفا لبدته عدم التماثل
 لا يدل وجوده على القبح ولا عدمه على الحسن بل يكون قوله كل بدته ضلالة بمنزلة قوله
 كل عادة ضلالة او كل ما عليه العرب والعجم فهو ضلالة وبراد بذلك انما نهى عنه من
 ذلك فهو الضلالة وبذلك تعطيل المخصوص من نزع التحريف والاتحاد وليس من نزع
 التأويل السائق فيه من المناقضات اشياء احد بما مستقوى الاعتماد على هذا السجده في
 علم انه منهي عنه بخصوصه فقد علم حكمه بذلك النهي وما لم يعلم فلا يندرج في هذا الحد
 فلا يثبت في هذا الحديث فائدة مع كون النبي صلى الله عليه وسلم كان ينجس بفي الجمع
 وبيده من جوامع الحكم والكافي ان لفظ البدعة ومعناها يكون بها بعد التاثير
 فتعليق الحكم بهذا اللفظ والمعنى لتعليق له بالاثبات لانه كسائر الصفات العددية التاثير
 والمثال الثاني ان الخطاب بمثل هذا اذا لم يقصد الا الوصف الآخر وهو كونه منهي
 كتمان لما يجب بيانه وبيان لما يقصد ببيانها فان البدته والنهي النسخا من بينهما عموم
 ومخصوص اذ ليس كل بدته عنها نهى خاص وليس كل ما فيه نهى خاص بدته فالتكلم
 باحد الاسمين وارادة الآخر تلبس محض لا يبيح للشك الا ان يكون مدسا كما
 لو قال لا سود عني الفرس والفرس عني لا سود والاولى ان قوله كل بدته ضلالة وانما
 ومحدثات الاسود اذا ارد به ما فيه نهى خاص كان قد اسالهم في معرفة المراد بهذا النسخا
 على ما يكاد يحيط بالكثرة الا ان خواص من الامة ومثل هذا لا يجوز بحال النسخا من ان اذا
 اراد به ما فيه النهي النسخا كان ذلك اقل مما ليس فيه نهى خاص من البدع فانك
 لو تأملت البدع التي نهى عنها باسماؤها والم نهى عنها باسماؤها وجدت هذا الصواب
 هو الاكثر واللفظ العام لا يجوز ان يراد به الصور القليلة وان درة نهذه الوجوه وغيرها
 فتوجب القطع بان هذا التأويل فاسد لا يجوز حمل الحديث عليه سواء ارادوا تناول ان

يعينه التأويل بدليل صارف أو لم يعينه فان على المتأول بيان جواز ارادة المعنى الذي
حل الحديث عليه من ذلك الحديث ثم بيان الدليل الصارف له الى ذلك وهذه الوجوه
تمنع جواز ارادة هذا المعنى بالحديث فهذا الجواب عن مقابله الاول واما مقابله الثاني
ففيقال هو ان البدر تنقسم الى حسن وقيح فهذا القدر لا يمتنع ان يكون هذا الحديث والاعمال
قيح الجميع لكن اكثر ما يقال انه اذا ثبت ان هذا حسن يكون مستثنى من العموم والا فلا يصلح
ان كل بدعة ضلالة فقد بان الجواب عن كل ما يعارض به من انه حسن وهو بدعة فاما
انه ليس بدعة واما انه مخصوص فقد سلمت دلالة الحديث وهذا الجواب انما هو عما ثبت
حسنة فاما امور اخرى قد نظن انها حسنة وليست بحسنة وامور تبحر ان تكون حسنة
فلا تخرج المعارضة بها فلا يجاب عنها بالجواب المركب وهو ان ثبت انه حسن فلا يكون
بدعة او يكون مخصوصا وان لم يثبت انه حسن فهذا داخل في العموم واذا عرفت الجواب
عن هذا المعارضة باحد الجوابين فعلى التقديرين الدلالة من الحديث باقية لا تزول باذكر ولا يحل
لاحد ان يقال هذا الكلمة الساجدة من رسول الله صلعم الكلية وهي قوله كل بدعة ضلالة
سلب عمومها وهو ان يقال ليست كل بدعة ضلالة فان هذا الى مشقة الرسول وقرب
منه الى التأويل بل الذي يقال فيما ثبت انه حسن من الاعمال التي قد يقال هي بدعة
ان هذا العمل المعين مثلا ليس بدعة فلا يندرج في الحديث او وان اندرج لكنه مستثنى من
العموم لدليل كذا وكذا اقوى من العموم مع ان الجواب الاول اجود وهذا الجواب
فيه نظر فان قصد التعميم المحييط ظاهر من رسول الله صلعم بهذه الكلمة الساجدة فلا يبعد
عن مقصوده بالي هو واخى صلى الله عليه وسلم فاما صلوة التراويح فليست
بدعة في الشريعة بل سنة يقول رسول الله صلعم وفعله فانه قال ان الله فرض عليكم
صيام رمضان وسننت لكم قيامه ولا صلواتها جماعة بدعة بل سنة في الشريعة بل
قد صلوا يا رسول الله صلعم في السجدة في اول شهر رمضان ليشتين بل ثلاثا وصالا

اليس في العشر الاواخر في حجة مرات وقال ان الرجل اذا صلح مع الامام حتى يضيئ
 الكتاب له قيام ليلة لما قام بهم حتى حسبوا ان ينفقوا بهم الفلاح رواد اهل اسنن وبهذا
 الحديث احتج احمد وغيره على ان فعلها في الجملة فمثل من فعلها حال الانذار
 في قوله هذا ترخييب لقيام رمضان خلف الامام وذلك او كد من ان تكون سنة
 مطلقة وكان الناس يريدون بها جماعات في المسجد على جهده وليقرهم واقرار سنة
 سنة معلوم واما قول عمر رضي الله عنه نعمت البدعة هذه فاكثرا المحققين بهذا الورد
 ان ثبت حكما بقول عمر الذي لم يخالف فيه لقولوا قول الصحابي ليس بحجة فكيف
 يكون حجة لهم في خلاف قول رسول الله صلى الله عليه وسلم ومن اعتقد ان قول الصحابي حجة
 فلا يعتقد اذا خالف الحديث فعلى التقديرين لا تصح معارضة عموم الحديث بقول
 الصحابي الذي لم يخالف على احد الروايتين فيفيد بهم هذا حسن تلك البدعة واما
 غيره فلا نقول اكثر ما في هذا التسمية عمر تلك بدعة مع حسنها وبهذه التسمية لغوية لا
 شرعية وذلك ان البدعة في اللفظ تعم كل ما فعل ابتداء من غير مثال سابق واما
 البدعة الشرعية فاما لم يدل عليه دليل شرعي فاذا كان نص رسول الله صلى الله عليه وسلم
 على استحباب فعل او اجابة بعد موته او دل عليه مطلقا ولم يعمل به الا بعد موته صح
 ان يسمى بدعة في اللغة لانه عمل مبتدو به كما ان نفس الدين الذي احيى النبي صلى الله عليه وسلم
 بدعة ويسمى محدثا في اللغة كما قالت رسل قریش للنجاشي عن اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم
 الى الحبشة ان هؤلاء خرجوا من دين آباؤهم ولم يدخلوا في دين الملك وبار ولديين
 محدث لا يعرف ثم ذلك العمل الذي دل عليه الكتاب والسنة ليس بدعة في اللغة
 وان يسمى بدعة في اللغة فلفظ البدعة في اللغة اعم من لفظ البدعة في الشرعية وقد علم
 ان قول النبي صلى الله عليه وسلم كل بدعة لم يرد به ان كل عمل مبتدو فان دين الاسلام بل كل
 جازت به الرسل فهو عمل مبتدو واما ما ابتدوا من الاسامى التي لم يشرعوا بها

واذا كان كذلك قد كانوا يصلون قيام رمضان على عهد جماعته وفراشي وقد قال لهم
 في ليلة الثالثة والرابعة لما اجتمعوا انه لم يمنعني من الخروج اليكم الا كراهية ان يفرض
 عليكم فصلوا في بيوتكم فان فصل صلوته المروءة في بيته الا المكتوبة فعلى النبي صلعم عدم
 الخروج خشية الاقراض فعلم بذلك ان المقتضى قائم وانه لو اخوف الاقراض اخراج
 اليهم فلما كان في عيد عمره فاجتمعهم على قاري واحد واسم سرج المسجد فصار في هذه الليلة
 هي اجتماعهم في المسجد على امام واحد مع الاسراج علما لم يعلموا به من قبل فسمى بدعة في اللغة
 سمى بذلك ولم يكن بدعة شرعية لان السنة اقتضت انه على صاحبه لو اخوف الاقراض
 زال بموته صلعم فانتفى المعارض وبهذا اجمع القرآن فان المانع من جمعة كان على عهد رسول
 الله صلعم ان الوحي كان لا يزال ينزل فيغير الله ما يشاء ويحكم ما يريد فلو جمع في مصحف واحد
 لتغير وتغير تغيره كل وقت فلما استقر بموته صلعم واستقرت الشريعة بموته صلعم من
 الناس من زيادة القرآن ونقصه وامنوا من زيادة الايجاب والتحريم والمقتضى للعمل
 قائم بسنة صلعم فعلم المسلمون بمقتضى سنة وذلك العمل من سنة ويسمى في اللغة
 بدعة وصار هذا القتي عمر بن الخطاب وخبير والنصارى نجران ونحوها من ارض العرب فان النبي
 صلعم عهد بذلك في مرضه فقال اخرجوا اليهود والنصارى من جزيرة العرب وانما خلفه
 ابو بكر لا اشتغاله لقتال اهل الردة وشروعه في قتال فارس والروم فلما تمكن من
 ذلك فعل ما امر به النبي صلعم والتمس النكاح الفحل قد سمي بدعة في اللغة كما يقال قال اليهود
 كيف تخرجنا وقد اقرنا ابو القاسم ولما جاءوا الى علي رضي الله عنه في خلافة قاروا ولعنوا عاتق
 وقالوا انا بك سخطك فامتنع من ذلك لان ذلك كان عهد رسول الله صلعم وكذلك
 قوله صلعم خذوا العطاء وما كان عطاء فافوا كان عوضا عن دين احدكم فلما خذوه فلما انما
 الامراء يعطون مال الله لمن يعينهم على اعدائهم وان كانت معصية كان من امتنع من اخذ
 مبتغا سنة رسول الله صلى الله عليه وعلى آله واصحابه وسلم وان كان ترك قبول

العطاء من اولى الامر حتى ثاكن لما احدثوا حديث لهم حكم آخر بسنة رسول الله صلعم و
 كذلك وفعه الى ابيان بن خنيفة سيفاً و قوله قاتل به المشركين فاذا رايت المسلمين
 قد اقتتلوا فاكسر فان كسر سيفه والخنان محدثاً حيث لم يكن المسلمون يكسرون سيفهم
 على عهد رسول الله صلعم لكن هو بامر صلعم ومن هذا الباب قال ابو بكر لما لعلى
 الزكوة فانه والخنان بدته لغوية من حيث ان النبي صلعم ليقابل احد اعلى ايتاء الزكوة
 فقط لكن لما قال امرت ان اقاتل الناس حتى يشهدوا ان لا اله الا الله وان محمد
 رسول الله فاذا فعلوا ذلك عصمو امنى و ما بهم و اموالهم الا بحقها وحسابهم على الله
 وقد علم ان الزكوة من حتمها فلم يعصم من منع الزكوة كما بينه في الحديث الاخر اجمع
 حتى يشهدوا ان لا اله الا الله وان محمد رسول الله وليقيموا السلوة وليؤتوا الزكوة
 وهذا باب واسع الضابط في هذا والله اعلم وقد يقال الناس لا يجدون شيئاً الا انهم
 يريدونه مصالحة اذ لو اعتقدوا مفسدة لم يجدوا فانه لا بد من ابيه عتق ولاد بن خراة
 الناس مصالحة نظر في سبب المخرج اليه فان كان السبب المخرج اليه امر احدث بعد
 النبي صلعم من غير تقريب منافية قد يجوز احدث ما تدعو الحاجة اليه وكذلك الخنات المقتضى
 بمصلحة قائماً على عهد رسول الله صلعم لكن تركه النبي صلعم لمعارض زال بموته ولما لم يجد
 سبب يخرج اليه او كان سبب المقتضى على عهد رسول الله صلعم موجوداً ولو كان
 مصالحة ولم يفعل فعلم انه ليس بمصلحة واما ما حدث المقتضى له بعد موته من غير مصيئة
 احتياق فقد يكون مصالحة ثم يهين المقتضاى بطريقان احدهما ان ذلك الفعل لم يبين عنه
 وهذا قول القائلين بالمصالح المرسلة والثاني ان ذلك لا يفعل الا لم يورثه و
 هو قول من لا يرى اثبات الاحكام بالمصالح المرسلة وهو لا يخفى ان منهم من ثبت
 الحكم ان لم يدخل في لفظ كلام الشارع او فعله او اقراره وهم فقاء القناس ومنهم من
 سبقه بلفظ الشارع او ببناء وهم القصاصيون فاما ما كان المقتضى لبعده موجوداً

لو كان مسلحة ومع هذا لم يشترعه فوضع لتغيير الدين البتة وانما دخل فيه من ينسب الى تغيير دين
 من الملوك والعلماء والعباد او من زل منهم باجتهاده كما روى عن النبي صلى الله عليه وسلم وغير
 واحد من الصحابة ان اخوف ما اخاف عليكم زل عالم وحيوان منافق بالقرآن وانتهى خلقه
 فمثال هذا القسم الاذان في العيدين فان هذا ما احدثه بعض الامراء انكره المسلمون
 لانه بدعة فلو لم يكن كونه بدعة ولبكاه على كونه تقييل هذا ذكر الله ودعاء للمخاطب الى عبادة الله
 فيدخل في العمومات كقولنا ذكر الله وذكره كثيرا او من حسن قولنا ممن دعاه الى الله او ثبات
 على الاذان في الجملة فان الاستدلال على حسن الاذان في العيدين اقوى من الاستدلال
 على حسن اكثر البدع بل يقال هذا تركه رسول الله مع وجود ما يعتقد مقتضيا وزوال المانع
 وتركه كذلك سنة كما ان فعله سنة فلما امر بالاذان في الجمعة وصلى العيدين بلا اذان
 ولا اقامة كان ترك الاذان فيهما سنة فليس لاحد ان يزيد في ذلك بل الزيادة في ذلك
 كالزيادة في اعداد الصلوات او اعداد الركعات او صيام المشهور او الحج فان رجلا لو احب
 ان يصلي الظهر خمس ركعات وقال هذا زيادة على صلح لم يكن له ذلك وليس له ان يقول
 هذه بدعة حسنة بل يقال له كل بدعة ضلالة وسنن لغلم ان هذا ضلالة قبل ان نعلم نبيها
 عنها او نعلم ما فيها من المفرة فهذا مثال لما احدث مع قيام المقتض له وزوال المانع
 لو كان خيرا فان كل ما يبدى به المحدث لهذا من المصلحة او يستدل به من الادلة قد كان تابعا
 على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم ومع هذا لم يفعل رسول الله صلى الله عليه وسلم هذا الترك سنة خاصة
 على كل عموم وكل قياس ومثال ما حدثت الحاجة اليه من البدع بتقليد من الناس لقلوبهم
 خطيئة في العيدين فانه لما فعله بعض الامراء وانكره المسلمون لانه بدعة واعتذر
 من احدثه بان الناس قد صاروا ينفضون قبل سماع الخطبة وكانوا على عهد رسول الله
 صلى الله عليه وسلم لا ينفضون حتى يسموا او اكثرهم فيقال له سبب هذا قفر طيكم فان النبي صلى الله عليه وسلم كان
 يجلبهم خطبة كان يقصد بها تفرغهم وتبليغهم وهدايتهم وانت قصدك اقامة رياسته وان

قصدت صلاح ودينهم فلما تعلمهم ما ينفعهم فهذه المعصية مك لا يبيع لك احداث معصية
 انتم بل الطريق الى ذلك ان تتوب اليه وتبتغي سنته عليه وقد استقام الامر وان كنتم
 فلما اسالك الا عن علمك لا عن علمهم واذ ان العبدان من فهمها لا يخجل منه كثير من شبه البدر
 كما دت فانه قد روى عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال ما احداث قوم بدعة الا نزع عنهم من است
 مثلها وقد اشترت الى هذا المعنى فيما تقدم وسبقت ان اشترت اعدية القلوب مني فقلت
 القلوب بالبدر لم يمس فيها فضل للسنة فبول بمنزلة من اغتذى بالطعام الخبيث و
 حاشا الامر وانما احداثوا من سياسات الجائرة من اخذ اموال لا يجوز احدا وعتوبا
 على الجرائم لا يجوز لانهم فرطوا في المشرع من الامر بالمعروف والنهي عن المنكر والا فلو قيل
 ما ليس بقبضه وضعفه حيث لبس وضعفه طالبين بذلك اقامه دين الله لا رايته
 لانفسهم واقاموا السجد والمشرقة على الشريف والوضيع والقريب والبعيد تحري في
 تر عليهم وتر عليهم للعدل الذي شرعه الله فما احتاجوا الى المكوس الموضوعة ولا الى العقوبة
 الجائرة ولا الى من جعلهم من العبيد والمستعبدين كما كان اختلفوا والرهشدين وسميرين
 عبد العزيز وغيرهم من امراء بعض القائلين وكذلك اذا اقاموا كتاب الله وفقهوا ما فيه من
 النيات التي هي حجج الله وابعده من الهدى الذي هو العلم النافع والعمل الصالح واقاموا
 حكمة الله التي بعث رسوله وهي السنة لوجدها فيها من النواع العلوم النافعة بما يحيط
 بعلم العامة عامة الناس وتبين واجل في الحق والبطل من جميع المخلوق بوصف الشهادة
 التي جعلها الله لهذه الامة حيث يقول وكذلك جعلناكم امة وسطا لتكونوا شهداء
 على الناس ولا لتكونوا منكم عدا ابتداء المبتدعون من الحجج القاصدة التي يزعجهم بها
 الكلام مبول انهم يفسرون بها اصل الدين ومن الرأى الفاسد الذي يزعم القياسيون
 انهم يقيمون فروغ الدين وما كان من الحجج صحيحا ومن الرأى سديا فذلك له اصل في
 كتاب الله وسنة رسوله فانه من فهمه وحرمة من حرمة وكذلك العباد اذا تعبدوا

بما شرع من الأقوال والأفعال ظاهراً وباطناً وذاقوا طعم الكلام الطيب والعمل الصالح
 الذي بعث الله به الرسول وجده وفي ذلك من الأحوال الزكية والمقامات العلية و
 النتائج العظيمة ما يعينهم عما قد أحدث في نوعه كالتيغير ونحوه من الساعات المبتدئة
 الصارفة عن سماع القرآن والنوع من الأذكار والأوراد لتفتتها بعض الناس وفي
 قدره كزيادات من التقديرات أحد ثمان من أحد ثمان النقص متكم بالمشروع منها والكتاب
 كثير من العلماء والعباد بل الأمر معذوراً فيما أحدثه لنوع اجتماعه فالغرض أن يعرف
 الدليل الصحيح والكتاب التارك له قد يكون معذوراً لاجتماعه بل قد يكون صدقاً عظيماً
 فليس من شرط التصديق أن يكون قوله كلمة صحيحاً وعمله كلمة سنة إذا كان يكون بمنزلة النبوة
 صلى الله عليه وسلم وهذا باب واسع والكلام في أنواع البدع وأحكامها وصفاتها
 لا يتسع له هذا الكتاب وإنما الغرض التنبيه على ما ينزىل شبهة المعارضة للمحدث الصحيح الذي
 ذكرناه ويعرف أن النصوص الدالة على ذم البدع مما يجب العمل بها الوجه الثاني
 في ذم المواسم والأعياد والمحدثات ما يشتمل عليه من الفساد في الدين وأعلم أنه ليس كل واحد
 ولا أكثر الناس يدرك فساد هذا النوع من البدع لاسيما إذا كان من جنس العبادات
 المستمرة وغلبة إلى الأبواب هم يدركون بعض ما فيه من الفساد والوجوب على الخلق اتباع
 الكتاب والسنة وإن لم يدركوا ما في ذلك من المصلحة والمفسدة فتنبه على بعض فساد
 الخمر وورمهم أحمد به بحجراته كمنه مرقوم هست وما قيل أن تدوين علم الصرف
 والنحو واللغة والبلاغة والفقه وأصول الفقه والكلام والتجريح والتعديل والبحث
 في مسائلها وأعراب القرآن وبناء المدارس وتصنيف الكتب ونحوها أمور مستحسنة مع
 أنها بدعة فاجواب أنا لا نسلم أنها بدعة بالمعنى المذكور لا ترمى إلى أنها ثابتة بالاجماع
 وقياسات المجتهدين ولا ريب في أنها دليلان شرعيان وما ثبت بدليل شرعي ليس بثبوت
 قال الخطابي كل شيء أحدث على غير مثال أصل من أصول الدين وعلى غير عبارة وقبر

فهو بدعة وضلالة واما ما كان منها مبنيا على قواعد الأصول ومردودا اليها فليس بدعة
 ولا ضلالة انتهى وذكر العيني في عمدة القاري والمراد بها هي المحدثات الامور ما حدث
 وليس له اصل في الشرع ويسمى في حوف الشرع بدعة وما كان له اصل يدل عليه الشرع
 فليس بدعة انتهى وبه قال السخا فابن حجر في فتح الباري وزاد عليه فالبدعة في حوف
 الشرع مذمومة بمخالفات اللغة انتهى وقد نقل عن الغزالي انه قال المنارة عون لاعلام
 وفوت الصلوة وتضييع الكتب عون للتعليم والتبليغ ونظم الدلائل كروسته الملاحدة
 والعرق النازع عن المنكر وذبح عن الدين كل منها ما ذوب فيه بل ما ورثه لان البنية
 الغير السنية بالمسحح اليه الا واكل ثم احتاج اليه الا وخر ورأوه حقا على سبيل الاجماع
 بل انزع انتهى وكذلك قاله برسير على الافندي في الطريقة المحمدية لكن قال بعد قوله
 ما ورثه وعدم وقوعه في الصدر الاول اما لعدم الاحتياج او لعدم القدرة لعدم
 ايمان او لعدم التفريغ بالاستغفال بالاهم او نحو ذلك ولو تفتت كل ما قيل منه بدعة
 حسنة من حسن العبادة وجدة ما ذونه فيه من الشارح اشارة ودلالة
 انتهى واما ما نقل عن الشافعي رحمه الله المحدثات من الامور فبان احدها ما حدثت
 كتابا او سنة او اثر او اجماعا فهو البدعة والضلالة الثانية ما حدثت من الخبر لا ضلالة
 فيه لواحد من هذا فهدى محدثة خبر مذمومة فاول بان مراده من المحدثات المحدثات بعد رسول
 الله صلى الله عليه وآله المحدثات الشرعية فان كلها مذمومة ليس شيء منها بخير وهي امور احدثت بدعة
 وليس شرعي ومن المخيلات لم يوافق وحالين مخالفت ما كان موافقا قال ابن الملك
 في شرح كل محدثة بدعة اى كل خصله محدثة في بدعة ومعنى المحدثات والبدعة في اللغة
 واحد ولكن المراد بالبدعة في الحديث المخالفة للسنة يعني كل خصله اى بها مجدا لا في
 السنة بل بدعة اسلام فهي مخالفة للسنة ومخالفة السنة ضلالة انتهى كيف وقد قال الشافعي
 عن من تكلم بكلام في الدين او في شيء من هذه الالهوام ليس فيه امام متقدم من النبي صلى الله

او اصحابه فقد احدث في الاسلام حدثا وقد قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من احدث حدثا او احدث
 محدثا في الاسلام فعليه لعنة الله والملائكة والناس اجمعين لا يقبل منه صرف ولا عدل
 انتم على انكم لا تقبلون رسول الله صلى الله عليه وسلم ولم يفعله ولم يقر به ووجوه المقتضيات
 وعدم المانع ولم يدل عليه دليل شرعي فعدمه سنة وطريقه مسكوك في الدين فلا محالة
 يكون احدثا خلقا للسنة ورفعا له واليه يشير قوله عليه السلام ما احدث قوم بدعة
 الا رفع مشكها من السنة وقول حسان ما ابتدع قوم بدعة في دينهم الا نزع اليه من
 سنتهم مشكها فمن قال ان كل بدعة تزامم السنة وتنازعها فهي مذمومة لو كان مراده
 من البدعة ما احدث بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم من المزاممة والمنازعة ما قلنا ههنا فكلام
 حق والا فباطل وقوله عليه السلام من سن في الاسلام سنة حسنة اسجدت لوسلم
 سن فيه بمعنى احدث كان المراد من السنة احسنه ما احدث بدليل شرعي كالقياس والاجماع
 فلا بد من تخصيص متن باهل القياس والاجماع وقوله عليه السلام من ابتدع بدعة ضلالة
 لا يرضاها الله ورسوله اسجدت ليس بحجة على منكري التقييم البدعة الشرعية لان كبر
 الضلالة بعد البدعة بيان للواقع كما ان قوله لا يرضاها الله ورسوله بعد بيان له
 وصفة كاشفة لها على ان المعنى اللغو متحل ما قال ومن ثم سئل عن قول الله تعالى في غرقة مؤمنه
 مع عدم امره صلى الله عليه وسلم فجوابه بوجوه منها انه لم يرو عنه امره صلى الله عليه وسلم باخذ
 اللوار بعد الثلثة بل روى انه صلى الله عليه وسلم قال ان قتل عبد الله بن رواحة فامر
 المسلمون من شاروه فلما قتل عبد الله بن رواحة اجمع المسلمون على امارته خالد بن
 الوليد فاخذ خالد اللوار فقول الله عليه السلام هذا كان امرا باخذ اللوار وما قال ان النبي صلى
 الله عليه وسلم مدح بلالا على صلواته ركعتين كلما تواضعا مع انه لم يأخذه عنه صلواته
 فجوابه ان عدم اخذه عنه صلواته نفي لا يفيهم حمار وينا في الصحيحين عن ابي هريرة قال
 قال رسول الله صلى الله عليه وسلم بلال عند صلوة الفجر يا بلال حدثني بارحى عمل علمته في الاسلام

قال سمعت دفت نعلیک بین یدعی فی السجدة قال ما علمت عملاً ارجی عنده انی لم اظہر
 لہو را فی ساقہ من لیل او نہار الا صلیت بذک الہو را کتیب لی ان اصل فی غیر
 ان کان اخذہ عن رسول اللہ صلعم من غیر ان کتیب لہ انتہی اقتدری در سائر مذہب
 نوشتہ اسلم ان الخلاق البدعة غالباً فی القیمة وہی العمل المحدث فی الدین و احسنہما ما یتج
 لی احداثہ فی الدین لضرورة وہی ذاب الدین او نقصانہ و مثلاً کتاب القرآن و اعلم
 کتابہ السجدت و اخراج قواعد النحر و الصرث و اصول النقة و اصول الکلام لا ینہا
 باب حفظ الدین و ہو فرض و کان الامامون یکرہون کتابہ السجدت لئلا شیغل الناس
 بہا عن الحفظ و قالوا احفظوا کما یحفظ و لذا کرہ ابو بکر رضی اللہ عنہ تصحیف القرآن فی
 مصحف و قال کیف یفعل شیئاً لم یفعلہ رسول اللہ صلعم حتی اشار الصحابة الیہ خوفاً
 من تکاسل الناس و من ان یقع نزاع فی کلمة فلما یوجد اصل یرج الباقی و در الايضاح
 مستور است جمع قرآن و ترتیب سوز نماز تراویح ہیئت مخصوصہ و اذان اول رکا
 نماز جمعة و اعراب قرآن جمید و مناظرہ اہل بدعت بدلائل نقلیہ و تصنیف کتب حدیث
 و تبیین قواعد نحو و تنقید رواة حدیث و استتعال باستنباط احکام فقہیہ بقدر حجت
 ہمہ از قبیل ملحق بالسنۃ است کہ در قرون مشہود لہا بانجیر و جگر و بدوہ ان تعامل با
 غیر در ان قرون جاری شدہ چنانچہ برچہ فن تاریخ پوسیدہ نیست انتہی و معین
 بن صفعی در شرح الاربعین نووی نوشتہ بخان قلت قد اشہر البدعة نوعان سنۃ
 و سبۃ فکبت کل بدعة ضلالة بلاخصیت قلت المراد من البدعة فی السجدت البدعة الشرعیة
 وہی عمل لیس لہ دلیل شرعی و کل ما فعلہ او امرہ الشارع صلی اللہ علیہ وسلم فعلمہ او لم
 و سواہ قد فعل علی عہدہ و لم یفعل علی عہدہ لانقضاء شرط الفعل او وجود مانعہ امر
 ایجاب او استحباب فہو لیس بدعة شرعیة و البدعة بما استہر ان البدعة نوعان بدعة
 لغویة وہی ما ابدع و اخترع اعم من البدعة الشرعیة و قول عمر بن الخطاب فی التراویح نعمت البدعة

مراده بدعت لغویة لان الترویج سنة سنه رسول الله صلعم و فعلها یلبسین من اول سنة
وثلث لیال من آخره ثم ترکها لئلا یکم بغير ضیعتها المستتعة علی امتهم ثم اذا زال هذا الوهم واد
عمره وکذا القول فی جمع المصحف لثمان ففی زمان النبی عم نزل الوحی و تیغیر الحکم
و ترقیه فلا یکن الجمع ثم اذا زال هذا المانع جمعه عثمان و ما قبل المراد من البدعة
و رد النهی عنها فمردود لعدم فائدة الحدیث المتفق علی انه جوامع الکلم کما لا یخفی ولانه
یلزم انه علیه السلام بین شئیئا غیر مقصود فلا هر و ما بین المراد منه و تاخیر البیان غیر جاز
عن وقت الحاجة فان بین البدعة و ما ورد النهی عنه عموم و خصوص و اراد من العام
قلیلا من افراده فهو کمن قال کل ما علیه الامة فهو ضلالة ثم ینقول اربوب ما علیه الامة
و رد النهی عنه و هذا تحریف و قول باطل و فیه فساد اخر لا یقر من المتأمل ان شئ فی غیر الدین
بن عبد السلام که مصداق بعد العصر و الفجر امثال بدعت مباحه فکر نموده شیخ
علی قاری در مرقاة نوشته امی عند الشافعیة و اما عند الحنفیة فکر و نه لفتة و نووی
از علمای شافعیة که اول اباحت آن بعد غزالدین بن عبد السلام بشرح و بسط باقامت
دلیلی بیان نموده ابن حجر عسقلانی از شافعیة در فتح الباری و شیخ علی قاری در مرقاة و احمد
بن علی الرومی در مجالس بر روش پر داخه اند و صاحب در مختار که اتفقا می نووی در
خصوص کرده صاحب ر و المختار تعقب وی کرده چنانچه بذیل قوله کما افاده النووی
فی اذکاره نوشته لکن قد یقال ان المواظبة علیها بعد الصلوة خاصه قد یروی عن ابی
الی اعتقا و سنیتها فی خصوص هذه المواضع و ان لها خصوصیه زائدة علی غیرها فلیعلم
کلامهم انه لم یفعلها احد من السلف فی هذه المواضع و کذا قالوا بسنینه قمره السور
الثلث فی الوتر مع ترک احيانا لئلا یعتقد وجوبها و نقل فی تبیین المحارم عن الملقط انه
نکره المصافحة بعد اداء الصلوة بکل حال لان الصحابة رضی الله تعالی عنهم ما صافحوا بعد
اداء الصلوة و لا منها من سنن الروافض آد ثم نقل عن ابن حجر من الشافعیة انها بدعة

مكرهة لا اصل لها في الشرع وانه ينيب صاحبها اولاً ولا يعز ثانياً ثم قال وقال ابن المحسن
 من المالكية في المدخل انهما من البدع وموضع المصافحة في الشرع انما هو عند تقاسم
 لا خيل في اواخر الصلوات لمحيث وضعتها اثاره لا يضعها فينيب من ذلك ليزجر
 فاعله لما اتى به خلاف السنة آه ثم اطال في ذلك فراجعه آه اشتبه وبديل قوله و
 عليه كمال ما نقله عنه شارح المجمع من انها بعد الفجر والعصر ليس بشئ نوشتة اى من
 النودى في شرحه على صحيح المسلم كما صرح به ابن ملك في شرح المجمع فافهم اقول وهذا
 العمل بعبد جده والطاهر انه معني على اختلاف راي الامام النودى في كتابه وانه في
 شرح مسلم نظر الى ما يزم عليه من المخذور والى ان ذلك بخصوصه غير مأمور به فلا يعارض
 ما قد مناه عن الملتقط من انها من سنن الروافض وانه اعلم اشتبه واقفدى در رسالة
 رد بدعات از عده نقل کرده ومن البدع المکره وبتة زخرفة المساجد وتزيين المساجد
 والمصافحة حقيب السبح والعصر واجبة والاذان التثنية واجبة اجتماعاً وافتراقاً و
 الصلوة على النبي صلى الله عليه وسلم قبل الاذان وبعده ووزارة بعض آيات القرآن
 قبل الاذان وقرارة حديث نهي الكلام حال الخطبة قبل الصعود وعلى المنبر وقرارة الكلام
 والعوذات ودرج السلاطين وذكرهم قبله وفي الخطبة ونيز آفندي در بن رسالة نوشتة
 وفي الملتقط تکره المصافحة بعد اداء المكتوبة في كل حال لان الصحابة رضی الله عنهم
 ولا انها من سنن الروافض اشتبه وباقي روايات منع مصافحه بعد العصر والفجر وصلوة
 وصلوة عید را در تفهیم السائل باید وید قوله مستحکم من بعد ذکر لمودعه عبارت میرت
 شامی را در باب موله خیر البشر علیه السلام اقول احمد بن محمد مصری در قول
 مستحکم از ائمہ مذا سب اربعه مانند ابوالحسن علی بن الفضل المقدسی
 و ابو عبد الله ابن الحجاج و ابوالقاسم عبد الرحمن بن عبد المجید و محمد بن
 ابی بکر الخرمی و تلج الدین فاکهانی از مالکیه و علاء الدین بن سعید شافعی

وحافظ ابو بكر بن عبد الغني مشهور بابن النقطة حنفي وشيخ الدين احمد
 استفهام على مولد نقل موده وقاوى قاضى شهاب الدين دوله ابا سعيد صاحب تفسير بحر مودج و
 قياوى دغيرة الكين وكتاب نور اليقين لمن طلب الدين في از بدعات مذمومة
 بودن اين عمل مسطور است و محمد بن بير على افندي حنفي و منبهجة
 طريقه محمديه در بيان بدعات مستكره نوشته والعاشر اجتماع النساء وتوحيدهن
 بالجهر و خلوتهن في بيت اجنبى و خروجهن للثنية والتغرية والعبادة وزيارة القبور
 والدعوة اذا كان للاجنبى وقراءتهن مولود النبى صلى الله عليه وسلم بالجهر بحيث يسمعه
 الرجال من خارج البيت خصوصاً لذوات الازواج والشواب مع الزنية والطيب و
 رجب بن احمد حنفي در شرح طريقه محمديه نوشته واما اجتماع النساء ومولودهن
 وتوحيدهن فقد ذكر الشرحاني في تنبيهه قال ابن الحاج ومن جملة ما احدثوه من البدع
 مع اعتقادهم من اكثر العبادات ما يفعلونه من المولد وقد احتوى ذلك على بدع و
 محرمات وشامى در رد المحتار حاشيه ودر مختار نوشته اما لوند زنيا لا يقاد
 قذيل فوق الشخ او فى المنارة كما تفعل النساء من نذر الزيت لسيدى عبد القادر
 وتوقد فى المنارة جهة المشرق فهو باطل واخرج منه النذر بقرارة المولد فى المنائر مع اشتراكه
 على الغفار والمحب وايباب ثواب ذلك الى حضرة المصطفى صلى الله عليه وسلم والفتنة
 شيخ الاسلام احمد بن عبد الحليم تقي الدين ابن تيمية حنبلى در صراط مستقيم نوشته
 وكذا انك ما يحدثة بعض الناس ايام مصاباة للنصارى فى ميلاد عيسى عليه السلام انا
 محبة للنبى صلى الله عليه وسلم وتخطيها له والله حثم على هذه المحبة والتمتع بها بجهتها وفى
 الاتباع لا على البدع من اتخا مولد النبى صلعم عيداً مع اختلاف الناس فى مولده
 فان هذا لم يفعل السلف مع قيام المقتض له وعدم المانع منه لو كان خيراً ولو كان
 هذا خيراً محضاً او راجحاً لكان السلف رضى الله عنهم اثنى به منا فانهم كانوا اشد محبة

رسول الله صلى الله عليه وسلم ولقبطها له منا وسهم على الخیر احرص وانما كمال محبته و
 تقطيعه فی متابعتها واتباع امره واجراء سنته باطناً وظاهراً ونشرها بعث به وابعادها
 على ذلك بالقلب واليد واللسان فان هذه طريقة السابقين الاولين من المهاجرين
 والانصار والذين اتبعوهم باحسان واكثر هؤلاء الذين تجدهم حراساً على امثال هذه
 الهدى مع ما لهم فيها من حسن المقصد والاجتهاد الذي يرمى به المشوبهة تجدهم في
 امر الرسول راجعاً عما امروا بالثبات فيه وانما مثلهم منزلة من يجلي المصحف ولا يقر
 فيه او يقر فيه ولا يبيع به منزلة من يحرث المسجد ولا يصلي فيه او يصلي فيه قليلاً او
 بمنزلة من يتخذ المساجد والمساجد اب المزخرفة وامثال هذه الزخارف الظاهرة التي
 لم تشرع ولصحبها من الريار والكبر والاشتغال عن المشروع ما يفسد حال صاحبها
 كما جاز في الحديث ما شار على قوم قط الا زخرفوا مساجدكم اغتت وكساني راكداً زخرف
 على مولد نمرود بعض ايشان جهوليين انه وبعض ايشان مطعون بالذلع طعن وبعض
 اسان كمر مذکور ونسبت تخويره بسوى بعض غلط من جهة ايشان حال ابن دحيه
 انه حافظ ضياع الدين ازا براهيم سهروردى نقل کرده که ان مشايخ المغرب كتبوا له انهم
 وقصصه وگفته فرأيت منه غرضي مما يدل على ذلك وحمد بن واصل گفته که کان متها
 بالمجازفة في النقل وابن لطفه گفته که انه كان يدعى اشياء لا حقيقة لها وابن التاجر گفته
 که رأيت الناس جميعين على كذبه وضعفه وادعاه سماع ما لم يسمعه وبقا من لم عليه وكانت
 امارات ذلك عليه لاسمته وآباءه يحيى بن الفضل گفته علت ان متها وبن جری علی الکذب
 وابن عساكر گفته انه كان يهتم في الرواية كذا في لسان اليزان ويوسف السجزي و يوسف بن
 علي بن زريق را که دو کس شمرده همان یک کس هست که در سیرت شامیه بدین نسبت
 مذکور گردیده و همچنین ابن البطاح و نصير الدين یک کس هست و نسبت تخويره بسوى ابن
 انتر هست ناشی از التباس ابن الجوزی به ابن الجوزی است باقی این بحث در رساله

غایب انکلام که برای رد بدعت عمل مولد موضوع است بشرح و بسط مذکور است و چیزی
 از آن در رد و فرسولیات نیز بیان کرده ایم قوله ^ص ۱۵۱ شاه عبدالعزیز در فتوی جواز عرس
 نوشته اند الخ اقول که احی فتوای شاه عبدالعزیز دهلوی در جواز عرس سیاه شوت
 نیز سد خود شاه عبدالعزیز در رجوع الشیاطین نوشته که هر بدعتی در عبادات بدنی محضه
 مثل صوم و صلوة و زکوة و غسل تطهیرات نوپیدا نماید همه سیمیه است بدعت مباح
 منحصر در عادات است مثل نخچین پلاؤ و رشادی و مانند آن بدعت حسنه در عبادات
 مالییه مثل بنای مدارس و خانقاهات اما در عبادات بدنییه محضه پس بدعت نسیب باشد
 مگر بدعت سیمیه اغتنه و اجتماع مردم و ختم کلام اند عبادات بدنییه محضه است و فائحه
 بر شیرینی یا طعام و تقسیم آن در حاضرین عبادات مرکبه از بدنییه و مالییه نه از عادات و
 باک نیست اشاره بسوی اباحت است و بدعت مباحه منحصراً در عادات در صراط مستقیم
 شیخ الاسلام تقی الدین احمد بن عبدالحلیم مسطور است و اما اتخاذ قبور سم اعیان و افروختن
 جرمه الله و رسوله و اعتیاد قصد بزه القبور فی وقت معین و الاجتماع فی العام عند
 فی وقت معین به اتخاذ یا عیداً کما تقدم اغتنه و در منبر مستقیم فی تبیة الصیحة و السقیم
 بذکر الزام معتدین مرقوم است و منهم من الذی دارت علیهم المشیئة اتخاذ عند قبور
 مشایخهم سوقاً فی کل عام و لیسیمونه یوم العرس اغتنه و در نفسیه منطهری مرقوم است
 فلا یجوز لاحد ان یقول فی امر ائمتی علماء الشرع علی حرمتهم و کراهت ان مشایخ الصوفیة
 سواؤک لک و نحن نبتع سنتهم و الصیحة ان الصوفیة الکرام ما فعلوا قط علی خلاف مقتضی
 الشرع و اما الفساد من جهال اتباعهم و ایضاً لا یجوز ما یفعله الجهال بقبور الاولیاء و
 الشهداء من السجود و الطواف حولها و اتخاذ البرج و المساجد علیها و من الاجتماع
 بعد الحول کالاعیاد و لیسیمونه عرساً اغتنه و در آرشا و الطالبین مسطور است
 اولیاء بلند کردن و گنبد بران ساختن و عرس و امثال آن و چراغان کردن همه بدعت

بعضی از آن حرام و بعضی کرده اخته محمد نعیم الله بهر اینجی در مقامات منظره
 در ذکر و صدای حضرت میرزا جاجانان رحمة الله علیه نوشته و تسمیات عرفی از سر
 و غیره مقید نباید بود که در کتاب آن شاعت بسیار است اخته و شیخ عبدالحق
 و هروی در مدارج النبوت نوشته و عادت نبود که برای میت جمع شوند و قرآن
 خوانند و خوات خوانند بر سر گور نه نیز آن و این مجموع بدعت است نعم رای تقریب اهل بیت
 جمع و تسلیه و صبر نمودن ایشان راست و صحیح است اما این اجتماع مخصوص روز
 سوم و در کتاب تحفات دیگر و صرف اموال فی وصیت از حق منافی بدعت است و
 حرام اخته شماه ولی الله و هروی در وصیت نامه نوشته و بگر از عادات متبعین
 ما مردم اسرار است تمام با و سوم و چهارم و شش مای و فاتحه سالین و اینهمه را در عرج
 وجود و بنود صلیت است که غیر تقریت و ارشاد میت تا سه روز و اطعام ایشان کشاید
 رسمی نباشد اخته شیخ علی متقی اوستاد الاوستا و شیخ عبدالحق و هروی در رساله
 رد بدعات تقریت نوشته الاول الاجتماع للقراءة بالقرآن علی المیت بالتخصیص فی
 المقبرة او السبی او البیت بدعت مذمومة اخته و ابن القیم در زاد المعاد نوشته
 ولم یکن من بدیع ان یجتمع للقرآن و لقراءة القرآن لا عند القبر ولا عند غیره و کل هذا بدعت
 محدثة بعده مکرر اخته و افندی در رساله رد بدعات نوشته و من البدع المنکرة
 فی المعروفات فی زماننا احضار الکلاوی فی المساجد ای فی لمیة من شهر رمضان و تحسیر
 بعض صدیقه با کل مخصوص و اکل الحبوب السبعة بیوم عاشوراء و الاجتماع علی المقبرة فی
 الیوم الثالث و تقسیم الورود و الطیب و الثار و غیر ما تمه و کذا تک تجمیع العود و اللبان
 و اطعام فی الایام المخصوصات کالثالث و الخامس و التاسع و العاشر و العشرين
 و الاربعین و الشهر الساس و هیته اخته و در قضاوی برار به مرقوم است
 بکره اتحاذا الطعام فی الیوم الاول و الثالث و بعد الا سیوع و قلل الطعام الی القبر

فی المواسم واتخاذ الدعوة لقراءة القرآن وجمع الصلحاء والفقراء للختمة او لقرارة سورة الأنعام
 والاخلاص انتته ودر قنای جامع الروایات مسطورست فی شرح المنهاج
 للنفوی الاجتماع علی المقبرة فی الیوم الثالث وتقسیم الورد والعود والطعام الطعام فی
 الایام المخصوصة کالثالث والخامس والتاسع والعاشر والعشرون والاربعین والستین
 السادس والسنة بدعة ممنوعة انتته ودر مصفی مذکورست ویکه اتخاذ الطعام الیوم
 الاول والثالث وبعداکسبوع وفی الایاد ونقل الطعام الی المقبرة فی الایاد و غیر
 واتخاذ الدعوة لقراءة القرآن وجمع القرار لقراءة القرآن والحاصل ان اتخاذ الضیقة
 لقراءة القرآن لایحل انتته قوله ص ۱۱۱ امام غزالی علیه الرحمة وراجیاء العلوم نوشته الادب
 الخامس موافقة القوم فی التیام اذا قام واحد منهم فی وجدا قول قطع نظرا ینکه در
 اخیار انواع کلام از ائمه اعلام مانند قاضی عیاض مالکی وابن الجوزی وشمس الدین بهی
 و غیرهم منقول است چنانچه ابن الجوزی کتابی مسمی بآعلام الاخیار با غلط الاخیار ده
 در غلط اخیار نوشته و اشارتی بسوی بعض آن در تلخیص ابلیس نیز کرده و ابوالمظفر
 سبط ابن الجوزی گفته وضعه علی مذاهب الصوفیة وترک فیہ قانون الفقه فانکروا
 علیه ما فیہ من الاحادیث التي لم تصح انتته و ذہبی در میزان الاعتدال در ترجمه حارث
 صحابی نیز به ترتیف آن اشاره نموده ضرورت نیست که هر کلام غزالی قابل تسلیم باشد
 آنچه در منقول به توهمین ایجنیفه رحمة الله علیه و مذہب وی گفته در صفحه ۳۳۵ این کتاب
 مذکور گردیده گو در اخیار برخلاف آن رفته کسی که قیام تقییم را بکروه میدارد و گنجائش
 کلام او در کلام غزالی بسیار است قرطبی در تذکره از ابی بکر طوسی نقل کرده انه سئل
 عن قوم یحییون فی مکان یقرءون شیعینا من القرآن ثم ینشد لهم منشد شیئا من الشیعة
 فیرقصون ویطربون ویضربون بالدف وشیئا یمسحونهم حلال ام لا فقال من
 مذہب اناس لطالین یمکانون الصوفیة بطالمة و جهالمة و ضلالة و ناالاسلام الاکتفاء

الله وسنة رسوله صلى الله عليه وسلم واما الرضا والتواجد فاول من احدثه اصحاب
 السامري لما اخذ لهم عملاً جسد له خوار قاموا به قصصون حوله وتبوا جردون فهو دين
 الكفار وعبادة العجل واما كان النبي صلى الله عليه وسلم يجلس مع اصحابه كانا على
 رؤسهم الطير مع الوفا فيبغى للسلطان ونوابه ان لينعوا بهم من المحذور في الساجد
 وغيرهم ولا يجبل لاحد يؤمن بالله واليوم الآخر ان يحضر معهم ولا يعينهم على باطلهم هذا
 مذسب مالك والشافعي والحنيفة وغيرهم من ائمة المسلمين اختبه واذا كان حال
 التواجد هذا فكيف تجوز مصاحبة اصحاب التواجد ثم موافقتهم في القيام اذا قاموا
 منهم ولا يجوز الاعتذار بقول الغزالي كما قال غير واحد من العلماء في ذكر وصلة الله
 وغيره في كتيبه كذا في المقتبة الاحمدية قوله سئل عتيده سوم فعل مباح بلكه حسن سائر
 امور خير ازداومت و ملازمت وتخصيص زمانى ومكانى حرام وكفر ميگردو الخ اقول
 اصل اين عقيده صرف بهين قدرست كه اعمال را كه از كتاب بايست اباحت و حسن
 آن در مكاني يا زمانى يا بهيئتي و حالى بايد دون تقيد و تخصيص ثابت است ارتكاب آن
 در غير مكان يا زمان يا بهيئتي و حالى مذكور يا غير سببست و حال مسطور در قسم اول و تقيد و تخصيص آن بزمان
 يا زمانى يا بهيئتي و حالى در قسم ثانيى كرده است و بدعت باقى همه فترست كسى از متنبين
 شيخ الفرسوليّه جز اين اعتقاد ندارد و بر سبب اين اعتقاد حديث انحصرت عليه الصلوة
 والتحيت و كتب و دينيه اهل سنت گواه است از مداومت و ملازمت بحث فيست لم يكن
 وقتيكه موهم تخصيص واعتقاد لزوم و وجوب باشد چيزى از اين بحث در رد فرسوليات
 تحرير يافته اينچه مناسب مقام است در اینجا ذكر كرده ميشود و در صحيح مسلم از ابى هريره رضى
 الله عنه مروى است كه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تلتفتوا اليه ابدا
 بغير امر من بين الليالى ولا تلتفتوا يوم الجمعة بصيام من بين الايام الا ان يكون في صوم
 بصومه احدكم لغوى و در شرح صحيح مسلم نوشته و فى هذا الحديث النهى الصريح عن

تخصيص ليلة الجمعة لصلوة من بين الليالي وهذا متفق على كراهته وخرج به العلماء على كراهته
هذه الصلوة المبتدعة التي تستمرى الرغائب قاتل الله واضعها ومخترعها فانما بدعة منكدة
من البدع التي هي ضلالة وجهالة وفيها منكرات عظيمة وقد صنف جماعة من الأئمة مصنفات
نفيته في تقبيحها وتضليل مصليها ومبتدعها ودلائل قبحها وبطلانها وتضليل فاعليها
أكثر من أن يحصر والله أعلم أشتهر وحافظ ابن حجر در فتح الباري نوشتة واما
تخصيص المصافحة بما بعد الصلوة في الصبح والعصر فقد مثل ابن عبد السلام في القواعد المبتدعة
المباعدة لها قال النووي وصل المصافحة سنة وكونهم حافظوا عليها في بعض الاحوال
لا يخرج ذلك من اصل السنة قلت وللنظر فيه محال فان اصل الصلوة النافلة
مرغب فيها ومع ذلك فقد كره المحققون تخصيص وقت بها دون وقت ومنهم من
طلق تحريم مثل ذلك كصلوة الرغائب التي لا اصل لها اشتهر وشاخي در رد المحتار
نوشتة بتيسره في الاقتصار على ما ذكر من الوارد اشارة الى انه لا يسن الاذان عند احوال
لميت في قبره كما هو المعتاد الآن وقد صرح ابن حجر في فتاواه بانه بدعة وقال من ملن
انه سنة قياسا على نه بها للمولود اسحاق بن خاتمة الامر بابتدائه فلم يصحبه اه وقد صرح
بعض علمائنا وغيرهم بكراهية المصافحة المعتادة عقب الصلوة مع ان المصافحة
سنة وما ذاك الا لكونها لم تؤثر في خصوص هذا الموضع فالواظبة عليها فيه توسيم العموم
بانهما سنة فيه ولذا منعوا عن الاجتماع لصلوة الرغائب التي احداثها بعض المتعبدین
بانهما لم تؤثر على هذه الكيفية في تلك الليالي المخصوصة وان كانت الصلوة هي خير موضوع
شتمه در احكام الاحكام از ملا شيخ تقي الدين بن دقيق العيد مرقوم است ان
هذه المخصوصيات بالوقت او بالمكان والبيئة والفصل المخصوص تحتاج الى دليل محکم
يقتضی استحبابه لمخصوصه وبما اقرب والله أعلم اشتهر وبزور احكام الاحكام به
ملا ابن دقيق العيد مسطور است وورد عن السلف الصالح ما يؤيده في مواضع كثيرة

ان ابن سیرین قال فی صلوة النخی انما بدنه لانه لم تقبعت عنده فیها دلیل ولم یرد بها
 تحت عمو مات الصلوة لتخصیصها بالوقت المخصوص وكذلك قال فی القنوت الذی كان
 یفعله الناس فی عصره ان بدنه ولم یرد به تحت عمو مات الدعاء وكذلك ما روی عن سیرین
 من قول عبد الله بن مغفل لابنه فی الجهر بالبسملة ایاك السجدة ولم یرد به تحت دلیل عام و
 كذلك ما جاء عن ابن مسعود فیما خرج الی البصرة عن قیس بن حازم قال ذکر
 لابن مسعود قایس یحیی باللیل ویقول للناس قولوا اذوا کذا فقال اذا رايتوه فاخبروه
 فاخبروه فجاوبه الله منقنعا فقال من سوفی فقد سوفی ومن لم یعرفنی فانا عبد الله بن
 مسعود لعلکم لا بدی من محمد صلعم واصحابه یعنی اذ انکم لتستأمنون بدين من الله و فی
 رواية لعد جئتم بیده علی ولقد فضلتهم اصحاب محمد علی هذا ابن مسعود الکبری فی الفعل
 مع امکان ادراجہ تحت عموم فضیلة الذکر انتم و ذکر رائق مذکور است لان ذکر
 اذ افضد به التخصیص بوقت دون وقت او شیء دون شیء لم یکن مشروعا لم یرد الشرع
 به انتم و افندی در رساله رد بدعات نوشته بالقول فی قوم خصوا وقتا معینا
 لعبادة محلیة و ادعوا بایة التفصیلة فی دین اہم محدثون ام لا بل اہم مبتدعون زادوا
 فی العمل والاعتقاد الذین لیسوا فی الدین و ادعوا الکذب فی الفضل والقرب من الله تعالی
 انتم و از تذکرہ امام نقل کرده و كذلك تخصیص کل عبادة بزمان او مکان لیس فیها
 نص من النبی صلی الله علیه وسلم و یدر من العقائد یدل علی انه حرام انتم اما ندیدہ
 کہ در قیس سورتی از سور قرآن در غایتها کلام کرده اند بلکه در دعا و مست سورہ نماز
 نیز بحث کرده اند و تخصیص موضع را از مسجد برای نماز نیز کرده گفته اند در پدایہ قوم
 یکره ان یؤتی شیء من القرآن بشیء من الصلوة لما فیہ من ہجر الباطنی و ایہام التفصیل
 انتم و ابن الہمام در فتح القدیر عاشر پدایہ نوشته قوله و یکره ان یؤتی شیء
 من الحرف و السجدة و الانسان لغیر الجمعة و الجمعة و المناقبین للجمعة قال الطحاوی و الاشبہی

بذا اذ اراه تما ولا يجوز غيره اما لو قرر للتيسير او تبركا بقرارته صلى الله عليه وسلم فلا كراهة يمكن
 يشترط ان يقر وغيره احيانا كسلا لظن الجاهل ان غيره لا يجوز ولا تخبر في هذه العبارة
 بعد العلم بان الكلام في المداومة والحق ان المداومة مطلقا مكرهة وسواراه تما كراهة
 غيره اولالا ان دليل الكراهة هو ايهام التفضيل وهو الباقي لكن الهجرانا يلزم لو لم يقر
 الباقي في صلوة اخرى فالحق انه ايهام التعيين اشته ودر نه الفائق مسطور است
 ولا يخفى ان المتبادر من تعيين شئ اختصاصه به بحيث لا يصح غيره وفي الشرح وجه
 بانه اذا لم تعين الشارع عليه شيئا يتيسر عليه كراهة له ان تعين كالسجدة والانسان
 لفجر الجمعة لما فيه من سحر الباقي وايهام التفضيل كذا في الهداية وقيد الاستحباب في غيره
 بما اذا راه تما ولا يجوز غيره او كره اما لو كان للتيسير عليه او تبركا بالما ثور فلا لكن يشترط
 ان يقر وغيره احيانا كسلا لظن ان غيرهما لا يجوز افاد في الفتح ولا تخبر في هذه العبارة
 بعد العلم بان الكلام في المداومة والحق انها مطلقا مكرهة وسواراه تما كراهة غيره
 او دليل الكراهة هو ايهام التفضيل وسحر الباقي لكن الهجرانا يلزم لو لم يقر الباقي في
 صلوة اخرى فالحق انه ايهام التعيين اشته ودر نه المختار مسطور است ذكر في
 البحر عن النهاية انه لا يشبه ان يقرر سورة معينة على الدوام كسلا لظن بعض الناس
 انه واجب اشته ودر نه المختار مذكور است واول حاصل معنى كلام بدويين
 يعني الطحاوي والاشعبي بيان وجه الكراهة في المداومة وهو انه راي ذلك تما
 كراهة من حيث تغيير المشرع والا كراهة من حيث ايهام الجاهل اشته ودر نه
 عالم كبريه مرقوم است كراهة لانسان ان يختص لنفسه مكانا في المسجد لصلوة فيه
 ودر صحيحين از عبد الله بن مسعود وروى است قال لا يجعل احدكم للشيطان شيئا
 من سلوته يرمى ان حقا عليه ان لا ينصرف الا عن يمينه لقد رايت رسول الله
 كثير انصرف عن يساره ابن ملك در شرح مصابيح بشرح اين حديث نو

یعنی کان رسول الله صلى الله عليه وسلم يصرف ويشتي الى جانب يمينه مرة اذا فرغ من
صلوته والى جانب يساره مرة فاذا كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يصرف الى السمايين فمن
اعتقد انه حق عليه ان يصرف عن يمينه دون يساره فقد اخطأ شيئا غير ما فعله
رسول الله صلى الله عليه وسلم فقد تابع الشيطان ومن تابع الشيطان في صلوة
او عيب صلوة باعثا وبدعة او ترك سنة فقد اذهب الشيطان بكمال صلوة
الشيخة وشيخ علي قاري در مرقاة بذيل شرح ابن خلدون نوشته قال
الطيب وفيه من امر على امر مندوب وجعله عزا ولم يعمل بالارسته فقد اصاب منه
من الاخلال فكيف من امر على بدعة ومنكر الشبهة ونيز فتها كفته انك كره ان تبني
ما بحث بر اعتقاد جهال به سننيت يا وجوب ان كره دكره هست در فتاوى
عالمكبير به مرقوم هست وما يفعل عقيب الصلوة مكره لان الجهال يعتقدونها
سنة او واجبة وكل مباح يؤوى اليه فكرهه كذا في الزايدى الشبهة ذكر شخص عباد
مفتمعه احمد به جواب لمعه كيه مناسب مقام افتاد واما الاستدلال على جواز
التخصيص بحديث موم يوم عاشوراء حيث قال فان اليهود وقتوا هذا اليوم وخصصوا
للسوم وقبل رسول الله صلى الله عليه وسلم وصير سنة من كل سنة آه فهو من جملة ومثلالة
فان هذا التوقيت لم يكن من اليهود ومن عند انفسهم بل كان في شريعتهم ورسول الله صلى الله عليه وسلم
لم يغيره لمجرد قول اليهود بل اعتمد عليه بعد ظهور صدقه بالتواتر او بنجر حجة المسلمين
منهم كعب الله بن سلام واشتاك من علمائهم او با اوصى اليه بعد اخبارهم بذلك كذا
نص عليه الشرح وكيف يقبل رسول الله صلى الله عليه وسلم قولهم ويعمل به ويؤلفهم وخبرهم
في الدلائل غير مقبولة وانه معلوم يجب محالفتهم اذا ثبت هذا التوقيت من شريعة
موسى عمته قبلها رسولا صلى الله عليه وسلم فابن هذا من ذاك اذا النزاع في التوقيت
الذي لا يدل عليه دليل شرعي وما دلى عليه دليل شرعي قد ذكرنا سابقا ان الله

البطلان لا دلة فيه على صلوة بعد كل وضوء بدون شرع صلعم لها واما تخصيص الضوم
 بالاشنين فهو ثابت ليعلم صلعم وبيان وجهه وكذلك تخصيصات النذور التي لا بد منها
 فيها ومنها النحر بوانة قد اجازها الشرع مع ان ذلك التخصيص لم يقتضه القول
 صلى الله عليه وسلم اوف بنذر ذلك التخصيص ذلك الرجل وكذا حال الصائم عند جأته
 فان تقرير رسول الله صلعم حجة شرعية اشقة وفتواي مولوي رفيع الدين صاحب
 وصيت نامه مولوي عبد الله اگر بصحت رسد بر خصم حجت نباشد و استعمال رقی
 با مشروعه واسخه بالیقین مشروع بودن آن معلوم نیست جائز نیست گو مجرب باشد
 و تخصیصات رقی که مشروع است از بحث خارج است و ذکر کچهره امام حسین در مختار
 رقیه نیست بلکه لایاس به بودن طعامی که بر روز عاشورا که روز متبرک از قدیم قبل از
 نه یان وجود حضرت امام حسین و وفات شان است بطریق توسع طعام با طهاره سرو
 می پزند در آن مرقوم است طحاوی در حاشیه در مختار نوشته و رقم فی المقنیه للویر
 آل خلط الجوارح یوم عاشورا لم یرویه اشرقی و لایاس به در بایتاب والذی فی حفظ
 نه یتاب بالتوسعة علی عیاله المندوب الیهما ما بحديث وهو من وسع علی عیاله وسع الله
 لمیه سائر سنة فاخذ الناس منه التوسعة باستعمال انواع من الحبوب وهی ما تصدق
 لمیه التوسعة وقال بعض الفضلاء ما محصله انه لا یقتصر فی علی التوسعة لنوع واحد بل
 جمیع فی سائر اناکل والملائس وغیر ذلك مما یحصل به التوسعة وانه احق من سائر الموائم
 لیعمل فیها من التوسعات الغیر المشروعة کالاعیاد ونحوها اشقة و شیخ الاسلام
 حتی الدین ابن تیمیة در منهاج السنة اول نوشته و القسم الناس بسبب هذا
 یوم عاشورا الذی قتل فیہ حسین الی قسین فاشیئة اتخذنه یوم ماتم و جرت
 عمل فیہ من المنکرات بالا یفعلہ الا من هو اجمل الناس و اضلهم و قوم اتخذوه بمنزلة
 عبید فصاروا توسعون فیہ النفقات والاطعمة والیاس وروا فیہ احادیث مؤنفة

اقول من وسع على الله يوم عاتوا ووسع الله عليه ما رُسنته وهذا الحديث كذب
 على النبي صائم الخ وبعد از بن نوشته وفد سلطان الكلام عليه في موضع آخر وبقا ان
 كل ما ينحل فيه سوى الصوم بدقه كرهته لم يستحبها احد من الائمة مثل الاكتحال الخ
 وطلب المحبوب بلحم الاضحية والتوسيع في النفقة وغير ذلك واصل هذا من ابتداء
 قتلة حسين وخرجهما انتبه ودر صراط مستقيم نوشته واما اتخاذ مثال في يوم الصيام
 ما تمنا فليس هذا دين المسلمين بل هو الى دن الباطليين اقرب ثم قولوا اذ لك ما في صوم
 هذا اليوم من الفضل وحدث بعض الناس فيه شياء مستندة الى حديث موضوعه
 لا اصل لها مثل فضل الانتساب فيه او التكبير او المصافحة وهذه الاشياء وخرجه من
 الامور المبتدعة كلها كرهته واما المستحب صومه ودر روى في التوسيع على العيال فيه
 انكره معروفه ودر يكون بسبب الغلو في تعظيمه من بعض المنقبه لمقابله الروافض فان شيطان
 قصد ان يحرف الخلق عن الصراط المستقيم ولا يبالي الى اى الشيعين صاروا فينبغي ان
 يجنب هذه المحدثات نوشته قوله صراط اعتقه چهارم اصل در شياء حرمت است لعين
 هر چه از شارع منقول نیست حرام است و نسبت ميكند بكتب فقه و اصول الى انكه
 بغير كلام رسد لمحض بحث در اصل اشياء نیست كه حسن و قبح نزد معتزله متعلق است
 و موجب حكم پس استيانيكه حسن و قبح آن معلوم است منقسم باقسام خمس واجب و مندوب
 و مغلطه و مكروه و مباح قبل الشرع و بعد الشرع بى دخلت شارع و جزيكه علت حسن
 و قبح آن بقتل معلوم نميگردد و معتزله را قبل شرع سه مذنب است اول اباحت آن مذنب
 معتزله بغيره است دوم حرمت و آن مذنب معتزله بعد اوست سوم توقف و اين
 اباحت را اباحت اصليه و اباحت حقيقيه گویند كه اشعه سه و با ترديد از ان
 منكدر كه نزدشان قبل شرع حكم نیست و تخنيكه در اهل سنت است
 كه اصل در شياء اباحت است و آن چهار اكثر شافعيه و حنفيه است كه مذنب غير

ایشانست نسبت بزمان فترت و این اباحت غیر اباحت معتزله است که حکم نیست نزد
 اهل سنت الا قول اصل این عقیده صرف ذکر اختلاف فقها و اصولیین است و در بیک
 اصل در اشیا حرمت است یا اباحت یا توقف بمقتل اقوال ایشان و در بعض مسائل
 باین فرض هر یکی از مذاهب ثلثه چنانکه از بعضی علمای مبعوضین شیخ المبتدعین قویع با
 نه جزم نمودن باینکه اصل در اشیا عموماً حرمت است و حاشا که کسی از مبعوضین یا معتزله
 حرفی از بیکه اصل در همه اشیا حرمت است زده باشد آری اگر کسی از علما قائل بتفصیل
 شده باشد که در بعضی اشیا مانند لوقیعیات حرمت اصل است و در بعضی اباحت
 انکار آن نمیکند و این قول را صحیح میدانم و آنچه شیخ الفرسولیه بمغز کلام رسیده نوشت
 بمقتضای آن گوش باید نهاد و اول آنکه قبل الشرع و زمان فترت را دو زمان فهمیده
 حال آنکه مراد از قبل شرع همان زمان فترت است و الا که ای زمان از آدم تا ایندم
 از شرعی خالی نگذشته پس قبل شرع معنی ندارد و در کشف بر و وی مرقوم است
 لا یتصور القول بالا باحة او الخطر او التوقف قبل وجود الخلق لان هذه الاحکام بالنسبة لهم
 و بعد ما وجد لم تتركوا سدى فی زمان فلم یکن محل اختلاف الا زمان الفترة و لویدیه ما ذکره
 فی شرح التالیفات فی هذه المسئلة و منها اختلافنا ما یتحقق فیه بلوغ فی شایع الجبل و لم یبلغ
 دلیل السبع او فی زمان الفترة و ذکر عبد القاهر البغدادی و هذا ای الوقف مذکور بحسن
 لا شرعی و ضرار و بشر المریسی و به قال اکثر اصحابنا کشافی مع قولهم بانه لم یخلو زمان
 من شریعة الله و هم بنابر همین فهم زمان خلاف معتزله را غیر زمان خلاف اهل
 سنته حال آنکه زمان خلاف هر دو همان یک زمان فترت است در منهایج الاصول
 مرقوم است الافعال الاختیاریه قبل البعثة مباحة عند المعتزلة البصریه و بعض الفقهاء
 محرم عند المعتزلة البغدادیه و بعض الامانیة و ابن ابی هریرة من ان شایعیه و توقف
 شیخ ابو الحسن الاشعری و ابو یوسف الصیرفی الشافعی استه و در تلویح مستطوره است

المسئلة انما هي لبيان حكم الافعال قبل البعثة فان كان اختصارا يكال لتفصيل ونحوه فهو
لبس لمنوع الا عند من جاز تكميل الحال وان كان اختصارا يكال لافعاله فحكمه حكم الالزام
عند بعض المعتزلة وبعض الفقهاء من الحنفية والثافعية والحرمة عند المعتزلة البعثة
وبعض الشيعة والتوقف عند الاشعري والصيرفي افتبه سوم از انچه نوشته ظاهر
که چیزی که علت حسن و قبح آن بعقل معلوم نمیشود معتزله را قبل شرع سه مذسب است
و اهل سنت را در آن سه مذسب نیست حال آنکه چنانکه در آن معتزله را قبل شرع
سه مذسب است اهل سنت را نیز در آن قبل شرع سه مذسب است فرق صرف نیست
که اشاعره فاعل تشمیل اختیار میکنند بلکه نزدشان جهت محض یا مقبوع در جمیع افعال عقل
معلوم نمیشود و معتزله افعال اختیاریه را دو قسم میکنند قسمی آنکه جهت محض یا مقبوع
در آن معلوم می شود و قسمی آنکه جهت محض یا مقبوع در آن بعقل معلوم نمیشود و قسم اول
منقسم با حکام خمس است و محکوم علیه بهان حکم که از عقل معلوم شده باشد و در قسم ثانی
قبل شرع سه مذسب است پس سه مذسب معتزله در صورت قسم ثانی افعال اختیاریه
است و سه مذسب اهل سنت در همه افعال اختیاریه و تخصیص معتزله بذا سبب شده
که در بعض کتب واقع گردیده از جهت همین فرق است و نیز بنا بر بودن محل عمل
اهل سنت نزد ایشان بعد شرع نه قبل شرع چهارم از انچه نوشته که اشعری با تردید
از اباحت اصلیه معتزله منکر که نزدشان قبل شرع حکم نیست بوجه منطوقه است
اول آنکه بعد تسلیم دعوی معتزله بجا که بودن عقل چنانکه معنی تنزل است انکار شامه
از اباحت اصلیه بدینوجه که قبل شرع حکم نیست اشکالی صریح دارد و ایراد این
مسئله در اصول شافیه و اشاعره بر سهیل تنزل بشودی مذسب معتزله خود در مسئله
از تلویح نقل نموده و دوم حکم نزد اشاعره قدیم است که تعلق حکم حادث باشد
لیکن در زمان فترت تعلق نیز موجود و محل نزاع زمان فترت است پس عدم حکم نزد

اهل سنت در زمان قدرت معنی ندارد باتفاق معتزله و اهل سنت حاکم عقل نیست فرق
 آنست که نزد اهل سنت عقل در معرفت حکم شرع کافی نیست و نزد معتزله کافی است
 و آنچه در نهایت الکلام نوشته ایم که باجماع اهل اسلام کاشف بحکم شارع بحسن چیزی است
 چیز شرع است مراد ما از اهل اسلام در اینجا اهل سنت اند که فرد کامل اهل اسلام بوده اند
 اسمعیلی در شرح منہاج نوشته قتلخص ان الحاکم حقیقة هو الشرع اجماعاً و اما
 الخلاف فی ان العقل هو کاف فی معرفه حکم لا معوم انکار از اباحت اصلیه بدنیوی
 که قبل شرع حکم نیست و الوقت درست شود که اباحت اصلیه را حکم شرع گویند
 و خود از تنقیح نقل نموده و فيه نظر لان الاباۃ الاصلیۃ لیست حکم شرعی و صاحب سلم
 که نوشته الاباۃ حکم شرعی لانه خطاب بالشرع بالتخیر و الاباۃ الاصلیۃ التي یقولون بها
 لیست من الاباۃ الشرعیۃ فانها خطاب بالشارع بالتخیر و الاباۃ الاصلیۃ لیست خطاباً
 و لذلك قالوا انها لیست بقایلة للنسخ فالافعال قبل ورود البعث مباۃ ما باۃ
 اصلیه یعنی انها لا حرج فی فعلها و ترکها فان ارید بها اذن فیه فهذا حکم آخر فالانظر ان
 الاباۃ الاصلیۃ نحو آخر من الاحکام و لا نزاع فیه لاحد فجعلها مہینا من الاحکام الشرعیۃ فی
 غیر موضع و المصنف ایضاً لم یرتض بهذا فیما ذکر من قبل و لعله انما ذکر مہینا متابعه
 للقدم انشیه چهارم آنکه اهل سنت منکر از صرف اباحت اصلیه معتزله مہینین نیستند بلکه
 انکار از مطلق اباحت شان دارند زیرا که نزد اهل سنت اباحت شرعی حکم شرعی است
 بعد از حرج در فعل و ترک و نزد معتزله عدم حرج است در فعل و ترک این واجب
 در مختصر الاصول نوشته الاباۃ حکم شرعی خلافاً لبعض المعتزله قاضی عضد
 شرح مختصر نوشته الاباۃ حکم شرعی خلافاً لبعض المعتزله فانهم یقولون المباح بالشرع
 الحرج فی فعله و ترک و ذلك ثابت قبل الشرع و بعده و نحن منکر ان ذلك باۃ شرعیۃ
 بل الاباۃ خطاب بالشارع بذلك فافترقا لاشیه و در شرح المشرح حاشیه شرح مختصر

بشرح قوله ونحن ننكر ذلك اباة شرعية نوشته فان قيل من اعتقد ان الاباة لا يلزم
ان يكون على شربها وانها تتحقق قبل الشرع كيف تعد في دعواه الكاركون ما انتفى
الحرج في فعله وتركه اباة شرعية قلنا ليس المراد بالشرعية الثابتة بالشرع بل المستعملة
في الشرع يعني نحن ننكر ان ذلك مفهوم لفظ الاباة بحسب حرف الشرع فربح النزاع
الى ان الاباة المستعملة في لسان الشرع معناها انتفاء الحرج في الفعل والترك او خطاب
الشارع بذلك انتهى وميرزا جان در حاشية شرح مختصر بشرح قوله خلافا
لبعض المعتزلة نوشته هم الذين قالوا الافعال الاختيارية التي لا يدرك العقل اشتغالها
على المصاحبة والمفسدة وخلوها عنها مباحة قبل الشرع بالاباة الاصلية لانه تعالى
خلق العبد وما يتوقع به فاحكمته لتقتضيه اباة له دفعا للعبث وحاصل النزاع يرجع الى
ان الاباة في لسان الشرع هل هو عدم الحرج في فعله وتركه او حكم الشارع بذلك ونسبة
ان لا يدرك العقل اشتغالها على المصاحبة والمفسدة وخلوها عنها ولم يتعلق به الخطاب
الكاشف عن حاله صريحا مباح بالاتفاق الا عند هؤلاء البعض من جهة ان الاباة في
الشرع يعني عدم الحرج في فعله وتركه وعند الجمهور ان كلما عدم المدرك الشرعي للحرج
في فعله وتركه فذلك مدرك شرعي بحكم الشارع بالتخيير اغتته وحشفي مباحا وكون كلام
ميرزا جان مراد از اتفاق اتفاق مبينين اهل سنت ومعتزلة است واز جمهور مبينين اهل
وچنانكه نزد مبينين اهل سنت عدم مدرك شرعي للحرج في فعله وتركه مدرك شرعي است
بحكم شارع بالتخيير بمبنيين نزد مخبرين عدم مدرك شرعي لعدم الحرج في فعله وتركه مدرك
شرعي باشد بحكم شارع بالتحريم وابعصرى در حاشية شرح مختصر نوشته وهذا
اختلاف مبنى على ان المباح هو ما عدم الحرج في فعله وتركه سواء كان ذلك لعدم الحرج
او لعدم الحكم فيه او ما حكم لعدم الحرج في فعله وتركه اما بالخطاب من الشارع كما هو
او بالعقل كما هو مذهب المعتزلة اغتته بالجملة انكارا باحت معتزله بصيرة بناختها

در حد اباحت باشند بنا بر اختلاف در وجود حکم و عدم آن و بنا بر نبودن حکم انکار از
حرمت نیز لازم است خصوصیت اباحت پیش نیست اباحتی در حاشیه مختصر
نوشته فیهذا خلاف منجیح المغتزله و قدم مذکور و لیس مقتضا بالمباح بل آت فی جمیع الاحکام
الفتی و انکار از اباحت معتزله بصره مخصوص باهل سنت نیست بلکه معتزله بعد از تیر از ان
منکار اند اباحتی در حاشیه شرح مختصر نوشته و کذا اینکه معتزله بعد از عدم
حکم العقل بنفی الحرج فیهما الفتی پنجم در آنچه نوشته یعنی کسانیکه پیدا شد ند بعد از اس
شرعیت سابقه و جعل واحکام پس این جعل عذر است و بر همین بناحت منبئ است
اقتصاد است بر بیان قول مبیین و ترک است قول محرمین را بحر العلوم و در شرح
مسلم بعد نمیدانیکه زمانی از ابتدای آفرینش آدم تا انیدم از بعثت رسولی خالی نگذاشته
گفته فحیثیند لایقانی خلاف فی زمان من لازمنه وجود الانسان اصلاً و لایقانی احکاماً
مطلقاً و لا بالتحریم مطلقاً کیف فی کل زمان الشرعیه فیهما تحریم بعض الاشیاء و ایجاب
و اباحت و غیر ذلک فاذن لیس الخلاف الا فی زمان الفترة الذی اندرست فیه الفترة
بتقصیر من قبلهم و حاصله ان الذین جاور و ابعد اندر اس الشرعیه و جعل الاحکام قائماً
چهلهم بذا کیون عذر افیعال مع الافعال کما معامله المباح اعنی لا یؤخذ بالفعل
ولا بالترک کما فی المباح و ذهاب الیه اکثر اصنفیه و الشافعیه و موهاباچه اصلیه و
بذا هو مد فخر الاسلام بقوله و سنا نقول بهذا الاصل ای بكون المحرم ناسخاً للاباحه
الاصلیه لوضع ان البشر لم یتبرک سدی فی شی من الازمان و انما هذا ای القول بالاباحه
الاصلیه بنا بر علی زمان الفترة قبل مشرئینا یعنی اذا لاباحه حقیقه بل بمعنی نفی الحرج
و لعل المراد من الافعال ما عدا الکفر و سخره فان حرمتها فی کل شرع بین ظهور انا ما
و اما لیکون عذر فحیثیند لابد من القول بتحریم الاشیاء کلها لا خلاط السحلال باحرام
لکجهل بالتعین فخر مست احتیاطاً فصار الاصل التحريم کما عند غیرهم و لعلمهم ان او را

ماسوی الاستیفاء الشرعیه و مرسوم صدر الاسلام ان تحریم النفس اصل ثابت فی کل
 شرع لم یمنع قط حکم به و اما غیره لا فقد جعلت و هذا الجعل سذر و لذا فصل و لعل هذا
 منه لقول الحنفیه و اشافعیه فی کلام المصنف انتارة الیه الفینا هذا ما عند هذا العبد
 و لعل الله یحدث بعد ذلك امر الغتبه و یقیم نیز که عبارت شرح مسلم بجهل العلوم
 نقل نموده عبارت و لعل المراد تا آخر از نقل کده نشسته قوله ص ۲۲۳ الغرض بعد و رد
 و عدم مدرک شرعی حرج در فعل و ترک بر اباحت اتفاق اهل اصول است انما اقول
 دعوی اتفاق ناستی از جهل است و عدم فهم اینکه عدم مدرک شرعی را برای حرج در فعل
 و ترک مدرک شرعی بحکم شرع بالتغییر گفتن قول اهل اباحت است نه قول همه اصولیین در علم
 نیز که این قول را از این نقل نموده مرقوم است و اما اختلاف المنقول بین اهل استنباط اصل
 فی الافعال الاباحه كما هو مختار اکثر الحنفیه و اشافعیه و الحنفیه فی النفس فقیل بعد الشرع
 و یجبین است در تحریر ابن همام و حق آنست آنچه بالا ذکر کردیم که در افعال تفصیل است
 اصل و بعض اباحت است و در بعض خط تاج الدین سبکه در جمع الجوامع
 نوشته حکم النافع و المضار قبل الشرع و بعده الصیحم ان اصل المضار التحريم و النافع
 احل قال الشيخ الامام الاموالها لقوله صلعم ان دمارکم و اموالکم علیکم حرام اخته و محلی
 در شرح جمع الجوامع نوشته و مقابل الصیحم ان الاصل فی الاستیفاء التحريم و بعض
 ان الاصل فیها احل لفته و چون گفتیم که حق تفصیل است حدیث ابن عباس بن که
 متعلق باکولات غیر ضاره است اگر مفید اباحت شد چه مضر باشد و همچنین حال حدیث
 ابی ثعلبه حثی است و مع هذا در حدیث ابی ثعلبه فلا یجئوا عنها محمول بر وقف و تحريم
 شدن می تواند و آنچه از مدارک نقل نموده هیچ مضر نیست که اباحت نیز ثابت نمی شود
 مگر بوجی الکی و شرع نه بهیوی نفس باشد تحریم امام رازی در تفسیر کبیر نوشته
 المسئلة الثانية لما بین الله تعالى ان التحريم والتحليل لا یثبت الا بوجی الله

قتل لاجرم فیما و حی الی حر ما علی طاعم بطعمه علی اکل یا کله و ذکره فی البیضاء منه ان المراء منه
 بیان ما یجزل و یحرم من الماکولات اشته و آنچه از شرح و قایم و هدایه نقل کرده و در اینجا
 مخصوصه است نه در همه اشیا و آنچه از فصل حداد هدایه نقل نموده بشرح آن در هدایه
 هدایه مرقوم است ای اما بجه الزینیه اصل خصوصاً فی حق النساء قال الله تعالی قد حرم
 زینة الله التي اخرج لعباده اشته و در همان باب غنائم هدایه مرقوم است الا انه محرم
 المتخض فی الاصل اشته و نیز در هدایه در مسائل شتی از کتاب القضاء مسطور است و الاصل
 عنده ای عند اجمینیقة الخطر اشته ابن الملک در شرح المصانیع بشرح حدیث
 الامر ثلثة امرین اشده فاقبعه و امر بین عینة فاجتبته و امر خثلت فیه فکله الی الله ثلثة
 ما لم یثبت حکم بالفسخ و لم یبین الشرع حکمه فلا یقتل فیه شیئا من نفی او اثبات بل
 کل علمه الی الله مثل متشابهات القرآن و العلم بالقیامته یعنی متی تقوم و کون طفل
 الکفار انهم من اهل الجنة ام من اهل النار و غیر ذلک حاملم ببینه الشرع اشته و نیز ابن الملک
 در شرح مصانیع نوشته قوله و اختلف فیه قد یجوز ان یکون معناه اشته و
 خفه حکم و یجوز ان یکون معناه اختلف فیه الناس من تلقاء الفسهم من غیر ان
 یبین الله و رسوله حکم فکله الفکار للتعقیب و کل امر مخاطب من و کل یجزل و معنی کل
 فوض امره الی الله اشته و آما هم رازی در تفسیر کبیر به تفسیر آیه کریمه و لا یفسدوا
 فی الارض بعد اصلاحها نوشته المسئلة الثانية هذه الآية تدل علی ان الاصل فی
 الحمرته و المنع علی الاطلاق اشته قوله صاحب مایه در جواب سوال جلیل
 و هشتم نوشته امریکه منقول از آنحضرت صلی الله علیه و سلم و صحابه بنا شد غیر مشهور
 است چنانچه صاحب هدایه عدم نقل را از آنحضرت و صحابه دلیل گرفته است
 منها فی کتاب الصلوة فی فصل الاوقات التي تکره فیها الصلوة قال بکرة ان
 بعد طلوع الفجر باکثر من رکعتی الفجر لانه علیه السلام لم یزد علیها مع حرمة

بوسنبا ما قال فی باب البیضاء تنقل فی المصلی قبل العید لانه علیه السلام لم یفعل مع حرمه
 علی الصلوة و مدعی صاحب مایة مسائل ازین روایات علاقه ندارد چه عدم نقل شیخ
 دیگر و نقل عدم چیزی دیگر الخ اقول در نقل عدم و عدم نقل حکما فرق نیست زیرا که
 اصل عدم هست تا آنکه دلیلی دلالت کند بر وجود و چون دلیلی که نقل هست نبات
 عدم بر اصل خود باقی ماند پس عدم دلیلی وجود بمنزله دلیلی عدم باشد در صورت
 علاقه داشتن مدعی صاحب مایة مسائل ازین روایات خود ظاهر است در مرقات
 شرح مشکوٰۃ مرقوم است ثم قال ای ابن حجر و عدم و روده لایدل علی عدم و قوله
 قلنا هذا مردود بل الاصل عدم و قوله حتی یوجد دلیلی و روده اختصه لهذا در هدایه
 در باب الغائم مرقوم است اما فی المنقول المجرول لا یجوز لمن بالکفر و علیه السلام لم یر و به الشرح
 فیه اختصه و در باب صلوة الکسوف مسطور است و لیس فی الکسوف خطیبه لانه لم یقبل
 اختصه و در باب صلوة الاستسقاء مذکور است لا یقلب التوم اردیتیم لانه لم ینقل انه
 صلی الله علیه و سلم امرهم بذلك اختصه و در عامه کتب فقحه مرقوم است ان الزمان
 علی التان مکروهه بالا جماع ای با جماع یختلفه و صاحبیه و هذا یبید انها تحریریه کفریه
 النهر الفائق و قال صاحب البدر الخ انه یکره لانه لم یر و عن النبی صلی الله علیه و سلم
 اختصه و در تحریر الفائق مسطور است یکره ان یتقال فی الاذان حتی علی غیر العمل لانه لم یر
 عن النبی صلی الله علیه و سلم و سید بشر لیب جرجانی در شرح خلاصه کبیرانی
 به نقدا و محرمات لو شئت و الزیاده فی الکبیر بان یتقال الله اکبر علی لانه غیر منقول عن النبی
 و لا عن الصحابة اختصه و آنچه در تصحیح نوتیه تفصیح آن در لغزیم کرده است من شاء فلیح
 قولیم علی الظاهر ماخذ این عقیده کلام ظاهریه است معری در شرح مسند و بحث تلفظ
 به نیست بعد نقل استحباب آن از جماعت کثیره از حنبلیه و شافعیه بنوشته اما انکار الملائکه
 الظاهریه و مستند لایم بان المتابعة الخ اقول جواب قول معری در متعده اصحابه

مرقوم است عبارتش نهیت و اما قول الملازمة الباطنية كالمصري بان الاستدلال
 بان المتابعة كما تجب في الفعل مطلقا تجب في الترك ايضا فمن بادر على فعل لم يفعله
 رسول الله صلى الله عليه وسلم فهو مبتدع لان عدم الفعل كفعله في الجملة من غير تفاوت
 باتفاق الاثمة فمن جعلهم باصول الدين اشتبه فبح انه مشتق على امانة المحدثين بالتسمية
 ملاحة ظاهرة كيف وبهذا الاستدلال منقول عنهم قال الشيخ على القاري في تزيين العبارة
 لتحسين الاشارة كيف في موجب تكفير الكيد في امانة المحدثين الذين هم عدة ائمة الدين
 من قوله كابل الحديث المفضي الى قلعة الادب المقصنية بسور الخاتمة اذ من المعلوم ان
 اهل القرآن اهل الله واهل الحديث اهل رسول الله الى آخره ما قال من تحريفهم الكاسد
 وتليساتهم الزائفة للمقاصد المحتجج بحججها الباطلة لان من قال ان المتابعة كما تجب في
 الفعل تجب في الترك مراده ان المتابعة كما تجب في الفعل الذي فعله صلى الله عليه وسلم
 عبادة على سبيل الدوام بدون الترك احيانا من غير وجوب عليه تجب فيما لم يفعله صلى الله
 عليه وسلم من العبادات واما مع وجود مقتض وفقدان مانع بالكف والانتهاز عنه وكلف
 فعل والتكليف ففعل جائز باختلاف بين الاصوليين وهذا اصل متوارث من الصدر الاول
 مجمع عليه لا خلاف فيه الا لمن لا اعتداده ولذا كره جمع المصحف في مصحف واحد او لا
 ابو بكر الصديق وقال لعمر كيف تفعل شيئا لم يفعله رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم زيد بن ثابت
 وقال لا بى بكبر وسن كان معه كيف تفعلون شيئا لم يفعله رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم اجتهدوا
 وقاسوا جميع الكثير على جميع القليل وعلما ان تركه صلى الله عليه وآله وسلم كان لعدم مقتض
 له في زمانه ووجوبه في اوانه فاجمعوا عليه وانكر ابن عباس رضي الله عنه على معاوية
 رضي الله عنه باستلزامه الكئين الاخيرين سوى الركن الثاني والركن الاسود كما آخر
 الامام احمد في مسنده عن حماد بن عمار بن عباس انه طاف مع معاوية بالببيت ففعل
 يستلم الاركان كلها فقال له ابن عباس لا تستلم بهذين الكئين ولم يكن رسول الله صلى الله

يستهلمها فقال معاوية ليس شيء من البيت مهوراً فقال ابن عباس لقد كان لكم في رسول الله
لسوة حسنة فقال معاوية صدقت قال القسطلاني في شرح صحيح البخاري اما به عنه
ابي عن قول معاوية اماننا الشافعي بابا لم ندع استلامها بهجر البيت وكيف حجر
ومن ظنوف به لكان تتبع السنة فعلا وتركها ولو كان ترك استلامها بهجر المكان استلام يمين
الابرار بجر اولها قائل به انتم ترون في القيمة في الهدى قال الشافعي ولم يدع احد
استلامها بهجرة البيت الله ولكن استلم ما استلم رسول الله واسمك علامك سنة
وكذلك انكر عثمان رضي الله عنه على يعلى بن امية باستلامه الركن الغزلي الذي في
الاسود كما اخرج الامام احمد ايشنا في مسنده عن بعض بني يعلى بن امية قال قال
طفت مع عثمان فاستلمنا الركن قال يعلى فكنيت مما يلي البيت فلما بلغنا الركن الغزلي
الذي على الاسود جبررت بيدي لبيتنا فقال ماشا بك فقلت الاستلم قال فقال لا لم
قلنت مع رسول الله صلعم فقلت بلى قال ارايت يستلم بهذين الركنين الغزليين قلنت
لا قال افليس لك فيه آسوة حسنة قلت بلى قال فانه عنك قال صاحب المناقب
ويستلم الركن اليماني والحجر الاسود لا خير بها من الاركان فاسلامه بدعة منكوسة استعمله
الظاهر عمر رضي الله عنه عذرا اذا زاد مسجد رسول الله صلى الله عليه وسلم كما اخرج الامام احمد
ايشنا في مسنده عن نافع ان عمر زاد في المسجد من الاسطوانة الى المفسورة وزاد عثمان
وقال عمر لولا اني سمعت رسول الله صلعم يقول ينبغي ان يزيد في مسجدي ما زدت فيه والكروا
على عثمان رضي الله تعالى عنه حين اراد تغبير مسجد الرسول صلعم بتوسيعه وبنائه بالحجارة
المنقوشة قال الكرامى في شرح صحيح البخاري بعضهم كانوا يبكرون عليه تغبير بناء المسجد
وجعله بالحجارة المنقوشة اشبه وقال ابن حجر في فتح الباري لما اراد عثمان بن بناء المسجد
المناس ذلك واجابوا ان يدعو على هيئة اى في عبد النبي صلى الله عليه وآله وسلم لم يفتحه
وقال البغوي في شرح السنة لعل الذي كرهه الصحابة من عثمان بنائه بالحجارة المنقوشة

لا حيز ونسبها اختصه فانله العذر كما اخرج البخاري وغيره عن عبيد الله الخولاني انه سمع عثمان
 بن عفان يقول عند قول الناس فيه حين بنى مسجد رسول انكم اكثرتم واني سمعت رسول الله
 صلى الله عليه وسلم يقول من بنى مسجدا قال بكبر حسنة قال يعقبي بوجه الله نبي الله
 صلى الله عليه وسلم في الجنة والكر عبد الله بن عمر على سعيد بن يسار نزوله عن البعير لصلوة الوتر في
 اعدم ثبوته عنه صلى الله عليه وسلم عنده كما اخرج البخاري وغيره عن سعيد بن يسار انه
 قال كنت اسير مع عبد الله بن عمر بن الخطاب فقلت لبي فقلت لبي فقلت لبي فقلت لبي فقلت لبي
 ثم لحقت فقال عبد الله بن عمر ان كنت فقلت خشيت الصبح فزلت فاورت فقال
 ليس لك في رسول الله اسوة حسنة فقلت بلى والله قال فان رسول الله صلى الله
 عليه وسلم كان يؤثر على البعير وترك ابن عمر استلام الركبتين الذين هما غير الركبتين التامتين
 لانه لم ير رسول الله صلى الله عليه وسلم ان يستلم وترك الابل ايضا من حين روية الابل
 لانه لم يره ان يهيل حتى تنفث ثم احاطت كما اخرج البخاري وغيره عن عبيد بن جريح انه قال
 لعبد الله بن عمر يا ابا عبد الرحمن رايتك تصنع اربعاً لم ارا احد من اصحابك يصنعها قال
 وما هي يا بن جريح قال رايتك لا تمس الاركان الا اليمينين ورايتك تلبس النعال الستية
 ورايتك تصنع بالصخرة ورايتك اذ كنت بكثرة اهل الناس اذا راوا الابل ولم تهمل انت
 حتى كان يوم التزوية قال عبد الله اما الارقان فاني لم ار رسول الله صلى الله عليه وسلم الا اليمينين و
 اما النعال الستية فاني رايت رسول الله صلى الله عليه وسلم يلبس النعال التي ليس فيها شعر
 ويؤثر فيها فانما احب ان يلبسها واما الصخرة فاني رايت رسول الله صلى الله عليه وسلم
 وسلم يصنع بها فاني احب ان اصنع واما الابل فاني لم ار رسول الله صلى الله عليه وسلم
 يهيل حتى تنفث به رحلته واني عثمان بن ابي العاص عن اجماعة دعوة الختان لعدها في
 عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم كما اخرج الامام احمد في مسنده عن الحسن قال دعى
 عثمان بن ابي العاص الى الختان فاني ان يجيب فقال انا كنا لانالي الختان على عهد

رسول الله صلى الله عليه وسلم ولا ندعى له المير ولا الميراث المبتدعون قول مستندهم المتبعين في
لبعض المحرر حيث قال في الواجب الميراث الثاني ان تقول لو انه عم ترك البنت والتر
وجوب علينا تركه للدلائل الدالة على وجوب الاقتداء به ولما لم يجب علينا تركه
ثبتت انه ما تركه بل فعله افشيه وايضا قال فيه ورفع الصوت بها اي بالمية واليهجر بالاولاد
والدعوات التي شرعت سرا وتظهر على ما من تخفيفه كالتمشيد الاول الى غير ذلك مما يفعله كثير
ممن ابتلى بداء الوسوسة عا فاما الله منها وهي لو ع من الجنون وصاحبها ما ريب منه
مستنبط في افعله واتوا له شيئا لم يفعل النبي صلى الله عليه وسلم ولا احد من اصحابه وقد
قال عليه السلام ان خير الهدى هدى محمد وشر الامور محدثا وعنه صلى الله عليه وسلم ايضا
واياكم ومحدثات الامور فان كل محدثة بدعة وكل بدعة ضلالة في النار افشيه وقال ابن
القيم في الهدى ولا افشيه اي الطواف بالكبير كما يكبر للصلاة كما يفعله من لا علم عنده بل
هو من البدع المنكرات افشيه وقال صاحب المناسك ولم يفعل فزيت طواف في كذا او في
بالكبير كما يفعله كثير مما لا علم عنده وذلك من البدع المنكرة افشيه وعدم الحكم بعدم دليله
صحيح بالاتفاق ولا تقتر بانقل عن الخفيفة النكار الاستدلال بالنفي مسلما لان مرادهم
التعلييل بالنفي اي كونه علة باعثة وموثرة والاستدلال على عدم الحكم بيقين دليله اذا
لم يكن الدليل متيقنا افشيه ودر منكر مرقوم هست ومثله التعلييل بالنفي لان استقنا
العدم لا يمنع الوجود من وجوه اخرى فعلى الثاني في النكاح شهادة النساء مع الرجال
انه ليس بالالا ان يكون اسبب معين كقول محمد في ولد الفصبا انه لم يمين لانه لم يمين
افشيه ودر اصول شاشي مرقوم هست الا اذا كانت حلة الحكم منحصرة في معنى فيكون
ذلك المعنى لازما للحكم فيستدل بانتمائه على عدم الحكم افشيه ودر قوله صحيح مسطورا
ومنها اي من الحجج الفاسدة التعلييل بالنفي كما ذكر في شهادة النساء اي في الممانعة
في دفع العلل الطردية والاشق فانه يمكن الوجود بعلة اخرى الا ان يثبت بالاجماع

ان له علم واحد فقط كقول محمد بن ولي الغصيب ان غير مضمون لانه لم يغيب لولد اشتهر في تلوته
 مذکور است اما اذا ثبتت بص اوجاع ان العلة واحدة فهو استدلال صحيح مرجعه الى النص والاجماع
 كما اذا ثبتت بين امرين لازم وبنافق فيستدل من وجوب المزموم وجوب اللازم او من انتفاء اللازم على انتفاء المزموم
 او ثبوت احد الغنایین علی انتفاء الآخر اشتهر وقاضی ابو زید در تعویبه نوشته است
 قالها محمد بن علی سبیل الاستدلال دون التعلیل والمقایته لان حکم العلة لابد من ان
 يتقدم اذا عرفت العلة كما كان معدوما قبل العلة وانما انبیا . . . اضاف العدم
 الى عدم العلة واجبا به واذا بطلت الاضافة لم يكن علة وانما ينفي الحكم مع عدم العلة
 بعلة اخرى فيكون مثل الاخرى لا عينا في الوجوب والتعلق لهما واذا كان كذلك
 صح الاستدلال لعدم العلة على عدم الحكم اذا وقع الاختلاف في حكم علة بعينها اشتهر
 ودر میزان مذکور است ان التعلیل بالنفي على وجهين احدهما ان يعلل لنفي الحكم بنفي
 وصف من اوصاف المنصوص عليه وهو فاسد لا يجوز ان يكون الحكم معلقا بوصف
 آخر وهو في الحقيقة لتعلیل بعلة قاصرة ويجوز ان يكون الحكم ثابتا لعلل والثاني ان
 يكون الحكم ثابتا بعلة معينة ليست هو علة اخرى كضمان الغصب لا يجب بدون الغصب
 وحد السرقة لا يجب بدون السرقة فكان لنفي الحكم بنفي الغصب والسرقة نفيا حقيقيا
 الا ترى الى قوله تعالى قل لا اجد فيها اوحى الى حرما الآية فان التحريم لما كان لا يعرف
 بالوحى العدم عند عدمه اشتهر ودر فتح القدير مسطور است عدم العلة وان كان لا
 عدم الحكم لكن اذا اتحدت العلة لزمت عدمها العدم لا ينعني انها يوشع العدم بل لا بد
 الوجود لعدم علة الوجود وينبغي عدم الحكم على عدمه الاصل اشتهر ودر كشف برزوك
 مذکور است وحينئذ استاذ اذ وقع الاختلاف في حكم معين لصح الاستدلال لعدم العلة
 على عدم الحكم لان ذلك اى حكم بسبب معين او حكم بسبب لا يلى له لا يوجد لغير ذلك
 السبب فانفق ذلك السبب لئلا يتقاسم حكم ضرورة اشتهر وقاضی عند شرح مختصر

نوشته يجوز تعليل الحكم الشرقي بالشوقي كما تحررتم بالاسكار والعدمى بالعدمى كعدمه
التصرف بعدم العقل والعدمى بالوجودى كعدمه نفاذ التقدير بالاسراف وان سببته
هو تعليل الحكم الوجودى بالوصف العدمى ففيه الخلاف والاکثر عليه جوازها وللمختار منعه
والمستوفى ودر شرح منهاج نوشته الدليل السادس من الاوله المقبوله عند
الاستدلال على عدم الحكم بعدم ما يدل عليه وتقريره ان يقال فقدان الدليل لعدم
البلوغ فيجب ثلث عدمه يعنى عدم الدليل وثمن عدمه يوجب ثلث عدم الحكم بالثقة
الاولى فواضح واما الثانية فلان عدم الدليل يستلزم عدم الحكم او لو ثبت حكم فشرع
ولم يكن عليه دليل لكان يلزم منه تكليف الغافل وهو ممتنع فتح فقدان الدليل بعد
التفحص البالغ يوجب ثلث عدم الحكم والعمل بالظن وجب والمراد بعدم الحكم منها
عدم تعلقه لاعدم ذاته فان الاحكام قديمة عند ما هذه الطريقة التى اختارها المتصنف
لغتها الامام فى المحصول عن بعض الفقهاء ودر تحرير ابن الهام مذكورست ويظهر ما قلنا
فى عدم علة ثبوت اتحاد بعدم حكمها كقول محمد فى ولد المفصود لا يضمن لانه لم يعقب
وايضا في نفس خمس العبر لم يوجت عليه والوجه ما قلنا انه ليس حقيقيا لضافتها انما
هو عدم الحكم لعدم الدليل وليس ما نحن فيه من العلة استتد ودر تقريره شرح تحرير ابو
سهم مسطورست ومنها اى من شروط العلة ان لا يكون عدم الوجودى الطائفة من
التأنيبية منهم الا بدى وغيرهم كابن الحاحب وصاحب الدع وعنه شرح الدين السيد
فى شره الى الجهم والاکثر منهم البينى وادى منسبهم يجوز اى جواز كونها عدم الوجودى بل
اتفاقا قيل وجوز تعليل العدمى به اى بالعدمى كعدم نفاذ التقدير لعدم العقل
وذكر غير واحد منهم القاضى عند استتد ونيز در تقريره قوم است واخلت فى امور آخر
فى كونها ادلة شرعية للاحكام الاستدلال بالعدم والظاهر ان المراد من التعليل بالعدم
فان الذى نفاه الحنفية وتقدم فى المصد الثاني من شروط العلة فيه نهى لا مطلقا

منهم الا عدم علة مشبهة كقول محمد ^{المصنف} ولله المخصوص باليمين لانه لم يغيب على تحقيق
 في ان اضافة الى الی بزد العلة اثباتا اضافة الحكم لعدم لفظا والی الوجود معنى كما مر
 منه واشتاتاله عن غیرهم علی تفصیل فیہ بین ان ینکون علة مطلقا ومحصفا وین ان ینکون
 الحكم المحلل تب وجودیاد عدمیا والافکلام المصنف تب یفید عدم الحكم لعدم دلیلہ
 صحیح عند الحنفیة كما نزل علیہ قول محمد المذکور اثنی ودر مسلم مذکور است ومنہا
 ان لا ینکون عدا لوجودی وعلیہ الادی وابن الساجب والاكثر علی جواز کفلیہ اتفاقا
 وهو المختار وجواز العدمی بالعدمی قبل اتفاقا وقیل الحنفیة ینعون العدم مطلقا وقول
 محمد فی ولله المخصوص باليمين لانه لم يغيب واجتنبیة فی نفی خمس الغیر لم یوجب عنه
 من عدم الحكم لعدم العلة اثنی ودر مختصم مسطور است ومنہا ان لا ینکون عدا والحکم
 وجودی عند طائفة من الشافعیة کالادی وغیرہم کابن الساجب والاكثر علی جوازہ
 لعکسہ اتفاقا واما جواز تحلیل العدمی بالعدمی نفی العصدی اتفاق وفی التحریف
 ینعون العدم مطلقا وان وقع الاضافة الیہ فلفظہ کقول محمد فی ولله المخصوص باليمين
 لانه لم يغيب وابی حنیفة فی نفی خمس العبر لم یوجب علیہ تحلیل والکاب فمثل هذا
 لعدم العلة الثابت اتحادا یا علی عدم الحكم اثنی ونیز در مختصم مرقوم است ومنہا
 فتقدیر الدلیل بعد الفحص البین فی التخریج الاستدلال بالعدم شیفا الحنفیة فی التقریر
 کان المراد بالتحلیل بالعدم فانه الذی یقوہ وقدم الکلام فیہ والافکلام المصنف
 ثم ان عدم الحكم لعدم دلیلہ صحیح عند الحنفیة اثنی قوله ص ۱۲ عقیدہ نخب مشبه مطلقا
 مستلزم مساواة است وبرین عقیدہ فروع کثیرہ در بارہ تکفیر تخریج نموده اند و
 آن عقیدہ حدیث من تشبه بقوم فهو منهم کہ ابو داود و ابن عمر رضی اللہ تعالی عنہ
 با سند و روایت کرده است الخ اقول اصل این عقیدہ صرف باین قدر است
 کہ مبغضین امام الفرسولین از امر کی در ان تشبه از کفار لازم می آید و چاره از ان

منع میکنند و این معنی از احادیث بی شمار و اقوال فتنای نامدار ماست چنانچه می آید
 باقی نیست اعتقاد استلزام تشبه مطابق برای مساواة لیسوی ایشان انفراسے
 محض است و تضعیف حدیث من تشبه بقوم فهو منهم بنا بر قول مناوی و بعضین
 یک اسناد آن با وجود تحسین همان مناوی برای اسناد دیگر خبر غناد چه باشد
 و تضعیف مناوی یک اسناد را شاید نباشد مگر از جهت عبد الرحمن بن ثابت
 سالئکه یحیی بن معین و ابن المذنبی در حق وی گفته لیس به ماس و همچنین گفته است
 در حق وی یعقوب بن ابی شیبہ و وحیم نیر تو بنق وی کرده و ابو حاتم گفته که گفته
 است و مستقیم السحدیث و ابو داؤد گفته که کان فیہ سلامه و کان حجاب الدعوة و
 لیس به ماس و ابن حبان در ثقات وی را ذکر کرده و بر حال این حدیث در سند
 امام احمد و سنن ابی داؤد و مستدرک حاکم و معاجم طبرانی و غیره متعدد طرق مرویست
 و محبت گرفته اند علما بدان بر منع تشبه فکیف یقبل القول بضمنه تخصیص تشبه
 منعه عنه تشبه در امر مذموم یا امریکه قصد تشبه بدان کرده شده باشد چنانکه از بعض
 منقول است بی دلیل محض است و خلاف ظاهر احادیث و اقوال فتناء آید بی اگر
 مراد از ما بقصد التشبه امری باشد که قصد کرده میشود بدان تشبه در عادت یا
 امریکه بنا چاری کرده نشود و ترکیب آن قصد تشبه بدان کند یا نکند صحت منقول میشود
 شد و معنی تشبه قصد مشابهت کردن نبوی سند است و خلاف آن از تصریحات
 علما ظاهر در نهاییه حاشیه هدایه در ذکر قرائت از مصحف در نماز مرقوم است الا انه
 بکراهه لانه صنع اهل الکتاب فانهم یصلون بکذا فکره للتشبه لانا نهنا عن التثنيه
 فی النامنه بکذا کیره للانسان ان یصله متنا و لا ثوبه لانه صنع اهل الکتاب و منه
 بذ فیکره التشبه بهم قلت و یقول فی النامنه بذ فخرج الحواب عما قال الشافعی بانه لو
 بذ الصنع لانه صنع اهل الکتاب کان یجب ان یکره اذا صلی و هو یقر و یظهر التلبس بهم

من يصلي هكذا وكذلك يتصدق كما يتصدقون وناكل ونشرب كما يأكلون ويشربون
 ولا يكره لما ان هذه الاشياء ليس مما لنا منه بل لغيرنا ونشرب ونأكل من غيرنا
 اذا دخل الطاق صار ممتازا عن القوم في المكان لانه في معنى بيت آخر وذلك صانع بل الكتاب
 والغشبه بهم كبره قال عليه السلام من تشبه بقوم فهو منهم خصوصا في الصلوة ولهذا
 يكره الاحتياز وتغيبه الفهم في الصلوة لانه تشبه بهم انتهى وشيخ الاسلام احمد بن
 عبد الحليم در صراط مستقيم نوشته ان مخالفتهم مشروع سواء كان ذلك الفعل
 مما قصد فاعله التشبه بهم او لم يقصد فان عامة هذه الاعمال لم يكن المسلمون يقصدون
 المشابهة فيها وفيها لا يتصور قصد المشابهة فيه كلباس الشعر وطول الثياب ونحو ذلك
 ثم اعلم ان اعمالهم ثلثة اقسام قسم مشروع في ديننا مع كونه مشروعا لهم وقسم كان
 مشروعا ثم لم يشرع القرآن وقسم لم يكن مشروعا بحال وانما هم احد ثلثه وهذه الاقسام
 الثلثة اما ان تكون في العبادات المحضه واما ان تكون في العادات المنحضة وهي الاداب
 واما ان تجمع العبادات فهذه ثلثة اقسام فاما القسم الاول وهو ما كان مشروعا في
 الشرعيتين او ما كان مشروعا لنا وهم يفعلونه فهذا الصوم يوم عاشوراء وكا صل الصلوة
 والصيام فهنا تقع المخالفة في صفة ذلك العمل كما لنا صوم ثاسوعاء وعاشوراء
 وكما امرنا بتججيل الفطر والمغرب مخالفة لابل الكتاب وبتأخير السجود مخالفة لابل الكتاب
 وكما امرنا بالصلوة في التعليلين مخالفة لليهود وغيرهم كثير في العبادات وكذلك في
 العادات قال صلى الله عليه وسلم اللحد لنا والشق لغيرنا وبين توجيه قبور المسلمين الى
 القبعة يميزها عن مقابر الكافرين فاصل الدفن من الامور المشروعة في الامور العاديه
 ثم قد اختلف الشرائع في صفة وهو ايضا فيه عبادات وليس النعل في الصلوة فيه
 عبادة وعادة ونزع النعل في الصلوة شريعت كانت لموسى عم وكذلك اعتزل الابرار
 ونحو ذلك من الشرائع التي جامعناهم في عملها وخالصا في وصفها والقسم الثاني

ما كان مشروعا ثم نفع بالكلية كالسبت وايجاب صلوته وصومه ولا يخفى النفع عن
 موافقتهم في هذا سوار كان واجبا عليهم فيكون عبادة او محرما عليهم فيتعلق بالعبادات
 وليس للرسل ان يمتنع من اكل الشحوم وكل ذي ظفر على وجه التذنب بذلك وكذلك
 مركبا منها وهي الاعياد التي كانت مشروعة لهم فان العيد المشروع بجميع عبادته وم
 ما فيه من صلوة او ذكر او صدقة او نكاح وجميع مادة وهو ما يفعل فيه من التوسيع
 في الطعام واللباس وما ينبع ذلك من ترك الاعمال الواجبة واللعب المأذون
 فيه في الاعياد لمن يمتنع باللعب ونحو ذلك ولذا قال النبي صلى الله عليه وسلم لما زجر
 ابو بكر اسحاريتين عن الغنار في بيته دعها يا ابا بكر فان لكل قوم حيد وان هذا عيذنا
 وكان السجدة يلعبون بالحرايب يوم العيد والنبي ينظر فالاعياد المشرورة شرع فيها
 وجوبا واستحبابا من العبادات ما لم يشرع في غيرها ويباح فيها من العادات
 المنفوس فيها حظ ما لا يكون في غير ذلك ولهذا وجب فطر يوم العيدين وقرن
 بالصلوة في احدها الصدقة وقرن بها في الاخرى الذبح وكلاهما من سباب الطعام
 فوافقته في هذا القسم المنسوخ من العبادات والعبادات او كليهما اقيح من موافقتهم
 فيها هو مشروع الاصل ولهذا كانت الموافقة في هذا محرمة كما سنده في الاول
 قد لا تكون الاكروية واما القسم الثالث وهو ما حدثه من العبادات والعبادات
 او كليهما فهو اقيح فانه لو احدثه المسلمون لقد كان قبيحا فكيف اذا كان مما لم يشرع في
 بل احدثه الكافرون فالموافقة فيه ظاهرة القبح فهذا اصل واعمل آخر وهو ان كل
 ما يشبهون فيه من عبادة او عادة او كليهما هو من المحدثات في هذه الامة ومن البدع
 والكلام فيما كان من خصائصهم وما كان مشروعا لنا وقد فعله سلفنا السابقون
 فلما كلام فيه لجميع الدالة الدالة من الكتاب والسنة والاجماع على قبح البدع وكرهها
 تحريما او تنزيها تندرج هذه المشابهات فيها فيجتمع فيها انها بدع محدثة وانها

مشابهة للكافرين وكلاهما من الوصفين موجب للنفي او المشابهة من عند عندهما
 في الجملة ولو كانت في السلف والبدع من عند عنها في الجملة ولو لغيرها الكفار انما
 ونيز شيخ الاسلام در ضراط مستقيم نورشته وقد اتج الامام احمد وغيره بهذا
 الحديث اى من تشبه بقوم فهو منهم واكل احواله ان يقتضيه احوال التشبه بهم و
 النحان ظاهره يقتضيه كفر المتشبه بهم كما في قوله ومن يتولهم منكم فانه منهم وهو نظير
 ما سنده عن عبد الله بن عمر انه قال قال من بنى بارض المشركين وضع يده في
 مهبناهم وتشبه حتى يموت حشر معهم يوم القيامة فقد كمل هذا على التشبه المطلق فانه
 يوجب الكفر ولقيضه تحريم ابحاض ذلك ويكمل على انه منهم في القدر المشبه الذي
 يشابههم فيه فان كان كفر او مصيبة او شتما لها كان حكمه كذلك ويكمل حال يقتضيه
 تحريم التشبه بجملة كونها تشبها والتشبه بعجم من فعل الشيء لا بجل انهم فعلوه وهو
 ومن ابتغ غير في الغرض له في ذلك اذ كان اصل الفعل ما خذ اعن ذلك الغير فاما
 من فعل الشيء والفق ان الغير فعله ايضا ولم ياخذ احدهما عن صاحبه ففي كونها تشبها
 نظر لكن قد ينهي عن هذا ان يكون ذريعة الى التشبه افنته ودر ذكر مسئلة تعريف در
 فتح القدير مسطور است ونفس الوقوف وكشف الرؤس يستلزم التشبه وان
 لم يقصد فالحق انه ان عرض الوقوف في ذلك اليوم بسبب يوجب كالا استفتاء مثلا
 لا يكره اما قصد ذلك اليوم بالخروج فيه فهو معنى التشبه افنته ودر تهر القائل
 ذكر است والاولى اطلاقا او نفس الوقوف وكشف الرؤس يستلزم التشبه وان
 لم يقصد نعم لو عرض ما يوجب الوقوف في ذلك اليوم كالا استفتاء لم يكره افنته و
 در رد المحتار حاشية در مختار مرقوم است قوله وقيل يستحب لعلة المراد من قول الثنا
 عن ابي يوسف ومحمد في غير رواية الاصول انه لا يكره لما روى ان ابن عباس فعل ذلك
 بالبصرة اه قال في الفتق وهذا يفيد ان مقابلة من رواية الاصول الكراهية ثم قال في الاول

حسا لعسدة اعتقاديه يتوقع من العوام ونفس الوقوف وكشف الرؤس يستلزم التشبه
 وان لم يقصد فالحق انه موزع للوقوف في ذلك اليوم سبب يوجب كالا استسقاء مثلا
 لا يكره اما قصد ذلك اليوم بالخروج فهو معنى التشبه اذا ما ملئت وما في جامع الترمذي
 لواجب لشرف ذلك اليوم جارحل عليه بلا وقوف وكشف آه والحاصل ان الصحيح
 الكراهية كما في الدرر بل في البحران ظاهر ما في غايته البيان انها تحريمية وفي النهران عبارة
 مألوفة تبرجج الكراهية وشذوذ وغيره استتبه ومقصود ايراد عبارة فتح القدير وغيره
 صرف بيان النسب كقصد تشبه بمعنى تشبه داخل غيبته ودرمتمعه احمد به
 مذكور سبب وقد دلت الاحاديث والآثار واقتوال الاية على النهي عن التشبه
 في افعالهم مطلقا من غير تقييد بان يقصد التشبه المشابهة فيها بهم وعلى المخالفة
 حسنهم في العبادات والعبادات مطلقا بدون تقييد بان يقصد الفاعل الموافقة بهم
 اما الاحاديث والآثار فمنها ما اخرج ابو داود في سننه حدثنا عثمان بن ابى شيبة
 نا ابو النضر ثابث بن ثابت نا حسان بن عطية عن ابى منيب السجستاني عن ابن عمر
 قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من تشبه بقوم فهو منهم وهذا اسناد جيد فان ابن ابي
 و ابا النضر باشم بن القاسم من ثقات مشاهير اجلاء من رجال الصحيحين واما عبد الله
 بن ثابت فقال يحيى بن معين وابوزرقة واحمد بن عبد الله ليس به باس وقال
 عبد الرحمن بن ابراهيم وحيم هو ثقة وقال ابو حاتم هو مستقيم الحديث واما حسان
 بن عطية فهو من ثقات التابعين ومشاهيرهم وثقة احمد ويحيى واما ابو منيب
 السجستاني فقال فيه احمد بن عبد الله الجعفي وثقة وما ملئت احد اذكره بسوء وقد سمع
 منه حسان بن عطية واخرج الطبراني في الاوسط واليزار في مسنده عن حذيفة بن
 اليمان مرفوعا نحوه من طريقين آخرين واخرج اليزار في مسنده عن ابى هريرة مرفوعا
 نحوه من طريق آخر واخرج احمد في مسنده عن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله

عليه وسلم بعثت بين يدي الساعة بالسيف حتى يعبد الله وحده لا شريك له وجعل زرقى
تحت ظل رحى وجعل الذلّة والصغار على من خالف أمرى ومن تشبه بقوم فهو منهم و
أخرج أبو نعيم في تاريخ أصبهان في ترجمة أحمد بن محمد وعن النس من فروعنا نحوه من طريق
آخر وأخرج أبو يعلى في مسنده عن ابن عمر عن النبي صلى الله عليه وسلم نبى عن التشبه
بالأعاجم وقال من تشبه بقوم فهو منهم ومنها ما أخرجه أبو بكر الخلال عن محمد بن سيرين
أن حذيفة بن اليمان أتى بني قريظة في مرساة فيه أباريق الصفرة والرمضاء فلم يدخلهم
وقال من تشبه بقوم فهو منهم وفي لفظ آخر قريظة من لرى الحجم فخرج وقال من تشبه
بقوم فهو منهم ومنها ما أخرجه الترمذى في جامعه عن أبي هريرة والنسائى في سننه عن
ابن عمر والزبير قالوا قال رسول الله صلى الله عليه وسلم غيروا الشيب ولا تشبهوا
باليهود ومنها ما أخرجه الترمذى عن عمرو بن شعيب عن أبيه عن جده أن رسول الله
صلعم قال ليس منا من تشبه بغيرنا لا تشبهوا باليهود ولا بالنصارى فإن تسليم اليهود
الإشارة بالأصابع وتسلم النصارى الإشارة بالأكف ومنها ما أخرجه سعيد بن
منصور في سننه عن عائشة رضي الله عنها أنها كتبت الاختصار في الصلوة وثبت
لا تشبهوا باليهود ومنها ما أخرجه سعيد بن منصور في سننه عن ابن مسعود أنه
كان يكره الصلوة في الطاق وقال أنه في الكنائس فلا تشبهوا بأهل الكتاب ومنها
ما أخرجه الترمذى عن صالح بن حسان قال سمعت سعيد بن المسيب يقول أن الله
طيب يحب الطيب لطيف يحب النفاذة كريم يحب الكرم جواد يحب الجود فظنظفوا
أراه قال أفشكنكم ولا تشبهوا باليهود ومنها ما أخرجه ابن أبي عاصم في مسنده عن
أبي مجاز أن معاوية قال إن لشوية القبر من السنة وقد رفعت اليهود والنصارى
فلا تشبهوا بهم ومنها ما أخرجه البخارى ومسلم في صحيحهما عن ابن عمر قال قال رسول
الله صلى الله عليه وسلم خالفوا المشركين فافروا للحى واحفوا المشركين فافروا

ما اخرج ابو داود في مسنده عن شداد بن اوس قال قال رسول الله صلعم خالفوا اليهود
 فانهم لا يصليون في لغالهم وخفافهم ومنها ما اخرج البخاري وسلم عن ابي هريرة
 قال ان النبي صلعم قال ان اليهود والنصارى لا يصيبون نخافهم ومنها
 ما اخرج ابو داود وابن ماجه والترمذي عن عبادة السامت قال كان رسول الله
 صلعم اذا تبع جنازة لم يقعد حتى توضع في اللحد فعرض له جبر فقال هكذا نصنع
 قال فجلس رسول الله صلعم وقال خالفهم ومنها ما اخرج الامام احمد في مسنده
 عن ابن عباس قال قال رسول الله صلعم صوموا عاشوراء وخالفوا اليهود و
 صوموا قبله او بعده يوما ومنها ما اخرج الامام احمد ايضا في مسنده عن ام سلمة
 قالت كان رسول الله صلعم بيوم يوم السبت ويوم الاحد اكثر ما يصوم من
 الايام ويقول انها يوم عبيد المشركين فانما احب ان اخالفهم ومنها ما اخرج ابو داود
 في مسنده عن الحجاج بن حسان قال دخلنا على انس بن مالك فحدثني اخي المغيرة
 قالت واثنت يومين غلام ولك قرآن او قصتان فمسح راسك وبرك عليك
 وقال احلقوا بدين او قصتو بها فان هذا زي اليهود ومنها ما اخرج ابو داود في مسنده
 عن عمرو بن الشريد عن ابيه قال مر على رسول الله صلى الله عليه وسلم وانا جالس هكذا
 وقد وضعت يدي اليسرى خلف ظهري وانكأنت على البيت يدي فقال اتقعد
 فعدت المغنوب عليهم ومنها ما اخرج ابن ماجه في مسنده عن ابي ذر قال مر على
 النبي صلعم وانا مضطجع على الجنب فرففتني برجلي فقال يا جندب انما هي ضجعة اهل النار
 ومنها ما اخرج مسلم في صحيحه عن محمد بن عمرو بن العاص قال راى رسول الله
 صلعم على ثوبين معصفرين فقال ان هذه من شباب الكفار فلا تلبسها ومنها
 ما اخرج الترمذي وابو داود والنسائي عن بريدة ان النبي صلعم قال لا تلبسوا
 خاتم من شبه مالي اجد منك ريح الا عناء فطرحة ثم جأو عليه خاتم من حديد

فقال مالي اري عليك حلية اهل النار فطره ومنها ما اخرج به البخاري ومسلم عن ابي
 بن خديج قال قلت يا رسول الله انا لا اقدر بصبر وغدا وليست معناني فخذ
 بالعتب قال ما نهز الدم وذكر اسم الله لكل ليس السن والظفر وساجدك عنه
 اما السن فخطم واما الظفر فمذي الحبحش ومنها ما اخرج به ابو داود وابن ابي هريرة
 عن النبي صلى الله عليه وسلم قال لا يزال الدين ظاهرا ما عجل الناس الفطر لان اليهود والنصارى
 يؤخرون ومنها ما اخرج به مسلم عن عمرو بن العاص قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 فصل ما بين صيامنا وبين صيام اهل الكتاب اكله السمح ومنها ما اخرج به ابو داود
 عن ركانة قال سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقول فرق بيننا وبين المشركين العاك على القلائس
 ومنها ما اخرج به سعيد بن منصور في سننه عن ليلى امرأة بشير بن اخنوخ صبيته
 اردت ان اصوم يومين مواسله فنها في عنه زوجي وقال ان رسول الله صلى الله عليه وسلم نها
 عن ذلك وقال انا يفعل ذلك النصارى صوموا كما امركم الله واتموا الصوم كما امركم
 الله واتموا الصيام فاذا كان الليل فافطروا ومنها ما اخرج به البخاري في صحيحه عن
 قيس ابن ابي حازم قال دخل ابو بكر الصديق على امرأة من خمس فقال لها تكلمي فان
 هذا امر الصمت من عمل السجاية فتكلمت ومنها ما اخرج به البخاري في صحيحه عن عمر
 بن الخطاب انه كتب الى المسلمين المقيمين ببلاد فارس اياكم وزى اهل الشرك وروى
 الامام احمد في مسنده عن عمر رضي الله عنه قال وزوا التغم وزى العجم واليهنا روى
 في مسنده عن ابي عثمان النهدي قال جابرنا كتاب عمر ونحن ياؤويجان يا عثينة بن
 فرقد اياكم والتغم وزى اهل الشرك ومنها ما اخرج به ابن المبارك في كتاب الزهد عن
 سعيد بن وهيب قال خرج علي بن ابي طالب نحو ما تبتدوا فقال يا اهلهم كانهم اليهود وخروج
 من قصورهم واما اقول الائمة فمنها ما قال المروزي سالت ابا عبد الله
 يعني احمد بن حنبل عن خلق القفا قال هو من فعل الجوس ومن تشبه بقوم فهو منهم

وقد ذكرنا في هذا الكتاب ما سناوه عن النبي صلى الله عليه وسلم من سبل الجور من النبي
 بن سليمان النبي قال كان ابي اذ اجتمعوا لم يبق قنار قنيل له لم قال كان يرون
 ان يشبه باصم ومثما ما قال محمد بن حرب سئل احمد بن نفل سئل عن يخرجه
 لمحمد بن نفل والمرقة ذكره الضرار وقال ابو من ذى العبر وكذلك نقل عن محمد
 بن عمرو وعبد الله بن مبارك ومثما ما قال ايمن بن راسيت ابا عبد الله عاتقه
 ذوقته ويكره ذلك وقال العرب مما فيها تحت اذقائها وقال احمد بن رواس
 الحسن بن محمد يكره ان لا تكون العاتقه تحت السحاب كرايته سديدة وقال انما يعظم
 يشل ذلك اليهود والنصارى ومثما ما قال مالك فيمار واد ابن القاسم في المدة
 ويكره ترك العمل يوم الجمعة كنعن اهل الكتاب في السبت والاحد ومثما ما قال بعض
 اصحاب مالك من طلع في حيدهم فكانوا في خنزير او كذلك اصحاب الشافعي ذكره واد
 الاصل في غير موضع من مسالكهم والكوفيين مبالغون في هذا الباب حتى يحكمون
 في كغير من تشبه بالكفار في لباسهم واما دهم وتفصيل هذا كله والبسط في باب في
 العصر الاستقيم شيخ الاسلام احمد بن عبد الحليم لكن ننقل الآن كلمات بعض المتأخرين
 من شرح الحديث والفتاوى قال النبطي في شرح الشكوة وانا جعلها اى السحاب
 من حد بدعية اهل النار لان السحرة يرمى بعض الكفار وسهم اهل النار وقال العوفي
 في شرح المصاييح ويقال انما قال حلية اهل النار لانه يرمى بعض الكفار وسهم اهل النار
 وقال الشيخ علي القاري في المرقاة في شرح قول علي رضي الله عنه الشيطان
 الا عاجم رواد البيهقي في شعب الايمان اى قارهم حقيقة ومصورة والتشبه بهم
 وفي شرح قوله ليس منا من تشبه بغيرنا ولا تشبهوا باليهود ولا بالنصارى
 والتشبهوا بهم في جميع افعالهم خصوصاً في ما يقين انهم يفعلون وفي شرح قوله لا فرخ
 ولا سميرة رواه البخاري ومسلم عن ابي هريرة وفي شرح بسطة كذا فيكون كذا

فی اجمالیته و قد کان المسلمون یفعلونه فی بدر الاسلام ای الله سبحانه ثم نسخ و نهی عنه
 للتشبه انتبه ما قصدنا نقله عن المتفقه الاحمدیه طبعی و در شرح مشکوٰۃ نوشته قوله
 من تشبه یقوم هذا عام فی الخلق و الخلق و الشعار و اذا کان الشعار یظهر فی التشبه
 ذکر فی هذا الباب انتبه و فلتی در مجمع البحار نوشته من تشبه یقوم فهو منهم ای من تشبه
 بالکفار فی اللباس و غیره او بالنفاق او بابل التصوف او بالصالحان فهو منهم ^{انتبه}
 و شیخ عبدالحق و بلوی در لمعات نوشته ای من تشبه نفسه بالکفار فی
 اللباس و غیره او بالنفاق و الفجار او بابل التصوف و الصالحان و الابرار فهو منهم
 ای فی الاثم و اخیر انتبه و در ترجمه مشکوٰۃ نوشته هر کس که مشابه کرد خود را بقول
 پس انکس از انقوم است و معدود است در ایشان تشبه با طلاق خود شامل است
 اخلاق و اعمال و لباس را خواه باخیار باشد یا به اشتراک در اخلاق و اعمال است
 حکم او در ظاهر و باطن جاری است و اگر در لباس است مخصوص بطاهر خواهد بود
 بیشتر در متفاهم عرف این را در لباس اطلاق کنند و با نجیبت این حدیث را در کتاب
 اللباس آورده با جمله حکم مشابه شی حکم الشی است ظاهر کان او باطن انتبه ابن ابی
 جمره در ترجمه النفوس نوشته ان التشبه بابل الشر من الشر یعن ذلك ما نهی
 صلعم عن التشبه بابل الکتاب و قد ورد عنه صلوات الله علیه و سلم من تشبه یقوم فهو منهم
 و محمد حیات سند بی مدنی در رساله رد بدعات نوشته و التشبه بالکفار
 منه عنه و ان یقصد ما قصدوه لقوله علیه السلام من تشبه یقوم فهو منهم رواد ابو داود
 و غیره انتبه و تعلی فی در شرح صحیح البخاری نوشته و اذا تشیت و لیمته فیها
 منکر فانهم عن ذلك فارجح لانک ان جاستهم ظنوا انک را غل یفعلهم و روی عن
 النبی صلعم انه قال من تشبه یقوم فهو منهم انتبه و این القیم در زاو المعاد نوشته
 و رای النس جماعه علیهم الطیالسه فقال ما استبههم بیو و خیر و من بهنا کره لبس

جماعه من السلف والسخاء لاروی ابو داود و اسحاق که فی اسناد رک عن ابن عمر
 عن النبی صلعم انه قال من تشبه بقوم فهو منهم و فی الترمذی عنه علی الله علیه وسلم انه
 قال من تشبه بغیر فافلیس منا اشتبه و در خزائنه المنقبتین م قوم ست قالی
 باجماع التفسیر المسلم اذا ابروی یوم النیر و زانی مسلم آخر شبنا و لم یرد به تعظیم و کما
 الیوم و لکن جری علی ما اعتاده بعض الناس لا کثیر و لکن یشی ان لا یفعل و کذا فی
 ذلک الیوم خاصه و یفعله قبله او بعده لتلاکین متشبه باهل القوم و قد قال علی
 من تشبه بقوم فهو منهم اشتبه و یجین است و خزائنه الکرامات و در شرح
 فتنه الکبر شیخ علی قاری نوشته و کذا البس تاج الیغیثه کرم و کرامته تحریم و ان لم یکن
 کفر با و علی سدم تکفیر هم بقوله علیه السلام من تشبه بقوم فهو منهم اشتبه و در خزائنه المنقبتین
 لم یتیم و السافر از عمده المرید شرح جوهر التوحید بر بیان الدین ابراهیم حسن نسائی الی
 منقول است و العلماء فی التشبه بالکفار و باریاب البحر اثم علی قولین الکرامته و الحرمه
 و ورد النبی فی الحدیث عن عائشہ السدید و الخافس و قال به امامنا مالک فی لبس البرنس
 البجیه و حمل اصحابه بنما العجم علی المجوس اشتبه و در تنقاسی قاضی به تمشیل افعال موجب
 کفر نوشته کالسعی الی الکائنات و البیوع مع اهلها و التزلی بزیم من شد الزنار فخص قوم
 فقد اجمع المسلمون علی ان هذا الفعل لا یوجب الا من کافر لفته و خنایه و در شرح شفا
 بشرح فخص قوم نوشته و هو زمری عبادهم فالتشبه بهم قصد الکفر و یستبایة اشد
 لما حکاه الله عنهم لفته و خنایه مباد که مراد از قصد در اینجا قصد تشبه نیست بلکه ارتکاب
 این فعل بالقصد بدون انتظار و اگر مراد است و اگر مراد کسایکه گفته اند که تشبه
 در فعلی است که مقصود و مورد بهین باشد صورت صحت قول شان بدید آید و در وقتا و
 جواهر مرقوم است کشف الراس یعنی فی الصلوة بدعه لم یرو عن احد من السلف مثل ذلک
 بل یكون هذا تشبها یا یفعله النصارى فی کنائسهم و الیهودی فی معابدهم و در خزائنه المنقبتین

مذکور است قبیل ان قوما تجرون طلوع الشمس وعروبها یسجدون بها عبادة من دون
 فیما فی النبی صلی الله علیه وسلم عنه کرانه ان یشبوا بهم اغتبه ودر مرقاة مسطور است
 قال علیه السلام من صام لیوم اشک فقد صام ابا القاسم لان فیہ تشبهاً بابل الکتاب انهم
 زادوا فی مدة الصوم اغتبه وشیخ عبدالحق وبلوی در لمعات بشرح حدیث
 من حلف بالامانة فلیس منارواه ابوداود عن بریده مرفوعاً لو شئت لیس من امتی
 لیطریقنا بل من المنتبین لغیرنا فانه من یدین اهل الکتاب اغتبه ودر مختصر طحاوی
 و مصنفات مرقوم است والتشبه بفعل اهل الکتاب خارج الصلوة مکروه فلان یتو
 مکروهاً فی الصلوة اولی اغتبه ودر جامع صغیر خانی مذکور است والتشبه بهم فی
 خارج الصلوة مکروه فی الصلوة اولی اغتبه ودر هدایه مذکور است ویکره ان یتو
 فی الطاق لانه تشبه صنع اهل الکتاب من حیث تخصیص الامام فی المکان اغتبه ودر
 در هدایه مذکور است ولولیس ثوباً فیہ المضایب یرکزه لانه تشبه حامل الصنم اغتبه
 ودر کما فی مسطور است لو صلی الی تنورا وکان ذن فیہ نار متوقدة کره لانه یشبه عبادة
 النار والی تمذیل او شمع او سراج لالعدم التشبه اغتبه ودر عقد اللالی مرقوم است
 مکروه الصلوة فی المقبرة لانه تشبه بالیهود اغتبه ودر محیط در وجه کرانه است سدل ثوب
 مسطور است لانه تشبه بفعل المجوس حال عبادتهم النیران اغتبه ودر تعلیق السجدة
 مرقوم است یرکزه التلقم وتقطیع الالف والهم فی الصلوة لانه تشبه بفعل المجوس حال عبادتهم
 النیران اغتبه واین امیر الحاج در شرح مدینه در وجه بنی از صلوة در مقبره نوشته
 وقیل لانه تشبه بالیهود وعلیه شی قاضیخان وکان هذا من باب الاکثار والاف
 تشبه بالنصارى ایضاً اغتبه ودر فتاوی قاضیخان مذکور است یرکزه مسح الابهام
 بالکاعذ علی المائدة لانه تشبه بالفراغة اغتبه ودر فتاوی قاضیخان مذکور است
 وینبغی ان لا یفعل فی هذا الیوم بالا یفعله قبل هذا الیوم ولا یجده ویتجزع عن التشبه

الکلمة الشفاعة وشفاعی در مختار در باب رابع نوسه و تکرر قاعده الزیاده تا که باقی
 قبل لا یتبع مع القدر فی القیام که یکره تاخیر القیام الی رکوع الامام للتشبه بالتشبهین
 انفسه و طحاوی و در عاصیه در مختار نوشته قوله که یکره تاخیر القیام ظاهره اینها
 تحریریه للعله المذكوره انفسه و نیز طحاوی و در عاصیه در مختار بذكر سبیل نوشته
 و قیل یکره فی من التشبه بالمجوس و ذکر کرد رسول الله صلی الله علیه وسلم المجوس
 فقال انهم یوفرون سبالمهم و یملقون سبالمهم فخالقونهم ابو السعود عن العلامة لوم
 و ظاهره ان تکوین الی الیال مکروه و تحریر بالتشبه المذكور انفسه باجملة کتب و بغیر از
 منع تشبه در افعالیکه فاعل آن قصد تشبه مکروه و متعارف نیست و نه مذموم نه
 مالا مال است پس ضرر و سخت حل آنچه خفکی از بحر نقل نموده بر محلی صحیح بوجوب سبکه بایسته
 و همچنین حل کلام علی قاری بر معنی که تشبیه که موجب ثبوت حکم تشبه به تشبه باشد
 سنن ازان در شعاریم قوله ص ۱۲۹ در تفسیر عزیزی در ذیل آیه که میانه ان الصفا و الزهراء
 من شعائر الله مسطور است صفا و مروه را از شعائر الله بودن محض برکت صبر حضرت
 با جبره انما اقول امام الفرسولیه عبارت تفسیر عزیزی را بتحریر نقل نموده تا مضمون
 مختصر و مبطلون مبتدع را به پیرایه کلام صاحب تفسیر جلوه دهد و ما ساء که شائبه از
 مبطلون وی مفاد کلام صاحب تفسیر یا مبتدع عبارت تفسیر خالی از تحریر نیست
 باجملة صفا و مروه را از شعائر الله بودن محض برکت صبر حضرت با جبره حاصل گشته که
 محبت خاصه حضرت حی جل و علی در میاں همین دو کوه باشکوه در حق ایشان جلوه
 شد و حل مشکل ایشان فرمود و ازان باز معنی شعائر الله بودن درین هر دو کوه بمنزله
 جوهر ذاتی آنها گشته زیرا که سعی در میان آنها هفت بار صورت تحقق بصفت سبعة
 الیه بعد از تحقق به آن صفت بهشت سوط طواف در حق کاطین و تشبه به اهل کمال
 است در حق قاصران و ناقصان و آیتینی بعارض طاریه ازان هر دو متفک نمیشود

چنانچه خانه کعبه بسبب آنکه چند روز در غلبه کفار بیت الا صنام و بتخانه شده بود از قبله
و مطاف بودن اهل جهان معزول و ساقط نگشت لان ما بالذات لایزول بما بالغیر
همچنان این دو کوه با صفا بسبب آنکه جا بلان مکه اساف و نالکه را بر آنها نهاده پرستش میکردند
و در اصل اساف نالکه مردوزنی بودند که در عین کعبه لیسوت یکی دیگری را دست ساندند
و اراده زنا نموده بچوهر سنگ مسوخ گشته بودند و عقلای آنوقت برای عبرت مردان
اساف را بر صفا و نالکه را بر مروه نهاده بودند این جا بلان صورت تراشیده از سنگ
بت خیال کرده معبود ساختند و باین مرتبه در ضلالت گرفتار شدند که بت مسوخ را
از بت مصنوع نشناختند و در هر سال در میان این دو کوه برای پرستش آنها جمعی مینمودند
از شعائر الله بودن معزول و ساقط نگشته اند بلکه اینجی بمنزله جوهر ذاتی آنها است
که لایزول بالغیر فمن حج البیت یعنی هر که حج کند خانه کعبه را از عرفات او اعتمر یعنی
یا عمره نماید از خانه خود یا بیرون از حرم و فرق در میان حج و عمره آنست که در حج رفتن
بعرفات شرط است و از آنجا آمدن برای طواف خانه کعبه و در عمره رفتن بعرفات شرط
اگر عمره کننده از بیرون مکه می آید پس او را راست بکعبه باید آمد و طواف باید کرد و اگر کن
مکه است پس او را بیرون حرم باید برآمد و از آنجا احرام بسته برای طواف خانه کعبه باید
و نیز حج نمیشود مگر یک بار در یک سال زیرا که رفتن عرفات در روز عرفه که نهم ذیحجه است
شرط حج است و این روز در یک سال مکرر نمی تواند آمد و عمره هر روز می تواند شد و وقتی
برای او مخصوص نیست و بهر حال سعی در میان صفا و مروه در هر دو لشک ضرور است
پس هر که قصد حج یا قصد عمره نماید فلا جناح علیه یعنی پس هیچ خطره گناه نیست بروی از
جهت مشابیهت کفار و بت پرستان آن بطواف بها یعنی در آنکه طواف کند باین جهت
کوه برای تاکید طواف بخانه کعبه و تمییم آن زیرا که خطره گناه بمشابهت کفار و بت پرستان
جایی معتبر میدیاد که در آنجا حکم ناطق شرع وارد نشده باشد و این هر دو کوه از بت

حضرت ابراهیم و حضرت اسمعیل علیهما السلام جایی طواف و سعی آمد و بسبب نهادن بجا
بر آن هر دو کوه از مطاف بودن برآمده اند چنانچه خانه کعبه بسبب نهادن بتان گشته اند
او و در جوف او از مطاف بودن نه برآمده چون حج و عمره آن خانه در مخالفت عملی آن
طواف این دو کوه چنانست که اگر پیوند و تضاری بر شما باین بابت طعن نمایند و گویند
که شما مکانات بتان را تعلیم میکنید و طواف آن مکانات می نائید و مشابیهت کفار و بتان
بر خود گوارا میکنید و این مخالف جمیع ملتها و ادیان است پس ازین طعن ایشان پرسوئید
و تنگ دل نشوید زیرا که معامله با خداست و نیت شما بجا آوردن حج و عمره است نه
تعلیم بتان و حج و عمره بلا شبهه امر نیک است و بجا آوردن آن طاعت و من تطوع
خیر یعنی هر که بقصد طاعت بجا آورد کاری نیک را فان الله شاکر لعیسین تحقیق
خدا ایتعالی قدر دان است عمل او را را نکان نمیکند گویند هر مشابیهت با کفار پیدا شده
باشد مانند روزه روز عاشر را زیرا که او تعالی علیم یعنی داناست به نیات عمل کنندگان
پس هر که درین مکانات به نیت تعلیم بتان می رود عمل او رد میفرماید و هر که به نیت ادای
مناسک می رود عمل او را قبول میکند سعید بن منصور و عبد بن حمید و ابن جریر و دیگر
محدثین رضی الله عنهم از شعبی روایت کرده اند که بر کوه صفاتی بود که او را اساف
میگفتند و بر کوه مروه نیز بتی بود که او را ناکه میگفتند و اهل جاہلیت چون بعد از طواف
خانه کعبه در میان این دو کوه سعی مینمودند این هر دو بت را بوس میدادند و دست
میرسانیدند چون آنحضرت علیه السلام در مدینه منوره تشریف آوردند و در سوره حج
امر بطواف خانه کعبه آمد و سعی در میان صفا و مروه مذکور نشد مردم عرض کردند که
یا رسول الله در میان صفا و مروه برای آن بت اهل جاہلیت میدادند این سعی از
شعائر الله نیست پس ما را چه ضرورت است که در میان این دو کوه سعی نمائیم بلکه
خوف اکثرت که اگر ما نیز مرتکب باین سعی شویم مشابیهت با اهل جاہلیت کرده باشیم

حق تعالی آیت فرستاد و منوره کلاه را از خلا ایشان دفع نمود و نیز همین حدیثین مذکور
از مجاهد روایت کرده اند که انصاری از راه طعن می گفتند که سعی در میان این دو
از عمل با طاعت و بت پرستان هست نه از احکام ملت ابراهیم علیه السلام حق تعالی این
آیت نازل فرمود و در بخاری و مسلم بروایت حضرت عائشه رضی الله عنهما چنین آمده که انصاری
در جاهلیت مبنات پرست بودند و قاعده جاهلیت آن بود که هر تنی را که می پرستید
هرگز در مکان بت دیگر نمی رفت از خجبت انصاریان نزدیک صفا و مروءه نمی رفتند چون
عمل اسلام آمد موافق عادت خود از رفتن صفا و مروءه اندیشه ناک بودند حق تعالی
این آیت فرستاد با جمله مدلول این آیت همین است که صفا و مروءه از منتهیات خدا
و شعائر اویند و چون بدلیل قطعی ثابت شود در حق چیزیکه از شعائر الله است پس
مشابهت کفار را در آن چیز تاثیر نباید فهمید و نیت خود را خالص برای اطاعت خدا
کرده بجا باید آورد و آری مشابهت کفار وقتی موجب حرمت فعل میشود که مرضی بود
آن فعل بدلیل یقینی ثابت شده باشد مانند تعظیم نیر و زوهر جان و تعبد با عباد
بنده و مثل یهودی و دوالی و سبت و دسهره یا تلبس بلباس ایشان و رفتن بمجاذیشان
و قشقه کشیدن و ریش و بروت را در وقت مصیبت صاف ترشیدن و زنا در گناه
انداختن و در وقت خوردن قصد اسرویدن را بر نه کردن و اگر مطلق مشابهت کفار
بود در افعال مرضیه الهی باشد موجب حرمت می شد لازم می آمد که حج و عمره و ختنه و
و صوم عاشوراء و قربانی و تعظیم شهر حرم و تعظیم پدری و قلاند و دیگر بقایای ملت
ابراهمی که در کفار اوقات را بچوب و یا نماز کسوف و خسوف و صدقه دادن در اوقات
و آزاد کردن برده و ضیافت جهانمان و جهاد دشمن آب بر سر راه یا برای مسافران
که معمول بنده است نیز حرام میگشت البته قوله اسلام از عده معتقدات فاسده
مبتدعات کاسد و گویا که مایه الامتیار این طائفه از اهل سنت و جماعت است

مسئله استعانت است از ارواح انبیا و اولیا که شرک دارند و دلیل ستان آیت
ایک نستعین که بسبب تقدیم مفعول فاعله حصر می‌دهد و احادیث باب سب و توکل را
تعالی این بحث را در ردیه‌ها قیام بخوب ترین وجه تخفیف نموده ایم در اینجا به نقل بعض
کلمات تفسیر عزیزی اکتفا می‌رود واضح باد که فصل مقوم این طائفه توهمین و تفسیر تفسیر
حضرت ارحم الراحمین است در بنیام بتوسعه کلام عامه مکارم آن کرام علیهم‌السلام
نقل می‌کنم گویا مسئله استعانت خصوصیت نداشته باشد الخ اقول از استعانت
به ارواح انبیا و اولیا اگر طلب تنفای در نفس و آمدن غائب و کشایش رزق و دفع
معائب و غیر ذلک ازین ارواح مراد داشته پس در شرک بودن آن چه کلام است
ما می‌دانیم که شاید کسی از اهل اسلام منکر از شرک بودن آن نباشد و اگر دعا خواندن ازین
ارواح بعد انتقال از دایره دنیا مراد داشته پس کسی از مفسرین سنیخ الفرسولیه قایل
شرک بودن آن یعنی شرکیه کفر است هنوز دیده و شنیده نشده است آری اگر این قسم
بدعت در استعانت بخدا که نوعی از عبادت است یا شرک هم گفته باشد محل استیجاب
نیست که کلمات جمهور اهل اسلام مؤید همین است جز اینکه بعضی علماء مانند قاضی ابوبکر
بن العزلی المالکی قائل جواز توسل به نبی صلی الله علیه وسلم شده و عزالدین بن عبد السلام
این را از خصوصیت نبی صلی الله علیه وسلم شمرده و قاضی الدین سبکی از عناوین اسلام
در شفاء الاسقام مبالغه درین باب کرده گفت که قبل این تمییه کسی منکر از توسل
به نبی نشده حال آنکه این دعوی او غلط است و رد کرده است این را ابن امیر الحاج
در شرح منیه و ما در صغریه ۸ و صفحہ ۸۸ ابن کتاب از ائمه فقه مانند امام مالک
و امام ابی حنیفه رحمهما الله تعالی نقل نموده‌ایم که نزد ایشان توسل بغیر خدا و صفات او
جائز نیست و فصل مقوم فرقه لها بیه افراط در تعظیم مقربین حضرت ارحم الراحمین است
بشایسته تعظیم مشرکین برای معبودین ایشان نیست و تسک به بدعات مبتدعین و رسوم

بد نزدیکان و حاشا که فردی از افراد مبغوضین امام الفرسولین و سبی از توپین و تخفیر
 بخاطر گذرانیده باشد و انحراف از تعظیم ایشان کرده باشد انکار از صرف عدم فرق
 در میان تعظیم خالق و مخلوق است و از تعظیم مخلوق به تعظیم مخصوص خالق و چون در
 مکارم کرام ما را کلام نیست و در تفهیم از علمای کرام منع استانت نقل کرده ایم
 اعاده اقوال شان در اینجا بیست بعضی اقوال و دیگر متعلق مسئله استانت در اینجا
 پیرایه نقل می پوشد احمد بن محمد البرسی المالکی در قواعد الطریقیه نوشته و
 كما قاله ابو بكر بن العربي في زيارة المقابر لا تزار لتبغ بها الاقبره صلى الله عليه وسلم انتم
 و شما می در رو المحتار حاشیه در مختار نوشته ذکر العلامة المناوی فی حدیث اللهم
 انی سالك التوجه اليك بنبي الرحمة عن الغزن عبد السلام انه ينبغي كونه مقصوداً على
 صلى الله عليه وسلم وان لا يقسم على الله لغيره وان يكون من خصائصه قال وقال السبكي
 يحسن التوسل بالنبي الى ربه ولم ينكره احد من السلف ولا اختلف الا ابن تيمية فابتدع
 ما لم يقبله عالم قبله انتدب و نازع العلامة ابن امير حاج فی دعوی الخصوصية و الحال الكلام
 على ذلك في الفصل الثالث عشر آخر شرحه على المنيّة فراجع انتدب و خفاجی در شرح
 شفا نوشته و زیارة القبور اما لیتدکریا الموت و یقظ و هذا المجرى فی جميعها اول الدعاء
 لا اله الا المسلمین كما زار صلعم اهل البقيع و هذا مستحب و لا تبرک بمن فیها من الانبياء و الصالحين
 فينتفع بزيارتهم فذهب لبعض المالكية انه مخصوص بالانبياء و انه فی غیرهم بدعة و اما فی
 الانبياء ففی مشروعة و توقف فی السبکی انتدب و شیخ الاسلام احمد بن عبد الحليم
 در صراط مستقیم نوشته و قد اختلف الفقهاء فی الصلوة فی المقبرة هل هی محرمة
 او مکروهة فاذا قيل هی محرمة ففی تصحیح مع التحريم لام و المشهور عندنا انها محرمة لا تصح
 و من قائل النصوص المتقدمة تبين له انها محرمة بلا شك و ان صلوة لا یصح و لیس
 الغرض هنا تفییر المسائل المذكورة فانها معروفة و اما الغرض التنبيه على ما یخفى من غیرها

فما يدخل في هذا قصد القبور للذة وحسنا أو بها فان الدمار عند القبور وغير ما كان لهم
 تقتسم الى نوعين احدهما ان يحصل الدمار في البقعة بحكم الاتفاق لال دمار فيسا
 كما يدعون الله في طريقه ويتفق ان يثر بالقبور او كمن يزور ما ويسلم عليها ويسال الله
 العافية له وللموتى كما جارت بالسنة فهذا وسخوه مما لا بأس به الشا في ان تجرى
 الدمار بحيث يشبه ان الدمار هناك اجوب منه في غيره فهذا المذموم منه عنه
 اما مني تحريم او تنزيه وهو الى التحريم اقرب والفرق بين البابين ظاهر فان الرجل
 لو كان يدعونه واجتاز في حرمة لصنم او صليب او كنيسته او كان يدعونه في بقعة بها
 صليب هو عنه ذاهل او دخل في كنيسته ليس فيها مبيدات حائز ودعا الله في اية
 اوباب في بيت بعض اصداقائه ودعا الله لم يكن بهذا بأس ولو تحزن الدمار عند
 صنم او صليب او في كنيسته يرحب الاجابة بالدمار في تلك البقعة لكان هذا من اعظم
 بل لو قصد ميتا او خالقا في السوق او بعض سوامية الطرقات يدعونه بارجو الاجابة
 بالدمار لكان هذا من المنكرات المحرمة اذ ليس الدمار عند ما فعل فقط ما القبور للذة
 عند ما من هذا الباب بل هو أشد من بعضه لان النبي صلى الله عليه وسلم نهى عن اتخاذ
 مساجد واتخاذ ما عيدا وعن الصلوة عند ما بخلاف كثير في هذه المواضع وما يروى من
 الناس من انه قال اذا سجدتم في الامور فاستعينوا باهل القبور وسخوه هذا فهو كلام ضار
 كذب باتفاق العلماء والذي يبين ذلك امور احدها انه تبين ان العلة التي نهى
 النبي صلى الله عليه وسلم لاجلها عن الصلوة عند ما انما هو لئلا تتخذ ذريعة الى نوع من
 الشرك بالعلووت عليها وتعلق القلوب بهار غيبة ورهبة ومن المعلوم ان المصطفى
 الدمار الذي قد نزلت به نازلة فيرجو الاستجابة خير كما لا يشك قورا وادعوا من كان
 حاله في اقتنائه بالقبور اذ رجا الاجابة عند ما اعلم من حال من يؤدى الفرض عند ما
 في حال العافية فان اكثر المسلمين في حال العافية لا يتحاشون قلوبهم لتشتت في ذلك الا قليلا

اما الدعاة المضطرون ففتنتهم بذلك غليظة جدا فاذا كانت النفسدة والغفلة التي لا تلبس
 شئ عن الصلوة مخففة في حال هولاء كان ينهم عن ذلك او كد وهذا واضح لمن فقه في
 دين الله وتبين له ما جارت به السخيفية من الدين الخالص لله وعلم كمال سئلهم
 المتقين في تجريد التوحيد ونفى الشرك بكل طريق والثاني ان قصد القبور للدعاة
 عند ما ورعوا للاجابة بالدعاء هناك رجاء اكثر من رجاء ما بالدعاء في غير ذلك المكان
 اثر لم يشترع الله ولا رسوله ولا فعله احد من العلماء ولا الصالحين المتقدمين بل اكثر
 ما ينقل ذلك عن بعض المتأخرين بعد المائة الثانية ونيز در صراط مستقيم نوشته
 فلا يخلوا اما ان يكون الدعاء عند ما افضل منه في غير تلك البقعة او لا يكون فان كان افضل
 لم تجز ان يخفى علم هذا عن الصحابة والتابعين وتابعيهم فكانون القرون الثلاثة الفاضلة
 جالبة بهذا الفضل العظيم ويعلمه من بعدهم ولم يجز ان يعلموا ما فيه من الفضل ويزيدوا
 فيه مع حرصهم على كل خير لاسيما الدعاء وسهم يعلمون فضل الدعاء عند القبور ثم
 لا يقصدونه بهذا حال طبعاً وشرعاً وان لم يكن الدعاء عندهما افضل كان قصد الدعاء
 عندهما مغلالة او معصية كما لو تجزى الدعاء وقصده عند سائر البقاع التي لا فضيلة للدعاء
 من مثلها الا انهار ومخارس الاشجار وجوانب الاسواق وجوانب الطرقات وما كان
 عدوه الا الله وهذا الدليل قد دل عليه كتاب الله في غير موضع مثل قوله ثم انهم كانوا
 شرعوا لهم من الدين ما لم ياذن الله فاذا لم يشرع الله استحباب الدعاء عند المقابر و
 لا وجوب فمن شرعه فقد شرع من الدين ما لم ياذن به الله وقال تعالى قل انما حرم شر
 الفواحش ما ظهر منها وما بطن والاثم والبغى بغير الحق وان تشركوا بالله ما لم ينزل به
 سلطانا وان تقولوا على الله ما لا يعلمون وهذه العبادة عند المقابر نوع من انسية
 بالله ما لم ينزل به سلطانا لان الله لم ينزل حجة يتخمن استحباب قصد الدعاء عند القبور
 وفضله على غيره ومن جعل ذلك من دين الله فقد قال على الله ما لم يعلم وما احسن

قوله تعالى الم ينزل به سلطانا لئلا يحتج بالمتانيس والحكايات ومثل هذا قوله تعالى في
 حكايته من انجيل سلم وحاجة قومه قال انا هو حي في الله وفد هان ولا تخاف يا اشرك
 به الا ان ليثار رزقي واطمع رزقي كل شيء على افلا تم ذكره ون وكيف اخاف يا اشرك
 ولا تخافون انكم اشركتم بآبائه الم ينزل به عليكم سلطانا فأي الفرقين بالامن ان كنت
 تعلمون الذين امنوا ولم يمسروا ايمانهم بظلم اولئك لهم الامن وهم مسددون الخ ومن
 در صراط مستقيمتهم نوشته و اذا اختلف فيه المتأخرون فالفاضل بينهم هو الكتاب و
 السنة واجتماع المتقدمين فساد مستنباطا فكيف واسم الله لا ينقل عن امام معروف
 ولا عالم متبع بل المنقول في ذلك اما ان يكون كذا با على صاحبه مثل ما حكى بعض من
 الشافعي انه قال اني اذا ترلت بي شدة اجبني فادعوه عند قبر ابي حنيفة فاجاب ابو
 كلا ما هذا معناه وهذا كذب معلوم كذبه بالاضطرار عند من له معرفة بالعدل قال الشافعي
 لما قدم بغداد لم يكن بغداد قبر قيات للدعاء عنده البتة ولو لم يكن هذا على عهد الشافعي
 معروف او قد راي الشافعي باحجاز واليمن والشام والعراق ومصر من قبور الانبياء و
 الصحابة والتابعين من كان اصحابها عنده وعند المسلمين افضل من ابي حنيفة ومثله
 من العلماء انما اياه لم يتوخ الدعاء الا عنده ثم اصحاب ابي حنيفة الذين ادركوه مثل
 ابي يوسف ومحمد وزفر واخسن بن زياد وطبقته لم يكونوا يتحرون الدعاء لا عند قبر
 ابي حنيفة ولا غيره ثم قد تقدم من الشافعي ما هو ثابت في كتابه من كراهته تعظيم قبور
 المتأخرين خشية الفتنة بها وانما يصنع مثل هذه الحكايات من نقل علمه ودينه واما ان
 يكون المنقول من هذه الحكايات عن مجهول لا يعرف ونحو لوروي لنا مثل هذه الحكايات
 المبنيّة احاديث عن لا ينطق عن الهوى لما جاز التسك بها حتى تثبت فكيف يار
 من غيره وزيد وصرط مستقيم نوشته ثم فضاء حاجة بعض هؤلاء الداعين بالاعتبة
 المحرم ان الرجل قد يكون مضطرا في اضطراره لو دعا الله بها مشرك عند من لا يجيب

لست قد توحيه الى الله وان كان تحرى الدعار عند الوشن شركا ولو استجب له عند هذا
 المتوسل له صاحب القبر وغيره لاستغاثته فكذلك فانه يعاقب على ذلك ويؤمر
 في النار اذا لم يبعث الله عنه وينز در صراط مستقيم فوشة واما ذكر في المناسك بعد
 تحية النبي صلعم وصاحبيه الصلوة والسلام يدعو فقد ذكر الامام احمد وغيره انه
 يستقبل القبلة ويجعل الحجرة عن يساره لتلايسته بر وذلك بعد تحية الصلوة و
 السلام ثم يدعو لنفسه وذكر والله اذ يجي ويصلي عليه يستقبل وجهه بالي هو وامي صلى الله
 عليه وسلم فاذا اراد الدعار جعل الحجرة عن يساره ويستقبل القبلة ودعا بامر اعاة
 منهم لذلك فان الدعار عند القبر لا يكره مطلقا بل يؤمر به كما جارت له السنة كما تقدم
 ضمنا وتبعنا واما المكره الذي يتجرى المجرى الى القبر للدعار عنده وكذلك ذكر اصحابنا
 مالك قالوا يذون من القبر فيسلم على النبي ثم يدعو مستقبل القبلة بولييه ظهره وقيل لا يولي ظهره
 فانما اختلفوا لما فيه من استدباره فاما اذا جعل الحجرة عن يساره فقد زال المحذور بلا حلا
 وصار في الروضة او اماها ولعل هذا الذي ذكره الائمة اخذوه من كراهية الصلوة الى
 القبر فان ذلك قد ثبت النهي فيه عن النبي صلعم كما تقدم فلما نهى ان يتخذ القبر مسجدا او
 قبلة امر وان لا يتجرى الدعار اليه كما لا يصلي اليه ولهذا والله اعلم حرفت الحجرة وثلاث
 لما بنيت فلم يجعل حالها الشاى على سمت القبلة ولا جعل سطحا وكذلك قصدوا
 قبل ان يدخل الحجرة في المسجد فروى ابن لطبة باسناد معروف عن هشام بن عروة ^{رضي} عن
 الى قال كان الناس يصلون الى القبر فارم عمر بن عبد العزيز فرجع حتى لا يصلي اليه الناس
 وينز در صراط مستقيم فوشة الا ترى ان الرجل لما نهى عن الصلوة الى جهة الشرق
 وغيره فانه يبين ان يتجرى استقبالها وقت الدعار ومن الناس من يتجرى وقت دعائه
 استقبال الجهة التي فيها الرجل الصالح سواء كانت في الشرق او غيره ويذا ضلال
 بين وشرك واضح كما لبعض الناس يتبع من استدبار الجهة التي فيها بعض الصالحين

هو بيت بر الحجة التي فيها بيت الله وقبر رسول الله وكل ماله الاستيلاء من الصريح
 نقارح وبين النصارى ونيز در صراط مستقيم نوشته واهذا كره مالك وغيره من
 اهل العلم لابل المدينة كل دخل احد منهم المسجد ان يحوي فيسلم على قبر النبي وصاحبه قال
 وانما يكون ذلك لاحد من سفر او اقدم من سفر او اراد سفر او نحو ذلك ورخس لبعضهم
 عليه اذا دخل المسجد للصلوة او نحوها واما قصده للصلوة والسلام فما علمت احد من
 فيه لان ذلك نوع من اتخاذ حيد او نيز در صراط مستقيم نوشته النوع الثالث
 في كراهته فعدوا للداران السلف رضى الله عنهم كرهوا ذلك ممتاولين في ذلك فلو
 سلم لا تتخذ واقبري حيد كما ذكرنا ذلك عن علي بن الحسين واحسن وبما انفسل
 من التابعين وعلم بهذا لان من غير بما لحا ورتها الحجة النبوية سبها وكما وعدو كرها
 عن احمد وشبهه انه امر من سلم على النبي عليه السلام وصاحبه ثم اراد ان يدعوا نبيهم
 فيستقبل النبوة وكذلك كرهوا ذلك غير واحد من العلما المتقدمين كما لك وغيره
 المتأخرين مثل ابو الوفاء بن عقيل والبي الفرج بن الجوزي واما حفظ لا عن صاحب
 ولا عن تابع ولا عن امام معروف انه استحب قد شئ من القبور لمد عار عنده ولا راد
 احد شيئا لاسن النبي صلى الله عليه وسلم ولا عن الصحابة ولا عن احد من الائمة المعروفين قد صنعت
 الناس في الدعار واولقاته والكننته وذكر واقبه الآثار فا ذكر احد منه في فضل الدعار
 شئ من القبور حرقا واحدا فيما اسلم فكيف يجوز والسماح به ان يكون الدعار سندا اجوب
 و انفسل والسلف تنكره ولا يعرفه وتنبه عنه ولا تاربه نعم من نحو المائة الثالثة في
 متفرقا في كلام بعض الناس فلان ترجى الاجابة عنده وقلان يدعى عند قبره ونحو
 ذلك والاختار على من يقول ذلك وبما مره كاشا ما كان ونيز در صراط مستقيم بعد
 ذكر رواية ابن ابي فديك نوشته فهد الاثر من ابن ابي فديك قد يقال فيه استحباب
 فهد الى ماء عند القبر ولا حجة فيه لوجوه احدا ان ابن ابي فديك روى هذا عن جهور

وذكر ذلك المجهول بلاغا عن لا يعرف ومثل هذا لا يثبت به شيء أصلا وإن ابن أبي
 نديك متأخر في حدود المائة الثانية ليس فيه من التابعين ولا من تابعيهم المشايخ
 حتى يقال قد كان هذا معروفا في القرن الثالثة وحسب أن أهل العلم بالمدينة المتكوفة
 لم ينقلوا شيئا من ذلك ونيز در صراط مستقيمتهم نوشته ولم يكن أحد من السلف
 إلى قبر بني ولا غير بني لاجل الدعار عنه ولا كان الصحابة ليقبلون الدعار عند قبر
 النبي صلعم ولا عند قبر غيره من الأنبياء وإنما كانوا يصلون ويسلمون على النبي وصحابته
 واتفق الأئمة إذا دعا بمسجد النبي صلعم لا يتقبل قبره وهو الذي ذكره أصحاب السنن
 وأئمة مناصه وقال أبو حنيفة بل يتقبل القبلة ويسلم عليه كما في كتب أصحابه
 وقال مالك فما ذكره سمعيل بن إسحق في المبسوط والقاضي عياض وغيرهما لا يرى أن
 يقف عند قبر النبي صلعم ويدعوا ولكن يسلم ويمضيه وقال أيضا في المبسوط لا بأس لمقدم
 من سفر أو خرج أن يقف على قبر النبي صلعم ويدعوه ولا يكره عمر فقيل له فإن كانا
 من أهل المدينة لا يقدمون من سفر ولا يريدونه فيقبلون ذلك في اليوم مرة أو أكثر عند القبر
 سلمون ويدعون ساعة فقال لم يبلغني هذا عن أحد من أهل الفقه ببلدنا ولا يصح آخر
 هذه الأئمة إلا ما صلح أولها ولم يبلغني عن أول هذه الأئمة وصدرها أنهم كانوا يفعلون ذلك
 ويكرهه إلا من جابر عن سفر أو اراده وقد تقدم في ذلك من الآثار عن السلف والأئمة
 ما يوافق هذا ويؤيده من أنهم كانوا يستحبون عند قبره ما هو حبس الدعار والتحية كالصلاة
 والصيام ويكرهون قصده للدعار والوقوف عنده للدعار ومن يرخص منهم في شيء
 من ذلك فإنه إنما يرخص فيما إذا سلم عليه ثم أراد الدعار أن يدعو مستقبل القبلة أما عند
 القبر وأما منخر فاعنه وهو أن يتقبل القبلة ويدعو ولا يدعو مستقبل القبر وكذا المنهج
 عن سائر الأئمة ليس في أئمة المسلمين من استحباب للمرء أن يتقبل قبر النبي ويدعوه عنه ومن
 در صراط مستقيمتهم بعد نقل حكايته مناظره إلى جعفر وإمام مالك از شفاي قاضي حيا

نوشتة فلهذه الحكاية على هذا الوجه اما ان يكون ضعيفة او مغيرة واما ان يفسر بما يوافق مذنبه
 از قد نفهم منها ما هو خلاف مذنبه المعروف بنقل الثقات من اصحابه فانه لا يختلف
 انه لا يستقبل القبر عند الدعار وقد ائنف على انه لا يئنف عند الدعار مطلقا وذكر طائفة
 من اصحابه انه يدنو من القبر ويسلم على النبي صلعم ثم يدعوا مستقبل القبلة ويقولون
 وقيل لا يوليه ظهره فالتقوا في استقبال القبلة وتنازعوا في قولية القبر ظهره وقت الدعار
 ونيز در صراط مستقيم نوشتة ان محمد بن الحسن هذا قد روى اخبار عن السلف جدير
 بالذكر انه فقال حدثني عمر بن مارون عن سلمة بن وردان قال رايت النبي من الملك
 يسلم على النبي صلعم ثم يسند ظهره الى جدار القبر ثم يدعوا ونيز در صراط مستقيم نوشتة
 والمقصود هنا انه قد علم ان ملكا من اعلم الناس بمثل هذا الامر فانه مفيد بالمدينة يري
 ما يفعل التابعون وتابعوهم ويسمع ما ينقلونه عن الصحابة واکابر التابعين ويهتدي
 عن الوقوف عند القبر للدعار ويذكر انه لم يفعل السلف وقد اجذب الناس على هذا
 عمر بن قاسم بن العباس بن فضال عن النخعي عن النسيان عن عمر بن قاسم بن العباس بن فضال
 اللهم انك اذا جردنا نوسل اليك بنينا فستقينا وانا نوسل اليك بعن نبيك
 فيستقون فاستقوا به كما كانوا يستقون بالنبي صلعم في حياته وهم انهم يتوسلون
 وشفاعته بهم في دعوتهم ويدعونه كالانام والمؤمنين من غير ان يكونوا يقيمون على
 عند الخاق ولما مات صلعم توسلوا بدعار العباس واستقوا به واهذا قال الفقهاء
 الاستسقاء بابل الدين والافضل ان يكونوا من اهل بيت النبي صلعم وقد استسقت
 معاوية بن يزيد بن الاسود الجعفي وقال اللهم انما نستسقيك بين يدين الاسود يا نزيه
 يدريك فرقع يد يد ودعا ودعا الناس حتى امطر واودى سب الناس ولم يذهب احد
 من الصحابة الى قبره ولا غيره يستسقي عنده ولا به ونيز در صراط مستقيم نوشتة
 واما ان يقصد بالزيارة سوال الميت والاقسام به على الله واستجابة الدعاء عند

تلك البقعة فهذا المكين من فعل أحد من سلك الأئمة ولا الصحابة ولا التابعين لهم حسن
 وأما حدث ذلك بعد ذلك ونيز در صراط مستقيم نوشته والمقصود أن الشكر في
 كثير وكذلك الشكر بابل القبور من دعائهم والتضرع اليهم والارغفة اليهم ونحو ذلك فإذا
 كان النبي صلعم نبي عن الصلوة التي تضمن الدعاء ليد وعده خالصا عند القبور لئلا يفصح
 ذلك إلى نوع من الشكر برهم فكيف إذا وجد ما هو نوع الشكر من الرغفة اليهم سواء
 طلب منهم قضاء الحاجات وتفرج الكربات أو طلب منهم أن يطلبوا ذلك من الله
 بل لو أقسم على الله بعض خلقه من الأنبياء والملائكة وغيرهم لمنى عن ذلك ولو لم يكن
 عنده و نيز در صراط مستقيم نوشته وقد بسطت هذه المسئلة في غير هذا الموضع
 والمقصود هنا إذا كان السلف والأئمة قالوا في سؤاله بالخلق ما قد ذكر فكيف بسؤال
 المخلوق الميت سواء سأل أن يسأل الله أو يسأل قضاء الحاجات ونحو ذلك ما يفعل
 لبعض الناس أما عند قبر الميت وأما عند غيبته وصاحب الشريعة جسم المادة وسد الذريعة
 بلغة من يتخذ قبور الأنبياء والصالحين مساجد وأن لا يعمل عند ما ولا يسأل الله
 وعذر امتة عن ذلك فكيف إذا وقع نفس المحذور من الشكر وأسباب الشكر لثمة
 إمام ابن القيم در زوا المعاني ونوشته والاشراك به والاقسام على الله به سؤال
 السحاح والاستعانة والتوجه إليه عكس به به صلى الله عليه وسلم فانه به به توحيد
 واحسان إلى الميت و به به هو لا به به شرک و اشارة إلى فقوسهم وإلى الميت و به به
 اقسام ما يدعون الميت أو يدعون به أو يدعون عنده ويرون الدعاء عنده أو به
 أولى من الدعاء في المساجد ومن تأمل به به رسول الله صلى الله عليه وسلم تبين له
 الفرق بين الأمرين وبالله التوفيق لثمة و در اعاشة اللهم فان نوشته وكيف يكون
 دعاء الموتى ودعاء عند قبورهم والاستشفاع بهم مشروعا وعلاصالحا وتصرف عنه
 القرون الثلاثة الفضلة نبض الرسول ثم يفوز به المخلوف الذين يقولون لا يفعلون

وليفعلون بالايامرون افنته ونيز در اغاشة اللہيقان نوشته ہل بکن اہل الضلالت
 ان ياتوا عن احد منهم بنقل صحيح او حسن او ضعيف او منقطع انہم كانوا اذا كان لہم حق
 فصدوا القبور فدعوا عندہا ولمتصوا بہا فضلا ان یصلو عندہا وسالوا اللہ باصحابہا
 حوائجہم علما تواتر عنہم باثر او یوفقونا علی حرف واحد بل یمكنہم ان یاتوا عن الخلفون
 التي خلفت بعدہم وكل طال الزمان وتاخر العہد كان ذلك اكثر فقد وجدت
 فی ذلك المصنفات عدة لبس فی شیء معها عن رسول اللہ ولا عن خلفائہ وسائر
 اصحابہ حرف واحد بل من خلاف ذلك کثیر كما قد مئاه من الاحادیث المرفوعة واما
 انار الصحابة فاكثر من ان یحاط بہا ونیز در اغاشة اللہيقان نوشته ولو كانت
 للدعاء عند القبور والتبرک بہا فضیلة لنصب المہاجرین والاضمار لہذا القبر
 ای قبر وانیال علی ودعوا عندہ فقد كانوا سابتین الی کل خیر وكذلك التابون
 كان عندہم من قبور اصحاب رسول اللہ صلعم بالامصار عدو کثیر فاستغاثوا
 بقبر احد منهم ولا دعوه ولا دعوا بہ ولا دعوا عندہ ولا استغفوا بہ ولو كان ذلك
 منہم لقتل افیکون ذلك فضلا حرمة خیر القرون وجہلہو وظفر بہ الخلف وعلوہ
 ام كانوا عالمین بہ ولکنہم زید وافیہ وقد كانوا حرص الناس علی الخیر فلم یکن
 منافا للشرع مع اجتراح کل احد الی الدعاء بہا عند نزول الحوادث العظيمة
 بہ مازید وافیہ ونیز در اغاشة اللہيقان نوشته شجنا قدس اللہ روحہ ولہذا
 الامور المبتدعة عند القبور مراتب البعد ہا عن الشرع ان لیل المیت حاجتہ و
 یستغث بہ فہا کما یفعلہ کثیر من الناس قال وہولاء من جنس عباد الاله نام لہذا
 فہ تمثیل لہم الشیطان فی صورة المیت والغائب کما تمثیل لعباد الاله نام وہذا یحیی
 لکنہ من المشرکین واہل الکتاب يدعوا حدیثہم من عینہم فیمثل لہم الشیطان حیاً
 وقد سخی لہم بعض الامور الغائبة وكذلك السجود للقبور والتسبیح وتعبیدہ المشرکین الثابت

ان يسأل الله به وهذا يفعلُه كثير من المتأخرين يهوديته اتفاق المسلمين الثالثة ان يسأل نفسه
 ان يسأل الله حاجته الرابعة ان يظن ان الدعاء عند قبره مستجاب وانه فضل
 من الدعاء في المسجد فيقصد زيارته والصلوة عنده لاجل طلب حوائجه وهذا ايضا من
 المنكرات المبتدعة باتفاق المسلمين وهي محرمة وما علمت في ذلك من اعاين ائمة الدين
 والحنان كثير من المتأخرين يفعل ذلك ويقول بعضهم قبر فلان تزيق حجر الحكيم
 المنقولة عن الشافعي انه كان يقصد الدعاء عند قبر ابي حنيفة من الكذب الظاهر بينه
 در اغاثة اللهفان نوشته وفي فتاوى ابن عبد السلام نحو ذلك اسي لا يقول
 في دعائه اسالك بملاكك او بابنيك او نحو ذلك وتوقف في بنيها صلى الله عليه
 وسلم لا عقاده ان ذلك جابر في حديث وانه لم يعرف صحة الحديث اختبه وسمي
 بن علي افندي رومي متوفى سنة ٩٨٠ هـ وحدثه وبيك از نجرت بنى صلى الله
 عليه وسلم در حبالس الاررار نوشته اما الزيارة البدعية فهي زياره القبور لاجل الصلوة
 عندها والطواف بها وتقبيلها واستلامها وتعبير الحزود عليها واخذ ترابها ودعاء خصال
 والاستعانة بهم وسؤالهم النصر والرزق والعافية والولد وقضاء الدين وتقرير الحوائج
 واغاثة اللهفان وغير ذلك من السجحات التي كان عباد الاحنام يتسارعون من صنعها
 فان اصل هذه الزيارة البدعية ماخوذ منهم وليس لشي من ذلك مشروعا باتفاق علماء
 المسلمين اذ لم يفعل رسول الله العالمين ولا احد من الصحابة والتابعين وسائر ائمة
 الدين بل قد انكر الصحابة ما بهودون ذلك بكثير وفيه در حبالس الاررار نوشته والدي
 اوقع عباد القبور في الافتنان بها امور منها الجهل بحقيقة ما بعث الله تعالى به رسوله
 تحقيق التوحيد وقطع اسباب الشرك فالذين قل نصيبهم من ذلك اذا دعاهم الشيطان
 الى الفتنة بها ولم يكن لهم ما يبطل وجوه استجوابه بحسب ما عندهم من الجهل وعصموا
 بقدر ما معهم من العلم ومنها احاديث مكذوبة ومنعها على رسول الله صلى الله عليه وسلم

استباه عباد الاعصام من المتأثرية وهي تناقض ما جاز به من دينه محمدية اذا تبحرتم
في الامور فاستعينوا باهل القبور وحديث اذا اتيكم الامور فغلبكم باصحاب القبور
وحديث لو حسن احدكم ظنة بحجر لفعه وامثال هذه الاحاديث التي هي من افضة لدبر
الاسلام ومنعها عباد الاعصام من المتأثرية وراحت آلى الجبال والضلال الله
انما بعث رسوله لتتال من حسن ظنة بالاحبار والاسجار وجنب امنه من الضنة بالقبور
بكل طريق ومنها حكايات حكيت سن اهل القبور ان فلانا استغاث بالقبور الثلاثة
في سنة فخلص منها وفلان نزل به خرفا سندى صاحب ذلك القبر فكشف خرفه
وفلان دعا حاجته ففقتيت حاجته وعند السدة والمقابرية شئ من ذلك يطول ذكره
وهم من الكذب خلق الله على الاحبار والاموات والنفوس موقعة لتبصار حوايجها
وارالة ضرورتها لاسيما من كان مضطرا تشبث بكل سبب والتمس فيه كرامات
فاذا سمع احد ان قبر فلان تزيق حجر لميل اليه فيذهب اليه ويدعو عنده بحرقته
وذلة وانكاس فيجيب الله دعوته لما قام بقلبه من الذلة والانكاس لا لاهل القبر فاما
لو دعا ذلك في الحانة والحامه والسوق لاجابه فيطن الجاهل ان للقبر تاثيرا في اجابة
ملك الدعوة ولا يعلم ان الله تعالى يجيب دعوة المضطر ولو كان كافرا فخلب من اجاب الله
وعاره يكون راضيا عنه ولا مقتله ولا راجعا اليه ليعمله فانه يجيب دعاء البر والفاجر
المومن والكافر لستة وثمانين مست وراثة الله تعالى نير وعا بد سندى هي ارستند
اهل بدعت مست ودر بعض دعوات هم زبان ايشان در طوع الحالا لوار حاشية و مختار
نوشته رايت بخط جدى وكان من اكابر العلماء الناسكيين والاولياء المخلصين انه وجد
بخط شخه عبد الحكيم وكان من اكابر عباد الصالحين ان من كان له حاجة فليذهب الى قبر
صالح يوم الجمعة قبل عصره فليجالس حاشيا عند راس القبر متوجها الى القبلة متوضيا وقير
سورة الناسحة مرة وآية الكرسي مرة والزلزلة مرتين والكاثر ثلثا والاعلاص عشر

و آیه قلین الله اجر آخر الجاهلیة ثلثا و یکبر تکبیر العبدین ثلثا و هی الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله
و الله اکبر الله اکبر و الله الحمد و یصلی علی النبی صلی الله علیه و سلم او لا و آخر اسبعا
بهذه الصیغة صلی الله علی محمد النبی الامی و آله کما هو امله و یجعل ثواب فکک لصاحب
القبر و یأل حاجته من الله و حده و لا یقول یا صاحب القبر یا فلان اقض حاجتی
او سلها من الله او کن لی شفیعاً عند الله بل یقول یا من لا یشک فی حکمه احد انظر
لی حاجتی هذه و جیدا کما خلقتنی و یکبر ربه الکلمات سبعا فان الله تعالی یجیر لی
روح صاحب القبر فی تلك الساعة فیشفعه له و تقضى حاجته فان هذا من المجرىات^{الصلوات}
و در صفحه ۱۴۵ این کتاب عبارت تفسیر عزیزی مذکور شد که در آن عین شرک و
منافی ملت جنینی بودن استعانت با ارواح هر قوم است قوله صاحب لفظ محاضر
ارواح انبیا و اولیا باید دید الخ اقول دیده شد معنیش از مبتدعین حسب اد
الایشان پرسیده می شود قوله صاحب زیارت قبور شهدا و صاحبین عبادت خداست
اقول عبادت خدا بودن زیارت قبور چه مضر مغرضین شیخ الفرسو است قوله صاحب^{۱۳۲}
مقوله سوم الخ اقول عبادت قلب بودن محبت محبوبان خدا و بغض مغضوان خدا
چه منافات از مدعیات خصم دارد قوله صاحب مقوله چهارم الخ اقول استعانت
از غیر آنرا مظهر عون الهی دانسته که جواز آن در میقول مذکور است استعانت بسجود و
غلات و آب و شربتها و سایه و خت و او و یه و عقاقیر و غیرهاست نه استعانت
به ارواح چنانچه از عبارت تفسیر عزیزی که در صفحه ۱۴۵ این کتاب منقول شده
در یافت گردیده پس اینمقوله را از حمل نزاع چه تعلق باشد قوله صاحب مقوله پنجم الخ
اقول اینمقوله نیز تعلق با عانت ارواح ندارد بلکه متعلق با عانت اسباب عادی
ظاہریه است قوله صاحب مقوله ششم الخ اقول شمردن این قسم استعانت از فراط
و تفریط استعانت معید جواز استعانت هر قسم غیر این قسم نیست قوله صاحب^{۱۳۷}

مقبوله سیمم الخ اقول غایه حاصل اینمقوله رو اگر دیدن حاجت هست تبوسل اهل
 بیرون تنبیه بحیات و عمارت نشان پس به قطع نظر از نیکه جواز تبوسل به اهل الله
 مختلف فیہ بین النعمان است امام ابی حنیفه و امام مالک و غیره با جائز ندارند و بعضی
 دیگر قائل بجواز آن و خصم گفتن میتواند که قید حیات برای تصحیح کلام مراد است میگیم
 که این حاصل مفید جواز تبوسل نیست که رو اگر دیدن حاجت تبوسل ایشان امری
 است و جواز تبوسل بایشان امری دیگر قوله هشتم الخ اقول اینمقوله
 متعلق باعداد و اعانت ملائکه موکلین است که اسباب کار فائزات این عالم بحسب
 عاوت الهی بوده اند نه متعلق باعداد ارواح قوله مقوله نهم الخ اقول مستفاد
 حاصل اینمقوله جریان انتفاع و استفاده از اولیا و دیگر مؤمنین و تصور افاد و
 واعانت و طلبیدن از باب حاجات حل مشکل از ایشانست و این منتهای حاجت
 مفید جواز استفاده و طلب حاجات نیست قوله حش ۳ این آیات واحادیث
 بهین معنی متمسک معتزله اند در غیب الخ اقول این آیات واحادیث بهین معنی
 درین باب یعنی در عدم سماع موتی متمسک معتزله نیست بلکه آیت کریمه لایذوقون
 فیها الا الموت الاولی و آیت کریمه انک لا تشع الموتی و آیت کریمه و ما انت لمسمع
 من فی القبور در عدم تعذیب و تنغیم میت متمسک معتزله است بجهت دلالت آیت
 اولی بر انشاء موتی بعد موت دنیا قبل حیات آخرت که لابد است وجود آن بر تقدیر
 حیات در برزخ و دلالت آیتین اخیرتین بر عدم سماع موتی و آیات ثلثه در عدم
 موتی کلام احیاء را متمسک مولانا عید السخی رحمه الله علیه و اهل سنت منکر از عدم
 تعذیب و تنغیم میت و مثبت تعذیب و تنغیم آن بوده اند نه منکر از عدم سماع موتی
 و نقل سماع با فی اتحاد و دلیل باختلاف دعوی موجب اتحاد دعوی نباشد و موافقت
 معتزله در ان مسئله که اهل سنت در ان حیالت ایشان نباشند بلکه تصریح موافقت

ایشان کرده باشند قبحی ندارد بلکه چاره نیست سنیان را ازان و بیان معنی آیت
اولی گویند هر موافق بیان معتزله است لیکن در حقیقت فرق در میان هر دو است
چه درین قول مولانا که در موت دنیا و حیات آخرت حیاتی و موقتی نیست انقضای
مراد از حیات حیات کامله است که با آن قدرت و افعال اختیاریه باشد و حساس
کیفیات این عالم بدان تواند شد و از موت موتیکه پس این حیات طاری گردد و
مراد معتزله نفی حیات و موت مطلق است بعد موت دنیا قبل از حیات آخرت
و شتان بینما و در کتب کلامیه بحواب معتزله انکار از دلالت آیت اولی بر نفی
موت مطلق مسطور است نه از دلالت آن بر نفی موتیکه بعد حیات کامله طاری گردد
باجمله مقصود مولانا نفی حیات بقدر ماتیالم و تیکلذ و بها بالآلام الآخرة و لذائذها نیست
بلکه مقصود نفی حیات کامله و حیات بقدر ما یسمع بها کلام الاحیاء عموماً است
این حیات نیست از ادله شرعیّه ثابت نمیشود و لوفرضنا که استدلال از آیت
اولی بدین پنج مسئلهم محذور می باشد این استلزام نه موجب بطلان مدلول است
و نه موجب موافقت مذسوسی با معتزله با است و در وجه محذورات بر استدلال
اهل سنت و درین قول مولانا که مرده و خوابیده در پنج موت یکسانند فرق همین است
که مرده را حکم بازگردیدن در دنیا نیست و خوابیده را حکم بازگردیدن هست انقضای
مراد از پنج موت نفی نفس است که در آن مرده و خوابیده یکسانست گو
تفاوت در کیفیت توفی باشد و بر همین تفاوت بنای فرق مذکور است و این تفسیر
مولانا مطابق با ثور از آنحضرت و صحابه و تابعین و دیگر اهل تفسیر است در تفسیر
معالم التنزیل مرقوم است لایذ و قون فیها الا الموت الا ولی اسی سوی الموت
الا ولی التي ذاقوها فی الدنیا انتم و سلیف الدین آمدی در ابکار الافکار
نوشته و اما قوله تعالی انکم لا تسمع الموتی تشبیه الکفار بالموتی و نحن لانکرم الموتی

لا یسمع الله ولفسانه فی در شرح مقاصد نوشته و اما قوله تعالی و ما انت
 بمسمع من فی القبور فتمثیل لجمال الکفره بجمال الموتی و لا نزاع فی ان المیت لا یسمع الله
 و عبد بن حمید و ابن المنذر و ابن ابی ساتم از قتاده و تفسیر قوله تعالی انک لا تسمع الله
 روایت کرده که قال هذا مثل ضرب الله الکافر کما لا یسمع المیت کذلک لا یسمع
 الکافر و لا ینتفع به و لا یسمع الصم الیه عا و اذا و لو اذ برین یقول لو ان اسم یولی مدبر
 ثم نادیت لم یسمع کذلک الکافر لا یسمع و لا ینتفع بما یسمع الله و اما هم را ز می در تفسیر
 کبیر نوشته الموت و النوم بیشتر کان فی کون کلا واحد منهما توفیان النفس ثم یتنازل
 کلا واحد منهما عن الآخر بخواص معینة الله و ابن ابی شیبہ از ابی حمزید روایت کرده
 که قال کان رسول الله صلعم فی سفره التي ناموا منه حتی طلعت الشمس ثم قال انکم
 کنتم امواتا فرد الله الیکم ارواحکم و اخرج ابن ابی شیبہ و احمد و البخاری ابو داود
 و النسائی عن قتاده ان النبی صلعم قال لیلۃ الوادی ان الله قبض ارواحکم حین
 وردا علیکم حین شئت و اخرج عبد بن حمید و ابن جریر و ابن المنذر و الطبرانی
 فی الاوسط و ابوالشیخ فی العظمة و ابن مروی و النبیار فی المختار عن ابن عباس
 فی قوله الله یتوفی النفس الآتیة قال یتوفی ارواح الاحیاء و ارواح الاموات فی المنام
 فیتسار لون بینهم ما اشار الله ثم یسک الله ارواح الاموات و یرسل ارواح الاحیاء
 الی اجسادها الی اجل مسمی و اخرج عبد بن حمید و ابن المنذر عن فرقد قال یمن
 لیلۃ من لیالی الدنیا الا و الترتب تبارک و تعالی یقبض الارواح کلها مو منها و کافرا
 فیسأل کل نفس ما عمل صا جها من النهار و هو اعلم ثم یدعو ملک الموت فیقول آت
 هذا قبض هذا من قبضه علیه الموت و یرسل الاخری الی اجل مسمی قوله صلعم
 ان کلام شاه عبد العزیز مذکور میگردد اقول کلامی را که در دنیا منسوب بسوی شاه
 عبد العزیز قدس سره العزیز کرده بدین نسبت با ورنه داریم چه از ادله شرعی و از آنچه

درین کلام بدین تقریب مذکور ثبوت شعور و ادراک نیست مگر بقدر ما بتلذذ و تماثل
نه آنقدر که زائران قبر را شناسد و سلام و کلام ایشان خود شنود و قواعد فلسفه
دالالت نمیکند مگر برینکه ادراکات سابقه نفس بعد مفارقت ترقی می یابد نه بر آنکه
ادراکات جدید این عالم نفس را بعد مفارقت از بدن لاحق بدین شود و چگونه گفتن
میتوانیم که نزد فلاسفه نفس بعد از مفارقت سلام زائر قبر می شنود و او را می شناسد
زیر که این شنودن و شناختن او را حسیه یا ویه است و نزد ایشان برای ادراک چیزی
یا ویه آلات شرط است و آنچه گفته اند که بعد از مفارقت حاجت آلات مانند مراد
آنست که چون نفس بعد مفارقت از بدن ادراک جزئیة یا ویه این عالم نکند و او را
مقصود بر ادراکات سابقه و ادراک امور آخرت باشد و در تقابلی ادراکات سابقه
ادراک امور آخرت حاجت آلات نیست لهذا او را بعد از مفارقت در ادراک او حاجت
آلات مانند تفتازانی در شرح مقاصد نوشته لما کان ادراک البخاریات مشتملاً

عند الفلاسفة بحصول الصورة فی الآلات فعند مفارقة النفس و لطلان الآلات
الاسبقی مدرکة للبخاریات ضرورة انفار للمشرط بانتماء الشرط انتماء حیات برای تلذذ و تنعم
و تالم راض و نیست ادراک کیفیات این عالم و شهدا را نیز حیات همین قسم است و تیشا
از حال پس ماندگان بدریافت از اعلام خدا متعالی باشند از خود شنیدن و دیدن حال
پس ماندگان سلام بر موتی و بمکلامی با آنها که مانور است برای تحسیر و عبرت اجایا است نه
برای اسماع آنها و از خطاب باشتگان بدر فقهایی خفیه بوجوه جواب داده اند و من جمیعهم
انه لوصح فذاک معجزة لرسول الله صلعم کذا فی الکفاية شاه عبد العزیز قدس سره العزیز در
بعض فتاوی خود نوشته و اروا حیکه از ابدان مفارق شده اند تاثیر آنها در عالم اصلا
در شرع نیابند و هم باعتبار فلسفه تاثیر آنها در عالم اصلا و نیست نمی آید زیرا که فلاسفه اروا
مفارقة را یا مشغول بلذات روحانی میدانند یا گرفتار الامور و حافی آنها را تصرف در امور

عالم کجا انتبه قوله مست ۱۳ و در تفسیر عزیزی در ذیل آیت و لا تقولوا لمن یقتل فی سبیل الله
 الی قوله مست ۱۴ و در تفسیر سوره طارق نوشته جان آدمی هرگز فدا پذیر نیست شعور
 و ادراک و تلذذ و تالم خاصه او هست انتبه ملخصاً اقول تلذذ و تالم و سدم فناء
 روح نزع نیست مابه النزاع سماع اموات کلام اجبار هست نه شعور و ادراک لذت
 و الم آخرت و اطلاع بر حضور زبیرت کنندگان صرف بطور استیناس منبیه سماع کلام ایشان
 و شناخت ایشان بامتیاز نباشد و غایبه مستغایر عبارات تفسیر خبر شعور و ادراک گوید
 و اطلاع مستطوریست قوله مست ۱۵ مولوی امیرعلی در تقویمه الایمان آیت کریمه و من اصل
 ممن یدعون و دون الله من لا یتجیب الی یوم النبیامه و هم عن دعائهم غافلون را در تفسیر
 منع استعانت و آیت کریمه لهم ایدی یمیلشون بهم ارجل یمشون بهم و غیره را در
 کالین بود آورده سرگرم ندیان سببها گردیده حالش اینست که این آیات در معارضه
 انگسان وارد اند که احبار را معبود و لذاتها و معبودات باعیانها میدانند الخ اقول
 خصوص مورد قیاس عموم لفظ نباشد و شریک گردانیدن احبار و اشخاص و بهائیم و
 انسان و ناقصین و کاملین با خداستعالی در حکم مساوی است چنانچه عبادت کننده
 حجر و شجر کافر است همچنان عبادت کننده ولی و نبی نیز کافر و خصم تسلیم نمیکند که بهائیم
 احبار را معبود و لذاتها و معبود باعیانها میدانند بلکه این اعتقاد مخصوص بعضی خلفا
 و سفهای ایشان بود و سلف و سقلا می ایشان احبار را قبله توجیه ارواح کاملین میدانند
 و معبود ارواح کاملین را لیکن نه لذاتها بلکه بجهت مقرب و شفیع بودن ایشان مبارک
 خدا و در قرآن رتبه و فرقی مقصود است گو بعضی مفسرین در تفسیر بعض آیات اقتضا
 بطوریک فرقی کرده باشند و آنچه از حجة الله البالغه نقل نموده تا بنیده گفته باینکه در توجیه
 مرقوم است ان العبرة لعموم اللفظ لا لخصوص السبب عندنا ان الله و در تلموح مستطوره
 ان الله که انما هو باللفظ و هو عام و خصوص السبب لاینافی عموم اللفظ و لا یقتضی تفسیر

ولانه قد استخسر من الصحابة ومن بعدهم التمسك بالعمومات الواردة في حوادث ووقایع
خاصة من غیر تشبه لها علی تلك الاسباب فيكون اجماعاً علی ان العبرة لعموم اللفظ
انتهی وبعیناً ورمی در تفسیر نوشته و من اجل من یعد من دون الله
من لا یتجیب له النکار ان یکون احد اصل من المشتکین حیث ترکوا عبادة المبتدع
افتقار الخیر الی من لا یتجیب له لم یسمع دعاءهم فضلاً ان یعلم سر سرهم ویراعی مصالحهم
الی یوم القیامة ما دامت الدنیا وسم عن دعاءهم غافلون لانهم اما جمادات واما جمادات
منحرون مشغولون باحوالهم انتهی قوله ^{ص ۱۲۶} احال ارواح انکی اثر انچه شاه ولی الله
در حجة بالغة نوشته باید شنید اقول انچه در نیجا از حجة الله البالغة نقل نموده بر سماع
اموات کلام اخبار او دیدن انها اخبار و کلام کردن انها به اجابت دلالت نمیکند قوله
^{ص ۱۲۶} اسماعیکه آنرا نفی فرموده از موتی حصر فرمود ان اسماع را در مومنین یعنی کافران
و موتی از اسماعیکه بی بهره اند آن اسماع مخصوص است بمومنین پس از نیجا خیال عدم
سماع موتی بسبب دور از کار است نفی سماع چیزی دیگر و نفی سماع چیزی دیگر اقول
الفار کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم می شنیدند لیکن چون ثمره سماع از ایشان ظاهر
نباشد پس شنیدن ایشان مشابه شنیدن شده لهذا احراز نیجا لی کفار مذکورین انقبیه
موتی و صمم که اصلاً سماع ندارند بطریق تشبیه نموده و نفی سماع موتی در نیجا بحیث
انتفاء سماع است از موتی چنانکه نفی سماع صمم است در نیجا بحیث انتفاء سماع از صمم
نه از جهت عدم صلاحیت سماع برای سماع بذیر که صلاحیت سماع از آیت گرفته و ان
شرح الامن یومن بآیاتنا ثابت است از نیجا خیال عدم سماع موتی بسبب دور از کار
بود چه اهل سنت بحدیث معتزله پابند و ام این خیال شدند و گفتند که تراخ نیست و عدم
سماع نیست چنانکه از اخبار افکار آمدی و شرح مقاصد تفنارانی بالا گذشت و اما هم
رازی در نهائیه الحشول نوشته و الجواب عما تسکوا به ثالثاً من قوله تعالى

و ما انت لیسع من فی القبر و هو ان الغرض من سیاق الآیه تشبیه الکفره بالموتی و نحن نعرف
 بان الذین فی القبر لا یسمعون حتی ینکون موتی فمقتضی استدلالهم عن الآیه انهم یسمعون
 خفیه کثرهم الله و جعل سببهم سکون برین طریق رفتند چنانکه در جامع صغیر و فتح القدیر
 و کفایه و حنایه و حاشیه عینی بر هدایه و کافی شرح وافی و شروح کنز و تفسیر و شرح
 عینی و غیره بتفصیل مسطور است و عبارتها این کتب و بابها سائل و تفهیم المسائل و غیره
 مذکور است خلاصه در حاشیه سببها و ی نوشته قوله فانک لا تسمع هو لتعلیل
 یفهم من الكلام السابق کانه قیل لا تخزن لعدم ابتداء رسم بتذکیرک فانک لا تسمع الخ
 قال ابن الهیثم اکثر ما تخزن علی ان المیت لا یسمع استدلالا بهذه الآیه و نحو ما و لذلک یقول
 بنقلین القبر و قالوا لو علمت لا یکلم فلانا فکلمه متبیا للاحیث و اورد علیهم قوله صلعم فی
 اهل القلیب و ما انتم باسمع منهم و احیب تارة بانه روى عن عائشة رضی الله عنها
 انها انکره و اخری بانه من خصو صیاته معجزة له و انه تمیل کما روى عن علی کرم الله وجهه
 و اورد علیه ما فی مسلم من ان المیت لیسع قرع لغالهم اذا انصرفوا الا ان یخص بادل
 الوضع فی القبر مقدمه للسؤال جمعا بینه و بین ما فی القرآن لغتبه و عینی و شرح
 صحیح البخاری نوشته قال ابن التین لامعارفته بین حدیث ابن عمر و الآیه لان المؤمن
 لا یسمعون بلا شک لکن اذا اراد الله اسماعه بالیس من ثنائه السماع لم یمتنع کقولہ تعالی
 انا عرضنا الامانه الایه لان الموتی لا یسمعون لغتبه قوله ص ۱۲۶ حال شبه دوم آنکه
 حضرت عائشه رضی الله عنها در ان مقام حاضر نبود و صرف استعنا و حقیق آن حدیثیه را چوب
 مثل فاروق که حاضر واقع و بگوش خود از رسول الله شنیده رد قرار دادن از نادان
 است رجوع باصول باید کرد الخ اقول بر نسبت رد کردن حدیث از صرف استعنا
 عقلی بسوی عائشه صدیقہ رضی الله تعالی عنها جبروت کسی جز این در برده و من نیست
 و مذنبه که رد کردن آن صدیقہ از جهت مخالفت آن بمخصوص قرآن بود که خبر حاکم

با احتمال خطا از سوره حفظ را وی معارض آن شدن نمیتواند و نیز از جهت مخالفت آن
 با آنچه خود از آنحضرت شنیده محفوظ میداشت نه از صرف استبعاد عقلی آری رجوع
 وی صد لایقه از انکار بنابر روایت وی این واقعه را که از سنده امام احمد بسند ضعیف
 نقل کنند ثابت کردن صرف تخمین عقلی است ناشی از افساد اعتقاد و بقایا از انکار منکر
 از وی و نسبت ناواقفی بسوی کسانیکه مستبعدا و عائشه صد لایقه رضی الله عنهما را در
 قرار داده اند و دیگر نقلیهات و تشکیعات همه عائد بسوی عامه فقهاء و متفقیه رحمة الله علیهم
 است که در جواب ایراد این واقعه در حضرت عائشه را ذکر کرده اند گمراهی در
 شرح صحیح البخاری نوشته و کان حدیث ما انتم باسمع منهم لم یثبت عندنا و مذنبان
 ان اهل القبور یعلمون ما سمعوا قبل الموت ولا یسمعون بعد الموت افشیه و سیوطی
 در شرح صحیح البخاری نوشته ذکر البخاری فی غروة بدر بعد هذا قال قتادة جئنا
 الله حتی اسمعهم ثوبیخا و فتمته و علی هذا التاویل جمهور الائمة و لیس فی قول عائشه ما یجوز
 روایت ابن عمر لا مکان انه قال فی قتلی بدر القولین جمیعاً و لم تحفظ عائشه هذا الا حدیث
 و یحفظ غیره با سماعهم بعد احیاءهم افشیه و در نهاییه حاشیه هدایه مرقوم است و کذا
 الکلام و الدخول بان قال لا یحکم فلانا و قال لا یدخل علی فلان فکلم بعد ما بات و دخل
 علیه بعد ما بات لا یحتمل فی مبدیه لان المقصود من الکلام الالفهام و الموت بینا فیه فانا
 قبل ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کلم اصحاب القلیبیت ^{بما یسمعون} با سماعهم فقال
 اهل و جدتم ما و عد ربکم حقا فقال عمر بن الخطاب لیس فی هذا حدیث و قال علیه السلام
 ما انتم باسمع من هؤلاء قلنا قد انکرت عائشه رضی الله عنها هذا الحدیث و قالت
 کیف یصح هذا و قال الله تعالی انک لا تشیع الموتی الخ قوله ^{ص ۱۴۷} و از ابراهیم
 دین جدید به بحث شفاعت است الخ اقول از شیخ عفا الله عنهما هم مذنبان این بلیید
 شفاعت بدون اذن است که شفاعت حضرت ختم رسالت برای همه اهل کبائر

بدون اذن اولیٰ شریفی است و اذن که در آیات وارد می‌شود مراد از او اینست که
 حکم و پروا یکی یا اذن در دنیا برای شفاعت همه اهل کبار از مومنین شده رفت و در آخر
 اذن شدنی نیست و مفعولین این عنوان اشیای مین اعتقاد دارند بحقیقت شفاعت
 بالا و نگویند که شفاعت عامه حضرت ختم رسالت که مسمی شفاعت کبری است
 بعد از اذن اولیٰ در روز عشر و شفاعت آنحضرت و دیگر انبیاء و صالحین برای اهل
 کبار از مردم مومنین که اذن شفاعت ایشان باو نشان شده باشد شدنی است
 و صرف اذن از معنی حقیقی که حکم و پروا یکی است بسوی حق مجازی که مشییه واراده است
 و چیزی ندارد بلکه آیت کریمه و کم من ملک فی السموات لا تنفع شفاعتهم شیئا الا من بعد
 ان یأذن الله لمن یشاء و یرضی بدون اذن را بر معنی خود تأویل میدهند و بر اذن شدنی
 رفتن خبری و اثری دلالت نمیکند بلکه خلاف آن از کتاب و سنت و اقوال علمای است
 ثابت می‌شود و در شرح عقائد جمالی مرقوم است و الشفاعة لدفع العذاب
 رفع الدرجات حق لمن اذن له الرحمن من الانبیاء و المومنین بعضهم لبعض بقوله تعالى
 یومئذ لا تنفع الشفاعة الا لمن اذن له الرحمن و رضی له قولا و قوله تعالى من ذا الذی
 یشفع عنده الا باذنه العتیبه و در شرح مواقف مستور است و الامام الرازی بعد
 ما آورده شبهات المعتزله فی اثبات ما او عود قال و الجواب عنها اجمالا ان یقال و لا تلکم فی نفی
 الشفاعة لایدان تكون عامه فی الاشخاص و الاوقات و دلالتها لایدان تكون
 عامه فیها لانا لا نشبث الشفاعة فی حق کل شخص و لا فی جمیع الاوقات و الاشخاص مقدم
 علی العام فان ترجیح معناه الشفاعة و امام را زنی در نهائیه العقول بجواب بخلال
 معتزله اینست کریمه و لا یشفعون الا لمن ارقتی بر نفی شفاعت فاسق بجبهت خیر و نفی
 بر کوشش نوشته بل المراد و لا یشفعون الا لمن ارقتی الشفاعة فی حق و هذا الاضمار مثاله
 بقره که تعالى من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه و بقوله تعالى و کم من ملک فی السموات

لا تخفى شفا عتقهم شيئا الا من بعد ان ياذن الله لمن يشاء ويرضى اغتصب شيخ الاسلام
 احمد بن عبد الحليم در صراط المستقيم نوشته قد جعل النجيم كله في انا لا نعبد الا اياه و
 لا نستعين الا اياه وعاقبة آيات القرآن تثبت هذا الاصل الاصيل حتى انه سبحانه قطع اثر
 الشفاعة بدون اذنه كقوله سبحانه من ذا الذي يشفع عنده الا باذنه وكقوله سبحانه وانذر
 الذين يخافون ان يحشروا الى ربهم ليس لهم من دونه ولي ولا شفيع وكقوله سبحانه وذكر
 ان تبسل نفس باكسبت ليس لها من دون الله ولي ولا شفيع وكقوله تعالى قل لا اعدا
 من دون الله ما لا ينفعنا ولا يضرنا الآية وكقوله سبحانه ولقد جئتنا فرادى كما خلقناكم
 اول مرة وتركتم ما حوّلناكم ورأيتهم يركم وامرني معكم شفعا ركم الذين زعمتم انهم فيكم
 شركا ولقد لقطع بينكم وفضل عنكم ما كنتم ترعون وسورة الانعام سورة عظيمة مشتملة
 على اصول الايمان وكذلك قوله تعالى ثم استوى على العرش ما ليكم من دونه من ولي لا شفيع
 وقوله تعالى والذين اتخذوا من دونه اولياء ما نعبدهم الا ليقربونا الى الله زلفى وقوله
 تعالى ام اتخذوا من دون الله شفعاء قل اولو كانوا لا يملكون شيئا ولا يعقلون قل
 الله الشفاعة جميعا انتخبوا اما هم ابن القيم در غاية الايمان نوشته ومن العجب انهم
 ينسبون اهل التوحيد الى التفتيق بالمشايخ والافقيار والصالحين وما دنيهم الا ان لو
 انهم عبيد لا يملكون لانفسهم ولا لغيرهم ضر ولا نفع ولا موتا ولا حياة ولا نشور وانهم
 لا يشفعون لعابديهم ابد ابل قد حرم الله شفاعة لهم ولا يشفعون لابل التوحيد الا بعد
 اذن الله لهم في الشفاعة وليس لهم من الامر شي بل الامر كله لله والشفاعة كلها سبحانه
 والولاية له فليس لخلق من دونه ولي ولا شفيع والمشرية الطمان بالله ظن السوء اما ان
 ينظر الله سبحانه يحتاج الى من يديره العالم معه هذا اعظم النقص لمن يتوكل بذاته وكل سواه فقير اليه بغير
 واما انظر انه لا يعلم حتى يعلمه الواسطة ولا يحرم حتى يشفع اليه الواسطة كما يشفع المخلوق عند المخلوق
 ولا يجيب العباد حتى يابوا الواسطة ان ترفع تلك الحاجات اليه كما هو حال هو كما انظر

اولیٰ این است که لا یسبح و عارضهم بعد از آنکه حتی ترفع الوسائط الیه ذلک اولیٰ این است که لا یسبح
 علیه حقاً میقسم علیه ذلک الحق و میبوسل الیه به کما یتوسل الی الاکابر من الملوک امین
 بغیر علیهم و لایکنهم محالته و هذا غایة النقص للرجوبية و لذا اقتضت حکمته تعالیٰ ان
 لا یغفره و ان یجحد صاحبہ فی العذاب البقیة و در زراد المستا و نوشته من ظن ان له
 تعالیٰ ولدا او شرکاء او ان احدا یشفع عنده بدون اذن نقد ظن به با قبح الظن و اسوء
 اعتقده و محمد بن یحییٰ بن عبد الغفور بن عبد الرحمن السندی الحنفی در فرائض الاسلام
 نوشته ان شفا عة بنیانا صلی الله علیه و آله وسلم و سایر الانبیاء علیهم السلام و شفا عة
 الاولیاء و العلماء و الصالحین بعد ان یا ذن الله تعالیٰ لهم حق الشفاعة و یسألون له
 بن علی که از ثمانده ابن حجر کی هست در مرشد الطلاب نوشته و اعلم انه صلی
 الله علیه وسلم لا یشفع بجمع عباد الله بل یشفع لمن اذن الله فی شفاعته البقیة
 و بعضیها و می در النوار التشریل نوشته و کم من ملک فی السموات لا یغنی شفاعتهم
 شیئاً و کثیر من الملائكة لا تغنی شفاعتهم شیئاً و لا تنفع الا من بعد ان یا ذن الله فی
 الشفاعة لمن یشاء من الملائكة ان یشفع او من الناس ان یشفع له و یرضی و یراد بها
 لذلك فکیف یشفع الا صنایع بعد تمی انتبیه و یعوی در معالم التشریل نوشته و کم
 من ملک فی السموات ممن بعد مولانا الکفار و یرجون شفاعتهم عند الله لا تغنی شفاعتهم
 شیئاً الا من بعد ان یا ذن الله فی الشفاعة لمن یشاء و یرضی من اهل التوحید البقیة
 و نیز بعضیها و می در تفسیر آیه کریمه یوم یقوم الروح و الملائكة صنادیکهم الامم و ان
 له الرحمن و قال صواباً نوشته لتزیر و توكید بقوله لا یملكون فان هؤلاء الذین هم افضل
 المخلوق و اقربهم من الله اولم یقدر و ان یملکوا بما کان صواباً کالشفاعة لمن ارتضى الا
 باذنه فکیف یملک غیرهم البقیة و اما هم رازمی تفسیر کبیر نوشته و اما قوله تعالیٰ من الذین
 یشفع عنده الا باذنه فلیس المراد لغی الشفاعة و قبولها کما فی هذه الآية حیث رو علیهم قولهم

وانما المراد عظيمة الله تعالى لا ينطق في حضرة احد ولا يتكلم كما في قوله تعالى لا يتكلمون الا
 من بعد ان ياذن الله لمن يشاء اغتبه ونير امامه رازمي به تفسير ام اتخذ وامر من
 الله شفعا لآية نوحته ان في يوم القيامة لا يملك احد شيئا فلا يقدر احد على الشفاعة
 الا باذن الله تعالى فيكون الشفيع في الحقيقة هو الله الذي ياذن في تلك الشفاعة
 فكان الاشتغال لعبادته اولى من الاشتغال بعبادة غيره اغتبه ونير امامه رازمي
 وتفسير كبير نوحته واعلم ان المقصود من هذا الكلام انه سبحانه عالم باحوال الشفيع
 والشفوع له فيما يتعلق باستحقاق الثواب والعقاب لانه عالم بجميع المعلومات لا يخفى
 عليه ما فيه والشفعاء لا يعلمون من انفسهم ان لهم من الطاعة وما يستحقون هذه المنزلة العظيمة
 عند الله ولا يعلمون ان الله تعالى هل ياذن لهم في تلك الشفاعة ام لا وتبدير
 ان لا ياذن الله في تلك الشفاعة انهم يستحقون المقت والرجز على ذلك وهذا يدل
 على انه ليس لاحد من المخلوق ان يقدم على الشفاعة الا باذن الله اغتبه ونير امامه رازمي
 وتفسير آيت كريمه لا تقبل منها شفاعة ولا يؤخذ منها عدل نوحته والذي تحققة علم انه تعالى
 بين ان احد من الشافعين لا يشفع الا باذن الله تعالى فلعن الرسول صلى الله عليه
 وسلم لا يكون ما دونها في بعض المواضع وبعض الاوقات فلا يشفع في ذلك المكان ولا
 في ذلك الزمان ثم يصير ما دونها في موضع آخر في وقت آخر في الشفاعة فيشفع هناك
 اغتبه ونير امامه رازمي وتفسير آيت والشافعين من جميع ولا يشفع بطاع نوحته
 اجاب اصحابنا عن السؤال الاول فقالوا ان القوم الكافرين كانوا يقولون في الاصنام
 انها تشفع عند الله من غير حاجة فيه الى اذن الله ولهذا السبب روي الله عليهم ذلك
 بقوله من ذا الذي يشفع عنده الا باذنه فهذا يدل على ان القوم اعتقدوا انه يجب على
 الله اجابة الاصنام في تلك الشفاعة وهذا نوع طاعة الله والله تعالى نفى تلك الطاعة
 بقوله والشافعين من جميع ولا يشفع بطاع اغتبه ونير امامه رازمي وتفسير آيت كثير

وما لهم فيها من شرك وما له منهم من نصيب ولا تنفع الشفاعة عنده الا لمن اذن له بعد قول خذ
 واعلم ان هذا ذهب المنصفين الى الشرك اربعة النسخ نوشته ورابعها قول من قال لا تنفع
 الا صلوات التي هي صلوات الملائكة ليسبقوا اليها فقال في المطال قولهم ولا تنفع الشفاعة عن
 الا لمن اذن له ولا فائدة في عبادتك غير الله فان الله تعالى لا ياذن في الشفاعة لمن
 يعبد غير الله ونيز امام رازي في تفسير آيت كرميه وانذره بالذين يخافون ان
 يحشروا الى ربهم ليس لهم من دونه ولي ولا شفيع نوشته تم ههنا بحث وذلك لانه المكان المراد
 من الذين يخافون ان يحشروا الى ربهم الكفار فالكلام ظاهر لانه ليس لهم عند الله ^{شفيع}
 وذلك لان اليهود والنصارى كانوا يقولون نحن ابناؤه واجباره والله كذبهم
 وذكر ايضا في آية اخرى فقال بالظالمين من جميع ولا شفيع لطاع وقال ايضا فما
 تنفعهم شفاعة الشافعين والكان المراد المسلمين فيقول قوله ليس لهم من دونه ولي
 ولا شفيع لاينا في مذهبه في اثبات الشفاعة للمؤمنين لان شفاعة الملائكة والرسل
 للمؤمنين انما يكون باذن الله لقوله تعالى من ذا الذي يشفع عنده الا باذنه فلما كانت
 ملك الشفاعة باذن الله كانت في الحقيقة من الله تعالى انتهى وفي تفسير لباب
 التاويل مرقوم ههنا لا يشفع شافع يوم القيامة الا من بعد ان ياذن الله له في
 الشفاعة لنتبه ونيز در لباب التاويل مسطور است قل لله الشفاعة جميعا ام لا ^{شفيع}
 احد الا باذنه فكان الاشتغال بعبادة اولي لانه هو الشفيع في الحقيقة وهو ياذن في
 الشفاعة لمن بشار من عباده انتهى وفي تفسير نيشا پور مي به تفسير وانذره بالذين
 يخافون ان يحشروا الى ربهم ليس لهم من دونه ولي ولا شفيع الآية نوشته فاما المكان الضمير
 فكفار فظاهر وان كان للمؤمنين شفاعة الملائكة والرسل اذا كانت باذن الله تعالى
 فانهما يكونان بالحقيقة من الله فصح انه ليس لهم من دونه ولي ولا شفيع انتهى وفي تفسير
 كما مشي مسطور است لا يكون احد الشفاعة من عذابه تعالى الا باذنه اذ لا يقدر احد

ان یشأله تعالیٰ خرقا لثقتی و در تفسیر جامع البیان تفسیر قل یشفع الله الشفاعة
 مرقوم است ای هو الکها لا یتطیع احد ان یشفع الا باذنه ولا ینفع الا من اذن له
 ان یشفع و مسلم در صحیح خود از ابی سعید خدری رضی الله تعالیٰ عنه روایت کرده که
 قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم اما اهل النار الذین هم اهلها فانهم لا یؤیدون
 فیها ولا یمضون و لکن ناس اصابتهم النار بذنوبهم او قال یخطا یا هم فاما هم اماته
 حتی اذا کانوا فیها اذن بالشفاعة و نیز مسلم در صحیح خود از انس رضی الله تعالیٰ عنه
 روایت کرده قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فیا تونی فاستاذن علی
 ربی فیؤذن لی فاذا انارته وقعت ساجدا فیدعی ما شاء الله فیقال یا محمد ارفع
 راسک قل تشفع سئل تعطه اشفع تشفع فارفع راسی فاحمد ربی تعالیٰ تجید یعلینہ
 عز وجل ثم اشفع فیحد لی حدا فاخرجهم من النار و ادخلهم الجنة و توفی در شرح
 صحیح مسلم نوشته قوله فیا تونی فاستاذن علی ربی فیؤذن لی قال القاسمی
 عیاض معناه والله اعلم فیؤذن لی فی الشفاعة الموعود بها و المقام المحمود الذی اخره
 الله تعالیٰ و اعلم انه بیسته فیه قال القاضی و جابر فی حدیث انس و حدیث ابی هریرة
 النبی صلی الله علیه و آله وسلم بعد سجوده و حمد و الاذن له فی الشفاعة بقوله امته امته
 و ابن طاهر فتنی در جمیع البحار نوشته فیؤذن لی فی الشفاعة و المقام المحمود
 لاراحة اهل الموقف من الهول و تعجیل الحساب ان یشفع و کما فی در شرح صحیح البخاری
 نوشته اشفع تشفع هو من الشفیع ای تقبل شفاعتک فاقول امته امته فان قلت الطاهر
 عنه عامته المخلق عن هول الموقف لا لاخراج عن النار اجیب بامر فی قوله حدی حدی
 ان المعنی فیؤذن لی فی تلك الشفاعة فی ازالة الهول ان یشفع و ابو حاتم یحیی در
 احیاء نوشته فاعلم ان کل مسلم فهو منتظر شفاعة رسول الله علیه و سلم و التنبیه
 جدید بان یرجوا و لکن لیشترط ان یشقی الله و یخاف ان یغضب علیه فلا یؤذن

فی الشفاعة له فان الذنوب منسوبة الى الموجب القتل والبعد فلا يجوزون فی الشفاعة لصاحبها
 والى ما يعنى عنه بسبب الشفاعة كالذنوب عند ملوك الدنيا فان كل ذمی مكانة عند الملك
 لا يقدر على الشفاعة فیمر اشتد عليه غضب الملك فمن الذنوب ما لا تنجى عنه الشفاعة
 وعنه العبارة بقوله تعالى لا تنفع الشفاعة عنده الا لمن اذن له وبقوله تعالى لا یستغفر
 الا لمن ارضى وبقوله تعالى من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه وبقوله تعالى لا تنفع
 الشفاعة الا لمن اذن له الرحمن ورضی له قولاً واذا انقضت الذنوب الى ما یشفع
 والى ما لا یشفع فیها وجبا الخوف والاشفاق لامحالة ولو كان كل ذنب لتقبل فيه
 الشفاعة لما امر قریشاً بالطاعة ولما نهى فاطمة عن المعصية وكان یأذن لها فی ابتداء
 الشهوات لتكمل لذاتها فی الدنيا ثم تشفع لها فی الآخرة لتكمل لذتها فی الآخرة فلا الهما
 فی الذنوب وترك التقوی اعتماداً علی رحمة الشفاعة یعنیهما هی انهاک المریض فی شهامة
 ذکر الاعتماد علی طیب حاذق قریب له مشفق من اجابا وایخ او غیره وذلك جهل
 لان سعی الطیب وبهته وجده ینفع فی ازالة بعض الامراض لا فی كلها فلا یجوز ترك
 الحجة مطلقاً اعتماداً علی مجرد الطیب بل للطیب اثر علی البعثة ولكن فی الامراض المستعينة
 وعند غلبة اعتدال المزاج فهكذا ینبغي ان یفهم عنایة استغفار من الاغیاء والعلماء و
 الاقارب والاجانب فانه كذلك مجرد الطلب قطعاً وذلك لان رب الارض والسماوات
 یزید وخیر المخلوق بعد رسول الله صلی الله علیه و قد كانوا یتیمنون ان ینزلوا الیه من خوف الله
 مع کمال تقویهم وحسن اعمالهم وصغار قلوبهم وسمعه من وعد رسول الله صلی الله علیه و
 خاصته وسائر المسلمين بالشفاعة عامته ولم یسئلوا علیه ولم یبارقوا الخشوع والخوف
 قلوبهم فكیف یعجب نسبتة ویسئل علی الشفاعة من لبس له مثل حجتهم وسانعتهم اشتد
 قسطاً فی درموا سبب له نسیه نوشته وبالجملة فقد دلت هذه الآیة علی انه
 تعالى یطیبه صلی الله علیه وسلم كلما یرضاه واما ما یغتر به الجهال من انه علیه السلام

لا یرضی و واحد من امتی فی النار و لا یرضی ان یدخل احد من امتی النار فهو من غرور الشیطان
 لهم و یعبد بهم فانه صلی الله علیه وسلم یرضی بما یرضی به تبارک و تعالی و یوسخا به یدخل النار
 من یستحقها من الکفار و العصاة ثم یجد له رسول الله صلی الله علیه وسلم حدا یشفع فیهم
 و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اعرف به حجة من ان ليقول لا ارضی ان یدخل احد
 من امتی النار و یدعه فیها بل انه تبارک و تعالی یاذن له فی الشفاعة فیشفع فیهم ثم یأمر الله
 ان یشفع فیهم و لا یشفع فی غیر من اذن له و رضیه الله قوله ص ۱۷۸ و اختلاف است
 در آنکه شفاعت برای کیست برای مؤمنین مستحقین ثواب یا برای اهل کبائر مستحقین عذاب
 اول مذهب معتزله است گویند تاثیر شفاعت حصول زیادت منافع است بر قدر
 استحقاق و ثانی مذهب اهل سنت است تاثیر شفاعت إسقاط عذاب است از
 اقوال مذهب اهل سنت را مقصور بر شفاعت برای دفع عذاب کردن غلط است
 نزد اهل سنت شفاعت برای رفع درجات نیز ثابت است آری نزد بعض کسان نیز
 جمهور اهل سنت حقیقت شفاعت در دفع مضار فقط است نه آنکه شفاعت برای
 زیادت منافع نزد ایشان شد فی نسبت بالا از شرح عقائد مجالی گذشت که
 الشفاعة لدفع العذاب و رفع الدرجات حق و در شرح مقاصد مسطور است
 البحث الثالث عشر فی الشفاعة یدل علی ثبوتها النص والاجماع الا ان المعتزلة یصرحوا
 علی المطیعین و التائبین لرفع الدرجات و زیادة الثواب و عندنا یجوز لاهل الکبائر
 ایضا فی حظ السیئات اما فی العرصات و اما بعد دخول النار انشئ و نیز در شرح مقاصد
 مذکور است نعم لو تم ما ذکره بعض اصحابنا من ان الشفاعة لا یجوز ان تكون حقیقة لزیادة
 المنافع بل لاسقاط المضار فقط و الصغائر مکفرة عندکم باجتناب الکبائر فتعین
 ان تكون لاسقاط الکبائر لکان فی اثبات اصل الشفاعة اثبات المطلوب و در تحریر
 مسطور است و قبل فی إسقاط المضار و الحق صدق الشفاعة فیها و قوی شیخی شرح

ترس آتا ہو گا کہ آئین بادشاہت کا خیال کر کے سبب درگزر نہیں کر سکتا کہ
لوگوں تک و لونین اس آئین کی قدر گہٹ بجائی سو کوئی امیر و وزیر اوسکی مرضی
پاکر اوس تقصیر وار کی سفارش کرتا ہو اور بادشاہ اوس امیر کی عزت بڑا کر بیگونے
مین اوسکی سفارش کا نام کر کے اوس چور کی تقصیر معاف کر دیتا ہو سو اوس امیر
نے اوس چور کی سفارش اسلئے نہیں کی کہ اوسکا قرابتی ہو یا آشنا یا اوسکی حاجت
اوسنے اوسٹھائی بلکہ محض بادشاہ کی مرضی سمجھ کر کیونکہ وہ تو بادشاہ کا امیر
نہ چور و نکاحا نگہی جو چور کا حمایتی بن کر اوسکی سفارش کرنا تو آپ ہی چور ہو جاتا
اسکو شفاعت بالاذن سمجھتے ہیں یعین یہ سفارش خود مالک کی پروا نگے سے ہوتی
ہو سو اللہ کے جناب میں ایسی قسم کی شفاعت ہو سکتے ہو اور جس نبی و ولی کی شفاعت
کا قرآن و حدیث میں مذکور ہو سو اوسکے معنی میں ایسے درجین عبادت گزار
قولہ اللہ کے جناب میں ایسے قسم کے شفاعت ہو سکتے ہی ایسے جاری گردین ہمہ
جزئیات تفصیل صورت نالکے در شفا عینکہ جناب احدیت شدنی است مراد نیست
چہ جزئیات تفصیل مذکور باعتبار حال امر اوسلاطین دنیا است و در شفاعت آخر
حفظ مرتبہ ذات احدیت ملحوظ ماندن لابد است بلکہ صرف تفصیل و تشبیہ شفاعت آخر
بصورت نالکے در بودنش بارادہ و حکم مراد است و بس اگر جریان جزئیات تفصیل
مذکور در شفاعت آخرت فرض کردہ شود پس محل بحث این جمعا دو مقام است اول
قولہ چور پر چوری تو ثابت ہو گئی مگر وہ ہمیشہ کا چور نہیں اور چور سے کو اوسنے ہمیشہ
نہیں ٹھہرایا مگر نفس کی شامت سے تصور ہو گیا سو اسپر شرم مندرہ ہو ایسے گویند
کہ مفادش بودن شفاعت برای نائب است و این مذمب معتزلہ است گوئم غلط است
بدو وجہ اول مفاد کلام شفاعت برای نائب نیست بلکہ شفاعت بر غیر مستقیم محصیت
زیرا کہ مداومت محصیت بوجہیکہ از ارتکاب محصیت شرم کند و از امیشہ خود گرداندار

استباحت است و آن مخرج است از این و غیره و من با اتفاق مستحق شفاعت محبت
 ابن الملک در شرح مصباح نوشته لایقین این تیر که سنت مکرر در حق
 فان ترک استتة علی الدوام يدل علی قلة صلاح الرجل و استحقاقه بالشرع اغتفر
 غیر مخرجی مخرجی است باید دانست که استباحت محبت کفر است و معنی استباحت
 که در دل خواتم بر آن نماند و قبح آن از اعتقاد و زایل شود گویند که این محبت را در شرع
 چه بام کرده اند و از آن منع شده بود و اندر زبان هم اقرار نمایند که این محبت محبت
 است زیرا که معنی استباحت مباح دانستن است نه مباح گفتن و چون خوف عقاب
 از محبت دور شد و آن محبت در اعتقاد و قبح نماند مباح گردید و معامله بها
 به آن محبت بوقوع آمد و ظاهر بیان فقهی نیست که انکار حرمت او در شرع نیز
 له نرم استباحت است و اینست نادانان و قبح است از روی کلمات و احادیث در تحقیق
 استباحت همین قدر کافی است اختصار مختصا و منشای استباحت و این چه باشد و مشکوفا
 ترجمه مذمت دانستن است حال آنکه ترجمه مذمت پیشانی است و مشرک ترجمه است
 و توبه عبارت از مذمت است نه از میا و مذمت را عزم عدم خود بسوی محبت
 و قوت قدرت لازم است و بیار نیست در توبه از آن لهذا بعضی علماء برای تقریر
 گویند اضافت این قید به مذمت در توبه کرده اند و در شرح موافقت مذکور
 است و فی الشرع الذم علی محبت من حیث هی محبت مع عزم ان لا یعود الیه با
 اذا قدر علیها اختار و هم شفاعت برای تأمین و دفع ذنوب از عبارت تقویة الایمان
 می فهمند مذمت معتزله نیست مذمت معتزله شفاعت مؤمنین در دفع در عبادت
 زیادت مشوبات است گوشت شفاعت بر شفاعت برای اهل توبه و دفع مذمت آن
 معاصی که از توبه مغفول نگردیده که قبول توبه بر الله تعالی نزد اهل سنت واجب نیست
 و نزد معتزله واجب مذمت اهل سنت نیز نیست لیکن موافق در نتیجه است

مقتضی بودش است و هم قوله بی سبب در گذر بنین کر سکتا که کبیر لوگوئیکه دلونین
 اس آئین کی قدر گهست سخا می افتنده گویند ازین قول معلل بودن افعال الهیه و انکار
 عموم قدرت خدا تعالی لازم می آید گوئیم دعوی لزوم ممنوع است زیرا که منشای توهم
 معلل بودن افعال لفظی سبب است و از افعال الهیه علل یعنی موثرات و موقوف
 علیها گو منفی است لیکن اسباب برای آن بجزی عاده الله بنا بر رعایت مصالح حکم
 ثابت است پس از بودن اسباب برای افعال الهیه بدین معنی که گفته شد معلل بودن
 افعال الهیه لازم نمی آید در شرح مستقلا صدر مذکور است و از سبب الهیه الاشیا

من ان افعال الله تعالى ليست معللة بالاغراض لفهم من بعض اولیهم عموم سبب
 لزوم التی یعنی انه یمتنع ان یکون شی من افعاله معللة بالفرض ومن بعضها سبب عموم
 و نفی اللزوم بمعنی ان ذلک لیس بلازم فی کل فعل افتنده و نیز در شرح مستقلا صدر
 مستلزم است و الحق ان تعلیل بعض الافعال سیما فی شرعیة الاحکام بالحکم و المصالح نظام
 افتنده و در توضیح مرقوم است فمن انکر التعلیل فقد انکر العنوة لافتنده و منشای توهم
 انکار عموم قدرت لفظ بنین کر سکتا است و این لفظ در محاوره زبان مابد و مستعمل
 است یکی بمعنی نفی قدرت و دوم بمعنی خلاف مصلحت و حکمت بسیار است که گفته شد
 که بیه حاکم فلان مجرم کوثر باید و اس سے سزا بنین دمی سکتا حال آنکه حاکم مذکور را
 در واقع قدرتی بر دادن سزائی زائد ازین سزا میباید پس مراد همین بود که انکه
 ازین سزا دادن خلاف آئین حاکم مذکور است که مبتنی بر حکمت و مصلحت است نه انکه او را
 قدرت بر زیادت سزا حاصل نیست و مراد اینجا معنی ثانی است بدلالة سیاق
 و سابق کلام باقی شفاعت بالوجاهت و بالمحبة بدالغنی که صاحب تقویة الایمان
 انکار تحقیق آن در جناب باری تعالی نموده هیچ مسلمان تجویز آن نمیکند قوله ۱۲۹
 موکو فضل حق خیر آبادی جزاه الله انرا لفظا لفظا چنانچه باید و شاید بشافیه اش

و فرموده الخ اقول مولوی حیدر علی را بهوری جزا دادند خبر بخار و دیگران نیز
 باطلی را که مولوی فاضل حق خیر آبادی بصورت حق نمایان کرده بود ابطال فرمودند
 بدیه گردانیده قوله منشا از اینجا غلط فهمی صاحب تقوین الا بیان ثابت شد که دستور
 غلبه و زور و قهر قسم شفاعت است نه قسم آن که از نفس آیت مستفاد و اصل
 اول شریعت نموده الخ اقول شفاعت با کواکب است و بالجملة در دفع عذاب خیر
 دیگر است غیر لغز است بدفع عذاب بقهر و غلبه در شفاعت بتفنیع با ظاهری
 رسائی مجرم میخورد گو حکم که نزد او شفاعت میکند رسا و در دل میدارد که شفاعت
 بر نفقه بر عدم رضا ضرری بدو رساند و در نصرت ناصر غلبه و قهر خود ظاهر کرده خدا
 مجرم میطلبد و مع هذا اینهمه موافق لفظ است بعد تحقق معنی که داب محصلین نیست
 و لامناقص فی الاصل ملاح و ظاهر کردن چیزی را به پیرایه اسباب بنا بر حکم و مصالح
 تمییس غلط نامی پند مشتق صرف مستی شراب قهر الکی است قوله منشا ملخص تعلیل
 اینکه شفاعت در قرآن مشروط است باذن پس اگر اذن خواهد شد خواهد بود و الا
 لا وقوع شفاعت یقینی نیست یعنی بطریق قضیه شرطیه که صحیح است نه بطریق
 بینه اقول اعتقاد مبنو حنین شیخ الفرسولیین آنست که شفاعت انبیا و منین
 در حق کسانی که اذن برای شفاعت شان صادر خواهد شد یقیناً شدنی است و این
 نیز متیقن است که اذن برای شفاعت مشرکین و کافران صادر نخواهد گردید و برای
 شفاعت مومنین اهل کبار صادر خواهد گردید و عاقلان که در خطر بودن اذن شفاعت
 فی الجملة اعتقاد کسی از مبنو حنین رئیس المصلین باشد و تخصیص شفاعت را بشمار
 مازنین راجع بسوی قضیه شرطیه کردن و ازان مفهوم شرط بر آوردن هیچ منتهی
 او نیست زیرا که وضع مقدم تمیز و وضع تالی میباید و اذعان نسبت مقدم مفید اذعان
 نسبت تالی میباشد قوله منشا منشأ غلط و تغایط لفظ اذن است که معنی آن

نرسیدند و محصور در پیر و انگلی و حکم بیانی نمیدانند **اقول** مبعوضین شیخ الفریبی
 حصه معنی اذن در پیر و انگلی و حکم بیانی نمیکند بلکه میگویند که اذن در اینجا بمعنی حکم و پیر
 است غیر مشیت و اراده و تحقیق و کیفیت حکم و پیر و انگلی در علم الهی است پس این
 آن صرف بطور تشبیل و تشبیه است نه بوجه تحقیق و منشای جهل رئیس اجهال در اینجا
 تفسیر جارن و غیره است که در آن تفسیر باذنه بامره و بارادته وارد لیکن ندانسته که
 مجموع بامره و بارادته تفسیر باذنه است نه عطف بارادته بر بامره عطف تفسیری
 و اگر تفسیر اذن بمشیت و اراده نیز وارد می شود خصم گفتن می توانست که این تفسیر
 نه لازم است نه اصل معنی آن و مراد نفی اذن آخرت نیست بلکه مراد آنست که چون عفت
 باذن خواهد شد و اذن را مشیت لازم پس لابد شفاعت از مشیت خدا خواهد شد پس شید
 بشفاعت در حقیقت بخشیدن بدون شفاعت نیست در تقسیم ثنیا پوری مرقوم
 است که ما فی السموات و ما فی الارض لان کل ما سواه فانما تقوالت ما بهیته و تحصیل و نحو
 به فیکون بلکه که و بیزم منه ان یکون حکمه جار یافی الکلی و لا یکون لغيره فی شیء من الاشیا
 حکم الا باذنه و امره و هو المراد بقوله من و الذی لا یشفع عنده الا باذنه و معنی الاستفهام بهنا
 انکار را می لا یشفع و فیه رد علی المشرکین القائلین للاصنام هو لا یشفعنا و ما عند الله قوله
 من و الذی من الملائکة و الانبیاء و الصالحین و الشهداء و الغرض ان سبحانه عالم باحوال
 الشافع و المشفوع که فیما یشعلق باختصاص الثواب و العقاب لانه عالم بجمیع المعلومات
 لا یشغلی علیه خافیه و شفعه لا یعلمون من انفسهم انه لهم من الطاعات ما یستحقون به ناله المنزله
 العظیمه عند الله و لا یعلمون ان الله تعالی اذن لهم فی تلك الشفاعه ام لا انشیه قوله
 و برای قطع ماده نزاع و تنبکیت و سکات محالین نقل میکنم عبارت تفسیر عزیزی را و می
 بده و اگر حقیقت شفاعت را بتمحق در یابیم **اقول** سابق گذشت که کیفیت و حقیقت
 اذن و حکم در علم الهی است بیان بطریق تشبیه است نه بوجه تحقیق پس اختلاف درین بیان

مفسر اصل مدعا که نفی شفاعت بدون اذن و حکم هست میباید نیست و شیخ الفرسوله و غیره
تفسیر را بسند منهد که مخالف بعضی مدعیات او بود نقل نموده عبارت تفسیر از حد
اینست که بگویم آیات و احادیث بسیار دلالت بر وقوع شفاعت میکنند پس تحقیق
این آیت لابد است اهل سنت بکافر تحقیق میکنند و میگویند که معنی این آیت آنست
که شفاعت بی حکم در آن روز مقبول نخواهد شد بدلیل آنکه در آیات بسیار نفی شفاعت
مقتید باین قید فرموده اند مانند یومئذ لا تنفع الشفاعة الا من اذن له الرحمن و فی
قولنا و من الذی یشفع عنده الا باذنه و من حمیم و لا یشفع لبطایع و لا تنفع الشفاعة عنده
الا من اذن له و احادیث متواتره بیان کردند که شیری از کافر در حق همه اهل معاصی حکم بشناس
خواهد شد پس معلوم شد که محروم مطلق از شفاعت کافر است و لیس و مناسب مقام
هم نفی همین شفاعت است زیرا که این کلام بر بی روی خیال فاسد اهل کتاب و نیز غیرشان
ایمان است از اولاد و انبیاء و اولیا و متوسلان بزرگان این که خود را متوسل بزرگان
از مواخذه و باز پرس میدهند و می فهمند که با وجود کفر و قبائح دیگر بزرگان ما را از
عذاب اخروی خلاص خواهند ساخت و طریق رد این خیالی آنست که شفاعت عتیقه
بتوقع آن عزه می شود در آن روز واقع نخواهد شد زیرا که شفاعت هر شفع در آن روز
بر حکم الهی خواهد بود چون شفاعت موقوف بر حکم الهی شد مایه اعتماد نماند چه توسل به آن
در حصول آن کفایت خواهد کرد بلکه حکم الهی همه در کار است و این در خطر است شود یا نه
شود و شفاعت توسل بکاملی نازش نکنند که این توسل مستقل غیبت و بعد از غیبت
همینهار در لا قبل منها شفاعت و لایوخذ منها عدل راجع به نفس تفسیر و ساخته اند
و آنرا قید شفاعت حقیقه گردانید معین قبول نخواهد شد شفاعت عتیقه توسل این تفسیر
و فریاد و زاری و شغف و استغاثه با او متوسل باشد چنانچه در دنیا می شود و در صورت
سابقه و لاحق هم شفاعت می شود و نفی شفاعت مطلقا هم لازم نمی آید و اگر حقیقت

شفاعت را به تحقیق در یابیم الخ و نیز در تفسیر غزنی فی تفسیر الامور یومئذ بعد عرفه است
 یعنی حکم و فرمان آنروز محض برای خداست و چنانچه در دنیا حکم باو متناه بر رعیت و حکم
 والدین بر فرزندان و حکم آقا بر نوکر و حکم شوهر بر زن و حکم مالک بر مملوک جاری بود در آن
 الطراح پذیرد و غیر از حکم او تعالی دیگری را حایل حکم نباشد هر که از تعالی بجمع وجوه
 ناپسند فرمود بلاکت این نصیب او شد و هر که را از بعضی وجوه پسند فرمود و از بعضی
 دیگر ناپسند شد یعنی آنرا که پیغمبران و اولیا و علما و حفاظ و شهداء و فرشتگان خواهند بود حکم
 خواهد شد که شفاعت فلانی بکنند تا شمار عزت و جاه حاصل شود و این قسم شفاعت که موقوف
 بر حکم حاکم باشد محل اعتماد و جای محل و تصرف نیست و از همین تقریر معلوم شد که درین
 آیت چنانچه معتزله می فهمند لغوی شفاعت اینها مذکور نیست بلکه شفاعت را بر حکم حاکم
 علی الاطلاق موقوف دانستن است و همین است مذسب اهل سنت و جماعت و نیز در
 تفسیر غزنی مرقوم است لا یلکون یعنی درین حالت اصلا سخن نگویند و دم نزنند
 اگر چه مقام شفاعت و شهادت باشد الا من اذن له الرحمن یعنی مگر کسیکه پروا نگیرد
 او را رحمت و حکم شود که در حق فلان کس شفاعت کند یا شهادت او انا و این حکم با قضا
 رحمت باشد در حق آنکس و قال صوابا و بگوید آنکس سخن درست را و خلاف قاعده عرض
 نکند مثلاً در حق کافر و بد اعتقاد شفاعت نکند و هر که بجهت ایمان سخن عفو است شفاعت
 جزائمی او خواهد و همچنین در شهادت نیز احتیاط نماید و زیاده و کم نگوید البته قوی که
 فائده از جمله خرافات شان انکار تبرک با آثار صاحبین و تعظیم و تکریم آن الخ اقول
 حاشا که احدی از متفوضین شیخ الفرسولیه از تبرک به آثار صاحبین بوجهیکه مشهور است
 انکاری داشته باشد انکاری هست از تبرک آثار جلیلیه و تجاوز و تکریم و تعظیم آن از حد
 شرعی است شاه عبدالعزیز دهلوی که از فتوای شان در اینجا متسک است در بعض
 فتاوی خود می نویسد و متبرک صحیح مثل مومنان که اکثر جا بصحت نمیرسد متبرک شدن آن

بنابر او بام عوام کالافام هست انرا متبرک و شستن نشاید مادامیکه بطریق صحیح متبرک نگیند و
ثابت نشود اعتقاد صحت او نباید کرد گفته و نیز شاه عبدالعزیز و پهلوی
در بعض مکاتیب در وجه قطع شجر و بیقه الرضوان مینویسند لان الجعل والخش فی التبرکات
امر مذموم و لهذا ایجاب علی الامان بیز من جمل شعر او شیئا من التبرکات و نسیب الی
الرسول صلی الله علیه و آله وسلم بلاسند و لا دلیل فالامر بالقطع انما کان لاجل ان عمر
رضی الله تعالی عنه کان یعلم ان الشجرة عمت عن الانصار و ان هذه الشجرة لیسبت
ملک الشجرة من مشاهیر الی بیبرک میا الفتی و احمد بن عبد الحکیم در صراط مستقیم
نویشته من هذه الائمة ما یطین از قبر بنی اورجل صالح و لیس که کک اولین انه مقام لم
و لیس که کک فاما یکان قبره لیه اوقاف فیهذا من النوع الثانی و هذا باب واسع اذکر بعض
اعیان من ذلک و کک عدة اکتة بدمشق مشهور لابن کعب خارج الباب الشرقی
و لا خلاف بین اهل العلم ان ابی بن کعب توفی بالمدينة و لم یبت بدمشق و القدر اعلم قبر من
هو لکنه لیس بقبر لابن کعب صاحب رسول الله صلعم بلا شک و کذلک مکان قبر
القبلی یقال انه فیه قبره و علیه السلام و اعلمت احد من اهل العلم ذکر ان بنو علی
مات بدمشق بل قد قیل انه مات باليمن و قیل بکة فان مبته کان باليمن و مهاجرة
بعد هلاک قومه کان الی مکة و اما الشام فلا داره و لا مهاجرة فهو نه بها و الحال فیه
مع ان اهل العلم لم یذکره بل ذکره اخلاقه فی غایة البعد و کذلک مشهور خارج الباب
الغری من دمشق یقال انه اولیس القرنی و اعلمت احد اذکر ان اولیات مات بدمشق و
لا هو متوفی علیها فان اولیا قدم من الیمن الی ارض العراق و قیل انه قیل لصفین
و قیل انه مات بنو امی ارض فارس و غیر ذلک فاما الشام فما ذکر انه قدم الیه فتملا
من المات بها و من ذلک ایضا قبر یقال انه قبر ام سلمة زوج النبی صلی الله علیه
و سلمه و لا خلاف ان بنو رضی الله عنهما ماتت بالمدينة لا بالشام و لم تقدم الشام

ايضا فان ام سلمة زوج النبي صلى الله عليه وآله وسلم لم تشا فرغ رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
 وآله وسلم بل عليها ام سلمة بنت يزيد بن السكن الانصارية فان اهل الشام كشيء من
 حوثيب وسخوة كانوا اذا سألوا عنها قالوا ام سلمة بنت عم معاوية بن جبل وبني من بن
 الصحابيات ومن ذوات الفقه والدين منهم اولادها ام سلمة امرأة يزيد بن معاوية
 وهو لعبد فان هذه ليست مشهورة بعلم ودين وما اكثر الغلط في هذه الاشياء ومثلهما
 من جهة الاسماء المشتركة او المتغيرة ومن ذلك مشهور كان بقاهرة مصر يقال
 ان فيه راس الحسين رضي الله تعالى عنه اصدده انه كان بعسقلان مشهور يقال ان فيه
 راس الحسين فحل فيما قيل الراس من هناك الى مصر وهو باطل بال اتفاق اهل العلم
 اذ لم يقل واحد من اهل العلم ان راس الحسين رضي الله تعالى عنه كان بعسقلان بل
 فيه اقوال ليس هذا منها فانه حل راسه الى قدام عبيد الله بن زياد بالكوفة حتى روى
 ما يخطئه عن النبي صلعم وبعض الناس يذكر ان الرواية كانت امام يزيد بن معاوية
 بالنشام ولا يثبت ذلك فان الصحابة المسلمين في الحديث انما كانوا بالعراق وكذلك
 مقابر كثيرة لاسماء رجال معروفين قد علم انها ليست مقابر لهم فهذه المواضع ليست
 فضيلة اصلا وان اعتقد السجانيون ان لها فضيلة اللهم الا ان يكون قبر الرجل المسلم
 فيكون كسائر قبور المسلمين ليس لها من الخصوصية ما يحسب الجهال وان كانت قبور صحيحة
 لا يجوز اتخاذها اعيادا ولا ما يفعل عند هذه القبور المكذوبة او يكون قبر رجل صالح غير
 المسبي فيكون من القسم الثاني ومن هذا الباب ايضا مواضع يقال ان فيها
 اثر قدم النبي صلى الله عليه وآله وسلم او غيره وايضا هي بها مقام ابراهيم الذي بكته كما يقولون
 في الصخرة التي بسبت المقدس ان فيها اثر من طي النبي صلعم وبلغنا ان بعض الجهال
 يزعم انها من طي الرب سبحانه وتعالى فيؤمنون ان ذلك الاثر موضع القدم وفي مسجد
 قبلي دمشق سبعا مسجدا القدم به ايضا اثر يقال ان ذلك اثر قدم موسى عليه السلام

و هذا باطل لا يصلح له ولم يقدم موسى عليه السلام دمشق ولا ما حولها وكذلك
 مشاهد تضاهي الى بعض الانبياء والصالحين بناء على انه روي في المنام هناك و
 روي النبي او الرجل الصالح في المنام بملقعة لا يوجب لها فضيلة لتصدر البتة لاجلها
 وتختص بمصطفى ونبوي عنه باجماع المسلمين وانا يفعل هذا واما له اهل الكتاب في رجا
 فيه سورة النبي صلعم والرجل الصالح او بعض اعضائه مصابة لاهل الكتاب كما كان
 في بعض ما جرد دمشق سما مسجدا كلف فيه قتال كلف يقال انه كلف على بن ابي طالب
 كرم الله وجهه حتى يدم الله ذلك الوثن ويظهر الائمة كثيرة موجودة في اكثر البلاد
 وفي التجار منها ما وافي عن بعض الطريق وانت ذاهب من بدر الى مكة يقال
 انها الغار الذي كان فيه النبي صلى الله عليه وآله وسلم وانه الغار الذي ذكره في القرآن
 في قوله تالي اثنين او بها في الغار ولا خلاف بين اهل العلم ان هذا الغار المذكور
 هو غار تبجل ثور قريب من مكة معروف عنه اهل مكة الى اليوم فهذا البقايا لل
 لتعقد لها خفيفة كائنة ما كانت لا تعلم فان تعظيم مكان لم يعظمه الشرع شر من تعظيم
 زمان لم يعظمه فان تعظيم الاجسام بالعبادة عندها اقرب الى عبادة الاوثان من تعظيم
 الزمان حتى ان الذي ينبغي ان يحتجب الصلوة فيها وان كان المصلي لا يقصد تعظيم
 المكان يكون ذلك ذريعة الى تخصيصها بالصلوة فيها كما ينهي عن الصلوة عند السبوت
 الحقيقية وان لم يكن المصلي يقصد الصلوة لاجلها وكما ينهي عن افراد الجمعة وشهر شعبان
 بالصوم وان كان الصائم لا يقصد تخصيص تلك الصوم فانما كان المقصود بالتخصيص
 مع النبي من ذلك النبي عن تخصيصه ايضا بالفضل ونيز احمد بن عبد الحليم
 صراط مستقيم نوشته والغرض من تبين هذا القسم الاول هو منع تعظيم الائمة
 لا خصيصة لها امام العلم بانه لا خصيصة لها او مع عدم العلم بان لها خصيصة او اذ
 والعلل بغير علم منه عنه كما ان العبادة والتعلل بانها كانت العلم منه وركن الدين

محمد شجاعی در سیرت شمامیه نوشته ذکر کثیر از المداح ان النبی صلی الله علیه و آله وسلم کان اذا مشی علی الصخر فاصب قدماه فیه ولا وجوه ولا کس فی کتف السجده
البنته وقد انکره الامام برهان الدین الناجی بالنون الذمشقی وجزم بعدم ورود شیخ
یعنی جمال الدین السیوطی فی فتاواه وقال انه لم یقف علی اصل ولا سند ولا رأی من
خرجه فی شی من کتف السجده وناهیک بالاطلاع ای شیخ وقد راجعت الکتاب الا فی ذکر
فی آخر الکتاب فلم ارم من ذکر ذلک فشی لا یوجد فی کتف السجده والتواتر شیخ کیف
یسور نسبت الی النبی صلی الله علیه و آله وسلم ایستند و ابن حجر مکی در شرح قصیده
همزیه بعد قول ناظم که در ان ذکر ابن خضیعه بود نوشته ثم هذا الذی ذکره الناظم ذکر
غیره ممن تکلم فی اخضاع النکاح لکن بلا سند هم مذہبان رئیس المضلین افعالیکه در تبرک
به آثار جلیله میکنند در تبرک به آثار اصلیه آن افعال در شرع وارد نشده چه عابیکه با آثار
جلیله کرده شود استلام رکنین غیر رکن اسود و بیانی رافضیای حقیقه کرده نوشته اند
از آنکه از حضرت ختم رسالت ثابت نگردیده با آنکه بعض صحابه مانند معاویه و ابن زبیر کفر
بودند و همه بیت معظم و مکرم و متبرک است فی الدر المختار و بکیر استلام غیر بالنسبه و
سلف بنسب حجر مقام ابراهیم انکار کردند از آنکه تمسح آن مأمور بنسبت چنانچه ابن ابی
در مصنف از عبد الله بن الزبیر روایت کرده که وی جماعتی را دید که سنگ مقام
ابراهیم را تمسح میکنند گفت شما را خدا تعالی بمسح کردن این سنگ نفرموده بلکه حکم او
بهین است که متفضل او نماز گذارید و اما هم ابن القیثم در اغاثه اللدعان نوشته
ولقد انکر السلف التمسح بحجر المقام الذی امر الله ان یتخذ منه مصلا کما ذکر الازرقی عن
قناده قال انما امروا ان یصلوا عنده ولم یؤمر بالمسح وکان علی هذا الحجر اثر قدم الخلیل
و اصحابه فمارت هذه الامة تمسح حتی اخلوا لوق النبی و خفاجی که از تمسح بنسب حجر ابراهیم
است در نسیم الکرامی شرح شفا فی قاضی عیاض می نویسد و لا یسب القبر بید

فیکره الصاق الظهور البطن بجدار القبر المکرم و یلیق بجداره جدار الساتر علیه المستور
 بالحریه الآن ما فی ذلک مخالفة الادب معه صلی الله علیه وآله وسلم ومن ثم تعین علی
 کل احد ان یعلمه صلی الله علیه وآله وسلم الا باذن الله فیه لامته معه صلی الله علیه
 وآله وسلم فی حنبه ما یلیق بالبشر فان مجاوزة ذلک یقتضی الی الکفر العیاذ بالله بل
 مجاوزة الوارد من حیث هو ربایودی الی محدثه فلیقتصر علی الوارد ما امكن وین
 ما یقتن در شرح غده نوشته لا یشترع التقییل الا للجر الاسود و المصحف و ایضا
 الصالحین من العلماء و غیرهم و للفاوین من سفر بشرط ان لا یکون امر و دلائل
 محرمة و لوجوه الموتی الصالحین و من نطق بعلم او حکمة یتفع بها و کل ذلک قد
 فی الاما دیت الصیحة و فعل السلف و اما تقییل الاحبار و القبور و بجداران و استور
 ایدی الظلمة و الفسقة و استلام ذلک جمیعہ فلا یجوز و لو كانت احبار الکعبنة او القبر
 او استورها و صخرة بیت المقدس فان التقییل و الاستلام و نحوها تقییل و التقییل
 خاص بالله تعالی لا یجوز الا فیما اذن فیه لنتی و یلینی در شرح صحیح البخاری
 بعد قول حضرت عمر انی لا علم الاکبر حجرات متفع و لا تضر و لولا انی رایت رسول الله صلی الله
 علیه وآله وسلم یقبل ما قبلتک نوشته فیه کواسته تقییل مالم یرد الشرع بتقییل من الاحبار
 و غیره انشی و خضاجی در شرح شفا بعد بدین قول نوشته و فی الحدیث من الاحکام
 انه یکره لتقییل مالم یرد الشرع بتقییل کما یفعله بعض العوام من تقییل قبور الانبیاء و
 الا ما کن المبارکة و یلیق فی در شخب الایمان از عبد الرحمن بن قرا و صحابی زودا
 کرده که ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم لو غار بوما فجعل اصحابه یتسحون بوضوئه فقال لهم
 النبی صلی الله علیه وآله وسلم ما یحکمکم علی هذا قالوا حبب الله و رسولہ فقال النبی صلی الله
 علیه وآله وسلم من سره ان یحبب الله و رسولہ فلیصدق حدیثه اذا
 حدث و لیؤد امانته اذا ائتمن و لیحسن جوار من یأور و لیعنه ان خضرت صلی الله علیه وآله وسلم

و صلوات در روزی پس مسح کردند بر او بآب بقیه و وضوی و می صلوات الله علیه
 آله و سلم پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم چه چیز بود داشت شمار برین کار گفتند
 باعث برین کار محبت خدا و رسول خداست پس فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله
 و سلم یکم که شاد و میگرداند او را که دوست دارد خدا و رسول خدا را یا دوست دارد او را
 خدا و رسول خدا پس باید که دست گوید سخن و را چون بدین سخن و باید که او کند و براندانست و دم چون ده شود
 نزد وی و باید که نیک کند همسایگی کسی که همسایه شده است او را سپید در حجاب

مشکوٰه نوشته یعنی از عایک محبت الله و رسول الله و لا یمسح الوضوء بل عین الامور
 افنته و شیخ عبدالحق و بلوی در ترجمه مشکوٰه نوشته یعنی دعوی محبت خدا

و رسول خدا با مثال این امور که مسح نه آب وضو است مثلاً و چندان مؤمن ندارد و
 بر نفس شاق نیست ثابت نمیکرد و عده در آن امثال او امر تو ایست افنته و معالیه
 حضرت موسی علیه السلام را با عصا که از آثار انبیا بود حضرت آدم علیه السلام آنرا از آتش
 آورده بودند و بطریق توارث در دست انبیا علیهم السلام می بود تا آنکه از حضرت ابراهیم
 علیه السلام به پسرانشان که مدین نام داشت رسید و از وی چندی و اسطه حضرت شعیب
 علیه السلام رسید و حضرت شعیب آنرا بحضرت موسی علیه السلام داد و در ملاحظه کنید
 حکایتش بقول حضرت موسی علیه السلام بحجاب مانگ همینیک یا موسی مخصوص قرآن است

که قال ہی عصای اتو کار علیها و اهش بها علی غنمی ولی فیها رب اخری یعنی گفت
 حضرت موسی که تکبیر میزنم بر آن و برگ میزنم از آن برگه خویش و مرا اندرین عصا
 مقاصد دیگر اند و خلفا با عصای آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که ایشان سپیده و در عهد
 حضرت عثمان رضی الله تعالی عنه چپاه غفاری آنرا شکسته و حضرت علی کرم الله وجهه
 با ولد و ذوالفقار که خود آنحضرت و می جناب را مرصع فرموده بپند که چه میکند
 و مسلم و صحیح خود از انس رضی الله عنه روایت کرده که قال لقد سقت رسول الله

سلمهم بقدری بذا الشراب کما العل والبیند والماء والکین شیخ عبدالحق وبلو
 در لمحات نوشته اشتری بذا القدرح المقتدر من الشرب شمانه الت و من البخاری
 انه راه بالبصرة هو شرب منه اشته و بخاری در صحیح خود از الشرب روایت کرده که
 قدرح البنی علیه السلام انکسر فاستخذ مکان الشغب سلسله من فنته و گفته که فانی
 عاصم را بن القدرح و متبریت منه و امام احمد و بزار در مسندین حو بسرا
 عبد الله بن عمر روایت کرده اند که انه یدیر ناقته و هو را کما فعل عن فعله ذلک
 شیخ ابو قتال لا ادری الا انی را بن رسول الله صلعم بقیعه خنجاچی در شرح شفا
 بعد این روایت نوشته و فیہ انه یسحب الا قدره بافعاله صلعم تبرکاً و تمیناً الا انه فیل از مسند
 منه امر متعل اتقانی یقتضی البجلیه البشریه لابنیہ التعبد بل یستحب فعله ام لا فزیب الکثیر
 الی انه لا یستحب الا انه لا یاس به و هو الطاهر و ما غیره فیکره الا قدره به فی مثله کما یفعله
 بعض الصوفیه فی اتباع آثار مشائخهم و من هذا القبیل لبس الخمره و نحوه فاعرفه و یستحب
 قبوله صلا غلوا بن طائفه درین باب به کمال است شباطین بخدیبه که هنگام تغلب از
 تعدی زبانی تجاوز نموده بدست درازی هم گریبان ایان خود را راجاک کرده اند حاکم شفا
 متبرکه که واقع حرمین و باین حرمین محترمین را باین سبب که از آثار نبویه بودند حکم بخانه و
 منهدم کرده بکمال توهم بازین برابر ساختند انرا قول اگر مبعوضین شباطین باین
 معبرین به سجدیه مساجد یکبار آن بر قبور صاحبین و آثار ایشان بقصد تعظیم این بزرگان
 نه خالصاً لوجه الله واقع گردیده بود و مردم در آن مساجد و مشاهد مجتمع شده در زمانه
 ردع تعظیم ایشان ملحوظ میداشتند و رجا بر و شفا از ایشان میکردند منهدم نمودند
 چه گناه کردند که حکم این مساجد حکم مسجد ضرار است فان ذلک المسجد للامنی ضرار و کفر او
 نشر قیامین المؤمنین و ارحامهم و ارحامهم و غیره المشاهد الباطله انما وضعت مضاهاته
 علیه الله و سلم عن السلوة فیہ و امرهم به و غیره المشاهد الباطله انما وضعت مضاهاته

لبيوت الله وتعظيمها لما لم يعظم الله عكوفها لا شيار لا تنفع كذا في الصراط المستقيم ونيز
 احمد بن عبد الحكيم در صراط مستقيم نوشته قاما بنا را المساجد على القبور فنفذ
 صرح غامة علماء الطوائف بالنهي عنه متابقة للاحاديث وصرح اصحابنا وغيرهم من
 اصحابنا مالك والشافعي وغيرهم بتحرمة ومن العلماء من اطلق فيه الخطا الكراهية ونيز
 بن عبد الحكيم در صراط مستقيم نوشته فبعض المساجد المبنية على قبور الانبياء و
 الصالحين والملوك وغيرهم يتعين ازالتهما بهدم او غيره فذا علم الا علم فيه خلافا بين العلماء
 المعروفين وذكره الصلوة فيها من غير خلاف اعلمه ولا تضح عندنا في ظاهر المذهب لاجل
 النبي والكف الواروس في ذلك ولا حديث آخر ونيز احمد بن عبد الحكيم در صراط مستقيم
 نوشته وامر عمر رضي الله تعالى عنه بقطع الشجرة التي توهما انها الشجرة التي بويج الصحابة
 تحتها بيعة الرضوان لما راى الناس ينتابونها ويصلون عندنا كانها المسجد الحرام ومسجد النبي
 وكذلك لما راىهم قد عكفوا على مكان قد صلى فيه النبي صلى الله عليه وسلم عكفوا عاما ناهم عن ذلك و
 قال انه يدون ان تتخذوا آثار انبياءكم مساجد واما هم ابن القيم در زاد المعاد و نوشته
 فان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم نهى عن الصلوة في مسجد اضرارهم بهدمه ومسجده
 ليصل فيه ويذكر الله فيه لما كان بناره ضارا وتفرقا بين المؤمنين وماوى للمنافقين و
 كل مكان يذاتة فواجب على الامام تعطيله اياهدم او تحريقه واما بتغيير صورته واخر
 عما وضع له واذا كان شان مساجد الضرار فمشا به الشك التي تدعو سدنتها الى اتساف
 من فيها انداد من دون الله احق بالهدم وواجب ونيز در زاد المعاد و نوشته لا يجوز
 البقاء مواضع الشرك والطواغيت بعد القدرة على بدعها وابطالها بونا واحدا فانها شيا
 الكفر والشرك وهى اعظم المنكرات فلا يجوز الاقرار عليهما مع القدرة على ازالتهما وبكذلك
 المشا به التي بنيت على القبور التي اتخذت اوثانا وطواغيت من دون الله والاعجاب
 التي يقصد بها التعظيم والتبرك والتذرو والتقبيل ولا يجوز البقاء شئ منها مع القدرة

الزالة ودر اغاشة اللهم فان نوشته ومن الاغشاب قد لطمه الشيطان للمشرکین
 بشجرة او عود او پوتن او قبر او خشبة او نحو ذلك والواجب بهدم ذلك ومحو اثره كما
 صلى الله عليه وسلم عليا كرم الله وجهه بهدم القبور المشرقة وتسويتها بالارض كما تقدم
 من حديث الى الامام السدي وكما عني الصحابة بامر عمر رضي الله عنه قبر ابي ابل و
 اخفاءه عن الناس ولما بلغه ان الناس يلتابون الشجرة التي بايع تحتها رسول الله
 صلى الله عليه وسلم اصحابه ارسل يقطعها رواه ابن وضاح في كتابه قال سمعت عيسى بن
 يونس يقول امر عمر ابن الخطاب بقطع الشجرة التي بايع تحتها النبي صلى الله عليه وسلم
 لان الناس كانوا يذهبون فيصلون تحتها فحذف عليهم الفتنة قال عيسى بن يونس وهو
 عندنا من حديث ابن عون عن نافع فاذا كان هذا فعل عمر بالشجرة التي ذكر الله تعالى
 في القرآن وبايع تحتها الصحابة لرسول الله صلعم فاذا حكمه في ما عداها من هذه الاغشاب
 التي قد عظمت الفتنة بها واشتدت البلية من المساجد العمورة على القبور فانها او
 بالهدم من مسجد الضرار الذي بهدمه رسول الله صلعم وعظم فتنة وفساد او كذا القباب
 التي على القبور فانه يجب بهدمها لانها استست على معصية الرسول لما تقدم من
 بهية عن البناء على القبور فبنوا راس على معصيته ومخالفة بناء غير عمر وهو اولي
 بالهدم من بناء الخاصب قطعاً وقد امر رسول الله صلى الله عليه وسلم بهدم
 القبور المشرقة فهدم القباب والمساجد التي بهيت عليها اولي لانه صلى الله عليه وسلم
 الله وسلم لعن متخذي المساجد عليها وكذا يجب الزالة كل قنديل وسراج على قبر فانه
 فاعليه لعون الله صلى الله عليه وسلم اشته وحافظ ابو شامة واستاد
 نفوس في كتاب البدرع والحوادث نوشته ومن هذا القسم ما قدمه بالابتلاء
 من تزئين التيملمان للعامة تخليق الحيطان والعمود سرج اما كن تحتها محكي بهم
 حاك انه راي في منامه بها احداً من اهل الصلاح فيها فظنوا على مثل ذلك مع

مع اصنامهم فرفض الله وسننه وليظنون انهم يتقربون بذلك ثم تجاوزون هذا الى ان
 يعظم تلك الاشياء فيعظمونها ويرجون شفاعتها هم وقضاة حواجهم بالنذر لها ان شاء
 والوالو فار بن عقیل حنبلی که معاصر حنیف است در کتاب خود نوشته
 لما صعبت التكليف على الجهال عدلوا عن اوضاع الشرع الى اوضاع مضحكة
 لانفسهم فسهلت عليهم ولم يخلو ما تحت امر غيرهم وبعد از این نوشته و هم عندی
 و بذه الاوضاع مثل تعظیم القبور و اگر احبابها بانهی عنه الشرع من ایقاد البیضان و
 تقبیلها و تحلیتها و خطاب الموتی باحواج و کتب الرقاع فیها یا مولای فضل کذا
 و کذا و اخذت ربها تبرکاً و اصنافه الطیب علی القبور و اما طاب من القیم و اغاثه الله فی
 از ابی محمد مقدسی نقل کرده که گفت لان تخصیص القبور بالصلوة محمدیه
 تعظیم الاصنام بالسجود لها و التضرع اليها و قدر و بنا ان ابداء عبادة الاصنام
 تعظیم الاموات باستخاد صورهم و التمسح بها و الصلوة عند ما انشأ و احمد بن علی
 افندی روحی در حجاب السیلاب بر این نوشته قال الامام ابو بکر الطرسوسی انظر و
 رحمکم الله اینها و جدتم شجرة یقصد بها الناس و یعظمونها و یرجون البر و الشفاعة من قبلها
 و یقرّبون بها المساکیر و الخرق ففی ذات النواظ فقطعوا ما انشأ و ابن ابی شیبہ
 مصنف خود آورده حدثنا معاذ قال اخبرنا ابن عون عن نافع قال بلغ عمر بن
 الخطاب ان ناساً یاتون الشجرة التي بویح تحتها قال فامر بها فقطعت و مسلم در صحیح
 خود از سعید بن المسیب و ابی کان قال کان ابی من با یح رسول الله صلی الله
 علیه و آله و سلم عند الشجرة قال فاطلقنا فی قابل حاجین مخفی علینا مکانها فان كانت
 یشبت لکم فاشتم العلم و بخاری در صحیح خود از نافع روایت کرده که قال ابن عمر
 رجونا من العام المقبل فاجتمع منا اثنان علی الشجرة التي با یحنا تحتها كانت رحمة
 من الله فووسی در شرح صحیح مسلم نوشته قال العلماء بسبب خفاءها ان لا

ان من الماجری تحتها من الخیر و نزول الرضوان والسکينة و غیر ذلك فلو ثبتت ظاهرة
 معلومة تخفیة فظیم الاغراب والجهال ایا ما وجبا و تم لها مکان خفاها برحمة من الله تعالى
 اختیه و کما فی در شرح صحیح البخاری نوشته قوله فاجتمع منای ما و اقرن
 ربه ان علی شجرة انہا ہی التي وقعت البالغة تحتها بل خفی علینا مکانها انتہی و عنی
 در شرح صحیح البخاری نوشته ای ما و اقرن منار جلال علی ہذہ الشجرة انہا ہی التي
 بایننا تحتها بل خفی مکانها و قبل استثبتت علیہم قوله کانت رحمة ای کانت ہذا الشجرة
 موضع رحمة الله و محل رضوانہ قال الله تعالى لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یأینک
 تحت الشجرة و قال النووی سبب خفاها بالخروج و حافظ ابن حجر در فتح الباری
 نوشته و الثمار سعید بن السیب علی من زعم انه عرفها معتمدا علی قول ابیہ انہم لم یعرفوا
 فی العام القابل لایدل علی رفع معرفتها اصلا فقد رفع عند المصنف ای البخاری فی
 حدیث جابر السابق قریبا لو کنت البصر الیوم لارتیکم مکان الشجرة فہذا یدل علی انه
 کان لیسبط موضعها ففیہ دلالة علی انه کان یعرفہا بعینہا بعد ان بن نوشته و وجہ
 عبد ابن سعید باسناد صحیح عن نافع عن عمر انه بلغہ ان قوما یأتون الشجرة فیصلون
 عند ما فتوحہم ثم امر لقطعہا انتہی و نیز حافظ ابن حجر در فتح الباری نوشته
 و معمل ذلك ان ابن عمر کان یتبرک بتمک الاکان و تشددہ فی الاتباع مشہور و
 ان یعارض و کما ثابت عن ابیہ انه رآی الناس فی سفر یتبادرون الی مکان قسائل
 عن ذلك فقالوا قد صلے فیہ النبی صلی الله علیہ و سلم فقال من عرضت لہ الصلوة
 فلیصل والا فلیبض فانما ہذا اہل الکتاب لانہم یقتبوا آثار انبیاءہم فاستخذوہا کما کائنات
 و یبعی لان ذلك من عمر محمول علی انه کرہ زیارتہم لمثل ذلك لغير صلوة او خشی ان
 یشکل ذلك علی من لا یعرف حقیقة الامر فیلتئمہ واجبا و کما الامرین مامون من ابن عمر
 انتہی و خفاجی در شرح شفا نوشته و قد مر ان ابن عمر کان یتجرى الصلوة

والنزول والمرور حيث حل صلى الله عليه وآله وسلم ونزل وماروى عن مالك مما يثبت
 ذلك فهو جري على عادته في سده الزمان وكذا ما جاء عن غيره من راي الناس في الرجوع
 عن الحج ابتدروا مسجد اقصا ما هذا قالوا مسجد رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فقال هكذا بل لك اهل الكتاب
 قبلكم اتخذوا آثار الانبياء مبعيا من عرضت له منكم الصلوة فليصل ومن لم تعرض فلا يقرب
 الشئ ونيز خفاجي در شرح شفا نوشته و هذا يدل على جواز التبرك بالانبياء و
 الصالحين و آثارهم ما يتعلق بهم مالم يؤد الى الفتنة او فساد عقيدة و على هذا يحل لزور
 عن عمر من انه قطع الشجرة التي وقعت تحتها البقيعة لئلا يفتتن بها الناس لقرب جديهم
 باسما بليته فلما مناة بينهما قوله ۱۵۹ ميگويد فقير حقير كه از آثار شير نيه و تبركات مي نيه
 آنچه از مظان اعظام و اكرام درا و لام اين ليام بغايت مستبعد باشد آنرا ذكر كنم
 و نقل مينمايم حال و قال اهل كمال و تكريم و تجليل شان مثال يعني مثال نخل مبارك آنحضرت
 صلعم را كه بر كاغذ يا پارچه نقش كشيده طيار مي سازند انرا اقول حق و جهل عالم الهامين
 اكثر از حق و جهل مشركين موجودين و سابقين نيست مشركين تعظيم سنگها ميكنند و ميگويند
 و بتوسل آن رحابي شفا و دفع بلا ميدهند اين رئيس المنا فقئين تعظيم نقش و كاغذ و
 پارچه ميكنند و بتوسل آن اميد حل مشكلات و قضاي حاجات ميدارد و راقم گويد كسيكه
 از علما و صلحا مصدري همچو قول و فعل شده خطا كرده تقليد خطاي ايشان مانند تقليد شريك
 است كه تقليد خطاي آباي خود ميكرند و تعظيم اين نقش و كاغذ و پارچه و نحو آن بدون
 اذن شرعي باميد نفع و ضرر و تعظيم بت و سنگ و درخت و آفتاب همچنين چه فرق
 توان كرد شاه عجب الغرير و پلومي در تحفه اثنا عشر به در ذكر انواع او هام
 شيعه نوشته نوع شانزدهم صورت چيزي را حكم آن چيز دادن و اين و سيم اكثر اه
 بت پرستان زده و اينها را در خلالت افكنده و اطفال خردسال نيز درين وسيم بار
 گرفتاري باشند سپان و سلاج و ديگر چيزها را از چوب و گل ساخته خورسند مي شند

و حقیقت اسب و سلاح می انگارند و دختران خردسال پسران و دختران از جامه ها
سبز و منقش و ملون ساخته با هم کج آنجا میکنند و شادی مینمایند و در شیعه این رسم
خیلی غلبه کرده فیم حضرت امامین و حضرت امیر و حضرت زهرا را تصویر کنند و بکن
انگه این قبور حقیقه قبور جمیع النور آن بزرگواران است تعظیم وافر نمایند بلکه نوبت
بسیارات رسانند و فاشحه خوانند و سلام و درود رسانند و گیس آنها می منقش و قرین
گرفته گرداگرد هم توده شوند در رنگ مجاوران و داد شرک میدهند و نزد عقل در حرکت
طغیان و حرکات این پیران تا بالغ هیچ تفاوت نیست اشتبه و اسلامی تر تحمیه خنجریه
نوشته النوع السوادس عشر تقریر حکم شی الشحه و هذا الوهم قد اضل عبدة الاصنام اکثر
من طریق الصواب و اوقعهم فی ماویة الجهالة و تكون الاطفال الصغار ما خوذین فی
هذا الوهم کثیرا ایضا فیفرحون بالیصنعون من الخیل و سلاح و غیره باخشب الطین
و یحبونها فرسا و سلاحا حقیقه و کذا الصبیات الصغیر یحبون الابناء و البنات من النوع
المنقش و الملون و یکنون اولئک البنین بالبنات و یفرحون بذلك و قد غلب هذا الوهم
شدیدا علی اشیعة الیثا فانهم یستورون قبور الامامین و الامیر و الزهرا و یحبونها قبور
اولئک الکبار حقیقه بل یتصنعون نعال الفرس و البغال و انصا با علی شکل مختلفه
کاکت الناس و غیره و یحبونها الی اولئک الکرام و یرغمون انها نعال فرسهم و علم
درایت بحجود شهم و حسا کرسم و یعظمونها تعظیما و افرایل لیسجدون لها و یتقربون الفاتحه
علیها و لوصلون الیها تخائف الصلوة و التحیة و تقومون حولها لذنب الذباب عنها اخذ
فی ایدیهم بالمرأوح و المذاب اسی الالات المزینة المنقشة التي یدفع بها الذباب عن السلاطین
و الامراء و یجاءرونها و انما فی تلك الايام بهذا الحال و یؤدون حق الاشرک و لا تفرق
ولا فرقی عند العقل بین حرکات الاطفال و حرکات هؤلاء الکهول السخفا و الغیر الباطلین
من الرجال و قد لیسجدق ملیهم بهذا المثل الفارسی گوساله ما پیر شد و گا و نشد یعنی بچلنا

قدش اب دلم یصرتور انشته و در سفینه النجات نوشته در ملک هند مجتهد مولی
 علی و قادر ولی و نقشه کرد بلا و مدینه منوره و کعبه معظمه چشمه بی بی و کوه مر قنشی و قد
 جلی که منسوب به آنحضرت میکنند همه اش از منکرات و بدعات دینی شمرده شوند
 پس مومن اختر از کردن از ان لازم است انشته قوله ص ۱۶۲ از جمله عقاید و عقود مضاف
 بخدیو اینکه اگر بر جانور زنده گفته شود که برای پیغمبر است مثلاً و بیج کرده شود و بنام
 خدا و بیج حرام است و ذابح مرتد گو ذابح غیر نام نهاده باشد اقول از عقاید مبعوضین
 راس الالبابین آنست که جانور یک بر یک تقرب غیر خدا و بیج گفته گو وقت ذبح بطریق
 عادت نام خدا بر آن ذکر نمایند حرام است و قصد تقرب غیر خدا بیج آن جانور که عباد
 است موجب ارتداد و از گردانیدن جانور برای انبیا و اولیا و شهنشاه و غیره و مشهور
 کردن بر نام ایشان مراد قصد تقرب ایشان بذبح آن باشد و احدی از مبعوضین
 امام الفرسولین ذابحی را که قصد تقرب غیر خدا نموده و نه راضی است به آن مرتد نگفته پس
 نسبت این قول بسوی ایشان جز افترا چه باشد قوله ص ۱۶۵ بیشک عجیب آنچه نوشته
 بالخص تفسیر عزیزی است اینقدر خود درست است اما آنچه بعد از ان نوشته که پس
 منصوص جمهور مفسرین متقدمین محض بی اصل الخ اقول با ضل بودن این تحریر حریف
 آفتاب در نصف النهار روشن است شپیر چشم اگر در روز روشن نه بیند تصور آفتاب
 چه باشد قوله ص ۱۶۵ از آنچه در تفسیر اتفاق تشریط افتاد بود رجوع فرمود اقول رجوع
 صاحب تفسیر از آنچه در تفسیر تشریط فرموده صرفاً فرشت است ائمه اهل بدعت شا بهمان
 و دیگر بلاد از محض تقلید شاه صاحب درین مسئله هم زبان مبعوضین شیخ الفرسولین
 بوده اند قوله ص ۱۶۸ بالجمله هرگاه خود صاحب تفسیر عزیزی و خص خواص آن بزرگوار
 را اعتراف باشد بخالفقت قدای مفسرین پس دیگر بر ادعوی مطابقت و موافقت تفسیر
 عزیزی با تفسیر قدیمی همان مثل است که مدعی سمست و گواه چیست اقول صاحب تفسیر عزیزی

اعتراف بجهت لغت مذای منتهی کجا است بلکه از بهان کلام که اعتراف فرمودم است موافقت
تفسیر با تفسیر قدیمه ظاهر که در تفسیر قدیمه مانند این تفسیر تفرقه در میان هر دو قسم
و قوله لا شک فی وقوع الاختلاف انحر جواب بر سبیل تنزل است قوله ص ۱۶۸ از عبارت
تفسیر رحمانی که نقل نموده صحت ظاهر که حرام ذکر اسم غیر الله است اعم از اینکه اسم الله با
ذکر کرده شود یا نکرده شود پس تأیید تفسیر غزیری یا تأیید جواب مجیب از کدام لفظ
آن عبارت نموده اقول چون ما اهل به غیر الله به اعتبار لفظ بر عموم است و در تفسیر
تعمیم آن مذکور است نه تعمیم مذکر اسم الله علیه عند الذبح پس از عبارت تفسیر مذکور تأیید
تفسیر و نیز تأیید جواب مجیب ظاهر است قوله ص ۱۶۸ و بعضی نوشته ما اهل به غیر الله
ای ذبح للمصنام والطواغیت انحر اقول این تفسیر تأیید میدهد تفسیر غزیری را
زیرا که چون مراد از ما اهل به غیر الله ما ذبح للمصنام والطواغیت شد شک نماند
در اینکه ما نیز یک برای انبیاء و اولیاء و سیداء و کبیر و مشیخ و وزیرین خان بقصد
تقریب ایشان ذبح کرده باشند گو عند الذبح بر آن نام خدا بر سبیل عادت ذکر کنند
از افراد ما ذبح للطواغیت است قوله ص ۱۶۹ در نیشاپوری قبل عبارت مذکوره
نوشته و اما ما اهل به غیر الله فعناء رفع به الصوت انحر اقول این عبارت نیشاپوری
بر مضمون خصم است و قول اهل جاهلیت باسم اللات والعزی را اگر مخصوص به عند الذبح
کرده شود پس این مثال حال شائست و خصوص مورد قاذح عموم لفظ نباشد
قوله ص ۱۶۹ حیثیکه در نقل عبارت نیشاپوری بر سر کار آمده اگر عمد است محل تأیید
است که بجای قال لفظ اجمع گردیده اقول چون در مفهوم قال العلماء که جمع محل لفظ
مفید استغراق باشد و اجمع العلماء فرق نیست اگر سبب اختلاف نسخ تفاوت لفظ
گردیده تر جمعیان محل طعن نباشد قوله ص ۱۶۹ اعتباری ولی اعتباری صرف بوده
بکم مجیب نیست انحر اقول حکم بی اعتباری از جهت مخالفت جمهور است چنانکه

رئیس المبتدعین در ص ۱۹۷ التضمیم خطا در تفسیر احمدی تجویز کرده قوله حبس نووی اول در
 معنی حدیث صاف بیان نموده که از ذبح بنام غیر خدا و بیجه حرام می شود؛ قول حاصل کلام
 نووی آنست که مراد از ذبح لغیر الله ذبح هست بنام غیر خدا نه ذبح برای ضیافت
 غیر خدا و خوردنیدن وی و آن عام هست از اینکه نامش بر وقت ذبح ذکر کرده شود
 یا قبل آن قوله **حاشا** و مقوله ابراهیم نقل نموده بقول رافعی رد کرده اقول ابراهیم نقل
 فتاوی اهل بخارا هست رو کردن مقوله اش بقول رافعی چه معنی دارد و خلاف رافعی در حل
 ذبح وقت استقبال سلطان هست بر تقرب بسوی او که نزد و محمول بر استبشار و تقدوم
 هست و نه مذبح برای تقرب غیر خدا بالاتفاق حرام هست قوله **حاشا** از شباه و النظائر
 صاف ظاهر که مراد از ذباح ذبیح جن هست انما اقول از شباه و النظائر صاف ظاهر
 که مراد در سنجیدیش از ذباح جن ذبیح جن هست زیرا که در شباه و النظائر این حدیث در صند
 بیان احکام جن از ملقط منقول هست پس محتمل هست که مراد ازین نقل بیان حکمی و
 باشد اگر چه ذکر آن بعد ذبیح جن قرینه بر اراده ذبیح جن توان شد و عامه کتب و تنبیہ
 لا مال هست از اینکه مراد از ذباح جن در سنجیدیش جانور است که برای جن ذبح کرده
 شده باشد در غرائب و بستان و کنز العباد و ابراهیم شاهی مرقوم است
 لا یجوز ذبح البقر والغنم عند القبور لقوله علیه السلام لا تعرفوا الاسلام عند القبور یکذا فی
 سنن ابی داؤد و کذا لا یجوز الذبح عند البناء و عند شرا الدار لان النبی صلی
 الله علیه و آله وسلم نهی عن ذباح الجن بنابر علی انهم کیرمون مخافة انهم لو لم ینذروا یوفون
 الجن فابطل النبی صلی الله علیه و آله وسلم و نهی عنه اشتبه و در تحقیق الفقهاء مرسل
 هست لا یجوز الذبح علی البناء و عند شرا الدار لان النبی صلی الله علیه و آله وسلم نهی
 عن ذباح الجن رواه البیهقی عن الزهیری اشتبه و در صراط مستقیم شیخ الاسلام
 تذکره هست و علی هذا فلو ذبح لغیر الله متقربا به الیه یجرم و ان قال فیه باسم الله

كما قد يفعل طائفة من منافق هذه الامة الذين قد يتقربون الى الكواكب بالذبح
 والبحور ونحو ذلك والسكان هؤلاء مرتدين لا يحتاج ذبيحتهم بحال لكن يجتمع في الذبيحة
 بالغان ومن هذا الباب ما قد يفعلها الجاهلون بكمية شربها الله وغيره من الذنوب المحرم
 ولهذا روى عن النبي صلى الله عليه وآله عن ذباح الحن اشتبهه ودر حيوته السحوان في
 مرقوم است روى عن ابي سبيد في كتاب الاموال والبيهقي عن الزهري عن النبي
 صلى الله عليه وآله وسلم انه يبي عن ذباح الحن قال وذباح الحن ان يبي الرجل الدار
 او يستخرج العين وما يشبه ذلك فيذبح لها ذبيحة وكانوا يقولون اذا فعل ذلك
 لا يضرها الحن فابطل النبي صلى الله عليه وآله وسلم ذلك وبنى عنه اشتبهه ودر ميراث
 الاعتدال ذهبي مذكور است يقال معنى ذباح الحن انهم كانوا اذا اشتروا دارا و
 لها الله يصيبهم اذ من الحن اشتبهه ودر نهاميه جزري مسطور است يبي عن ذباح الحن كانوا
 اذا اشتروا دارا او استخراجا عينا او بنوا بياضا وبنوا ذبيحة مخافة ان يصيبهم الحن فانصبت
 الذبح اليهم اشتبهه ودر مجمع البحار مذكور است منه عن ذباح الحن كانوا اذا اشتروا
 دارا او استخراجا عينا او بنوا بياضا وبنوا ذبيحة مخافة ان يصيبهم الحن اشتبهه ودر مغرب
 مرقوم است ذباح الحن ان يشترى الرجل الدار او يستخرج العين او ما يشبه ذلك فذبح
 لها ذبيحة مخافة انهم ان لم يذبحوا يذبحهم الحن اشتبهه قوله حكا دعوى عجيبا اینکه
 جانور از تشهير برای غیر خدا حرام می شود و مدلول اینهمه روایت آنکه از ذبح برای غیر خدا
 حرام می شود فاین هدامن ذلک انما قول تشهير برای غیر خدا متعارف و در جانوری است
 که ذبح آن برای همان غیر مقصود باشد و دلالت اینهمه روایت بر حرمت جانور از ذبح
 برای غیر خدا خود مسلم رئیس المبتدعین است قوله حكا از اندک سائر و سواب و صائل
 و غیره این باب چه خواهد بود و در شرع بر تحریم آن نکیر وارد گردیده اقول بر تحریم
 سائر و سواب و صائل و غیره در شرع نکیر وارد نیست زیرا که اهل جاهلیت گوشت

این جانوران را حرام نمیدانستند چنانچه بعد مردن آنها گوشت آنها میخوردند بلکه بر تحریم
انتفاع به این جانوران مانند رکوب و تخمیل و دوشیدن شیر و گرفتن شیم و مورد و غیره
این جانوران که از خصوص و چراگاه نمی رانند و ذبح نمیکردند و نسبت این تحریم بسبب
حدا بیتی میگردند در آیت کریمه ما جعل الله من بحیره و لا سائبة و لا واصلیه و لا حام
ولکن الذین کفروا یفترون علی الله الکذب و در دست پس آید بودنش از جانور یکبار
غیر خدا و پنج کرده شده باشد درین باب بخمال نمی آید اما م رازخی در تفسیر کسیر نوشته
ولما کان الکفار یحرمون علی أنفسهم الانتفاع بهذه الحيوانات و انما نوافی غایة الاختیار

الی الانتفاع بها بین الله تعالی ان ذلک باطل فقال ما جعل الله من بحیره و لا سائبة
استنبه و تبیینا وی در تفسیر خود نوشته و لکن الذین کفروا یفترون علی الله الکذب
بیتحریم ذلک و نسبت الیهیم استنبه قوله صلیا ثانیاً در باب بکارالخ اقول تحلیلن بجا
یعنی گاو و بیکه بنودان میگذارند و دست از انتفاع آن می بردارند و بالنص معلوم است
که مقصودشان تملیک کسی و اباحت انتفاع آن برای دیگری هرگز نمی باشد منظومه
است زیرا که از ملک شان خارج نمی شود و تصرف در ملک غیر بدون رضا
مالک اصلاً جائز نیست در و مختار از جمیع الفتوی منقول است و لا تخرج عن

ملکه باعتبار انقضاء و آنچه در فتح القدر نوشته لواخذ و بهو حلال ثم احرم فارسله ثم
و جده بعد الاجلال فی بد شخص کان له ان یاخذ لانه ما ارسله عن اختیار کذا حلال استنبه
فما یدل علی انه لو ارسله من غیر احرام کیون اباحت استنبه حمل آن بهائست که عدم قصد
اباحت از مالک معلوم نباشد قوله صلیا ثانیاً کتب فقه حملوا اند از بیکه جانوری
که برای بنان است مسلم ذبح کند حلال است اکل آن اقول این مسئله را در کتب فقه
از جمیع الفتاوی نقل کرده اند لیکن مخالف است یا آنچه در عامه کتب فقه مذکور که
جانور یکبار برای تقرب غیر خدا و پنج کرده شود و وقت ذبح نام خدا بران ذکر کنند حرام است

پس لائق اعتنا و نباشد و شاید صاحب جامع الفتاوی خجالی کرده که چون مسلم برای نماز
 و بیت و بنامش ذبح کرد که مقصود و مجوسی و وثنی بود بلکه برای خدا و بنام او تعالی ذبح
 نبود غاصب گردید و گوشت جانور مضروب ملک غاصب می آید گوشتان مضروب
 عصبیان غصب بروی لازم آید پس خوردن گوشت آن برای وی و کسی که وی را
 حلالی بود زیرا که بنام خدا و تقرب او تعالی ذبح کرده شده است که مسلم نه نام غیر خدا
 وقت ذبح ذکر میکند و نه تقرب غیر خدا قصد می نماید و بجهت غصب این فعل مسلم
 کرده خواهد بود قوله **صلی** اربعا در هدایه و غیره کتب فقه بالاتفاق بلا خلاف تبصر
 موجود که اگر کسی قبل از ذبح بگوید که الهی قبول کن این از فلان نیست در آنجا با قول
 قول آنکس که الهی قبول کن این اولالت میکند بر تقرب خدا و محل جانور نیست که شتر
 داده شده باشد قبل ذبح باینکه تقرب غیر خدا از ذبح آن مقصود است قوله **صلی**
 نامسا بالاتفاق فقها و مفسرین و اجماع سلف صاحبین اهلال لغیر الله صرف وقت ذبح
 موجب حرمت است و پس اقول حصر موجب حرمت بودن اهلال لغیر الله در
 وقت ذبح از تفسیر معتبر و کتابی از کتب معتده فقه و غیره ثابت نیست چه بای که اتفاق
 فقها و مفسرین و اجماع سلف صاحبین بر آن باشد و لودیه پس در محل نزاع نیز اهلال
 لغیر الله وقت ذبح حکما موجود است لانه لما کان فی ذلک تعظیم لغیر الله تعالی لم یکن
 التسمیة مجردة لله تعالی حکما لوقال بسم الله و اسم فلان ذکره الشافعی فی رد المحتار
 در در مختار مرقوم است ذبح القدوم الامیر و نحوه کواحد من العظام یحرم لانه اهل
 لغیر الله و لودیه ذکر اسم الله تعالی اشته و در **شاه** و **النظام** مستطوریست لودیه
 ذبح القدوم الامیر و واحد من العظام یحرم و ان ذکر اسم الله تعالی علیه لانه حلال
 لغیر الله اشته و در **فتاوی** **غرائب** مذکور است و ان لودی القربالی **اصیبت**
 و قصد تعظیمه فیه الیوجب الحرمة و یکون الذابح مشرکا حیث عظم غیر الله تعالی

فیدخل تحت قوله تعالى وما اهل به لغير الله اشتبه ودر جوهره نیره مرقوم است الذبح
 عند مری اصفی تعظیما له لا یجل اکامسا وکذا عند قدوم الامیر وخدمه تعظیما له لانه اهل
 لغير الله اشتبه وحاکم ودر تفسیر آورده و ما اهل به لغير الله قبیل ذکر علیه غیر اسم الله ناعن
 الربیع وابن بدو جماعه و ابن ابی حاتم از ابی العالیه روایت کرده و ما اهل به لغير الله
 بقول ما ذکر علیه اسم غیر الله و در تفسیر کواشی مسطور است معنی ما اهل به لغير الله
 نووی علیه بغير اسم الله اشتبه و در تفسیر کبیر مذکور است و قال ربیع بن انس ربیع
 بن یثیع ما ذکر علیه غیر اسم الله و هذا القول اولی لانه اشتبه مطابقة للفظ قال العلماء
 لو ان سلما ذبح و نیتة و قصد بذبحها التقرب الی غیر الله صار مردا و ذبیحة ذبیحة مردا
 و همچنین است و در تفسیر پیشاپوری و در تفسیر عبد الصمد مرقوم است ذکر الامام
 ابو عاصم العامری محمد بن احمد من اصحابنا ان سلطانا لو دخل بلد اذ ذبح الناس الذبائح
 تقربا الیه بذبحها و اراقة دمه لم یجل تناول شی منها لانه قد اهل به لغير الله و تقرب بذبحها
 الی غیره اشتبه و در بیل الاوطار شرح منتهی الاخبار مسطور است و ذکر الشيخ ابراهیم
 المردزی من اصحاب الشافعی ان ما یذبح عند استقبال السلطان تقربا الیه افتی اهل غار
 بحرمة لانه ما اهل به لغير الله اشتبه و همچنین ذکر کرده است نووی در شرح صحیح مسلم و
 علقه در شرح جامع صغیر و جزری در نهایه نوشته و فی حدیث ابن عباس
 لا تأکلوا من معاقرة الاعراب فانی لا امن ان یکون ما اهل به لغير الله هو عقرهم الابل کان
 یتباری الرجال فی الجود و السخار فیتعقران ابلا حتی لیفر احدیها الآخر و کالوا فیعلونه
 رباه و سمته و تفاخره و لا یقصدون به وجه الله فشیبه بما ذبح لغير الله اشتبه و در
 مجمع البحار مذکور است لا تأکلوا من معاقرة الاعراب فانی لا امن ان یکون ما اهل به
 لغير الله هو ما کان یتباری الرجال فی الجود و السخار فیتعقر ابلا و هذا بلا حتی لیفر
 احدیها الآخر رباه و سمته و تفاخره لا الوجه الله فشیبه بما ذبح لغير الله اشتبه و و میر

در حيوة ايجيون نوشته روى ابو داود و بسا و حسن ان النبي صلى الله عليه وسلم نهى عن معاورة الاعراب و من
 فانهم كانوا يتفاخرون بان يعتبر كل واحد منهم عدوا من اهل غابيا كان عقرو الكثر كان غالباً فذكر النبي صلى الله
 عليه وسلم لهما السلا يكون مما اهل بغير الله اشبه ويزو ويرى و حيوة ايجيون نوشته قد روى
 ابن ابى قاتم عن جابر و بن ابى سيرة قال كان رجل من بني قيس قال له ابن قيس كان مشغواً فابا القزوين
 بما و بطح الكوفة على ان يعتبر هذا امة من الابل و هذا من ابل اذا و روت المبار فله و روت المبار فله و روت المبار فله
 يلا شتان عراقيها قال فخرج الناس الى عمير البعلال يزيدون اللهم قال صلى الله عليه وسلم بالكونة فخرج على
 بخله رسول الله صلى الله عليه وسلم البعنا و هو سبوا و اياها الناس لا تاكل من لحمها فانها ما
 اهل بغير الله اشبه و شيخ الاسلام احمد بن عبد الحليم در صراط مستقيم نوشته و اما القربات فتدبر
 و لهذا قال النبي صلى الله عليه وسلم في قربانية اللهم منك لك بعد الله بسم الله و الله اكبر انما تقول ان صلتك
 و صلاتك و حيا و شهادته رب العالمين و الكافرون يصنعون بالهتيم كذلك فناء ليسوا الهتهم على الذناب و تارة
 نذبحوا قرباناً اليهم فكم يقولون منى و كل ذلك الله اعلم بخل فيما اهل بغير الله فانه بغير الله قد اهل بغير الله فانه بغير الله
 استعانة و قوله لكذا عبادة له و لهذا جمع الله بينهما في قوله انياك لعبد و اياك مستقيمين
 و ايتنا فانه سبحانه حرم ما ذبح على النصب و هو كل ما ينصب ليعبد من دون الله
 و نيز شيخ الاسلام در صراط مستقيم نوشته و يدل على المسئلة ما قد مناه الله
 ان النبي صلى الله عليه وسلم نهى عن الذبح في مواضع الاصنام و مواضع اعياد الكفار و يدل على ذلك
 ايضا ما روى ابو داود في سننه حدثنا يارون بن عبد الله حدثنا حماد بن مسعدة عن
 عوف عن ابى الحانة عن ابن عباس قال نهى رسول الله صلى الله عليه وسلم عن معاورة الاعراب قال
 ابو داود و عنه في دفة عن ابن عباس و روى ابن ابى شيبة في تفسيره حدثنا و كيع
 عن اصحابه عن عوف الاعراب عن ابى ريسانة قال سئل ابن عباس عن معاورة الاعراب
 بينهما فقال انى اخاف ان يكون مما اهل بغير الله و روى ابو اسحق ابراهيم بن عبد الرحمن
 و جهم في تفسيره حدثنا ابى حدثنا سعيد بن منصور عن ربعي بن عبد الله بن الجارود

قال سمعت البحار و دوكان يعنى من بنى رباح رجل يقال له ابن وشيل وكان شاعرا فافر
 بالثرزدوق غالباً بنما ريلطهم الكوفة على ان يعقر هذا مائة من ابله وهذا مائة من ابله وافر
 الماء فلما وردت الابل الماء فاما اليها باسيا فاما فجعلنا كيشقان عراقينا فخرج الناصر
 على الحجير والبغال يريدون السحل وعلى رضى الله بالكوفة فخرج على نعلنه رسول الله
 البيضار وهو ينادى يا ايها الناس لاتاكلوا من نحوها فانها اهل بها لغير الله فهو لا
 الصحابة قد فسر واما قصد بذكر غير الله داخلها اهل به لغير الله فعلت ان الآية لم
 بها على اللفظ باسم غير الله بل ما قصد به التقرب الى غير الله فهو كذلك انتمى قوله
 ١٤٠ چه در عامه تفاسير قيد عند الذبح موجود اقول قيد عند الذبح بلحاظ مورد
 است وخصوص مورد قاذح عموم لفظ نباشد ودر تاج المصنوع ودر تاجي قوم
 واما اهل به لغير الله اى نودى عليه بغير اسم الله انتمى ودر شمس العلوم مسطور است
 وقوله تعالى واما اهل به لغير الله اى ذكر عليه اسم غير الله انتمى قوله ١٤١ ودر زيلعي شرح
 نوشته لا يقال ان الآية حملة لايدرى بل اريد بها حال الذبح او الطبخ او حاله الاكل لانا
 نقول اجمع اسلف على ان المراد بها حاله الذبح فيكون مفسرة فتم الاحتجاج بها ليس
 حرمت از ذكر غير قبل ذبح اختراعى وابتدئست در دين اقول اين عبارت زيلعي متعلق
 از آيت كريمه ولاتاكلوا مما لم يذكر اسم الله عليه است نه متعلق از اهل به لغير الله ليس
 از نقل عبارت زيلعي بحذف اول كلام تخليط عوام است در بيقام تمام عبارت زيلعي
 انست قال مجوسى ووشنى ومرتد وحرّم و تارك اسم الله عدا اى لا تحلى ذبيحه هو لا تار
 تارك اسم الله عدا خلقه تعالى ولاتاكلوا مما لم يذكر اسم الله عليه وانه لنسحق ولقوله
 عليه السلام لعدى اذا ارسلت كلبك المعلم و ذكرته اسم الله فكل السجديث وقال
 اث فعى اذا ترك الذابح التسميته عدا توكل ذبيحه والمسلم والكتابي فيه سوار وكذا
 اذا ترك التسميته عند المرمى وارسال البحار يوكل عنده لقوله عليه السلام يدعى على

اسم الله سمي اولم يسلم قال وحل لو ناسيا امي حل المزكي ان ترك التسمية يساء وقال
مالك لا يحل لما بينا من الادله او لا فضل فيها فلما التفت اليه مرفوع حكمه لقوله عليه السلام
رفع عن امتي الخطيئة والنسيان والى في اعتباره حر جابنا والخرج مدفوع بالنسيان
وانما قلنا ذلك لان الانسان كثير النسيان فيعذر في الاشياء التي لا يذكرها من جهته
حاله كالاكل في الصوم وترك الترتيب في قضاء الفوات بين الصلوات بخلاف الاكل
وغيره في الصلوة والسجدة في الحج حيث لا يختلف فيه بين الناس والعامد لانه حالة
تذكره والنس غير محرم على الملاقاة اوله اربد مطلقا لما جرت المخالفة بين سلف فظن
الاتفاق وارتفع الخلاف من سهم واقامة الملة مقام التسمية في حق الناس وبهذا
لا يدل على الاقامة في حق العامد ولا عذر له والناس ليس لمخصوص حتى يقاس عليه غيره
ويختص بالقياس لانه ذكره وقيم تقدير القيام الملة مقامها ولا يقال ان الآية مجملة
لا يدري هل اراد بها حال الذبح او البلوغ او حاله الاكل لانا نقول اجمع سلف على ان
المراد بها حال الذبح فتكون مفسرة فتم الاحتجاج الا ترى ان ذبيحة المجوس لا تؤكل
وذبيحة الكتابي تؤكل وليس بينهما فرق يفضل الا ان الكتابي يسمى عند الذبح وكون
المجوسي اثنى ودعوى حرمت از ذكر غير عموما قبل ذبح كسي نكروه بله مقصود من
شيخ اللمباين حرمت است از ذكر غير قبل ذبح بوجهيكه مشعر باشد بر قصد تقرب غير
از ذبح قوله صلوات الله وسلامه عليه است مراد از ما اهل به بغیر الله نزد الله مجتهدین و عامه
مفسرین و بس اقول بالا از ائمه وین نقل کرده شد که آنچه بقصد تقرب غیر خدا و ذبح
کنند اگر چه وقت ذبح نام خداست تعالی بران ذکر نمایند نیز داخل ما اهل به بغیر الله است
پس قصر مراد از ما اهل به بغیر الله هر دو صلوات مذکوره باطل باشد قوله صلوات الله
عینی در ماثیه هدایه نوشته و لو قال بسم الله و صلوات الله تعالی علی محمد و آله و
ان لا یقول و لو قال بسم الله و صلوات الله علی محمد مع الواو یحل اكله اقول بعض

کتب فقه در مع الواو بدون الواو فرق نیست که بهر طور مکرره است اگر چه در جلال
 باشد بشرطیکه اشتراک در تشبیه مذکور محمد مرادند داشته باشد چنانچه در مبسوط شیخ ^ع است
 مرقوم است ولو قال بسم الله والله اکبر وصلی الله علی محمد ان اراد بذکر محمد الا اشتراک
 فی التشبیه لایحل وان اراد التبرک دون الاشرک یحل ^{لشبهه} و در فوجیه مسطور است
 ولو قال بسم الله وصلی الله علی محمد او قال صل علی محمد بدون الواو حل الذبح و لکن
 بیکه ذلک و فی البقی فی حل الذبح ان وافق الذبح التشبیه و قیل ان اراد بذکر محمد
 الا اشتراک فی التشبیه لایحل وان اراد به التبرک بذکر محمد یحل الذبح و بیکه ذلک ^{لشبهه}
 قول ^ص لو قال بسم الله و باسم فلان لایحل هو المختار اقول در فوجیه مرقوم است
 قال ابراهیم بن یوسف یصیر مبتدیه و یأخذ الصدر الشبهید فی واقعاته و قاضی خانی ^{لشبهه}
 و هو الصحیح و در تنویر الابصار مسطور است و ان عطف حرمت نحو بسم الله و اسم فلان
 او و فلان ^{لشبهه} و شامی در رد المحتار تصحیح آن کرده و در هدایه مذکور است و التائیه
 ان یذکر موصولا علی وجه العطف و الشکره بان یقول بسم الله و اسم فلان او یقول بسم الله
 و فلان او بسم الله و محمد رسول الله کبیر الدال ف تحرم الذبیحه لانه اهل به بغیر الله ^{لشبهه}
 قول ^ص لانه لو صار مبتدیه صار الرجل کافرا قول شامی در رد المحتار نوشته است
 تمنع الملازمه بان الکفر امر باطنی و الحکم به صعب ف یفرق کذا فی شرح المقدسی سنن ابی یوسف
^{لشبهه} قول ^ص ادر کفایه از امام ترمذی نقل نموده و ان ذکر اسم الرسول مع الواو
 ان یخفیه لایحل لانه یصیر ذابجا بها و ان رفعه یحل لانه کلام مبتدیه و ان یخفیه ^{لشبهه}
 انما اقول و در رد مختار مسطور است و منه بسم الله محمد رسول الله بالرفع لعدم ^{لعطف}
 فیکون مبتدیه لکن بیکه للوصول صوره و لو باسجرا و النصب حرم در قیل هذا و اعرف
 الخ و الواو بان لا یعتبر الاعراب بل یجر مطلقا بالعطف لعدم العرف نه یلی و شامی
 در رد المحتار نوشته قول که افاده لقوله و ان عطف اسم فان ظاهره الحرمة مع ^{لعطف}

اطلق ولم يقل كقول الباقين ومحمد رسول الله بحسب الادل
 حقه من الزعم القبيح انه حمل كلامه على ظاهره ويؤيد ان ابن مالك قال
 في صورة العطف قبل ولو رفع بجل لكن لا وجه الى آخره فافهمنا وعن الزمخشري ولم يذكر
 لاحد قوله سكتا وفي فتاوى قاضيان اذا قال باسم الله واسم فلان قال ابراهيم
 بن يوسف يكون مقبولة وقال محمد بن سلمة لا يصح مقبولة وقال الامام ابو بكر محمد بن الفضل
 اذا قال باسم الله وباسم محمد ان اراد بذلك اسم النبي تعظيمه مجاز ولا بأس به وان اراد
 بالشركة مع اسم الله تعالى لا تحمل الذبحة اقول اين عبارت بدین استق در كتاب الا
 وكتاب الصعيد والذباح وكتاب الذكاة فتاوى قاضيان بائنه منبشود آری تحاشا لک
 مرقوم هست ولو قال باسم الله وباسم محمد قال ابو القاسم الصغار لا يحل ولو قال باسم الله
 صلى الله على محمد يحل كله فلو قال باسم الله واسم فلان قال ابراهيم بن يوسف رحمه الله
 يكون مقبولة وهو الصحيح قال محمد بن سلمة لا تقبيل لانه لو صار مقبولة يصير الرجل كافرا انتهى وكتاب
 الاضحية مرقوم است رجل ضحى ذبح وقال باسم الله بنام خدا ونام محمد عليه السلام قال الشيخ الامام محمد بن الفضل ان
 الرجل يذكر اسم النبي صلى الله عليه وسلم بحمد وجملة عظمه جاز ولا بأس به وان اراد بالشركة مع اسم الله لا يحل الذبحة ليس بجبار
 منقوله خلط وجميع عبارت وجهاست حذف قال باسم الله وباسم محمد قال ابو القاسم الصغار لا يحل
 اول وحذف لفظ وهو الصحيح پس قوله يكون مقبولة سكتا در عالمگیری نوشته قيل
 ان اراد بذكر محمد الاستترک في التسمية لا يحل اخر اقول اين عبارت عالمگیری متعلق
 بسم الله صلى الله على محمد يا صلى الله على محمد است نه متعلق به باسم الله وباسم محمد
 تمام عبارت عالمگیری نیست ولو قال لسم الله وصلى الله على محمد او قال صلى الله على
 محمد بدون الواو حل الذبحة لكن يكره ذلك وفي البقالى حل الذبحة ان واقع التسمية وقيل
 اما ما ذكره محمد صلى الله عليه وآله وسلم الاستترک في التسمية لا يحل وان اراد التبرک بذكر
 محمد يحل الذبح ويكره ذلك كذا في المحيط انتهى ونیز در همین عالمگیری مرقوم است

ذبح عند مرئ الضیف تعظیما له لایجل اکلها وکذا عند قدوم الامیر و غیره تعظیما استیفته
 قوله صلواته و در فتاوی قاضیخان نوشته رجل ضعی و ذبح فقال باسم الله بنام خدا
 و بنام محمد علیه السلام قال الشيخ الامام ابو بکر محمد بن الفضل رحمه الله ان ازاد المرء رجل يذكر
 اسم النبي بتجليله و تعظیمة جاز و ان اراد به الشكر مع اسم الله تعالى لا تجل الذبحة اقول
 از مبسوط و ذخیره و محیط چنان غلامر میگردد که قول ابی بکر محمد بن الفضل متعلق بید اسم الله
 و صلواته علی محمد است نه متعلق بنام خدا و بنام محمد که صریح شکر است تفصیل
 در ان معنی ندارد ولیکن قاضیخان از اختلاط یا خطا این قول را بسوی بنام خدا و بنام
 محمد اضافت کرده و خود قاضیخان در کتاب الذکاة در باسم الله و باسم محمد بدون
 تفصیل عدم علت از ابی القاسم الصغار نقل کرده و در باسم الله و اسم فلان صحیح
 حرمت نموده و نیز قاضیخان در کتاب الرقة حرمت جانوریکه ذبح کرده شده باشد
 برای غیر خدا از همین ابی بکر محمد بن الفضل نقل کرده عبارت قاضیخان در کتاب الرقة

انیست رجل ذبح لوجه انسان فی وقت الخلقه و الهمانی فی السحارات و ما شبهه
 ذلک قال الشيخ الامام ابو بکر هذا هو کفر و المذبح یقتله لا یقول و قال الشيخ سمیع
 الزاهد اذا ذبح الابل و البقر فی السحارات لقدوم الحاج او الغراه قال جماعة من العلماء
 یكون کفرانا انا اقول بکیرة ذلک اشد الکراہة و لا یكون کفرا اثنی قوله صلواته اقول
 تحریم راجع است باینکه ذکر کرده نام خدا بلکه ذبح کرد بنام قادم یا نام خدا هم بنام
 قادم ذکر کرده انرا اقول این توجیه قول است بما لایر ضعی ثانی و تحریف کلام
 زیرا که در مختار و دیگر عامه کتب فقه بالتصریح مرقوم است که اگر چه نام خدا و که
 بند و در میان ذبح للقدوم و ذبح للضیف فرقی بسطور است و اگر ذکر نام خدا
 ذکر نام قادم مراد می بود و حاجت ذکر فرق ایچ نبود که حرمت چنانکه بزرگوار
 مادم ثابت است بزرگوار نام ضیف نیز ثابت باشد و اگر نام قادم ذکر کرده باشند

ونام منیت ذکر کنند خود ورق از ذکر و عدم ذکر ظاهر است در مختار مرقوم است
 ولو ذبح لقا و لم میر و نحوه کواحد من العظام بحرم لانه اهل به لغیر الله ولو وصیة ذکر اسم
 تعالی ولو ذبح للضیف لا یحرم لانه سنة التحلیل و اکرام الضیف اکرام الله تعالی
 و الفارق انه ان فدها لیاکل منها کان الذبح یثمد و المنفعة للضیف و للولیة
 للرجح وان لم یثمد بها لیاکل منها بل یدفعها لغيره کان للتعلیم غیر الله فترحم و اهل کفر
 قولان یزارة و تشرح و یبانه قلت و فی صید المیتة انه یکره و لا یکره لانه لا یسئ
 الظن بالمسلم انه یتقرب الی الا و حی بهذا النحر و نحوه فی شرح الوهبانية عن الذخیر
 و نظمه فقال و فاعله بهو رسم قال کافر و فضله و سعیل لیس بکفر انتم و طحطا و
 در حاشیه و مختار نوشته قوله لانه اهل به لغیر الله الا بال رفع الصوت بالذکر
 ای میتة ولو ذکر الله تعالی خالصا و شامی در رد و المختار نوشته قوله و الفارق
 ای بین ما اهل به لغیر الله سبب التعلیم المخلوق و بین غیره و نیز شامی در رد و المختار
 نوشته قوله انه یتقرب الی الا و حی ای ملی و جی العباد و لانه الکفر و هذا بعید من جالی اسم
 فالظاهر انه قصد الدنيا او القبول عنده بانظار المحبة بذبح فذا رحنه لکن لما کان فی
 ذلک لتعلیم له لم یکن التنبیه حبرة لیه تعالی حکما لوقال لسم الله و اسم فلان حرمت
 و لا ملازمة بین الحرمة و الکفر کما قد مناه عن المقدسی فافهم انتم و در فیه مستطورا
 عن ابی العاصم القاری ذبح للضیف شاة و سمی الله تعالی یکل و لو ذبحه لقد و
 الامیر او واحد من العظام ولو ذکر اسم الله لا یکل لان فی الاول الذبح لیه تعالی
 و المنفعة للضیف و لهذا یمنعه عنده و یاکل منه و فی الثانی التعلیم للامیر لله تعالی
 و لهذا لا یمنعه عنده بل یدفعه لغيره انتم و یحییین در فتاوی مستطال المعتبر
 نیز ذکر است در جامع الکره مرقوم است فلو سمی علی ذبحة و ذبح لیه لم یکل
 و انما قلنا هذا لانه لو سمی و ذبح لقد و امیر او نحوه من العظام لا یکل لانه ذبح لتعلیمه

لا بد اشتبهه در پرايه المهتدي مستورست ذبح شاة للضيف و ذكر اسم الله تعالى عليه يحل اكله ولو
 لاجل قدوم امير واحد من العظام و ذكر اسم الله يحرم اكله لان المسئلة الاولى كان الذبح لاجل الله
 و ذكر اسم الله اينما ولهذا يفتى بين يديه باكله بخلاف الثانية لان فيها لاجل تعظيما لله لا تعظيما لله تعالى
 ولهذا لا يفتى بين يديه لياكل منها بل يدفعها لغيره اشته و در او مستور المقضاة
 مرقوم است ربل ذبح للضيف شاة و ذكر اسم الله يحل اكله ولو ذبح لاجل قدوم امير
 او واحد من العظام و ذكر اسم الله عليه يحرم اكله لان في المسئلة الثانية كان الذبح تعظيما
 لا تعظيما لله تعالى اشته و در تضارب الا حلتساب مذکور است ما يفعله الوجهة
 من الذبح عند قبور المشايخ والشهداء وغيرهم وعند شرا الدار وعلى النبار السجد يد
 وباب البيوت وعند دخول الامير وفي وجع الانسان وما شبه ذلك فذا الوجه الحرة
 اذا كان لغير الله والحقان ذكر اسم الله تعالى عليه ويكفون بذلك و هذا سر غسل
 الناس عنه خواهم فكيف عوامهم اشته و ينجين مرقوم است در هر آفة الصفا و در
 فتاوى ابراهيم شهابي مستورست ربل ذبح للضيف شاة و ذكر اسم الله تعالى
 يحل اكله ولو ذبح لاجل قوم او قدوم واحد من العظام و ذكر اسم الله تعالى يحرم اكله
 لان في المسئلة الثانية كان الذبح تعظيما لله لا تعظيما لله تعالى اشته و در فتاوى يثيمين
 مذکورست ربل ذبح شاة و ذكر اسم الله تعالى عليه يحل اكله ولو ذبح لاجل قوم او
 قدوم واحد من العظام و ذكر اسم الله تعالى يحرم اكله لان في المسئلة الثانية كان الذبح
 تعظيما لله تعالى لهذا لا يفتى بين يديه فياكل منه بل يدفع لغيره والذبح مشرك المذبح
 مبيته وامراته بائنة اشته و مجموعي در حاشية نوشته ان الذبح
 المقترن بذكر اسم الله اذا كان قبل قدوم قادم للضيافة او بعد قدومه تبر
 لذلك فلا شبهة في جوازه بل مندوبة وجواز اكل ذلك المذبح و اما اذا كان عند القدوم
 فان كان لقصد ذلك الحكم ماذكر وان كان مجرد التعظيم فحرام والمذبح مبيته وضا اشته

انه ان طبع وقدم للضيف فهو للصيانة وان امر الذابح ان يتوارع عن الناس كما هو
 سبب تناهيه بحد التقليم وحكمه ما علمت وعليه يحل كلام المصنف اغتنى قوله **ص** انيت
 اطلاق لغير الله سواي آن که ذکر کردیم اقول بقصد تقرب بغير خدا تعالی ذبح کردن
 نیز اطلاق لغير الله است وحصه اطلاق لغير الله در آنچه ذکر کرده باطل است چنانکه سابق
 دانسته شد قوله **ص** اهرگاه معنی اهل به لغير الله در کلام در مختار متعین و متحقق
 شد انما اقول تعین معنی اهل به لغير الله در کلام در مختار با آنچه ذکر کردیم منوط است
 و قول صاحب در مختار لانه مما اهل به لغير الله به من تشخیص مفید عدم حصر و تعیین
 قوله **ص** او حرمت برین تقدیر از نیست که ذبیحه مرتد است اقول از عامه کتب فقیه
 که عبارت بعض آنها بالا ذکر یافته ظاهر که حرمت برین تقدیر از قصد تعظیم غیر خدا تعالی
 است بذبح آن و از منوع مقدسی و شر بنالایه و حاشیه شامیه گذشته که در میان
 حرمت و کفر ملازمیت مسووم است علامه پیری در حاشیه مشباه النظار
 نوشته فان ذبح لقدم الامیر و واحد من العظام بحیرم ولو ذکر الله قال فی البرازنیه لا
 ذبح لتعظیم غیر الله تعالی اغتنی قوله **ص** و سئل الامام الفضل عن الخوازاں التي
 يتخذها الجهال للقادم فقال كل ذلك ليهو و لعب و حرام و من ذبح شاة فی وجه ان
 فی وقت الخلعة او القدوم و ما يشبه ذلك من الخوازاں و فی الجیظ اذا اتخذ خوازاں
 کفر ای اذا لم یسم الله تعالی فی ذبحها او شارک القدوم فی التسمیة و اما بدون ذلك فلا یحرم
 وجه الکفر فی هذه القضية نسبت عبارت ملا علی قاری از شرح فقه اکبر اقول ملا علی قاری
 یا با اتباع اسمعبل برخلاف جمهور این ذبح را بر ذبح براسه تقرب قادم حل نموده و یا با اتباع
 رافعی این ذبح را بر ذبح برای استبشار للقدم نه بر ذبح برای تعظیم قادم حل نموده
 بهر حال کلام ملا علی قاری مضر خصم نسبت که حصر وجه کفر نه وجه حرمت ذبیحه درین
 دو وجه کرده و محل نزاع وجه حرمت است که درین دو وجه مضر نسبت تمام و قاضی

مرقوم است قوم اتخذوا الخوازيات لاجل الزينة وقد روم الحاج قال الشيخ ابو بكر محمد
 الفضل ذلك لهو ولعب فلا يكون كغزير جيل ذبح لوجه ابن في وقت الخلقة والتهاني
 في الخوازيات وما اشبه ذلك قال الشيخ الامام ابو بكر بن ابي كسر والمذبح مبنية لا تؤكل
 وقال الشيخ اسمعيل الزاهد اذا ذبح الابل والبقر في الخوازيات لقد روم الحاج او الغزاة
 قال جماعة من العلماء يكون كفرا واما انا فاقول بكفره ذلك اشد الكرامة ولا يكون كفرا
 انتم ودر فتاوى مطالب السب لمؤمنين مسطور است ومن ذبح في وجه انسان
 شيئا وقت الخلقة فقد كفر الزاج والمذبح مبنية وقال الامام اسمعيل اذا ذبح الكرم
 الابل والبقر لاجل الذي يقدم من الحج او الغزو كان الشيخ الامام ابو الحسن والقاضي الامام
 ابو علي النسفي والحاكم ابو عبد الله وغيرهم يقولون بكفره واما انا فأكفه ذلك اشد الكرامة
 ولكن لا أكفه لانا لانسئ الظن بالمسلم ان يتقرب الى الاوحى بهذا النحر كذا في المحيط والذبح
 انتم ودر وخيره مذکور است وسئل الشيخ الامام ابو بكر محمد بن الفضل رحمه الله عن
 الخوازيات لابل الغزو والحاج قال كل ذلك لهو ولعب ومن يذبح في وجه ابن شيئا
 وقت الخلقة او اتخذ خازنه فقد كفر الزاج والمذبح مبنية وقال الامام الزاهد اسمعيل اذا
 ذبح الرجل الابل والبقر في الخوازيات لاجل الذي يقدم من الحج او الغزو كافر وكذا كان
 الامام ابو عبد الله الخليلي والشيخ الامام ابو حفص السفكوري رحمه الله والقاضي الامام
 ابو علي النسفي والحاكم الامام ابو عبد الرحمن الكاتب والشيخ الامام عبد الواحد والشيخ
 ابو اسحق الترمذي والحاكم الامام ابو محمد بكفره ليقولون واما انا فأكفه تلك اشد الكرامة
 ولكن لا أكفه لانا لانسئ الظن بالمسلم ان يتقرب الى الاوحى بهذا النحر والله اعلم انتم
 ودر حضور الفتاوى مرقوم است في كفاية الاسلام ان رجلا وامرأة ذبح ظهرا
 او ثاة فوق قبر ولي او شهيد او غيره وعند شقة نارا وقت نطق صبي او عند مفازة كان
 بالشهد اراو وقت وضع الجذع في الجدار او وقت غمارة قرعة لسير المذبح مبنية و

والذابح كافر افسته و برپای است که اگر حرمت کفر درین ذبائح از جهت تشبیه هذا
یا مشاکرت غیر و همه می بود و وجه مقتضای حرمت و کفر درین مواضع هیچ معلوم
ماند که بنام غیر ذبح خواهد شد و بیجه حرام خواهد گردید و کفر عائد حال ذابح خواهد شد
قولہ **هذا** در بستان ابو اللیث مذکور است **انما** اقول عبارت بستان متعلق
ببصورتی است که از ذبح تعظیم امیر مقتضو نباشد و محل نزاع جانور است که بر تعظیم
غیر ذبح کرده باشد و عبارت بستان را بحدیث و لغت نقل نموده بجای اباح لحم
اباح لنبه و بجای **الرثوة** بئر الرثوة و بجای **فانه** لم یکره **انما** ذک **اللحم** نوشته
و از در میان قولہ علی الامرار و قولہ فلما یجوز لفظ فهو مکروه حذف کرده قولہ **هذا**
سعيد بن مسیب و شعبی و حسن و کحول و عطاء و غیرهم از اکابر بران رفته اند که مراد
بما اهل به لغیر الله خاص ذبائح بت پرستان است **انما** اقول مذنب سعيد بن مسیب
و شعبی و حسن و غیرهم اشتتاس ذبائح اهل کتاب از اهل به لغیر الله است نه آنکه مراد از
ما اهل به لغیر الله خاص ذبائح بت پرستان است قولہ **هذا** یعنی صرفاً از ذبائح بنام
غیر ذبیح حرام گردید **انما** اقول چنانکه از ذبح بنام غیر ذبیح حرام گردید همچنان از ذبح
برای غیر قصد تعظیم غیر مذکور ذبیح حرام میگردد و ذابح نیز نه و جمهور متردد میگردد که تعظیم
بذبح عبادت است و حرمت این ذبیح بجهت اطلاق لغیر الله است خواه بجهت آنکه اطلاق
لغیر الله باعتبار لفظ عام است که وقت ذبح باشد یا قبل ذبح متصل آن یا بجهت آنکه
مراد از اطلاق لغیر الله ذبح لغیر الله است برای تعظیم آن غیر عام از نیکه نام غیر بران وقت
ذبح ذکر کرده شود یا ذکر کرده نشود و گو عادت مشرکین عرب ذکر نام غیر وقت ذبح باشد
یا بجهت آنکه مراد از اطلاق لغیر الله مراد ذکر نام غیر بر وقت ذبح است و قصد تعظیم غیر
بذبح در حکم ذکر نام غیر وقت ذبح است و ضرانی قصد تعظیم غیر خدا نمیکند و گو در میان
خدا و مسیح فرق نکرده باشد قولہ **هذا** ادر حل و حرمت بر ذکر و لفظ ذابح است

عند الذبح صحت وفساد او و نیت یا مالک و بیع را بی تلفظ از زبان بیع و دخل نیست
 اقول نیت و قصد تقرب خدا از ذبح نیز در حل و بیع شرط است که گاه ذبیحه را قصد
 تقرب غیر خدا حرام میشود آری علم آن نیست بی تلفظ یا امارتی و البته بر آن ممکن نیست
 و چون برای غیر مشهور کرده ذبح کرد و تلفظ هم یافته شد لهذا انصرافی اگر ذبح کرد باسم
 ذبیحه اش حلال است گو مرادش مسیح باشد زیرا که تلفظ و امارت و الیه بر نیکی مرادش
 مسیح است یا غنّه نمیشود و اگر ذبح کرد باسم الله الذی هو ثالث ثلثه ذبیحه اش حلال
 نیست زیرا که از تلفظ معلوم شد که مرادش از الله مسیح است در فتاوی می خواست
 مرقوم است و فی الذبح بشرط تجرید التسمیة مع قصد التقرب الی الله تعالی و حده
 بالذبح فان فات قصد التقظیم لله تعالی فی الذبح بان قصد به التقرب الی الادمی یجوز
 وان ذکر التسمیة فلی هذا ما یفعله الجهالة من الذبح علی قبور المشیح و الشهداء و غیرهم و عند
 شرا الدار و علی البناء السجید و باب البیوت و عند البیور و الحوض و عند دخول الامیر
 فی البلد و فی اصطبل الخیول و الحمیر و البغال و ما شیه ذلک فهذا یوجب الحرمة اذا
 کان لغیر الله و ان ذکر و اسم الله علیه و یکفرون بتلک و هذا غفل عنه الناس نحوهم
 فلیف نحوهم انتہی قوله ^{شیه} بلکه اصل نیت درین کار شرط نیست در عالمگیری ^{شیه}
 و لو قال بسم الله و لم تحضره النیة اکل عند العامة و هو الصمیم لهذا فی فتاوی قل ضیحان الخ
 اقول ازین باره عبارت قاضیحان عدم اشتراط نیت در تسمیه برای ذبیحه فهمیده ^{حال}
 تسمیه بر ذبیحه در صورت عدم حضور نیت باعتبار ظاهر حال بمنزله نیت تسمیه براس
 ذبح قرار داده شده است شیخ علی قاری در شرح مختصر و قایم ^{شیه}
 و بشرط فی التسمیه فی ذکاة الاختیار ان یقصد انها الذبیحة و لو سمی و لم تحضره النیة
 لانه انما بالتسمیه و ظاهر حاله انها الذبیحة فتقع عنهما و لو سمی لا یشترک الفعل کما سائر الافعال
 لا تحل الذبیحة انتہی و تمام عبارت قاضیحان در اینجا نیست و لو قال بسم الله و لم تحضره

النية او اراد به التسمية على الذبح اكل اما اذا نوى التسمية على الذبح فظاهر واما اذا لم
 نية فذلك عند العامة وهو الصحيح وان لم يرد التسمية على الذبح واما اراد شيئا آخر
 لا يحل له لانه نوى غير ما امر به الله ودر قضاوى عالمگيريه مرقوم است و منها
 اى من شرائط التسمية فى الذبح ان يريدها التسمية لافساح العمل لا يحل اغتبه و غير
 قضاوى عالمگيريه مرقوم است و منها ان يقصد بذكر اسم الله تعظيما على الخالص
 و در منتقى نشرح ملتقى مسطور است لوسى و لم ينو للذبح لم يحل كما فى التسميات
 عن الكبرى اشته و در مختار مذکور است و لوسى و لم تحضره النية صح بخلاف ما توهم
 بها التبرك فى ابتداء الفعل او نوى بها امر آخر فانه لا يصح فلا تحل كما لو قال الله اكبر
 و اراد به متابعة المؤذن فانه لا يصير شارعا فى الصلوة بزازية اغتبه و در خلاصته
 القضاوى مرقوم است رجل سعى عند الذبح ان اراد به التسمية على الذبح تحل ان
 اراد به التسمية على غير الذبح لا تحل اغتبه و در هدايه مذکور است اما اذا كان لا يضبط
 ولا يعقل التسمية فالذبيحة لا تحل لان التسمية على الذبيحة شرط بالنص و ذلك بالنص
 و صحة القصد با ذكرنا اغتبه و در حنايه حاشيه هدايه مرقوم است و تحل اذا كان
 الذابح يعقل التسمية قليل يعقل لفظ التسمية و قيل ان يعقل حل الذبيحة بالتسمية اشته
 و در كفايه حاشيه هدايه مسطور است قوله و تحل اذا كان يعقل التسمية قليل معناه
 ان يعلم حل الذبيحة بالتسمية اشته قوله صا ۱۸۱ او از داوه شده و شهرت داده شده
 اين تفسير بالراى مخالف جمهور اهل سنت است كافه مفسرين بر خلاف آن تفسير کرده اند
 انما اقول تفسير موافق لغت و محاوره اهل لسان را تفسير بالراى قرار دادن و آنرا
 مخالف جمهور اهل سنت تصور نمودن و تفسير كافه مفسرين را بر خلاف آن دانستن
 از ستم شراب فساد عقيدت است تفسير آن به ما ذبح للاصنام با ما ذبح لغير الله
 تفسير بحاصل معنى است نه ترجمه لفظ و جانورى كه آواز داده شده و شهرت داده شده كه بر سر

که برای غیر خداست پس ازان ذبح کرده شد ذبح غیر الله بر آن صادق است همچنین
تفسیر آن تا ذکر علیه اسم غیر الله و کسیکه اصنافه قید عند الذبح باین تفسیر کرده مقصود
تفسیر باعتبار مورد است نه تفسیر لفظ اما موافق اخذ و محاوره اهل سان بودن این
تفسیر پس ظاهر است جوهری در صحاح نوشته اهل المعتمد ارفع صوته بالتبلیه و
اهل بالتبلیه علی الذبیحه و قوله تعالی و اما اهل به لغیر الله ای بنودی علیه لغیر اسم الله و اصله
رفع الصوت ثلثه و غیره و آبا و می در قاموس نوشته اهل الرجل صحاح و استهل
الصی رفع صوته بالبحار کاهل و ابن حجر گفته است یهل بالصی و هو صرخه کبانه
کما یهل الراكب المصغر و در تفسیر نیشاپوری مسطور است و اما اهل به لغیر الله فعنا
رفع به الصوت للصنم و در تفسیر کبیر مذکور است و الرابع ما اهل لغیر الله به الابلال
رفع الصوت و منه یقال اهل فلان یا کج اذ البی و منه استهل الصی و هو صرخه اذا ولد
و نیز در تفسیر کبیر مرقوم است و اما اهل به لغیر الله قال الاصمعی اصله رفع الصوت
و کل رافع صوته جهل ثم قیل للحرم جهل لرفع الصوت بالتبلیه و الذایح جهل و در تفسیر
مدارک مرقوم است و اما اهل لغیر الله به ای رفع به الصوت لغیر الله و در تفسیر بیضاوی
مذکور است و اما اهل لغیر الله به ای رفع الصوت لغیر الله به و در تفسیر کوفی مشهور است
ان مضی ما اهل به لغیر الله بنودی علیه اسم غیر الله قوله ۱۸۲ قوله اینهمه حرام است محل
نظر است الخ اقول از ما سبق معلوم شد که مشرکین از ذبح بجره و سائبه و علبه
و حای تقرب بتان قصد نمیکند و نه گوشت آنها بر خود حرام میدانند بلکه بعد
مردن این جانوران گوشت آنها میخورند بلکه انتفاع از این جانوران حرام میگرد
و از احکامی میباشند که برین تحریم و حکم الهی دانستن این تحریم بر ایشان نکیه و از
گردیده جانور زنده حلال را که بذبح آن تقرب غیر خدا مقصود است ازین جانوران
چه مناسبت است قوله ۱۸۲ و ذبح جانور برای تقرب غیر خدا چیزی دیگر و مقرر

کرده دادن جانور زنده برای غیر خدا چیزی دیگر اقول مراد از مقرر کرده دادن جانور
 زنده برای غیر خدا مقرر کرده دادن آنست برای تقرب غیر خدا بذبح آن که بعد ذبح
 برای تقرب غیر خدا گوشت خوردن حرام است قوله ^{ص ۱۸۳} و آنچه بعد ترجمه تعلیم
 که خواهد وقت ذبح نام خدا بگیرد یا نه این اصنافه حکم از جانب خود است اقول این
 مقیم مغاوت بقض حدیث است و شرح لزومی موافق حال مشرکین آنرا از قول ^{ص ۱۸۳}
 مدعی فائده نکرده نام خدا بسبب ذبح جانور برای تقرب بغیر خدا و در علت فائده
 نکرده نام خدا بسبب شهرت دادن اقول از سابق معلوم شد که مراد از شهرت
 دادن باینکه این جانور برای غیر خداست اظهار قصد تقرب بآن غیر است بذبح آن جانور
 قوله ^{ص ۱۸۳} بر جانور کشته ذکر نام خدا چه معنی دارد انحر اقول ذکر نام خدا بر جانور کشته
 کجا در تفسیر است چه حاصل مدعاش ذکر نام خداست وقت کشتن جانور یک در آن ثبت
 قرار دادن جان او از آن غیر خدا است ساریت گردیده که بعد ساریت این ثبت ذکر
 نام خدا بیحسب مفید نیست قوله ^{ص ۱۸۳} لطف نیست که تشبیه خدا باندک تقدیمی اتم اقول
 چون مقصود از شهرت دادن بنام غیر خدا قبل ذبح قصد تقرب غیر خداست بذبح
 آن و آن قصد مستمره است و بر وقت ذبح نیز موجود و پس با وجود قصد تقرب غیر خدا
 بذبح آن چگونه ذکر نام خدا اثر کند و ذایع اگر غیر مالک است سفیر محض شده مالک
 تا قصد تقرب غیر خداست پس قصد ذایع بمقابل قصد مالک چه باشد قوله ^{ص ۱۸۳}
 قوله مانند سگ و خوک از اینجا استفاد می شود که حرمت آن جانور حرمت بعینه نیست
 اقول استفاد بودن اینکه حرمت آن جانور حرمت بعینه نیست از اینجا بجای آنست
 زیرا که حرمت و وقوع آن بعد از بوج شدن جانور است و چون جانور بر قصد تقسیم
 غیر خدا مذبح گردیده حرمت در آن ثابت و واقع گردیده اکنون تذکیر آن جانور
 مستور نیست و آخر کلامش متعلق بوقت عدم ثبوت و وقوع حرمت است قوله ^{ص ۱۸۳}

العجب که جانور زنده عبارت است از مجموع جسم و جان الخ اقول عبارت بودن
 جانور زنده از مجموع جسم و جان ممنوع بلکه خصم گفتن معیناند که جانور زنده عبارت
 است از جسم باعتبار تعلق جان و حال از آن خارج و بنده و سایر عقود و جاری جسم
 باعتبار مذکور است و هرگاه دادن جان مستلزم زیان و ملک است لهذا ثواب اختیار
 زیان بنا بر محض رضای آفریننده جان مترتب قوله ص ۱۵ هرگاه ملکیت جان جانور
 ثابت و از کلامش ظاهر گردد بدین الخ اقول ملکیت جان جانور بهرگز ثابت نیست
 چنانکه دانسته نشد و نه از کلامش ظاهر که جان ملک در اضافت است نه به توصیف
 قوله ص ۱۶ اول که از آن صاف ظاهر الخ اقول از عبارت تفسیر ظاهر نیست که نتیجه
 این دو احتمال در فعل نذر کنندگان بذبح جانور بنام غیر خدا است زیرا که در تشهیر جانور
 بنام غیر خدا اظهار قصد تقرب غیر خدا است بذبح آن بلکه ظاهر وجیهه جهال آنوقت است
 به ادانشیدن نذر از خورائیدن گوشت خریدیده بچینه بعضی آن جانور در اعتقاد ایشان
 پس قول ایشان که قصد ماگوشت را بچینه دادن برای رسانیدن ثواب بمرده است
 باطل گردید و مطلق آواز برداشتن تشهیر در حق جانور که برای غیر خداست منصرف
 بسوی قصد تصرف غیر خدا بذبح آن بقرینه حال نذر کنندگان که دال بر اشتقاق
 ص ۱۷ دوم اینکه سوای خورائیدن گوشت بمسلمانان رسانیدن ثواب دادن جان بر
 خدا بمرده که حسب اعتراف صاحب تفسیر صحیح و ثابت است مقصود باشد الخ اقول
 در تفسیر وجیهه جهال آنوقت است و اما جواب وجیهه این جاہل که احوال حادث است
 انبست که ما از حال این جاہل معلوم است که مقصود ایشان از تشهیر این جانور
 بنام غیر خدا قصد تقرب غیر خدا بذبح آن باشد قوله ص ۱۶ سوم اینکه جواز دادن
 عوض مندرج در سبب اجتهادی و مختلف فیه است بین الائمة الخ اقول حکم شرک در
 بر ذبح جانور برای تقرب غیر خدا است نه بر عدم اختیار عوض آری عدم حلیه عوض

وال بر نفی قول ایشان است که قصد دادن گوشت پنجه است برک العیال است
 میت قوله ص ۱۸۹ افعال مسلم را که از شارس نفی در آن افعال نباشد خواهی نمود
 بزور خود بر اهر نامشروع حمل که در آن بی آنکه در بانی اقرار کند در شرع ممنوع است
 اقول ذبح جانور بقصد تعظیم عبادت است و عبادت غیر خدا از امارات شرک است
 و آن مخصوص در شرع و با وجود امارات لغرض اسلام هیچ مفید نباشد در سقا
 حاضی عیاض مرقوم است اجمع المسلمون علی انه لا یجوز الا من کافر و النکاح و
 مصرحاً بالاسلام مع فعله ذلک الفعل کالسجود للمسلم و للشخص و للقره و الصلیب
 و النار و کالسعالی الکائنات و البیع مع اهلها قوله ص ۱۹۰ معاذ الله تفسیر یا ثور از صحاح
 و تابعین و تبع تابعین و جمهور مفسرین متقدمین و متاخرین و مقبول و معول علیه
 الله مجتهدین را صرف بر اختراع و بهم خود نگویند این را اقول تفسیر یا ثور از صحاح
 تابعین و تبع تابعین و جمهور مفسرین متقدمین و متاخرین و مقبول و معول علیه
 الله مجتهدین هرگز مخالفت تفسیر صاحب تفسیر نیست ماسکه که اکابر مذکور بن اهل
 ذبح گرفته باشد و غیر الله را بجای با سم غیر الله ساخته باشند پس نگوئیم تفسیر
 چگونه از عبارت تفسیر لازم آمد قوله ص ۱۹۱ مقصود از این نقل چیست این اقول
 مقصود از این نقل تأیید بر عموم لفظ بودن ما اهل غیر الله است در حکم بدل لفظ ذکر این
 مسئله و تفسیر ما اهل غیر الله قوله ص ۱۹۸ سبب مقبول نشدن طواف کعبه بودن
 طواف کنندگان کافر است همچنان سبب حرمت و سبب ذبح مشرک است اقول چون
 مسلمان از قصد تعظیم غیر خدا بدین مرتبه میگرد و پس این ذبح نیز ذبح مرتد شد و چنانکه
 طواف کنندگان کافر و مرتد از مسلمان مقبول نیست همچنین ذبح کنندگان کافر و مرتد
 از مسلم نیز مقبول نباشد قوله سور غنی است پس بدین که ممنوع است این اقول این
 حکم است بر امارت کفر موافق ظاهر شرع نه سور غنی به مسلمین قوله ص ۱۹۸ آری ذکر

نام خدا را مخالف است باول دعوی انحر اقول سرایت خبث معتبر بر دقت و سنج است
که دقت ترتب حکم حرمت است پس تبدیل قصد قبل آن امکانی دارد در بصورت
قولش باول دعوی مخالف نباشد قوله ص ۱۸۱ و از اینجا در تفسیر اتفاق تفسیر افتاد
بود رجوع فرمود اقول حکایت رجوع انبصر است قوله ص ۱۹۴ اول
که این دعوی مخالف است با آنچه در تفسیر ارقام یافته چه مدار حرمت در اینجا بر آواز
بر آورده شدن بود حالا بر نیت و اگر گردیده اقول مدار حل و حرمت در تفسیر نیت
بر نیت است چه از آواز بر آورده شدن بنام غیر خدا انکشاف نیست تقرب غیر خدا
قوله ص ۱۹۴ دوم آنکه مراد از حدیث الاعمال بالنیات نزد حنفیه قاطبه ثواب است
انحر اقول در حدیث انما الاعمال بالنیات تقدیر حکم است که شامل اخروی و دنیوی
است لیکن بالاتفاق مراد اخروی است و آن عام است از ثواب و استحقاق عقاب
پس تخصیص مراد به ثواب نزد حنفیه غلط است و ثواب و استحقاق عقاب را حلت حرمت

لازم ذکر قاضیان فی قضا و اه ان بیع العصیر من یخذ حرامان قصد به التجارة فلا یجرم
ان قصد به لاجل التعمیر حرم کذا فی الاشباه و تمییز در اشباه و اللفظ مرمر قوا

است و الهجر فوق ثلث دائر مع القصد فان قصد بجر المکرم و الا لا و الا حد او للمرة
الی المیت غیر زو جها فوق ثلث دائر مع القصد فان قصد ترک الزینة و التلبیب
اجل المیت حرم علیها و الا فلا و نیز در اشباه و اللفظ مرمر مسطور است و الذبح

لا یکون لاکل فیکون مباحا و مسدوبا و للاخیرة فیکون عبادة او لغدوم فیکون
براکا و کفر علی قول و مع هذا نیت در عبادات محضه جزا اسلام شرط صحت است

درج برای تعظیم از عبادات محضه است در اشباه و مرقوم است و اما فی العبادات
لها فی شرط صحتها الا الاسلام افته قوله ص ۱۹۴ و اشتراط نیت در ذبح منقول

نیت اقول اشتراط تجرید تشبیه از تقرب غیر خدا نیز در ذبح از عامه کتب در

حرمت ذبح للتادم مسطور است معلوم و از فتاوی غرائب گذشته که تخریج تفسیریه
 با قصد تقرب خدا در ذبح شرط است قوله ص ۱۹۵ در المختار نوشته لوسی می گویند
 البیة اکل عند العائنه اقول در عبارت در مختار اکل عند العائنه نیست عبارت
 انیسیت و لوسی و لم تحضر البیة صح قوله ص ۱۹۵ چهارم نیت عمل نمیکند مگر در لفظ
 و این قاعده مقرر شده است اقول این قاعده متعلق بمقتوی است که وقوع
 آن از الفاظ میگردد مانند طلاق و عتاق و یمین و مراد از ملفوظ درین قاعده مذکور
 است یعنی آنچه مذکور نیست و محذوف است در آن نیت عمل نمیکند مثلاً گفت
 ان اکلت فامرانی طالق که مفعول اکلت ذکر نمود و قسمی را از طعام اراده کرد
 قصد یق کرده نخواهد شد تمام عبارت اشباه متعلق این قاعده نیست البیة

تعل فی الملفوظ و هی مسئله ان اکلت و نفی طعاماً دون طعام الا اذا قال ان حرمت
 نفی السفر المتنوع و فیما اذا حلف لا یتزوج و نفی حبشیة او عربیة لفتنه پس اجل
 این اجل الناس ملا حظه کردنی است که از اینجا حرام عمل نیت در غیر اقوال فهمیده و
 مذید که در صوم نیت شرط است حال آنکه از قبیل اقوال نیست قوله ص ۱۹۶ و خود
 معنی آن آیت را بزرگ نام غیر خدا و وقت ذبح بیان میکنند انچه اقول این کذب و
 افتراست و رفع شبهات شیخ الهمایه بالا است قوله ص ۱۹۶ پنجم از همین استفتا
 ظاهر که محل بحث نیت نسبت گاو سید احمد کبیر انچه اقول ازین نیت مقصود
 اظهار قصد تقرب سید احمد کبیر است پس حکومت با لغت از ان شارع راست و
 جناب شاه صاحب مرشد بسوی حکم شارع قوله ص ۱۹۶ ششم معنی نیت هم از
 جهال شنیده اند انچه اقول آنچه جهال گفته اند معنی نیت است بلکه حیل سانه
 برای اجرائی شرک است قوله ص ۱۹۶ هفتم اعترفت در عقیام بحکم رب نیت
 ذایح انچه اقول مراد از ذایح در اینجا قصد ذبح است و آن مالک جانور باشد

قوله ۱۹ چه در آن مذکور نیست که از آواز بر آوردن غیر و نیت نیت کردن
 بغیر خدا جانور حرام میگردد و این قول سابق گذشت که مراد از آواز بر آوردن
 بنام غیر اظهار قصد تقرب غیر باشد و مذکور بنام غیر خدا عند الذبح عمومًا حرام است
 قصد تقرب غیر خدا کرده شود یا نکرده شود و پس اگر مراد غیثا پوری همان بودی
 که فرعونم شیخ اللمباهیه است ذکر این مسئله بعنوان قصد تقرب غیر خدا چنانکه
 در این مسئله و مهمل از قید ذکر نام غیر بر ذبیحه وقت ذبح که مدار حرمت ذبیحه
 زعم امام اللمباهیه آنست لازم آمدی قوله ۱۹ انگفته که حرمت بسبب نیت است
 بلکه در دلیل اهل بغیر الله آورده اقول اهل به را در دلیل آوردن و ال است
 بر آنکه قصد تقرب غیر خدا نیز داخل بلال است حکما و مراد از نیت
 لبسوی غیر تقرب غیر است و آنچه در در مختار و غیره فارق مذکور است از آن صفا
 ظاهر است حرمت ذبیحه متنازع فیها و آن از جهت قصد تقرب غیر خدا نه از
 جهت ذکر نام غیر خدا وقت ذبح قوله ۱۹ واضح باد که صاحب در مختار
 اشباه و نظائر و امثال آن از محققین و از زمره جهال مستندین نیستند که در صورت
 مخالفت با فقهایی کبار کلام شان قابل استناد باشد الخ اقول از اینجا زبان را
 است بر فقهایی نامدار بسبب تصریح شان مخالف مراد این رئیس الاشراف و کلام صاحب
 در مختار و اشباه و نظائر و امثال آن در اینجا برگزیده مخالفتی با هیچ یکی از فقه کبار ندارد
 بلکه همه فقهایی کبار متبکلم بهمان بوده که در در مختار و اشباه و غیره است قوله ۱۹
 بیند که در همین باب چه بلا بر پا نموده که نوشته داد لاشکل ذبیحه جبری لو ابوه سنها
 و لو ابوه جبر یا حلت اشباه لانه صاره کمره قنیه ندارند که صاحب قنیه معتزلی
 است الخ اقول در اشباه این مسئله از قنیه منقول نیست صاحب در مختار اصل
 مسئله را از اشباه نقل نموده و دلیل حلت ذبیحه جبری که پدرش نیز جبری باشد

البته از قنیه نقل نموده پس از کجا معلوم شد که صاحب در محبتار و صاحب استباه
 لفظ ابی علی را ندیده و مجر و اهل عدل را تنقیه بلکه گفتن جبری نه مجر و سینه اهل
 عدل درین مسئله دلیل صریح است بر فهم شان پس بنای این مسئله بر تنقیه جبری
 است نه بر ندیدن اهل اعتزال قوله ص ۱۹۸ این روایت بی محل است انچه اقول
 محل ذکر فوج برای تقرب غیر خداست و امتناع ذبح برای تقرب غیر خدا ازین روایت آید
 است قوله ص ۱۹۸ از همان قول نووی رود دعوی مدعی و نفس مدعی ما را است
 اقول بالا توافق قول نووی با دعوی مدعی و تخالف با مدعی امام الله علیه و آله و سلم
 قوله ص ۱۹۹ چه از تفاوت عادات و از منته معانی الفاظ متبدل نمیشود اقول عند الذبح
 در بن تفاسیر معنی لفظ نیست بلکه مترج مورد است و پس قوله ص ۱۹۹ همین است
 مقصود التحريم اقول خضر مقصود تحريم در ذکر نام غیر عند الذبح بی دلیل است بر ثلثان
 دلالت الفاظ قوله ص ۱۹۹ با عترافش آیت کریمه موافق تفاسیر قدیمه افاده حکم دین
 خصوص نمیکند انچه اقول از کجا معلوم شد که با عترافش آیت کریمه موافق تفاسیر
 قدیمه افاده حکم حرمت درین خصوص نمیکند چه از منته آتش همین قدر ثابت است که
 درین تفاسیر اگر قبل عند الذبح ما خود است بنا بر مورد است نه بنا بر اطلاق عموم
 و عموم لفظ آیت مفید حکم حرمت است درین خصوص و در تفاسیر قدیمه نفی این روایت
 نیست قوله ص ۱۹۹ این افزای است صریح انچه اقول بسیار بی جهال اندر کسب
 باین گاو از حقیقت و شرائط ذبح بشرحی آشنا نیستند پس بعضی ایان اگر بدو
 ذکر نام خدا نیز ذبح کرده باشند چه عجب است قوله ص ۱۹۹ باینکه کنایه هم نباشد
 دعوی صراحت نمودن روز را مستحب گفتن است اقول وضع مسئله در پدایه در
 ذکر مجر و از تقرب بغیر الله است چنانکه فرموده و از پدایه در بیان صورت اولیای
 که مدار حرمت بر وقوع ذبح برای غیر خداست و نیز در پدایه مصرح که شرط ذکر خدا

مجرد از ذکر غیر است رنیت غیر در حکم ذکر غیر است پس در صریح بودن عبارت بدایه
در اینکه قصد تقرب غیر خدا بدین معنی محرم و بیجه است چه شک است قولی که خط خود گفته
که صریح فیما ذکرنا و باز خود میگوید بجزل عن مسئلتنا اقول از وضع کردن حدیث بدایه
مسئله را در غیر مسئله متنازع فییه لازم نمی آید که کلامش صریح در مسئله متنازع فییه باشد
که بسا است ذکر اشیا تبعاً قولی که خط پس این عبارت را مطلب و معنی عبارت بدایه
قرار دادن کار ذی عقل نیست اقول هر ذی عقل ظاهر است که حاصل مطلب بدایه
همین است اقول در میان هر دو فرقی نیست زیرا که ابطال لغیر الله از باعث همین
شکرت و ریختن است قولی که خط چه در مراد صاحب بدایه تقرب را و خلی نیست اقول
رفع همه این شبهات در ماسبق گردیده و لا باس به بودن آنچه در ان الفضال صورت
و معنی باشد از بدایه ظاهر است و قید معنی مفید است که فقدان الفضال معنوی نیز
در حل است در صورت قصد تقرب غیر خدا از وجع الفضال معنوی مقصود است
قولی که خط و طر فیه آنکه صاحب تفسیر احمدی در عشییه بیان مقام نوشته انرا اقول
تاویل نذر اولیا به نذر برای خدا و ثوابان برای ارباب غلط است بنا بر حال نذر
کنندگان که امید نفع و بیم ضرر از اولیا میدارند و تعظیم اولیا ازین نذر قصد میکنند
قولی که خط و بهمانست مراد صاحب تفسیر احمدی که نذر الا ولیا را مولی اقول نذر اولیا
از هر سه وجه مباح خارج است چه نذر کنندگان درین نذر اصلاً ذکر ایصال ثواب
نمیکنند قولی که خط و النذر الحرام بحیل النافه عاصیا لا تاثیر له فی النذر و یبقی علی
لکمه كما هو فی عز الکتب اقول حواله عامه کتب داده و از کتابی هم نقل نکرده بحث در
ایجابی آن بر لک مالک نیست بلکه کلام در انکار تاثیر نذر حرام است و حرمت مسئله
در بحر رائق مسطور است و انه حرام بل سحت و لا یجوز لخاصه و لا لک
ولا للتشرع فییه و در ولیل الصالحین مذکور است النذر لا یكون الا لله تعالی

من نذر نذری ابو ولی لایلزم علیه شیئی فان اعطی بذلك الشئ لاحد من الناس علی
 النیة لایجوز اخذه ان علم الاخذ بذلك فان كان طعاما لایکل اكله وان كان ذبیحة فهو
 مبیته فان اكلوا وسموا الله تعالى علیها كفروا جميعا وان نذروا لله تعالى فاكلوا تم
 ویهو التواہی لاحد من الناس فذلك یجوز اغتیه ودر شرح مستفوت مرقوم است
 البقر الذی ینذره الكافرون باسم الابار والاعباد حرام لان فیہ حرمتین احدهما
 ان المنذر یكسب النذر ولا یجوز للکافر ان یتصرف فی ملك الغیر ویاكل لان حق الغیر
 حرام والثانی ان ما یعلم الكافرون باسم الابار فهو حرام ولا یجوز للمسلم ان یاكل
 منه وكذا البقر لانه منذور باسم المیت وكذا البقر الذی ینذره الناس بأبرواح
 المشایخ لانه منذور باسم المیت اغتیه وافندی در رساله رد بدعت
 نوشته والاجماع علی حرمة النذر للمشایخ ولا ینتقد ولا ینشغل الذمته به واخذه
 حرام وسحت اغتیه قوله ^ص لا یقیدون حرمة النذر وابطالانه بقوله لهم ما لم یقیدوا
 صرفها للفقراء اقول حرمت نذر حرام را مقید به ما لم یقصدوا صرفها للفقراء انكره
 بلکه حرمت ما یؤخذ وینقل الی ضرائع الاولیاء را مقید بدین قید مفوده اند یعنی این
 چیز را که منقول بسوی ضرائع اولیا است حرام در آنوقت است که نذر اولیاء
 ازان مقصود باشد و چون نذر خدا و تقربا و تعالی و صرفا آن برای فقرائی درگاه
 شیخ منظور باشد حرام نیست قوله ^ص در شباه و نظایر بینند که در مباحث
 قاعده ثانیة مینویسد الثانی فی بیان عدم اشتراط استمرار الاقول در عبارت شباه
 الثامن است نه ثانی و مراد از استندست نیت در قول مولانا دیلوی باقی ماندن
 نیت اول است تا آخر عمل در حکم نه احتیاج نیت تا آخر عمل و در عبارت شباه
 منقوله مراد ثانی است فی التجنیس اذا توخا فی منزله لیصله الطهر ثم خضر المسجد
 الخ الصلوة بملک النیة فان لم یشتغل بعمل آخر یکینیة ذلک بكذا قال محمد

فی الرقیات کذا فی الاشهاد بانکه ذبح عبادت ذات افعال نیست و در شباه
 بعد عبارت هجتنی ثم بذ النیات من اول الصلوة الی آخرها منصوصا عندنا
 من یکن الی رکن ولا بد منه بقیة العبادۃ فی کل رکن والنقل کالعرض فیها الی
 وجه واحد و هو ان ینوی فی التواقل انہا لطف فی الفرائض و التخیل لہا انتہی
 مرقوم است و السامع ان المذہب المعتمد ان العبادۃ التی ذات افعال یکتفی
 بالنیة فی اولہا ولا یحتاج الیہا فی کل فعل الاکتفاء بانسحابہا علیہا الا اذا نوى
 ببعض الافعال غیرہا و ضعیف کہ انتہی قوله ص ۲۰۴ در نیت ذبح گاؤ برای غیر خدا
 و در منوی کہ ذبح است نام خدا بیاں آمد آن نیت سابقہ باطل گردید اقول
 چون از عادات منافقین این است ذبح بنام خدا بطریق رسم با قصد تقرب
 بغیر خدا است نام خدا بیاں آمدن منافق نیت سابقہ کہ قصد تقرب بغیر خدا
 نباشد کیف و القلب جاہل للنیة ولو اختلف اللسان والقلب فالعبرة بالنیة
 القلب کما فی الاشباه و غیرہ قوله مطلق سوّم و نذر نیت کفایت نمیکند بلکه
 مطلق شرط است اقول مراد از بہ کفایت کردن نیت در نذر چیست اگر مراد بہ
 کفایت کردن نیت در احیاب نذر خدا تعالی است پس مسلم است و مضر خصم و مضید
 انام اللہ بقیہ نیست و اگر مراد کفایت نکردن نیت در اطلاق نذر بر نذر غیر خدا
 پس عبارت اشباه را بران دلالت نیست یا آنکہ در محل تراخ تلفظ نیز موجود است
 قوله ص ۲۰۵ قبیل علیہ نیابت و نیت نزد خفیه جاری نیست انہ اقول در
 قول مولانا دہلوی ذکر نیابت و نیت نیست بلکه بیان اعتبار نیت موکل و منیب
 در ذبح است چنانکہ گفته اند در زکوٰۃ معتبر نیت موکل است قوله ص ۲۰۵ و قول
 کلا ضحیة قطع نظر از یصح تمثیل قیاس مع الفارق است انہ اقول تنظیر ذبح
 برای تقرب را بر ضحیہ در اعتبار نیت موکل و منیب نیت وکیل و مناسب قیاس

گمان کردن و باز آن قیاس را قیاس مع الفارق بدین وجه گفتن که در اضحیه نیست
 شرط است بخلات و دیگر ذابرج با وجود عدم تاثیر است در مذکور در ابطال است که
 علت قیاس اگر فرض کرده شود ناشی از جهل جلی رئیس اجهال است و معین
 اضحیه مخصوص با شرط نیست و در اشباه و النظم مترقوم است
 و الهدایا کالضحایا گفته و در صورت استعانت نیز اعتبار نیست مالک متعین باشد
 یا اعتبار نیست هر دو مانند اسلام و شیهه قوله ص ۲۰ قبل المدلول لیس منحصرا
 فی المدلول اللغوی الخ اقول حاصل کلام الدلوی ان هذا المعنى ليس بمدلول
 لغوی و اولی لم یکن مدلول لغویا فلما بد ان یكون مدلول آخر فلیسین ذلک المدلول الا
 فهو مردود علی قائله فلیس فی الکلام من احصر شیء و اما قوله بل هو مدلول شرعی فمتقل
 لا صحیحه و اما ما فی الدلالة المتعارفه فهو لیس معنی ما قصد به التفریع الی غیر الله تعالی بل هو
 فارق هذا المقصد عن غیره باعتبار حال الرجال قوله ص ۲۱ لما قال مشیر الی مسئله
 السراجیه ہذا عین مذہب القائل فقد اقر بان المعتبر فی الذبح و مدارا کل و الحرمة هو
 اللفظ و لا عبرة للنیة الخ اقول لا رایت فی قول الدلوی من ہذا الاقرار کیف و حاصل
 قوله ان مسئلة السراجیة مبنیة علی ان النصارى لا یفرق بین الله و المسیح بطریق السلول
 بل یقول ان الله هو المسیح بن مریم فیکون مراد النصارى من قوله الله هو الله وان
 غلط فی تعیین مصداق الله تعالی بطریق السلول فان ذبح بقوله بسم الله كانت
 ذبیحته حلالا لفظا بل اللفظ و النیة فمدار اكل و الحرمة لم یکن لفظا بخلاف لفظی
 و المقصود بیان العینیة فی اخلاص النیة و الخطا فی الاعتقاد باعتبار الخطا فی
 العنوان فی صورة و عدم اخلاص النیة و الخطا فی الاعتقاد باعتبار الخطا
 فی العنوان و العنوان معاً فی صورة فلا یرد ما اورده بقوله و اما ما فرغ علیه الخ
 قوله ص ۲۲ ارادة السيد احمد من النیة علی اعتقاد السلولیة حق عندہ و ام باطل

فان كان حقا فهو من السلولية والحقان باطلا فالحكم بانه لا خلل في نيته بل اخلص النيّة
 باطل قطعاً فان الارادة هو النيّة اقول باختيار الشق الثاني انه لا يلزم منه
 بطلان الحكم بانه لا خلل في نيته بل اخلص النيته لله اذ الارادة هو ارادة السيد
 بالله وهو باطل والنيّة هونية التقرب الى الله بالذبح وهو حق وليس متعلق الارادة
 والنيّة امر او احدا حتى يلزم من كون الارادة عين النيّة وبطلان الارادة بطلان
 النيّة فيلزم بطلان الحكم بانه لا خلل في نيته بل اخلص النيّة لله تعالى بل متعلقاً
 امران متغايران قوله صلّ قبل عليه دعوى معارضة بحج الفقير من الفقهاء
 ومخالفة العلماء والكبار تقول صرف وتنفوة محض انما اقول المير الفقهاء
 ما يقولون في مسئلة القادم فانه صريح في معارضة ما في التفسير الاحمدى واما مراد
 قول الدهلوى سيجى انه سيجى في كتاب البينجاي نقلا عن فتاوى واما الدلائل التي اقامها
 الدهلوى قائمة كما كانت لم يبطل منها شئ الى الآن وترجيح التحريم على التحليل انما
 باعتبار عليه الاحتياط لا بعد رجوعاً عن التحريم وكان الكلام ههنا على التنزل وبناء
 على معتقده انخصم وهو ايضا لا يكون رجوعاً من المقرر عند نفسه قوله صلّ قول
 باب فقيهي حقيرى وعالمى صغيرى هم در جواب مذکور نسبت اقول ايا كلام فقهارا
 در مسئلة قادم در مکتوب پنجاي منقول از فتاوى مولانا دهلوى مذیده که اخبار از ذکر
 میکند قوله صلّ بالآخر مولوى محمد اسمعيل مبشوره وصلاح انما اقول بن
 كلام پرست از کذب وافترا كما لا يخفى قوله صلّ و آخر هم شاه صاحب فتاوى
 مختصرى اين جنگ را طى نمودند اقول بر تقدير صحت نقل اين فتوى گفته خواهد
 به مخالف تفسير و فتاوى سنا بقه نسبت زيرا که درين فتوى نيز حرام و مردار بود
 بالوریکه از ذبح آن تقرب بسبب کفر خدا مقصود باشد مرقوم است قوله صلّ
 ب دوم در مکائد نجدیه انما اقول انچه بعنوان مکائد درين باب مذکور است

نایشی است از کذب و افترا و جهل و تقصیب این بیجا طرُق اضلال فرقه لها بیه که
 تحم منکالت کاشتن و رامت محمدیه علی صاحبها الصلوٰۃ والسلام بنیاد کرده اند
 و متنه شرک و بدست و اهل اسلام برپا نموده اند و خص خواص ایشان و اکمل افراد
 اینان این خلفه ابن رسول و نائب ابن سبأ است بیشتر و بسیار است و زائد از عدد
 و شمار بطور مشتی نمونه از خیر و اری در اینجا اشارتی بمبعض آن اجمالاً کرده می آید تفصیل را
 و فتری باید انبیتقام و سعت آن ندارد اگر توفیق الہی است و او تالیف کتاب جدید
 در بن باب غین مراد است طرُق اول آنکه نصوص آیات و احادیث علی ہر
 را بسبب مخالفت ہوای نفس و طریقہ طبع زوایس پشت اندازند و از معانی الہی اثر
 متبادرہ آن آبا و استمنکاف نموده مصروف عن الظاہر گردانند و محمول بر غیر محل
 نمایند و او بچرفون الکلم عن مواضع دهند و اسناد درین تخریف با قوال و افعال
 اخبار و رسیان خود کہ در اعتقاد ایشان از باب مرغ و نامند اند و کلام ایشان را
 مانند وحی مطلق الہی دانند استناد کنند طرُق دوم آنکہ چون اہل سنت
 از اقوال و افعال از باب نوع ایشان حجت بر ایشان قائم کنند بہ اہتمام تصرف
 در نقل یا بکذب و در صحت نقل اغوای عوام نمایند طرُق سوم آنکہ چون اہل سنت
 از کتب سابقین و علمای ماضین قولی برخلاف مدعوم ایشان بنا بر جبلت
 و فطرت این گروه شقاوت پیروہ کہ دم نردن است در قول ایشان بہر گونه کہ
 باشند بنا بر احتجاج بقول ایشان کہ حجت شرعیہ نزد اہل سنت جز کتاب و سنت
 و قیاس مجتہدین و اجماع امت نیست نقل کنند گاہ از نقصان استقرار یادیدہ
 و دانستہ از وجود کتب مذکورہ در سواد عالم انکار کنند و گاہ برائتہ قرون سابقہ
 و علمای زمان ماضیہ طعنہ زن باشند حال آنکہ آن کتب نزد اہل سنت حاضر است
 یا عبارات آنہا در کتب موجودہ نزد ایشان حاضر و آرمناقب ائمہ و علمای مجیدین

کتب رجال و تاریخ پرست و اقوال و روایات ایشان نزد علمای معتبرین این شیاطین
 قول^{۱۳۳} گاهی یک فقره را از میان عبارت منقول حذف کردن تا مدعی درست
 اقول اینچنین و رانهای اعمال این دجال بسیار موجود است که از اینجمله است و
 چند سطر از میان عبارت تفسیر عزیزی در صفحه ۳۴ بوارق و از اینجمله است حذف
 و هو الصحیح از میان عبارت فتاوی قاضیخان در صفحه ۳۴ بوارق و از اینجمله است
 حذف قریب دو سطر از میان عبارت و مختار در صفحه ۳۴ تصحیح قول^{۱۳۳} است
 زیادت یک جمله در میان عبارت منقول از طرف خود اقول نظرش در مسند
 این منبع الی عبارات موجود است مانند زیادت اکل عند العامة بجای صح در میان
 عبارت و مختار در صفحه ۱۵۹ بوارق و زیادت لفظ بعض در میان عبارت
 شرح منار در صفحه ۸۶ تصحیح قول^{۱۳۳} گاهی اکتفا بر نقل قولیکه ردان عقب
 ان موجود اقول رسائل این جابل ازین کار ساری پرست در صفحه ۳۴ تصحیح در
 نقل عبارت مرقاة بر نقل قول طیبی که عقب آن ردان موجود اکتفا کرد و قول^{۱۳۳}
 گاهی بحواله هر کنابی با وجود نبودن آن در آن کتاب اقول اینچنین و صفحات ضلالت
 این رسائل لشفوت موجود در صفحه ۳۴ بوارق عبارتی بحواله ابتداء نقل کرده با وجود
 نبودن آن در ابتداء قول^{۱۳۳} چنانچه در حواله طیبی میگویند اقول با و این قول منقول
 در گاه دلی است که در خرافات ردو اربعین انکار از وجود مسئله دفن مودناخن در شرح
 مشکوٰۃ طیبی کرده و در نسخه که اسباب مسائل در کتب فن در ابوابیکه تراجم آن مناسب
 نباشد طرا ذکر می یابند عادت امانیه آنکه در تصحیح نقل اکتفا بر ملاحظه همان باب کنند که
 ترجمه اش بظاهر مناسب مسئله مذکوره باشد و چون در این باب نیابده انکار از وجود
 آن در تمام کتاب بی محابا کنند و زبان درازی نمایند در بایسته مسائل مرقوم بود که مختصیر
 مصافحه بوقت فخر و عصر نزد علمای خفیه مکرده است اما المصافحه بحقیقۃ العصب

فعند التحقيق كرهه كما في شرح الشكوة للملا علي قاري اين جيا در صفة اهل تعظيم نبي
 و جرد اين صفة از مرقاة شرح شكوة ملا علي قاري بدین عنوان كرده كه حكم كردن
 كه است على الاطلاق نزد علمای حنفیه بی رجوع بكتب يا دیده و نوشته از اهل بیت
 كه ممكن نیست عبارت عربی نقل نمود گفت كه فی شرح الشكوة للملا علي قاري
 بسبب شرح ملا علي قاري را دیدم در باب المصافحه و العائقة اول این عبارت است علم
 ان المصافحه الخ و بعد ذكر عبارت مرقاة لقطع و برید نوشته ازین كلام مستفاد
 است كه بعضی علمای ما كرهه گفته اند پس نوشتن مجیب مطلقا كه است آن
 بجا است البته حال آنكه در باب الاعتصام بالسننة مرقاة فعند التحقيق كرهه
 البته موجود است و بالفرض در سائلكه صحت آن از عامه كتب و بییه باشد
 و در حواله آن اتفاق غلط خواه از سهو و خواه از خندان نسخ افتاده باشد طعنه
 بر حواله كنده كردن و غلط را حمل بر محل صحیح و نيك حل نكردن شعار مسلمین
 ذاب محصلین نیست در بحر رائق عدم قبول قوبه شباب شیخین بحواله چه هر مسطور است
 و در عامه نسخ جوهر این مسئله یافته میشود مسئله دفن مومن و ناخن در عامه كتب
 و بییه موجود است بدیهی و در سنن كبری مرفوعا روایت كرده كه اذ فتوا الخ
 و الدم و الشعر فانه ميتة و عینی در شرح صحیح بخاری نوشته و ذكره الشافعی
 من سنن الحلق فقال و اذا حلق فامسح به بالسنن الا ان یسره ثم بالیسر
 لیكن مستقبل القبلة و ان یکبر لعل الفراغ و ان یدفن شعره و زاد المحب الطبري
 من سننه صلوة ركعتین بعدة منسنة اذا ختمت الشیئة و در فتاوی قاضی حای
 مرقوم است اذا قلم الخافیه او جز شعره یعنی ان یدفن ذلك الطفر و الشعر الخ
 فان رمی به فلا بأس به البته و در خلاصة الفتاوی مرقوم است اذا قلم الخ
 او جز شعره یعنی ان یدفن ذلك الطفر و الشعر الخ و فان رمی فلا بأس به البته

در فتاوی کبری مستطورت لو قلم اطفاره او جز شجره یستجب ان یدفن وان می
فلما بس به انقته و در فتاوی عالمگیر به مذکور است فاذا قلم اطفاره او جز شجره یستجب
ان یدفن و ذلک الطفر و الشعر المجرز و ان رمی به لا باس انقته و در فتاوی عثمانیه
مرفوع است یدفن اربعه الطفر و الشعر و خرقة الحیض و الدم انقته و در جامع الرموز
مستطورت کالشعر و الطفر فانه جزر الاذنی و لذا وجب دفنه کما فی التمر تاشی و غیره
انقته و در فتاوی علییه مذکور است و لو قلم اطفاره او جز شجره یستجب ان یدفن ان
رمی فلما بس به انقته قوله مسألة مکیده اول و رایة مسائل جواب سوال سی ام نوشته
قال الملا علی قاری فی شرحه الخ اقول جواب ازین مکیده بدو وجه متصور است مسألة اول
آنکه با است که اختلاف نسخ موجب تفاوت عبارت بحذف یا زیادت میگردد و پس
در تفاوت عبارت منقول به بنقل مولانا حمدا سخی و بلوی رحمة الله علیه که کلمه اتفاق است
بر تقوی و دیانت وی بمقتضا حسن ظن با مؤمنین با خصوص باب یک که عدالت و تقی است
و حسن انضباط و احتیاط او ضرب المثل بین المسلمین باشد همچنین باید کرد که عبارت منقول
در نسخه مرقاة که اتفاق نقل از ان افاده همچنین باشد و مؤید صحت این گمان است اختلاف
اکثر نسخ مرقاة ازین مقام که نظر آمد و عدم صحت نقل ازین ملک بسبب عدم وجود این عبارت
در شرح مصابیح و شرح مشارق ابن ملک و سخافت افاده قید علیها برای جواز اشتنا و ساد
بجنب قبور و اعتقاد علی کلام ملا علی قاری از وقوع سچو امور و شهادت افاده مذکوره
از آنکه عادت اهل کتاب است که نهی از اشتنا و مساجد بر قبور از جهت مشابهت فعل ایشان
وارد گردیده و معلوم است که ایشان گرد قبور انبیاء و صاحبین مساجد بنا میکردند نه بنشین
قبور بر محل قبور مسلم در صحیح خود در باب النهی عن بناء المساجد علی القبور از عاقبتی است
عنبار روایت کرده که قالت ان ام جعیته و ام سلمة ذکرنا کثیرة راتنا با با حجة فیها انضباط
رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم فقال رسول الله صلی الله علیه و اله ان اولی کان فیهم الرجل الضعاف

فوات بنوا علی قبر و مسجد اسور و آئینه تیک تصور اولنگ شتر را خلقی عند الله یوم القیامة
 و در احکام الاحکام شرح محمد و الاحکام مسطور است قوله علیه السلام بنوا علی قبره
 مسجد اشار الی المنع من ذلک و قد صرح فی الحدیث الآخر لعن الله الیهود و النصارى
 اتخذوا قبورهم میابراهم مساجد پس علی در حدیث یا معنی لام باشد یا یعنی حول و شفیرو
 استعمال علی معنی لام و حول و شفیرو در کلام عرب شائع و کثیر است بیضنا و ى و تفسیر
 ما ذبح علی النصب نوشته الشب واحد الانصاب و ى احبار کانت حول البیت
 یدبحون علیها و یعدون ذلک قرینه و قبیل ى الاضنام و علی معنی اللام لثقه و امام
 رازى در تفسیر کبیر نوشته ما ذبح علی النصب فیه و حیان احدیها ما ذبح علی اعتقاد و تعظیم
 النصب و التایع ما ذبح للنصب و اللام و علی تعاقبا لثقه و لغوی در معالم ذکر کرد
 که قال قطرب علی معنی اللام اى و ما ذبح لاجل النصب لثقه و در تفسیر جلالین نوم
 فنا لواءى الکفار بنوا علیهم اى حولهم بنوا یا استترهم بهم علم بهم قال الذین غلبوا علی امرهم
 الفیقه و هم المؤمنون لیخذلان علیهم اى حولهم لثقه و خود ملا علی قارى در مرآة بعد شد
 انس قال شهبه بنبت رسول الله علیه و سلم تدفن و دفنها و رسول الله صلی الله علیه
 و سلم جالس علی القبر و شرح علی القبر نوشته اى علی شفیرو لثقه و غیره زابا و
 صاحب قاموس در سفر السعادت و در ترجمه حدیث مجو ث عنه نوشته و ى فزرو
 که بر سر قبرها مساجد بنا کنند و بر گورهای چرک خورند و بر فاعل آن لعنت کرد و نوشته
 فسطحا در شرح صحیح البخاری نوشته و قال الزهبن بن المنیر کانه قصد بالترجمة لکاد
 یعنی قوله باب ما یکره من اتخاذ المساجد علی القبور اتخاذ المساجد لاجل القبور بحیث لو اتخذ
 القبر ما اتخذ المسجد و عراقی در شرح جامع ترمذی در شرح حدیث ى بنابر قبر
 نوشته یخیل ان المراد البناء علی الخس القبر لیرفع عن ان یمال بالوطی کما یفعله کثیر من
 و ان المراد البناء عن ان لیجد حول القبر بنا و کثرته او مسجد او مدرسه او نحو ذلک و گفته که حل

النوفى في شرح المذهب على هذا الشيخ الاسلام احمد بن عبد الجليل ^{مستطعم} در صرح ^{الشيخ} في
 نوشته فاما بنار المسجد على القبور فقد صرح عاتة العلماء الطوائف بالنسبة عنه متابعه لانها
 وصرح اصحابنا وغيرهم من اصحاب مالک والشافعي وغيرهما بتحريم ومن العلماء من اطلق
 فيه لفظ الكراهية فادري عني به التنزيه والحریم ولا ريب في القطع بان روى مسلم في صحيحه
 حذیب بن عبد الله السجلی قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم قبل ان يموت تحمس هو يقول
 اني ابر الى الله ان يكون لي منكم خلیل فان الله قد اتخذ في خلیل كما اتخذ الله ابراهيم خلیلاً
 ولو كنت متخذاً من امتی خلیلاً لاتخذت ابا بكر خلیلاً الا وان من كان قبلكم كانوا يتخذون
 قبور انبياءهم مساجد الا فلا تتخذوا القبور مساجد فاني انتيكم عن ذلك وعن عائشة
 رضی الله عنها وعبد الله بن عباس قال لا لما نزل برسول الله صلى الله عليه وسلم طفق يطرأ جميعاً
 على وجهه فاذا اغتم بها كوشفها فقال هو كذلك لئلا يشركوا الله على اليهود والنصارى اتخذوا قبور
 انبياءهم مساجد يحذر ما صنعوا اخرجه البخاري ومسلم واخرجه جميعاً عن ابي هريرة عن رسول
 الله صلى الله عليه وسلم قال قل الله اليهود اتخذوا قبور انبياءهم مساجد وفي رواية لمسلم لعن الله اليهود
 والنصارى اتخذوا قبور انبياءهم مساجد فقد نهى عن اتخاذ القبور مساجد في اخر حياته ثم انه
 لعن وهو في سياق من فعل ذلك من اهل الكتاب ليحذر امته ان يفتكروا ذلك قالت عائشة
 رضی الله عنها قال رسول الله صلى الله عليه وسلم في مرضه الذي لم يقم منه لعن الله اليهود والنصارى
 اتخذوا قبور انبياءهم مساجد لولا ذلك ابرز قبره غير انه خشي ان يتخذ مسجد ارواه البخاري
 ومسلم وروى الامام احمد في مسنده باسناد جيد عن عبد الله بن مسعود رضي الله عنه ان
 النبي صلى الله عليه وسلم قال ان من شر الناس من تدركه الساعة وهم احياء والذين يتخذون القبور
 مساجد رواه ابو حاتم في صحيحه وعن زيد بن ثابت رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
 لعن الله اليهود والنصارى اتخذوا قبور انبياءهم مساجد رواه الامام احمد وعن ابن عباس رضي
 الله عنهما قال لعن رسول الله صلى الله عليه وسلم زائرات القبور والمتخذين عليها المساجد والسرج

رواه الامام احمد وابوداود والترغزي والنسائي وفي الباب عاديث ليس هذا محل
استقصاء فان هذه المساجد المبنية على قبور الانبياء والصالحين الملوك وغيرهم
ازالتهای بیدم او غيره و هذا مما لا علم فيه خلافا بين العلماء المعروفين وذكره الصلوة فيها
من غير خلاف اعلم ولا تقح عندنا في ظاهر المذهب لاجل النهي والكلف الوارد في ذلك
وبلا عا دین آخر استنبه و امام ابن القيم در زوا المعاد نوشته و علی بذایه بیدم
المسجد اذا بنی علی قبر کما ینبش المیت اذا دفن فی المسجد نفس علی ذلك الامام احمد وغيره
فلا یجتمع فی دین الاسلام مسجد او قبر بل ایها طر و علی الآخر منع منه و کان الحكم السابق
فلو وضعها معالم یحجز ولا یسج هذا التوقف ولا تجوز الصلوة فی هذا المسجد لنهی صلی الله
عليه وسلم عن فکس و لحنه من اتخذ التبر مسجد او اودع علیه سراجا فهذا من الاسلام
الذی بعث الله به رسوله و عربیه بین الناس کما ترى اغتصبه و در اغاثه المفسران
والیق و السرج علیه و بنا و المساجد و القباب علیه و تجصیصه و تقبیلہ و استلامه و عا و
والد عار به و السفر الیه و الاستعانة بما علم بالضرورة من دین الاسلام انه مضایا
بعث الله به و رسوله من مجرد التوحید لله و ان لا یعبد غیره سبحانه و اذا بنی المسجد
عن ذلك اشترکت قلوبهم و قالوا قد ینقص اهل الرتب العالیة پس قال ابن الملک
و صفه و قید علیها یغید ان اتحد المساجد لا یابس به از قصر فان ناسخین یحرم الامام الثانی
باشد فاحه و هم آنکه استناد بمرقاة در معنی مساجد بر قبور است که بنابر مساجد
بر قبور است و این معنی از العذر عبارت که عجیب نقل کرده ظاهر است پس اگر عجیب
متعلقه استنباط صاحب مرقاة ذکر نمود چه فوج عائد حال او شد که احتجاج او بحدیث
است نه به قیاس و رای صاحب مرقاة باقی و یدل علیه انهم منقول از مرقاة فیهست
بلکه کلام عجیب است برای اثبات استئذان به سنت یهود و بودن صلوة درین مسجد از حدیث
لهذا عجیب در ایة مسائل در ترجمه عبارت شرح ترجمه این عبارت نکرده حیث قال

ترجمه این عبارت شرح نیست که حرام کرده شد ساختن مساجد بر قبور تا بسبب اینکه
 درین قسم مسجد نماز خواندن جاری کردن طریق یهودیان است که معمول یهود بود که بر قبور
 بنیاد و صلیحای خود مساجد میساختند و نماز در آن میگردانند انقیاد و مقوله این ملک است
 بسبب قوع آن در کتاب ملا علی قاری مقوله ملا علی قاری قرار دادن و بعنوان قال
 الملا علی قاری آنرا ذکر نمودن باکی ندارد شیخ دهلوی از معتمدین امام اللها بیین در ترجمه
 مشکوٰۃ مقوله توربشتی را بسبب قوع آن در شرح مشکوٰۃ طیبیه مقوله طیبیه قرار داده
 نیست و طیبیه گوید که اگر این قبام مراد یهودی قوموا السیدکم گفته اند قولیه ۲۱۴ کیست
 دوم در بیان جواب نوشته که مکان بر قبور مثل قبه یا غیره هم ساختن حرام و ممنوع
 است بموجب حدیث و روایت کتب بعد نقل حدیث جابر از مشکوٰۃ نوشته و
 مراد از بنا در حدیث عام است که عمارت نموده شود یا خیمه استاده کنایه شود و چنانچه
 از ترجمه مشکوٰۃ شیخ عبدالحق دهلوی و شرح مشکوٰۃ ملا علی قاری معلوم می شود
 حال آنکه ملا علی قاری بعد نقل از کتاب توربشتی آنرا قول جواب ازین کیسه نیز رد
 ممکن است وجه اول آنکه حواله ترجمه مشکوٰۃ شیخ عبدالحق و شرح مشکوٰۃ ملا علی قاری
 که از معتمدین سائل اند در عموم بنا است در حدیث نه در حرمت و امتناع بنا که استدلال
 بر حرمت و امتناع بنا بسبب است و تأکید آن بر روایات کتب فقه و وجه دوم آنکه
 در قول ملا علی قاری فیستفا منه این بیان فاده تعلیل اول توربشتی است و به قال العجز
 الشراح آنرا نقل قول بعض شراح است و این هر دو با ذکر حرمت که است بنا عموم
 از ازار و غیره نقل تعلیل ثانی توربشتی که دلالت میکند بر اینکه استاده کردن خیمه
 منهد عنه است مفید اختیار ملا علی قاری جواز استاده کردن خیمه بر قبور برای فائده
 و جواز بنا بر قبور علماء و مشایخ برای استراحت نیست عبارت شرح مصابیح توربشتی
 نیست قلت وان نبی علیه السلام و جبین البنا علی القبر بالحجارة و ما یجری حجر ایاها

ان یضرب علیه جبا او نحوه و کلا الوجهین منهنی عنه اما الاول فقد ذکرناه و اما الثاني فلا بد
 منی الاول لانعدام الفائدة فیه و لانه من صنع اهل السجاطیة و قد روی عن ابن عمر
 الله عنه انه رأى فسطاطا على عبد الرحمن وهو عبد الرحمن بن عمر اخوه فقال انزع عظام
 فانما يبطله علم الغتة قوله ص ۲۱۲ مکیده سوم در جواب سوال سبست و نم نوشته نماز گذارد
 در مقبره مخرج و کرده است بموجب حدیث و روایات فقیهیه و چند حدیث نقل نمود
 اول گفتن عمر رضی الله تعالی عنه النس بن مالک القبر القبر چون دید که نماز میگذازد و زخم
 حال آنکه وزمایت سائل و اربعین استدلال در مرفوع نموده است اقول قطع نظر
 از کلام و صحت نقل حصر استدلال در مرفوع ذکر قول عمر که دون از قول شیخ عبد
 دهلوی و امثال او نیست و مقرر آنرا کالوجی من السامع میداند بطریق تأیید مسئله
 است نه بطریق احتجاج بالاستقلال و ندانسته که حضرت عمر مجذور صحابه حضرت
 النس از گذاردن نماز نزد قبر تجزیه کرده و انشأ آنرا مسلم داشت و کسی از صحابه درین
 کلام نگذرد از آنکه بسامع از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم استغفار کرد است نماز
 گذاردن نزد قبر و از آن صحابه بود و بجای خود مقرر که تقلید صحابی در هیچ قول و حکم
 در فتح الباری مرقوم است و الاثر المذکور عن عمر و بنیاه موصولا فی کتاب الصلوة
 لابی نعیم شیخ البخاری و نقله بنی النسل لیسلی الی قبر ناداه عمر القبر القبر فطن انه یعنی القبر
 را می اند یعنی القبر جاز القبر و صلی و له طرق اخری بیتمها فی تعلیق التعلیق منها من طرق
 حمید عن النس نحوه لکن قول ص ۲۱۲ دوم حدیث ابی مرثد غنوی لا تجلسوا علی القبر
 و لا تصلوا الیهما که با مدعی مناسبتی ندارد اقول مدعی امتناع و کراهت نماز گذاردن
 در مقبره است و آن متناول است نماز گذاردن بسوی قبر انیز و حدیث مفید امتناع
 نماز گذاردن بسوی قبر است پس با مدعی مناسبتی نیست حدیث و خیالی نمی آید در فتح الباری
 مسطور است و مایکده من الصلوة فی المقابر تنی و لا اذا وقعت الصلوة علی القبر و

الى القبر او بين القبرين و قد اذ لك حديث رواه سلم من طريق ابى مرثد الغنوي مرفوعا
 لا تجلسوا على القبور ولا تصلوا اليها و عليها ائمتنا و در فيض الباري شرح صحيح البخاري
 مذکور است قوله هذا بقوله ما اذا صلى على القبر او اليه او بينها كما قال ابى الرقة و فيه حديث
 ابى مرثد اخرجه سلم و ابو داود و الترمذي و النسائي بلفظ لا تجلسوا على القبور ولا تصلوا
 اليها ائمتنا قوله حديث ابن عمر ان ترمذي ابن ماجة حال انك تراه في آخر ان نوشته
 داده است حديث ابن عمر ليس بك القوي و قد تكلم في زيد بن جبير من قبل حفظه
 اقول ترمذي بعد انچه معترض نقل نموده نوشته و قد روى الليث بن سعد هذا الحديث
 عن عبد الله بن عمر العمري عن نافع عن ابن عمر عن عمر عن النبي صلى الله عليه و سلم مثله
 و حديث ابن عمر عن النبي صلى الله عليه و سلم اشبه و اصح من حديث الليث بن سعد
 و در كتب اصول حديث و فقه مقرر است كه حديث ضعيف از سواد حفظ را وى مرتفع
 ميشود و به تعدد طرق بسوى حجة ليس معدود ميشود و حسن لغيرة در هر قاعة بعد هين
 مذکور است قال ابن حجر و سنده حسن ائمتنا قوله ۱۵۴ چهارم حديث ابى سعيد
 انك ترمذي نوشته هذا حديث فيه اضطراب اقول اضطراب درين حديث من حيث
 الارسال و الاسباه و است چنانكه خود ترمذي بيان كرده و على قارى در هر قاعة نصير نموده
 و ترمذي بعد بيان اضطراب روايت سفیان ثوري را كه مرسل است ترجيح داده و حديث قال
 و كان رواية الثوري عن عمرو بن يحيى عن ابيه عن النبي صلى الله عليه و سلم و ائمتنا و ثوبان
 در شرح جامع ترمذي نوشته ثم قال المرسل اثبت و اصح يعني سنده و الالف
 صحيح ائمتنا و در اصول مقرر است كه از ترجيح اضطراب مشتق ميشود و در هر قاعة بعد هين
 حديث مذکور است و الذي وصله ثقة ايضا فلا يغير ارساله ائمتنا و شيخ نقى الدين
 ابن وثير العبيد در انام نوشته و حمل ما اعل به الارسال و اذا كان الرابع ثقة
 فهو مقبول ائمتنا و شيخ الاسلام در صراط مستقيم گفته قال صلى الله عليه و سلم

الارض كلها مسجد الا المقبرة والحمام رواه احمد وابو داود والترمذي وابن ماجه والبرزنجي
 باسناد جيدة ومن تحكم فيه فاستوفى طرفه اشبه وحافظ ابن حجر در فتح الباري
 نسبت بهين حديث ابى سعيد نوشته رجاله ثقات لكن اختلف في وصله وارساله وحكم
 منبعه ذلك بصحة الساجم وابن جبان گفته وعابد سندى در مواهب لطيفة
 شرح مسند جنيته نوشته وقد نقل ابن المنذر عن اكثر اهل العلم انهم استدلوا بهذا
 الحديث على ان المقبرة ليست بموضع للصلاة ولذا قال البغوي في شرح السنة
 والخطابي اشبه قوله ص ۱۵۱ كيدية چهارم در جواب سوال هفتم نوشته وفي شرح
 المشكوة لملا على قارى ذنب بعض العلماء الى الاستدلال على المنع في الرسالة لزيارة
 المشهد وتبوء العلماء والصالحين حال انك عبارت شرح مذکور نسبت في الاحياء
 ذنب بعض العلماء الخ اقول مذهب مجيب عدم جواز اين سفرست ومقصود بيان
 اختلاف علماء وعدم تفرد درين مذهب است نه احتجاج به قول ملا على قارى يا غير
 وآن حاصل است از آنچه كه ذكر كرد پس تام قول غزالي را نقل نكرد و مذهب صاحب
 كه ايش چرگناه كرد امام اللهايين بر احتجاج از قول خليفه ثانی كه بحضور صحابه تسليم
 سكوت ديگران صادر گرديده بر مجيب مقررست است اگر مجيب بچاره مذهب صاحب
 و قول او كه در حق او شيخ الاسلام ابن تيمية گفته بضاعته في الحديث فرجاة ولذا
 اكثر في ايراد الموضوعات في كتبه واكثر في كتبه مقالات الفلاسفة حتى قال صاحب
 بن العربي مع شدة تعظيمه له شيخنا ابو حامد دخل في ليل الفلاسفة ثم اراد ان يخرج منها
 فاقدر حياضه خفاجى مستند شيخ الفرسوليدين در شرح شفا ذكر نموده حجت نگرفت چه
 قبح عايد حال او شد در بيان مرعاة كه قيل نفى معناه منى اى لا تسافر والى عبر الى اسو
 المساجد متساوى في الرتبة غير متفاوت في القسيمة فكان الترحل اليها صائق كه فرمود است
 و مفيد امتناع سفر بسبب غير مساجد نیز مجيب نقل نمود قوله ص ۱۵۱ كيدية فيم در جواب

سوال نسبت و دوم نوشته اینصورت که در سوال مرقوم است صورت استمداد است
چنانچه از کتاب کشف الخطا تصنیف شیخ الاسلام واضح میشود پس این مسئله مختلف
است و آن نسبت که استمداد نزد قبر انبیا منکر شده اند آنرا فقها گویند که نسبت بآنها
قبر مگر برای رسانیدن نفع باموات بدعا و استغفار برای ایشان پس استمداد نمودن
از غیر انبیا نزد قبر ولی و شهید حرم است و محظور مگر بعضی فقها که قلیل اند بطوریکه
در سوال مرقوم است جائز داشته اند چنانچه این تفصیل در کتاب کشف الخطا و ترجمه
مشکوٰۃ از شیخ عبدالحق و شرح عربی ایشان مرقوم است فمن ثار فلینظر فی حرمۃ
الشیخ و عبارتیه بکذا و اما استمداد بابل قبور و غیر بنیالی قوله صاحب مایه مسائل که بنقل
عبارت ترجمه شیخ پرداخته و نوشته عبارتیه بکذا و اما استمداد ای ان قال کار عجیب
نمود اتهام بر سچو کتاب کثیر الوجود جررتی است عجیب این عبارت بعینها در کداحی
مقام نیست انما اقول صاحب مایه مسائل در اینجا بنقل عبارت کشف الخطا پرداخته
است نه بنقل عبارت ترجمه شیخ ضمیمه واحد مذکور غائب در عبارت راجع بسو کشف الخطا
نه بسو ترجمه شیخ و در کشف الخطا اینهمه عبارت موجود است لیکن جمع کرده است در
دو بار عبارت که در یکی حکایت اختلاف در جواز و عدم جواز استمداد است و در دیگر
بیان صورت استمداد بنا بر اختصار و مقصود بر مراد که استمداد است در همین دو امر
و نیست متروک امریکه مخالف باشد باین مراد پس تاکی نیست درین جمع و مختصر قوله
ص ۲۱۴ با جمله تقریر مطلب برین نوع نموده که فقها منکر اند مگر بعضی که بطور قلیل اند چنانکه
از کثیر مقابل قلیل مراد نیست انما اقول کثیر که بمقابل بعضی آید مراد از ان مقابل قلیل
باشد چنانکه بعضی که بمقابل کثیر آید مراد از ان قلیل باشد آری اگر بعضی بمقابل کثیر مذکور
نباشد ضرر و نسبت که مراد از ان قلیل باشد چنانچه شیخ در کتاب ابجها و بعضی ابجا
کثیر آورده و آنچه گفته که مراد شیخ از کثیر فقها همان کسانی است که در قرب زمان شیخ منکر

استعداد بودند و شیخ بر آن نگیرد و صرف حکم است و کثیر فقها را مورد تکیه و ملامت کرده
و مخالف است با شیخ الاسلام در کشف الغطا گفته و ظاهر نیست که از فقها آنکه
حاکم سمیع و اورنگ مبین اند قائل بجزا اند و آنکه این انبیا را بخار کنند اشته قوله
۱۸۴ مکیده ششم در اربعین در جواب مسئله چهل نوشته استعانت و استمداد از اهل
بهرنج که باشد جائز نیست الی قوله در اینجا دعوی جائز نبود استعانت و استمداد از اهل
بهرنج که باشد فی تفصیل قولا و احدا بر خلاف مائمه سائل نموده الخ اقول در اربعین
بر مائمه سائل هر دو استناد از مذہب اکثر فقهاست نه از مذہب شیخ آری تسبیح نقل
مذہب از شرح مشکوٰۃ شیخ است که از معتدین مخالفین است با کلام و در صحت بعضی
نقل اعنی استثنای انبیا و این بر خلاف مائمه سائل نیست اگر در اینجا ذکر نکنیم و متنبین هر دو
و کلام در صحت بعضی نقل نکرد و در اینجا ذکر صرف منکرین کرد که استناد از مذہب ایتان
است و کلام در صحت بعضی نقل نیز کرد مستلزم خلاف در اصل مقصود نباشد قوله ۱۸۵
شیخ نقل نموده است بر نقل منع متوجه نیست و اقول اگر چه بر نقل بحقیقت نقل منع
نیست لیکن کلام در صحت آن شدن میتواند و بر دعوی صحت آن منع متوجه نیست بیکر
کلام در صحت آن شدن میتواند و بر دعوی صحت آن منع متوجه میشود قوله ۱۸۶ و هم
این از کجای که برای استمداد حیات دنیا شرط است الخ اقول استمداد بدون تصور امکان
اگر واجب است و برای امداد بمقابله استمداد در یافت استمداد ضرور است و متفرق
بکیفیات آن عالم مانع و حاجب است از توجیه بسیاری معاملات این عالم و جابر نیست
از توجیه برای دریافت در مصیورت دریافت استمداد متعدد است پس حیات انبیا در
که برای مجرّی تلافی و تنعم از لذات و نعم العالم و تکریم اجساد مکرمه شائست کافی برای
استمداد میباشد قوله ۱۸۷ و در نبودن حیات بر رخ مائل حیات و بنا که انبیا و شهاب را
انسان قرار داده کمال بدو نبی است اقول مقصود نفی ملامت و احکام فی الجملة است

پس حکم بدوینی اگر بر نفسی مثلث و احکام فی الجملة است پس این حکم عائد حال امام الانبیا
 و بسا احکام حیات و دنیا بر حیات آخرت که انبیاء است نزد کسی از اهل اسلام مترتب
 نیست و اگر حکم بدوینی بر یکسان قرار داون انبیا و شهدا است در حیات ابدی پس
 این بدوینی بیهی و سبکی و قرطبی معتقدین اهلایه و مستندین ایشان گردید اندکوز
 شرح مصابیح بشرح جعل فی قبر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قطیفة حرام
 نوشته قلت و اکثرنا وجدنا فی السحدیث ان القطیفة فرشت له فی الحدره و لم نجد فی سنن
 له فن ان نفرض المیت و لم يذكر عن الخلفاء الراشدين و لاعتن احد من الصحابة و من
 راک و الله اعلم مما یستقیم فی حق نبی الله و لا یتقیم فی حق غیره و ذلک لانه صلی الله علیه
 و آله و سلم فارقی الامته فی حکم المات کما فارقتهم فی بعض من الاحکام حیوته و هو انه ثبتنا
 النص الصیح ان الله تعالی حرم علی الارض ان یاکل احبا و الانبیاء و قال صلعم الانبیاء
 حیات فی قبورهم یصلون و قال و نبی الله حی یرزق و حق الجسد عصمه الله ان یتغیر
 و یتحیل او یبلی و ان یموت له لان المعنی الذی یموت له الحی لم یرل عنه بحکم الموت لیس
 عام فی غیره علی هذا النمط و الله اعلم الشیء و یبیهقی در کتاب الاعتقاد و نوشته
 ان انبیاء بعد ما قبضوا روت الیهیم ارواحهم فهم اجیاء عند ربهم کالشهداء اشتد و قرطبی
 تذکره خود نوشته الموت لیس بعد ممض و انما هو انتقال من حال الی حال و یدل
 علی ذلک ان الشهداء بعد قتلهم و موتهم اجیاء عند ربهم یرزقون فرعین بشیرین و نه
 منته الاجیاء فی الانبیاء و اذاکان نه فی الشهداء فالانبیاء احق و اولی بذلک انتم و
 میوطی در انتخابه الاذکیاء از سبک نقل کرده که گفت حیوة الانبیاء و الشهداء
 القبر کجوتهم فی الدنیا اشتد قوله ص ۲۲۳ مکیده هفتم و در جواب سوال سماع موتی از فقه
 شیه فی کتاب الجنائز نه اعد اکثر مشائخنا و هو ان المیت لا یسمع عند سم الخ اقول
 ما ذلت نیست در میان آنچه معترض از فتح القدر نقل کرده و آنچه صاحب نامه از میان

فتح الله بقل منزه و مگر در بنا و هذا و ذلك من اختلاف النسخ قوله ۲۲۵ مخلص کلام این است که اینک مخلصین
 یعنی مخلصین تلقین بعد موت همان کسانی که منکر سلع اند از انچه اقول این صریح افزا است
 کذب مخلص کلام این است که اکثر مشایخ ما از تلقین منع کنند از آنکه میت را سماع نیست
 مشایخ ما و طائفة از مشایخ تلقین اجازت دارند از آنکه میت را سماع است نزد ایشان بلکه
 بدین وجه که وقت تلقین مان سماع است پس تلقین بر سماعی باشد نه بر کلام میت قوله ۲۲۵
 مبنا ایان مذمت حقیقه بر عرف است اقول بکاف الاذا ایان بحرف سلم است اما بنا بر شیخ در باب ایان
 به غیر می گوید باشد منع است مذمت نیست فی الکافی الا ان الاذا مستعمله فی الایان بمعنی سماع
 عند فائتیه مسئله عدم میت الاذا ایان نیست اینقدر زیاده که اگر مراد فائتیه کلام فی سماع غیر کلام میت
 تجزیه در جواب و قانع مرتبه موت سماع میت باشد قضا و غیر طر اولا قوله ۲۲۵ و شتمال معتزله در حقیقه
 بحسب تفسیر آن شیخ و تلقین دیگر شیخی کل انچه اقول ایام الله بایشین زیاده که بنیاد کتاب از نزد ایشان است
 مذمت مشایخ حقیقه که تصریح این کتاب ایان کرده و ظاهر است که اهل سنت حقیقه در کتاب ایان هیچ عدم میت کرده
 پس آنکه مراد از مشایخ حقیقه معتزله کلام ایان است که اند قوله ۲۲۵ و در باب ایان کلام غمشته از انچه اقول از شیخ
 هیچ مفید الله بایشین نیست چه میل ایام الله بنیام است که اگر گفته شود که میت مانند ایام است چنانکه از کلام ایام حتم
 لازم می آید از شیخ که کلام کرده است از روی وقت بردن این حیثیت که اگر هم می بینیم چنانچه باید از کلام
 نیز حتم لازم آید که کلام کرده است از وقت بردن اگر مراد بود و شنیدنی البش گفته آید که این معتزله
 کرده است بر حق زیرا که متعارف کلام با حق است چه معتزله از کلام عرف افهام است و آن کلام
 بامیت منتفی است زیرا که میت سماع نیست قوله ۲۲۶ در ذیل قول الایام لا یحقق فی البش لانه
 لا یحس لغشته انچه اقول از انچه در اینجا نوشته مقصود کلام است بر نفس حیوان از میت که در دلیل عدم تحقق
 ایام این کنند و محل سماع میت است کلام حیوانه حس حیوان زیرا که حس عذاب قبر با سماع نفس حیوان
 نزد اهل سنت ثابت است که بردن آن حیات بر سماع کلام احیاء محتاج اثبات از دلیل شرعی

مثنوی مولوی متن

اے او بختی دشمن خود کے
کہ بندوں پاس پتہ تیرا نہ ہو
خدا وہ ہے جو چاہی ایک کسے
ہوا کہ بال ہی ٹیڑھی سے
جو خود مر جائے نہ ہونہ الہ
وہ کیونکر ہو کہ ہو کر کی کہو
ذرا تو خوف کر کہ خدا سے
سکھائی تھی سدا جھکی و تجید
نصف کسکا عالم میں بھلا ہے
سمجھا مدعا او سکا نہیں ہے
بھلا کیا زین جان کی ڈھیر میں ہے
خدا کی کس لے یوں نہ کو موڑا
یہاں تو نے خدا کو نہ بنایا
وگر ہی ہر دلیہ تو کہوں کیا

بدل ہزار توحید خدا کو
وہ کیا ہے جو نہیں ہوتا خدا
بنادے لاکھ عالم ایسے
جو خود محتاج ہو اپنی بقا
وہ کیونکر روک لیکھا جان عالم
جو خود ماری مرض کو آپ بجا
حاکم رومی پاک مصطفیٰ ہے
تو سکھاتا ہے کفر اور شر کی
خدا کی کس کو فادریاں کیا ہے
پڑھی ہیں پوہیاں یاد تو
مگر تو ریوڑیوں کی پیر میں ہے
خدا فی انبیا اور اولیا کو
نہ تو فی نفع کچھ اوسے اڑنا
بس اس حق سے ہی ہے چاہے
جہاں نہ مشر کو نکا نام کہو
بہری کشتیاں اونکی بود

خدا کو کون نہیں کافی سمجھتا
جسے تو مانگتا ہے اولیا سے
جہاں سارا اگر آمادہ ہو جا
نصف کیا کر لیکھا اور جان
جو اپنی رزق میں محتاج ہو
بھلا اوس سے شفا کیونکر ہو
نبی کرتی ہے تسلیم توحید
مسلمانوں نے نازل کر نہ آفت
مگر قرآن تو پڑھتا نہیں ہے
یہ باتیں شرک کی ملی ہیں اوسے
رہ توحید کو کیوں تو فی چوڑا
بنایا تا پنچوڑ میں شرک کی بو
اگر کچھ عقل ہی کافی ہے اتنا
دکھا دے ہم سب کو راہ اپنی

فہرست بعض مباحث مندرجہ صواعق الہیہ

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۱۶	معنی حدیث ہناک الزلزلہ لغت	۱۵	ذکر تہذیبہ غیر تہذیبی بہ بنی
۱۷	بیان کلمات بنوت و طریق بنوت	۱۸	ذکر کلام با خدا و ربوبیت او تعالیٰ در دنیا
۲۰	ذکر لغت فی الروع و حصول فیض	۲۳	ذکر عصمت اولیا
۲۸	ذکر اصحاب ظواہر و فضائل صحابہ	۲۹	ذکر داؤد ظاہر
۳۵	ذکر ابن قیم	۳۷	ذکر الزام تحریم سفر زیارت قبر نبی
۳۸	ذکر نسبت تجسیم اثبات جہت لبو ابن قیم	۵۳	ذکر نسبت انکار توسل ابو ابن قیم
۵۳	ذکر مناقب ابن تیمیہ ذکر کتاب بل و تاریخ و غیرہ	۶۰	ذکر نسبت طعن بر ابن تیمیہ
۶۱	ذکر بودن سلسلہ حضرت شاہ ولی اللہ	۶۲	ذکر مسئلہ تقلید
۶۶	رفع مطاع ابن شاہ ولی اللہ دوی	۸۱	ذکر مسئلہ عصمت خیر انبیا
۸۶	ذکر تقلید شخص معین	۹۱	شرح جواب باب اول کہ در عقاید است
۹۲	مسئلہ دخول اعمال و افعال در ایمان	۹۷	استعمال کفر و شرک بمعنی غیر کفر و شرک حقیقہ
۹۸	ذکر حکم کفر با امارات	۹۹	ذکر اخبار ایمان و کفر
۱۰۳	ذکر تکفیر بالفاظ کفر و غیرہ	۱۰۷	ذکر امارات کفر بودن عبادت غیر خدا
۱۰۸	معنی عبادت	۱۱۰	ذکر بعض افعال کہ استعمالش در عبادت غیر خداست
۱۱۳	ذکر سخن برای غیر خدا	۱۲۱	ذکر انحاء و طوائف تقلید و تہذیب
۱۲۶	نسخہ خوش و شب و نیزہ برای غیر خدا	۱۲۷	ذکر تہذیب و تہذیبیہ قبول و عبادت غیر خدا
۱۲۹	ذکر حجت فقہی	۱۳۱	ذکر دست بستہ استادان نزد قبور
۱۳۲	ذکر مجاہدہ حرمین	۱۳۳	ذکر حرم مدینہ
۱۳۳	ذکر سفر برای زیارت قبور	۱۳۵	کلام در احادیث زیارت

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۱۳۷	ذکر سئله استعانت از غیر خدا	۱۳۹	ذکر بون ناز و استعانت از افراد عباد
۱۳۸	ذکر حدیث اعمی و صلوة الحاجة	۱۳۳	ذکر نذر غنیمت خدا
۱۳۷	ذکر منشای شرک و صفات فعال	۱۳۸	ذکر علم غیب
۱۴۱	جواب از کلام قاضی	۱۴۹	ذکر شومی زن و اسپ و خانه
۱۷۷	ذکر زرقی	۱۷۴	ذکر طیره و غیره
۱۷۸	ذکر قول ما شاء الله و شافران	۱۸۲	ذکر تسمیه به عبد البنی و غیره
۱۸۵	معنی لفظ الله	۱۸۷	معنی شرک
۱۹۹	معنی لفظ دون	۲۱۲	شروع جواب عقیده و ممتنع
۲۰۱	ذکر عدم اعتماد بر اجماع اهل مدینه	۲۳۳	ذکر مصافحه بعد العصر و غیره
۲۳۳	ذکر عمل مولد	۲۳۷	ذکر عیش و شایخ و سوم و غیره
۲۳۹	ذکر ابو حامد غزالی	۲۴۰	ذکر تخصیص افعال و اعمال
۲۴۱	ذکر صلوة الرغائب	۲۴۲	ذکر مصافحه بعد الفجر و العصر
۲۴۳	ذکر اذان قبر	۲۴۲	ذکر تقیین چیکه از قرآن
۲۴۵	ذکر کلمه امام حسین و محرم	۲۴۷	مسئله اصل اشیا
۲۵۲	ذکر احتیاج بعد منقل	۲۷۱	ذکر تشبه به کفار
۲۷۸	ذکر استعانت به ارواح	۲۹۷	ذکر سماع مولی
۲۹۹	ذکر شفاعت	۳۱۵	ذکر تبرک به آثار صالحین
۳۲۹	ذکر دبیجه برای تقرب به غیر خدا	۳۷۱	شروع جواب باب کم در مکاتیب
۳۷۳	مسئله دفن کردن مومن و ناخن	۳۷۲	کلام شیخ الاسلام در حق ابی حامد غزالی

صحیح نامہ بعض اغلاط کہ بنظر مسری معاشد

۱۲۱	۱۲۲	۱۲۳	۱۲۴	۱۲۵	۱۲۶	۱۲۷	۱۲۸	۱۲۹	۱۳۰	۱۳۱	۱۳۲	۱۳۳	۱۳۴	۱۳۵	۱۳۶	۱۳۷	۱۳۸	۱۳۹	۱۴۰	۱۴۱	۱۴۲	۱۴۳	۱۴۴	۱۴۵	۱۴۶	۱۴۷	۱۴۸	۱۴۹	۱۵۰	۱۵۱	۱۵۲	۱۵۳	۱۵۴	۱۵۵	۱۵۶	۱۵۷	۱۵۸	۱۵۹	۱۶۰	۱۶۱	۱۶۲	۱۶۳	۱۶۴	۱۶۵	۱۶۶	۱۶۷	۱۶۸	۱۶۹	۱۷۰	۱۷۱	۱۷۲	۱۷۳	۱۷۴	۱۷۵	۱۷۶	۱۷۷	۱۷۸	۱۷۹	۱۸۰	۱۸۱	۱۸۲	۱۸۳	۱۸۴	۱۸۵	۱۸۶	۱۸۷	۱۸۸	۱۸۹	۱۹۰	۱۹۱	۱۹۲	۱۹۳	۱۹۴	۱۹۵	۱۹۶	۱۹۷	۱۹۸	۱۹۹	۲۰۰	۲۰۱	۲۰۲	۲۰۳	۲۰۴	۲۰۵	۲۰۶	۲۰۷	۲۰۸	۲۰۹	۲۱۰	۲۱۱	۲۱۲	۲۱۳	۲۱۴	۲۱۵	۲۱۶	۲۱۷	۲۱۸	۲۱۹	۲۲۰	۲۲۱	۲۲۲	۲۲۳	۲۲۴	۲۲۵	۲۲۶	۲۲۷	۲۲۸	۲۲۹	۲۳۰	۲۳۱	۲۳۲	۲۳۳	۲۳۴	۲۳۵	۲۳۶	۲۳۷	۲۳۸	۲۳۹	۲۴۰	۲۴۱	۲۴۲	۲۴۳	۲۴۴	۲۴۵	۲۴۶	۲۴۷	۲۴۸	۲۴۹	۲۵۰	۲۵۱	۲۵۲	۲۵۳	۲۵۴	۲۵۵	۲۵۶	۲۵۷	۲۵۸	۲۵۹	۲۶۰	۲۶۱	۲۶۲	۲۶۳	۲۶۴	۲۶۵	۲۶۶	۲۶۷	۲۶۸	۲۶۹	۲۷۰	۲۷۱	۲۷۲	۲۷۳	۲۷۴	۲۷۵	۲۷۶	۲۷۷	۲۷۸	۲۷۹	۲۸۰	۲۸۱	۲۸۲	۲۸۳	۲۸۴	۲۸۵	۲۸۶	۲۸۷	۲۸۸	۲۸۹	۲۹۰	۲۹۱	۲۹۲	۲۹۳	۲۹۴	۲۹۵	۲۹۶	۲۹۷	۲۹۸	۲۹۹	۳۰۰	۳۰۱	۳۰۲	۳۰۳	۳۰۴	۳۰۵	۳۰۶	۳۰۷	۳۰۸	۳۰۹	۳۱۰	۳۱۱	۳۱۲	۳۱۳	۳۱۴	۳۱۵	۳۱۶	۳۱۷	۳۱۸	۳۱۹	۳۲۰	۳۲۱	۳۲۲	۳۲۳	۳۲۴	۳۲۵	۳۲۶	۳۲۷	۳۲۸	۳۲۹	۳۳۰	۳۳۱	۳۳۲	۳۳۳	۳۳۴	۳۳۵	۳۳۶	۳۳۷	۳۳۸	۳۳۹	۳۴۰	۳۴۱	۳۴۲	۳۴۳	۳۴۴	۳۴۵	۳۴۶	۳۴۷	۳۴۸	۳۴۹	۳۵۰	۳۵۱	۳۵۲	۳۵۳	۳۵۴	۳۵۵	۳۵۶	۳۵۷	۳۵۸	۳۵۹	۳۶۰	۳۶۱	۳۶۲	۳۶۳	۳۶۴	۳۶۵	۳۶۶	۳۶۷	۳۶۸	۳۶۹	۳۷۰	۳۷۱	۳۷۲	۳۷۳	۳۷۴	۳۷۵	۳۷۶	۳۷۷	۳۷۸	۳۷۹	۳۸۰	۳۸۱	۳۸۲	۳۸۳	۳۸۴	۳۸۵	۳۸۶	۳۸۷	۳۸۸	۳۸۹	۳۹۰	۳۹۱	۳۹۲	۳۹۳	۳۹۴	۳۹۵	۳۹۶	۳۹۷	۳۹۸	۳۹۹	۴۰۰	۴۰۱	۴۰۲	۴۰۳	۴۰۴	۴۰۵	۴۰۶	۴۰۷	۴۰۸	۴۰۹	۴۱۰	۴۱۱	۴۱۲	۴۱۳	۴۱۴	۴۱۵	۴۱۶	۴۱۷	۴۱۸	۴۱۹	۴۲۰	۴۲۱	۴۲۲	۴۲۳	۴۲۴	۴۲۵	۴۲۶	۴۲۷	۴۲۸	۴۲۹	۴۳۰	۴۳۱	۴۳۲	۴۳۳	۴۳۴	۴۳۵	۴۳۶	۴۳۷	۴۳۸	۴۳۹	۴۴۰	۴۴۱	۴۴۲	۴۴۳	۴۴۴	۴۴۵	۴۴۶	۴۴۷	۴۴۸	۴۴۹	۴۵۰	۴۵۱	۴۵۲	۴۵۳	۴۵۴	۴۵۵	۴۵۶	۴۵۷	۴۵۸	۴۵۹	۴۶۰	۴۶۱	۴۶۲	۴۶۳	۴۶۴	۴۶۵	۴۶۶	۴۶۷	۴۶۸	۴۶۹	۴۷۰	۴۷۱	۴۷۲	۴۷۳	۴۷۴	۴۷۵	۴۷۶	۴۷۷	۴۷۸	۴۷۹	۴۸۰	۴۸۱	۴۸۲	۴۸۳	۴۸۴	۴۸۵	۴۸۶	۴۸۷	۴۸۸	۴۸۹	۴۹۰	۴۹۱	۴۹۲	۴۹۳	۴۹۴	۴۹۵	۴۹۶	۴۹۷	۴۹۸	۴۹۹	۵۰۰	۵۰۱	۵۰۲	۵۰۳	۵۰۴	۵۰۵	۵۰۶	۵۰۷	۵۰۸	۵۰۹	۵۱۰	۵۱۱	۵۱۲	۵۱۳	۵۱۴	۵۱۵	۵۱۶	۵۱۷	۵۱۸	۵۱۹	۵۲۰	۵۲۱	۵۲۲	۵۲۳	۵۲۴	۵۲۵	۵۲۶	۵۲۷	۵۲۸	۵۲۹	۵۳۰	۵۳۱	۵۳۲	۵۳۳	۵۳۴	۵۳۵	۵۳۶	۵۳۷	۵۳۸	۵۳۹	۵۴۰	۵۴۱	۵۴۲	۵۴۳	۵۴۴	۵۴۵	۵۴۶	۵۴۷	۵۴۸	۵۴۹	۵۵۰	۵۵۱	۵۵۲	۵۵۳	۵۵۴	۵۵۵	۵۵۶	۵۵۷	۵۵۸	۵۵۹	۵۶۰	۵۶۱	۵۶۲	۵۶۳	۵۶۴	۵۶۵	۵۶۶	۵۶۷	۵۶۸	۵۶۹	۵۷۰	۵۷۱	۵۷۲	۵۷۳	۵۷۴	۵۷۵	۵۷۶	۵۷۷	۵۷۸	۵۷۹	۵۸۰	۵۸۱	۵۸۲	۵۸۳	۵۸۴	۵۸۵	۵۸۶	۵۸۷	۵۸۸	۵۸۹	۵۹۰	۵۹۱	۵۹۲	۵۹۳	۵۹۴	۵۹۵	۵۹۶	۵۹۷	۵۹۸	۵۹۹	۶۰۰	۶۰۱	۶۰۲	۶۰۳	۶۰۴	۶۰۵	۶۰۶	۶۰۷	۶۰۸	۶۰۹	۶۱۰	۶۱۱	۶۱۲	۶۱۳	۶۱۴	۶۱۵	۶۱۶	۶۱۷	۶۱۸	۶۱۹	۶۲۰	۶۲۱	۶۲۲	۶۲۳	۶۲۴	۶۲۵	۶۲۶	۶۲۷	۶۲۸	۶۲۹	۶۳۰	۶۳۱	۶۳۲	۶۳۳	۶۳۴	۶۳۵	۶۳۶	۶۳۷	۶۳۸	۶۳۹	۶۴۰	۶۴۱	۶۴۲	۶۴۳	۶۴۴	۶۴۵	۶۴۶	۶۴۷	۶۴۸	۶۴۹	۶۵۰	۶۵۱	۶۵۲	۶۵۳	۶۵۴	۶۵۵	۶۵۶	۶۵۷	۶۵۸	۶۵۹	۶۶۰	۶۶۱	۶۶۲	۶۶۳	۶۶۴	۶۶۵	۶۶۶	۶۶۷	۶۶۸	۶۶۹	۶۷۰	۶۷۱	۶۷۲	۶۷۳	۶۷۴	۶۷۵	۶۷۶	۶۷۷	۶۷۸	۶۷۹	۶۸۰	۶۸۱	۶۸۲	۶۸۳	۶۸۴	۶۸۵	۶۸۶	۶۸۷	۶۸۸	۶۸۹	۶۹۰	۶۹۱	۶۹۲	۶۹۳	۶۹۴	۶۹۵	۶۹۶	۶۹۷	۶۹۸	۶۹۹	۷۰۰	۷۰۱	۷۰۲	۷۰۳	۷۰۴	۷۰۵	۷۰۶	۷۰۷	۷۰۸	۷۰۹	۷۱۰	۷۱۱	۷۱۲	۷۱۳	۷۱۴	۷۱۵	۷۱۶	۷۱۷	۷۱۸	۷۱۹	۷۲۰	۷۲۱	۷۲۲	۷۲۳	۷۲۴	۷۲۵	۷۲۶	۷۲۷	۷۲۸	۷۲۹	۷۳۰	۷۳۱	۷۳۲	۷۳۳	۷۳۴	۷۳۵	۷۳۶	۷۳۷	۷۳۸	۷۳۹	۷۴۰	۷۴۱	۷۴۲	۷۴۳	۷۴۴	۷۴۵	۷۴۶	۷۴۷	۷۴۸	۷۴۹	۷۵۰	۷۵۱	۷۵۲	۷۵۳	۷۵۴	۷۵۵	۷۵۶	۷۵۷	۷۵۸	۷۵۹	۷۶۰	۷۶۱	۷۶۲	۷۶۳	۷۶۴	۷۶۵	۷۶۶	۷۶۷	۷۶۸	۷۶۹	۷۷۰	۷۷۱	۷۷۲	۷۷۳	۷۷۴	۷۷۵	۷۷۶	۷۷۷	۷۷۸	۷۷۹	۷۸۰	۷۸۱	۷۸۲	۷۸۳	۷۸۴	۷۸۵	۷۸۶	۷۸۷	۷۸۸	۷۸۹	۷۹۰	۷۹۱	۷۹۲	۷۹۳	۷۹۴	۷۹۵	۷۹۶	۷۹۷	۷۹۸	۷۹۹	۸۰۰	۸۰۱	۸۰۲	۸۰۳	۸۰۴	۸۰۵	۸۰۶	۸۰۷	۸۰۸	۸۰۹	۸۱۰	۸۱۱	۸۱۲	۸۱۳	۸۱۴	۸۱۵	۸۱۶	۸۱۷	۸۱۸	۸۱۹	۸۲۰	۸۲۱	۸۲۲	۸۲۳	۸۲۴	۸۲۵	۸۲۶	۸۲۷	۸۲۸	۸۲۹	۸۳۰	۸۳۱	۸۳۲	۸۳۳	۸۳۴	۸۳۵	۸۳۶	۸۳۷	۸۳۸	۸۳۹	۸۴۰	۸۴۱	۸۴۲	۸۴۳	۸۴۴	۸۴۵	۸۴۶	۸۴۷	۸۴۸	۸۴۹	۸۵۰	۸۵۱	۸۵۲	۸۵۳	۸۵۴	۸۵۵	۸۵۶	۸۵۷	۸۵۸	۸۵۹	۸۶۰	۸۶۱	۸۶۲	۸۶۳	۸۶۴	۸۶۵	۸۶۶	۸۶۷	۸۶۸	۸۶۹	۸۷۰	۸۷۱	۸۷۲	۸۷۳	۸۷۴	۸۷۵	۸۷۶	۸۷۷	۸۷۸	۸۷۹	۸۸۰	۸۸۱	۸۸۲	۸۸۳	۸۸۴	۸۸۵	۸۸۶	۸۸۷	۸۸۸	۸۸۹	۸۹۰	۸۹۱	۸۹۲	۸۹۳	۸۹۴	۸۹۵	۸۹۶	۸۹۷	۸۹۸	۸۹۹	۹۰۰	۹۰۱	۹۰۲	۹۰۳	۹۰۴	۹۰۵	۹۰۶	۹۰۷	۹۰۸	۹۰۹	۹۱۰	۹۱۱	۹۱۲	۹۱۳	۹۱۴	۹۱۵	۹۱۶	۹۱۷	۹۱۸	۹۱۹	۹۲۰	۹۲۱	۹۲۲	۹۲۳	۹۲۴	۹۲۵	۹۲۶	۹۲۷	۹۲۸	۹۲۹	۹۳۰	۹۳۱	۹۳۲	۹۳۳	۹۳۴	۹۳۵	۹۳۶	۹۳۷	۹۳۸	۹۳۹	۹۴۰	۹۴۱	۹۴۲	۹۴۳	۹۴۴	۹۴۵	۹۴۶	۹۴۷	۹۴۸	۹۴۹	۹۵۰	۹۵۱	۹۵۲	۹۵۳	۹۵۴	۹۵۵	۹۵۶	۹۵۷	۹۵۸	۹۵۹	۹۶۰	۹۶۱	۹۶۲	۹۶۳	۹۶۴	۹۶۵	۹۶۶	۹۶۷	۹۶۸	۹۶۹	۹۷۰	۹۷۱	۹۷۲	۹۷۳	۹۷۴	۹۷۵	۹۷۶	۹۷۷	۹۷۸	۹۷۹	۹۸۰	۹۸۱	۹۸۲	۹۸۳	۹۸۴	۹۸۵	۹۸۶	۹۸۷	۹۸۸	۹۸۹	۹۹۰	۹۹۱	۹۹۲	۹۹۳	۹۹۴	۹۹۵	۹۹۶	۹۹۷	۹۹۸	۹۹۹	۱۰۰۰	۱۰۰۱	۱۰۰۲	۱۰۰۳	۱۰۰۴	۱۰۰۵	۱۰۰۶	۱۰۰۷	۱۰۰۸	۱۰۰۹	۱۰۱۰	۱۰۱۱	۱۰۱۲	۱۰۱۳	۱۰۱۴	۱۰۱۵	۱۰۱۶	۱۰۱۷	۱۰۱۸	۱۰۱۹	۱۰۲۰	۱۰۲۱	۱۰۲۲	۱۰۲۳	۱۰۲۴	۱۰۲۵	۱۰۲۶	۱۰۲۷	۱۰۲۸	۱۰۲۹	۱۰۳۰	۱۰۳۱	۱۰۳۲	۱۰۳۳	۱۰۳۴	۱۰۳۵	۱۰۳۶	۱۰۳۷	۱۰۳۸	۱۰۳۹	۱۰۴۰	۱۰۴۱	۱۰۴۲	۱۰۴۳	۱۰۴۴	۱۰۴۵	۱۰۴۶	۱۰۴۷	۱۰۴۸	۱۰۴۹	۱۰۵۰	۱۰۵۱	۱۰۵۲	۱۰۵۳	۱۰۵۴	۱۰۵۵	۱۰۵۶	۱۰۵۷	۱۰۵۸	۱۰۵۹	۱۰۶۰	۱۰۶۱	۱۰۶۲	۱۰۶۳	۱۰۶۴	۱۰۶۵	۱۰۶۶	۱۰۶۷	۱۰۶۸	۱۰۶۹	۱۰۷۰	۱۰۷۱	۱۰۷۲	۱۰۷۳	۱۰۷۴	۱۰۷۵	۱۰۷۶	۱۰۷۷	۱۰۷۸	۱۰۷۹	۱۰۸۰	۱۰۸۱	۱۰۸۲	۱۰۸۳	۱۰۸۴	۱۰۸۵	۱۰۸۶	۱۰۸۷	۱۰۸۸	۱۰۸۹	۱۰۹۰	۱۰۹۱	۱۰۹۲	۱۰۹۳	۱۰۹۴	۱۰۹۵	۱۰۹۶	۱۰۹۷	۱۰۹۸	۱۰۹۹	۱۱۰۰	۱۱۰۱	۱۱۰۲	۱۱۰۳	۱۱۰۴	۱۱۰۵	۱۱۰۶	۱۱۰۷	۱۱۰۸	۱۱۰۹	۱۱۱۰	۱۱۱۱	۱۱۱۲	۱۱۱۳	۱۱۱۴	۱۱۱۵	۱۱۱۶	۱۱۱۷	۱۱۱۸	۱۱۱۹	۱۱۲۰	۱۱۲۱	۱۱۲۲	۱۱۲۳	۱۱۲۴	۱۱۲۵	۱۱۲۶	۱۱۲۷	۱۱۲۸	۱۱۲۹	۱۱۳۰	۱۱۳۱	۱۱۳۲	۱۱۳۳	۱۱۳۴	۱۱۳۵	۱۱۳۶	۱۱۳۷	۱۱۳۸	۱۱۳۹	۱۱۴۰	۱۱۴۱	۱۱۴۲	۱۱۴۳	۱۱۴۴	۱۱۴۵	۱۱۴۶	۱۱۴۷	۱۱۴۸	۱۱۴۹	۱۱۵۰	۱۱۵۱	۱۱۵۲	۱۱۵۳	۱۱۵۴	۱۱۵۵	۱۱۵۶	۱۱۵۷	۱۱۵۸	۱۱۵۹	۱۱۶۰	۱۱۶۱	۱۱۶۲	۱۱۶۳	۱۱۶۴	۱۱۶۵	۱۱۶۶	۱۱۶۷	۱۱۶۸	۱۱۶۹	۱۱۷۰	۱۱۷۱	۱۱۷۲	۱۱۷۳	۱۱۷۴	۱۱۷۵	۱۱۷۶	۱۱۷۷	۱۱۷۸	۱۱۷۹	۱۱۸۰	۱۱۸۱	۱۱۸۲	۱۱۸۳	۱۱۸۴	۱۱۸۵	۱۱۸۶	۱۱۸۷	۱۱۸۸	۱۱۸۹	۱۱۹۰	۱۱۹۱	۱۱۹۲	۱۱۹۳	۱۱۹۴	۱۱۹۵	۱۱۹۶	۱۱۹۷	۱۱۹۸	۱۱۹۹	۱۲۰۰	۱۲۰۱	۱۲۰۲	۱۲۰۳	۱۲۰۴	۱۲۰۵	۱۲۰۶	۱۲۰۷	
-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	--

۱	عض	عض	۱۰۹۱	اسلف	اسلف	۱۹۱۶	بهری	بهری	۱۰۹۱	ابطلها	ابطلها
۲	غضب	غضب	۱۰۹۲	الفی	القلبه	۱۹۱۶	برون	برور	۱۰۹۲	دغن	دغن
۳	اعلا	رجلا	۱۰۹۳	امثال	الانثال	۱۹۱۶	سین	سین	۱۰۹۳	قوله	قوله
۴	ده	و	۱۰۹۴	حریمه	حریمه	۱۹۱۶	دلهوی	دلهوی	۱۰۹۴	جنه	جنه
۵	امن	امن	۱۰۹۵	لا مایه	لا مایه	۱۹۱۶	لحدیث	لحدیث	۱۰۹۵	بیانها	بیانها
۶	مشوبه	مشوبه	۱۰۹۶	باشماد	باشماد	۱۹۱۶	انقلاب	انقلاب	۱۰۹۶	برظاهر	برظاهر
۷	عضو	عضو	۱۰۹۷	والکلو	والکلو	۱۹۱۶	لبره	لبره	۱۰۹۷	تبرک	تبرک
۸	براد	براد	۱۰۹۸	التوت	التوت	۱۹۱۶	حق	حق	۱۰۹۸	نمایش	نمایش
۹	راشته	راشته	۱۰۹۹	کرده	کرده	۱۹۱۶	تسین	تسین	۱۰۹۹	جبر	جبر
۱۰	زمان	زمان	۱۱۰۰	سویند	سویند	۱۹۱۶	از	از	۱۱۰۰	تقول	تقول
۱۱	نیکر	نیکر	۱۱۰۱	یکون	یکون	۱۹۱۶	سحقا	سحقا	۱۱۰۱	فلان	فلان
۱۲	بامیس	بامیس	۱۱۰۲	ویطاعه	ویطاعه	۱۹۱۶	انکه	انکه	۱۱۰۲	تیکل	تیکل
۱۳	یعی	یعی	۱۱۰۳	اخلاق	اخلاق	۱۹۱۶	باید	باید	۱۱۰۳	فلان	فلان
۱۴	لام	لام	۱۱۰۴	منعبد	منعبد	۱۹۱۶	الذمیه	الذمیه	۱۱۰۴	قبل	قبل
۱۵	ان	ان	۱۱۰۵	اعضا	اعضا	۱۹۱۶	وادی	وادی	۱۱۰۵	مبطله	مبطله
۱۶	احصد	احصد	۱۱۰۶	تلفه	تلفه	۱۹۱۶	انقدو	انقدو	۱۱۰۶	الرجه	الرجه
۱۷	احتنا	احتنا	۱۱۰۷	کتون	کتون	۱۹۱۶	باسد	باسد	۱۱۰۷	باشد	باشد
۱۸	عقد	عقد	۱۱۰۸	تمک	تمک	۱۹۱۶	خرت	خرت	۱۱۰۸	نمورد	نمورد
۱۹	شاعت	شاعت	۱۱۰۹	سجود	سجود	۱۹۱۶	تفه	تفه	۱۱۰۹	نجد	نجد
۲۰	مجهت	مجهت	۱۱۱۰	محل	محل	۱۹۱۶	تزوج	تزوج	۱۱۱۰	المدر	المدر
۲۱	اشمار	اشمار	۱۱۱۱	عادت	عادت	۱۹۱۶	جسم	جسم	۱۱۱۱	المکه	المکه
۲۲	ایل	ایل	۱۱۱۲	و	و	۱۹۱۶	وهو	وهو	۱۱۱۲	حال	حال
۲۳	قال	قال	۱۱۱۳	یپی	یپی	۱۹۱۶	شقه	شقه	۱۱۱۳	بیان	بیان

[illegible]

[illegible]

[illegible]